

فصل چهاردهم

قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱

روایت کیانوری از قیام سی تیر و چگونگی شرکت حزب توده و نقش رهبری، به خاطر تحریف رویدادها و قلب واقعیت‌ها درخور نقد و بررسی جدی است. روایت او، از همان کلام اول، حساب شده و سراپا ساختگی است. می‌گوید: «تظاهرات سی تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده‌ای‌ها فعالانه شرکت کردند. زدوخورد شد و عده‌ای کشته شدند. اخبار به قوام رسید و او حالش بد شد و به رعشه افتاد و استعفا داد!»^۱ همین و بس!

وقتی از او سؤال می‌کنند: «نقش حزب توده چگونه بود؟ پاسخ می‌دهد: «ما شب قبل [از سی تیر]، از اعلامیه آیت‌الله کاشانی اطلاع پیدا کردیم. صبح سحر جلسه هیأت اجرائیه برگزار شد. اعلامیه دعوت به تظاهرات را نوشتیم و برای چاپ فرستادیم. این اعلامیه ساعت ۱۱ صبح منتشر شد، ولی قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آن‌ها به خیابانها رفته بودند»^۲ در صفحات بعد نادرستی ادعاهای کیانوری را نشان خواهم داد.

اما چرا اساساً، کیانوری تظاهرات و قیام سی تیر را مربوط و محدود به «اعلامیه آیت‌الله کاشانی» در شب سی تیر و «اعلامیه دعوت به تظاهرات» حزب توده در صبح ۳۰ تیر

می‌کند؟ و با چه انگیزه‌ای در روایت خود، اشاره‌ای به فراخوان فراکسیون نهضت ملی در روز ۲۸ تیرماه برای دعوت مردم به اعتصاب سراسری در سی تیر و به اعلامیه‌های متعدد سازمان‌ها و احزاب وابسته به جبهه ملی در همین رابطه ندارد؟ علت جز این نیست که می‌خواهد در ذهن خواننده که قاطبه آن‌ها جزئیات حوادث چهل سال پیش را نمی‌دانند، چنین القا کند که رهبری حزب فقط در آخرین لحظه در شب سی تیر از موضوع باخبر گشت. و بلافاصله تا صبح سحر دست به کار تدوین اعلامیه و پخش آن شد، که کذب محض است، و بی‌درنگ شبکه حزبی را تجهیز و شرکت فعال توده‌ای‌ها را تأمین کرد، که آن هم از اساس نادرست است!

اگر کیانوری به فرض، جریانات آن روزها را از یاد برده باشد، لااقل کتاب و نوشته‌هایی چون «تجربه ۲۸ مرداد» را در برابر خود دارد. در این نوشته‌ها به اعلامیه روز شنبه ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی اشاره شده، که مردم را به حمایت از دکتر مصدق فرامی‌خواند و «روز دوشنبه ۳۰ تیرماه را در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام» می‌کند. و همه هموطنان را برای شرکت در این «جنبش مقدس ملی» دعوت می‌نماید. اما کیانوری سناریوی خود را می‌سازد تا این حقیقت را ببوشاند که رهبری حزب فرصت کافی داشت که به حمایت از این «جنبش ملی» برخیزد. و کارگران، کارمندان، کسبه، دانشجویان و دانش‌آموزان را برای شرکت در این تعطیل عمومی بسیج کند و در تدارک آن فعالانه شرکت نماید.

وانگهی، نسلی که آن روزگار و ماجراها را از سر گذرانده‌اند، خوب بیاد دارند که مردم کوچه و بازار از همان روز ۲۶ تیرماه، که خبر استعفای دکتر مصدق در شهر پخش گردید، به حرکت برخاستند. و جنبش‌های اعتراضی، تهران و شهرستان‌ها را فرا گرفته بود. ماجراهای این چند روز سرنوشت‌ساز، جانبازی‌ها و قهرمانی‌های مردم، در روزنامه‌های آن روز و در بررسی‌ها و کتاب‌های متعدد، به تفصیل آمده است. من با استفاده از این منابع، شمای کوتاهی از رویدادها را تا حدی که به فهم موضوع مورد بحث و نقد حاضر یاری رساند، نقل می‌کنم. تا هم خوانندگان جوان با افتخارات ملی و انقلابی پدران و مادران خود آشنا شوند. و هم ملاحظه گردد که چگونه رهبری حزب توده به خاطر مشی و سیاست غلط خود در قبال دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت، نه چشم بینایی برای دیدن آن همه جوش و خروش مردم در خیابان‌ها داشت و نه گوش شنوایی برای شنودن صدای گلوله‌ها، که برای

خاموش ساختن فریاد اعتراضی توده‌ها، شلیک می‌شد.

از همان روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه، بازار تهران و مغازه‌ها و دکان‌ها بسته شد. مردم در برابر بازار به تجمع پرداختند و از چهار بعدازظهر به سوی خیابان ناصرخسرو با شعار «یا مرگ یا مصدق» به راه افتادند. حرکات، کاملاً خودجوش و به ابتکار مردم بود و از عشق و دلبستگی آنها به دکتر مصدق و نهضت ملی نشأت می‌گرفت.

همان روز، نمایندگان وابسته به جبهه ملی در فراکسیون وطن (که همان روزها به فراکسیون نهضت ملی تغییر نام یافت) گرد آمدند و در برابر تشبثات دربار و جناح راست مجلس برای زمامداری احمد قوام به مقاومت برخاستند. در اولین بیانیه خود اعلام کردند: «در شرایط فعلی، ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست» و متعهد شدند که «با تمام قوای خود و با کلیه وسایل از دکتر محمد مصدق پشتیبانی نمایند».

از یامداد جمعه ۲۷ تیرماه، شهر تهران همچنان در شور و تحرک بی‌مانندی بود. روزنامه‌های شاهد (ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران)، آبادانا (ارگان حزب ملت ایران) و باختر امروز (دکتر حسین فاطمی)، شماره‌های ویژه‌ای در حمایت از دکتر مصدق و برای ادامه نهضت ملی شدن صنعت نفت بیرون دادند. همان روز، حزب زحمتکشان ملت ایران در اعلامیه‌ای: «خواست بی‌چون و چرای خود را در هواداری از مصدق اعلام نمود». حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر نیز در بیانیه‌ای، اراده تزلزل‌ناپذیر خود را برای دفاع از دکتر مصدق اعلام داشت. آیت‌الله کاشانی در ۲۸ تیرماه، به اعلامیه تحریک‌آمیز قوام که مستقیماً کاشانی و هواداران او را به مثابه «ارتجاع سیاه»، به «ریا و سالوس»، متهم کرده و به «تشکیل محاکم انقلابی» تهدید نموده و اخطار کرده بود که «روزی صدها تبه‌کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی» سازد، پاسخ دندان‌شکنی داد. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه خود مردم را به «جهاد اکبر» دعوت نمود و از حکومت دکتر مصدق قویاً حمایت کرد. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه دیگری بتاريخ ۲۹ تیرماه، خطاب به افسران و سربازان، آنان را به حمایت از نهضت ملی در برابر دولت قوام، فراخواند. (در این اعلامیه کوچک‌ترین اشاره به اعتصاب عمومی سی تیر نشده است). ملاحظه می‌شود که کیانوری «تصادفاً» از میان آن همه اعلامیه و فراخوان، تنها به همین آخرین اعلامیه آیت‌الله کاشانی اشاره می‌کند که حتی اشاره‌ای به اعتصاب عمومی ۳۰ تیر ندارد!

در کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» آمده است که: «همان روز جمعه ۲۷ تیرماه

جلسه رهبری جبهه ملی از نمایندگان حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران، حزب ایران، مجاهدین اسلام و نمایندگان اصناف و نیز گروهی از نمایندگان فراکسیون پارلمانی جبهه ملی نشست خود را پنهان از چشم بدخواهان سازمان داد تا پیکار همگانی حزب‌ها و نمایندگان مجلس را با خیزش مردم هماهنگ کند...»^۳

افسوس که نیرومندترین و مبارزترین حزب سیاسی ایران: حزب توده ایران، به خاطر سیاست خصمانه و نادرستی که تا آن روز در قبال دولت مصدق و جنبش ملی داشت و سیاست ناروشن و دوپهلویی که تا آن لحظه نسبت به استعفای دکتر مصدق و روی کار آمدن دولت قوام، دنبال می‌کرد، در این نشست نیروهای ملی و پیکار عمومی ملت ایران، غایب بود.

روز شنبه ۲۸ تیرماه، جنبش خود به خودی مردم با شدتی بیشتر از روزهای پیش آغاز شد. سراسر بازار تهران و مغازه‌ها و کارگاه‌های خیابان ناصرخسرو، بوذرجمه‌وری، سیروس، چراغ برق، شاهپور، لاله‌زار، استانبول، نادری و فردوسی و... بسته شد و کارکنان آن‌ها به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند. خطوط اتوبوسرانی دست از کار کشیدند. خود این اعتصاب انبوه جمعیت در حرکت و راه‌پیمایی را دوچندان نمود. و این همه، در شرایط حکومت نظامی در تهران و علی‌رغم اعلامیه غلاظ و شدداد روز ۲۶ تیرماه حکومت نظامی تهران، صورت گرفت، که هرگونه تظاهرات دسته جمعی را ممنوع اعلام کرده و متخلفان را مورد تهدید قرار داده بود. از همین روز، جنبش مردم رو به خشونت گرائید. انبوه آنان به دفتر روزنامه آتش و اطلاعات حمله بردند و در وپیکر آن‌ها را شکستند. قیام عمومی به شهرستانها نیز سرایت کرد. جالب‌ترین آن در کرمانشاه و خونین‌ترین آن در اهواز بود. در خوزستان، در همه مناطق نفتی: آبادان، خرمشهر و به ویژه اهواز، کارگران و اهالی به جنبش عمومی پیوستند. من خود در تبریز شاهد بسته شدن بازار و تظاهرات عمومی مردم بودم. و برای کسب تکلیف و اصرار برای اقدام در حمایت از دکتر مصدق، سید اشرفی، مسئول کمیته ایالتی را در ۲۸ تیرماه به تهران فرستادیم، که خود یادآور خاطره غم‌انگیز دیگری است و بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

در میان چنین جنبش خودانگیخته عمومی بود که در ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی، مردم را به اعتصاب سراسری دعوت کرد، تمام روز ۲۹ تیرماه، تظاهرات مردم در سراسر کشور ادامه داشت. در مقابل، خشونت نیروهای انتظامی و پلیس تهران شدت

گرفت. در مراکز مهم تجمع مردم نظیر میدان بهارستان و سبزه میدان (بازار)، تیراندازی صورت گرفت و جنگ و گریز میان مردم با سربازان قطع نمی شد.

رهبری حزب توده و سازمان جوانان، که بارها در گذشته، انرژی خارق العاده و نیروی عظیم توده ای ها را در ماجراجوئی های چون ۲۳ تیر و ۷ آبان و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... به درگیری های خیابانی بیهوده به هدر می داد. اقداماتی که حاصلی جز تیره شدن روابط حزب با جبهه ملی و تضعیف دولت دکتر مصدق نداشت. اینک که توده وسیع مردم به طور خودجوش به میدان آمده و واقعاً جنگ حق با باطل بود، در کنار گود ایستاده و نقش ناظر بی تفاوت ایفا می کرد! تا ۲۹ تیرماه، نه اعلامیه ای در حمایت از دکتر مصدق و جنبش عمومی مردم و نه هر اقدامی در راه تجهیز آنان! برعکس، هر سندی که از حزب توده برجای مانده و هر نوشته ای که در دست است، حاکی از تخطئه دکتر مصدق و بی تفاوتی و بیگانگی به جنبش سرنوشت سازی است که در سراسر ایران در جریان بود. برای آشنایی با این واقعیت دردناک، نگاهی گذرا به مندرجات روزنامه های حزبی کفایت می کند. دو سه نمونه از آن را نقل می کنم: روزنامه «نوید آینده»، ارگان علنی حزب توده، در سرمقاله روز ۲۵ تیرماه خود یعنی روزی که دکتر مصدق از نخست وزیری بخاطر اختلاف نظر با شاه بر سر تعیین پست وزارت جنگ استعفا می دهد، از مصدق و حکومت وی چنین یاد می کند: «مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آن ها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد... همین ها هستند که یک روز بدنبال قوام، یک روز بدنبال رزم آرا و یک روز هم بدنبال مصدق، انواع جرائم و جنایات را مرتکب می شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است، فقط نقاب ها فرق می کند. از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به امپریالیسم جهان خوار بین المللی است... تکیه گاه خارجی او یعنی امپریالیسم آمریکا نیز نظری جز به اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به یک پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد... دولتی که از نظر داخلی و خارجی چنین پایگاه هایی داشته باشد، چگونه می تواند مصدر اقدامات اصلاح طلبانه باشد!» رهبری حزب پس از روی کار آمدن قوام که از حمایت آشکار آمریکا و انگلیس و دربار برخوردار بود، با بی تفاوتی چنین نوشت: «... نتیجه زدوخورد جناحین هیأت حاکمه ایران هر چه باشد پس از چهارده ماه یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ یک از جناحین و شخصیت های هیأت حاکمه، دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن و مدافع ماشین بهره کشی هیأت حاکمه

ایرانند... نخست‌وزیر آینده هر که باشد در عزم راسخ ملت ایران دایر به ادامه مبارزه کوچک‌ترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است».^۵

تأمل در این گفتارها نشان می‌دهد که رهبری حزب تا کجا نسبت به آنچه در کشور می‌گذشت، بیگانه بود. نخست‌وزیر ایران چه قوام یا رزم آرا و چه مصدق برای او فرق نداشت. رهبری در عالم انتزاعی خود بسر می‌برد و در انتظار قیامت بود. ملت ایران در حال نبرد مرگ و زندگی با استعمار انگلستان و بازگرداندن دکتر مصدق به قدرت و پاسداری از دموکراسی بود. ولی رهبری حزب در خواب و خیال نابود کردن ماشین دولتی و طرد طبقات استثمارگر! تکرار کتابی و تجریدی احکام مندرج در اثر «دولت و انقلاب» لنین! این بود واقعیت دردناک درجه فهم و دانش سیاسی ناخدای کشتی بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران در آن ایام طوفانی! سال‌ها بعد، در پلنوم وسیع چهارم، در بررسی خطاهای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد، کادرهای حزبی روی همین «ضعف کیفی رهبری، یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبری در مجموع خود»، انگشت گذاشتند. جالب است که همه اعضاء رهبری نیز به آن قطعنامه رأی دادند!

واقعیت نقش رهبری حزب توده در قیام ملی سی تیر

رهبری حزب توده در آستانه قیام ملی سی تیر، با چنان درک و تفکری که در بالا آمد، فرسنگ‌ها از راه و مقصد مصدق به دور بود. داده‌های انکارناپذیر نشان می‌دهند که حزب توده علیه هیچ دولتی، آن اندازه که علیه دولت دکتر مصدق کارشکنی کرد و آن را مورد حمله و دشنام قرار داد، اقدام نکرد، از سوی دیگر، رهبری حزب تحلیل درستی نیز از مبارزه‌ای که علیه استعمار در کشور در جریان بود نداشت و آن را جنگ قدرت‌های نفتی آمریکا و انگلستان تلقی می‌کرد و دولت‌ها را نیز دست‌نشانده و خادم آن‌ها می‌پنداشت. و چون هدفش برانداختن «طبقات و عناصر استثمارگر» بود، رفتن مصدق و روی کار آمدن قوام برایش علی‌السویه بود. لذا تا روز ۲۹ تیرماه که اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار منتشر شد، در کنار گود نشست و با بی‌تفاوتی ناظر جریان بود و قضایا را سبک و سنگین می‌کرد. افراد ساده حزبی دل‌نگران اوضاع و در انتظار رهنمود از بالا بودند. ارسالن پوریا،

وضع را در آن چند روز چنین توصیف می‌کند:

«در سه روز نخستین ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تیر حزب توده بیطرف بود و کارمندان آن برکنار از پیکاری که میان مردم و هیأت حاکمه در گرفته بود، تنها نگرنده بود. پلیس نیز تنها پیکارگران جبهه ملی را می‌کوبید و فروشندگان روزنامه‌های ایشان را بازمی‌داشت و با فروشندگان روزنامه‌های توده‌ای کاری نداشت. در کوی و برزن میان کارمندان حزب توده و پیکارگران جبهه ملی که بیشتر یکدیگر را می‌شناختند، گفتگوهایی می‌شد. بیشتر کارمندان جبهه ملی از کارمندان حزب توده خواستار همکاری بودند و چون آزمودگی حزب توده را در پیکارهای خیابانی می‌دانستند، گاهی با پافشاری درمی‌خواستند که «به ما یاری کنید، مگر نمی‌بینید ما را می‌کوبند؟ چرا کنار ایستاده‌اید؟» در برابر، پاره‌ای کارمندان حزب توده خواستار همکاری با جبهه ملی بودند، لیک می‌بیوسیدند که از بالا یعنی از کمیته مرکزی دستور برسد».^۶

کیانوری اگر می‌خواست کمکی به روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ جنبش چپ ایران بنماید، به خاطر جا و مقامی که داشت، می‌توانست حقیقت و چگونگی آنچه را که موجب شد عاقبت رهبری حزب به سبک سنگین کردن‌ها و تردیدها پایان بخشد، توضیح بدهد. چه عواملی موجب شدند که چرخشی، ولو کوچک در روش حزب صورت پذیرد که در اعلامیه ۲۹ تیر ماه بنام «جمعیت ملی مبارزه با استعمار»، انعکاس بیرونی یافت.

حسن ارسنجانی معاون سیاسی احمد قوام و رئیس اداره تبلیغات و رادیو، در خاطرات سیاسی و یادداشت‌های روز شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ چنین می‌نویسد: «معلوم شد حزب توده هنوز مایل به همکاری با جبهه ملی نیست و چند نفر را برای مذاکره با عباس اسکندری معاون پارلمانی قوام، فرستاده‌اند تا تحت شرایط با دولت همکاری کنند».^۷

در کتاب «کارنامه مصدق...» نیز قید شده که گروه قوام «برای گفتگو با حزب کسانی را فرستادند و وعده آزاد نهادن آن حزب را می‌دادند».^۸ آیا قوام باز در وسوسه فریب مجدد رهبری حزب توده بود تا با حمایت او به جنگ مصدق رود و پس از فراغت از او حزب توده را در حجله سر ببرد؟

آنچه شخصاً می‌توانم در این رابطه شهادت بدهم، یاد مانده زیر است: در آن ایام، من عضو کمیته ایالتی آذربایجان و مسئول کمیته شهرستان تبریز و با میرآقا سید اشرفی مسئول کمیته ایالتی هم منزل بودم. سید اشرفی از مریدان قاسمی و سخت معتقد به او و مشی حزب

بود و اغلب با هم بر سر ارزیابی از دولت دکتر مصدق، بحث و بگو مگو داشتیم. اما به خاطر دارم شب ۲۵ تیرماه که خبر استعفای مصدق، چون پتکی بر سر ما فرود آمد، من غمگین و او نیز دگرگون شد. وقتی خبر نخست‌وزیری قوام رسید، عکس‌العمل منطقی ما این بود که هیأت اجراییه از دکتر مصدق در برابر قوام حمایت خواهد کرد. یکی دو روز منتظر رهنمود «بالا» و پیک ویژه ماندیم، اما خبری نشد. برخلاف انتظار اولیه ما، مقاله‌های مطبوعات حزبی رنگ دیگر داشت. جالب است که رادیو فرقه دموکرات از باکو، به عکس مطبوعات حزب توده، این روزها شدیداً به دولت قوام می‌توپید و ناسزا می‌گفت و مردم را حتی به قیام و شورش تشویق می‌نمود. احتمالاً می‌خواست انتقام سال ۱۳۲۵ را بکشد. سید اشرفی مرتب به رادیو فرقه گوش فرامی‌داد، و بر نوار ضبط می‌کرد. موضع ضد قوام این رادیو نیز در روحیه او اثر گذاشت. بالاخره به پیشنهاد من قرار شد سید اشرفی برای گفتگو با رهبری حزب و کسب تکلیف، با ترجمه گفتارهای رادیو فرقه، به سرعت به تهران برود. او روز ۲۷ تیرماه به سوی تهران حرکت کرد و سحرگاه ۲۹ تیرماه مراجعت نمود. سید اشرفی با احمد قاسمی و نورالدین کیانوری و برخی از دوستان کمیته ایالتی تهران از جمله امان‌الله قریشی ملاقات کرده بود. از جریان گفتگوها، مطلبی که حاکی از حمایت از دکتر مصدق باشد، بر نمی‌آمد. فقط قبل از عزیمت از تهران به او خبر داده بودند که عنقریب اعلامیه حزب منتشر می‌شود و رهنمود لازم داده خواهد شد. نکته تکان‌دهنده از گفتگوهای او با قاسمی و کیانوری که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود، این بود که آنان استدلال کرده بودند که دولت قوام این رجحان را دارد که مبارزه با او به خاطر بدنامی قوام آسانتر از دکتر مصدق است که با عوامفریبی، در میان مردم محبوبیت دارد! شهادت اکبر شاندرمنی که آن ایام به عنوان عضو مشاور در جلسات اجراییه شرکت داشت، در تأیید این نظر است. او در گزارش خود می‌نویسد: «وقتی در تیرماه ۱۳۳۱، در اثر توطئه امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و بدست شاه و اکثریت مجلس، حکومت مصدق ساقط شد، و حکومت قوام زمام امور را بدست گرفت، هیأت اجراییه حزب ما تا دو سه روز گیج و مردد بود و نمی‌دانست چه تصمیمی باید اتخاذ کند. چون طبق تئوری‌های قبلی او، قاعدتاً جناح آمریکایی هیأت حاکمه شکست خورده و جناح انگلیسی سر کار آمده است و بایستی اوضاع بهتر شده باشد! زیرا انگلیسی‌ها از آمریکایی‌ها کمتر خطرناکند! متأسفانه همین تئوری نادرست راهنمای رفقای ما در اکثر شهرستان‌های دور از مرکز در جریان عمل قرار گرفت و در اکثر شهرستانها رفقای ما هیچ اقدامی علیه

حکومت کودتا نکردند. تنها اعتراضات توده‌های مردم ایران علیه حکومت قوام و اوج گرفتن دامنه مبارزات توده‌ای بود که کمیته مرکزی حزب را از خواب غفلت بیرون آورد.^۹ این یادمانده‌ها و یادداشت حسن ارسنجان‌ی که مفاد آن در نوشته‌های دیگری نیز تکرار شده است، بیشتر انعکاس نزدیک‌بینی سیاسی رهبری حزب و نبود يك درك درست از نهضت ملی شدن نفت و دولت دکتر مصدق است. والا بعید بنظر می‌رسد که در آن اوضاع و احوال، رهبری حزب به وعده‌های بی‌پشتوانه قوام با آن پیشینهٔ سال‌های ۲۴ و ۲۵ دل ببندد و صریحاً به نفع او موضع بگیرد. به ویژه آنکه فشار عمومی بسیار شدید بود و پذیراندن آن به کادرهای حزبی و توده حزبی بسیار مشکل می‌نمود. ماه‌ها بود که رهبری حزب از سوی بدنهٔ حزب و کادرهای ایالتی و کمیته‌های مختلف برای اصلاح سیاست خود تحت فشار بود. احساسات و روحیهٔ عمومی توده‌ای‌ها به ویژه در این روزها، قرار گرفتن در کنار ملت و حمایت از دکتر مصدق بود. به نظر من تغییر تاکتیک رهبری که به انتشار اعلامیه ۲۹ تیرماه انجامید تا حد زیادی، ناشی از فشار درون حزب بود.

تأثیر اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار، در شهرستان‌ها و تهران يك نواخت نبود. در آذربایجان صبح ۳۰ تیر اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار، بدست ما رسید. رهنمودی که پیک ویژه آورد این بود که براساس پیشنهادات اعلامیه، با نیروهای وابسته به جبهه ملی برای تشکیل «جبهه متحد ضد استعمار» دست به کار شویم. متأسفانه هیچ رهنمود مشخص و مستقیمی دائر بر شرکت در اعتصاب سراسری ۳۰ تیر داده نشده بود. اما بدیهی است ما اعلامیه را به فال نیک گرفتیم و چراغ سبزی برای شرکت در حرکات عمومی مردم تلقی کردیم و دست به کار شدیم. ولی تا شبکه مخفی را خبر کنیم و به حرکت در بیاوریم خبر سقوط دولت قوام را عصر همان روز از رادیو شنیدیم. رفقا و هواداران ما در جشن پیروزی مردم «فعالانه شرکت» نمودند!

در تهران، بنا به گفته شاهدان عینی وضع متفاوت بود. زیرا توده‌ای‌ها و هواداران، از صبح ۲۹ تیر از اعلامیه حزب باخبر شدند و برای بحث در اطراف آن به میان مردم رفتند و مورد استقبال قرار گرفتند. در روز سی تیر نیز بخشی از اعضاء حزب با همین نیت در میان مردم بودند که اعتصاب سراسری آرام، آن گونه که از سوی فراکسیون نهضت ملی خواسته شده بود، به يك قیام ملی خونین مبدل شد. توده‌ای‌های حاضر در صحنه، خود انگيخته به آن پیوستند، بدون آنکه دستور و رهنمودی از قبل داشته باشند. تا آنجا که شخصاً بیاد دارم و

پرسش‌های کتبی و حضوری که از چندین نفر از مسئولان درجه اول و دست‌اندرکار نموده‌ام، می‌توان با اطمینان گفت که واقعاً رهبری حزب، برای بسیج و دعوت افراد حزبی و هواداران، برای شرکت در اعتصاب عمومی سی تیر و یا شرکت در تظاهرات آن روز، نه اقدامی کرد، نه فراخوانی داده و نه رهنمود تشکیلاتی صادر کرده است. از ادعای کیانوری در باره «اعلامیه دعوت به تظاهرات» که گویا صبح سحر ۳۰ تیر از سوی هیأت اجراییه تهیه و ساعت ۱۱ صبح در شهر منتشر شده است. و نیز این ادعا که «قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آن‌ها به خیابان‌ها رفته بودند»، در هیچ روزنامه و مجموعه اسناد و کتابهای متعددی که در این باره منتشر شده‌اند، اثری نیافتیم. از جمله در کتاب‌های کاملاً جانبدار و يك سويه‌ای که کاه را کوه کرده‌اند، چون «تجربه ۲۸ مرداد» (ف.م. جوانشیر) و «گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران» (رسول مهربان).

شایان ذکر است که در سرمقاله روزنامه درّ بجای بسوی آینده صبح دوشنبه ۳۰ تیر، جز توضیح اعلامیه ۲۹ تیر ماه جمعیت ملی مبارزه با استعمار و دعوت مجدد «از کلیه احزاب، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌هایی که مدعی مبارزه با استعمارند»، برای «تشکیل جبهه واحد ضد استعماری» هیچ اعلامیه و فراخوانی به چشم نمی‌خورد. و صد البته، از اعلامیه ادعائی کیانوری برای «دعوت به تظاهرات» نیز خبری نیست!

اما آنچه در باره اعلامیه آیت‌الله کاشانی برای دعوت به تظاهرات سی تیر می‌گوید، تا آنجا که توانسته‌ام موضوع را پی‌گیری کنم، به چنین اعلامیه‌ای برنخوردم. مگر منظور مصاحبه مطبوعاتی آیت‌الله کاشانی با مخبرین داخل و خارج باشد. م. دهنوی در ۵ جلد «مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی» را جمع‌آوری کرده است. در جلد دوم، صفحات ۲۲۰-۲۰۴، اعلامیه‌ها، نامه‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی ایشان بین ۲۶ تا ۳۱ تیر ۱۳۳۱ چاپ شده است. در صفحات ۲۱۴ تا ۲۱۷، «جریان کامل مصاحبه آیت‌الله کاشانی با خبرنگاران در روز ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱» نقل گردیده است. ولی از محتوای مصاحبه و مطالبی که در آن آمده است، چنین برمی‌آید که مصاحبه در روز ۲۹ تیرماه صورت می‌گیرد و احتمالاً آقای م. دهنوی سهواً تاریخ آن را روز ۲۸ تیرماه قید کرده است. امیدوارم اگر این نوشته را می‌خوانند، توضیح روشن‌کننده‌ای به خوانندگان اطلاعات مرقوم بفرمایند. آیت‌الله کاشانی در سخنرانی مقدماتی این مصاحبه در دو جا به موضوع اعتصاب عمومی اشاره می‌کند. يك بار می‌گوید: «همه جا تعطیل عمومی است»، که منظور بسته بودن بازار و

دکان‌هاست که از ۲۶ تیرماه تقریباً به طور مداوم جریان داشت. جای دیگر می‌گوید: «ملت با فقر و فلاکتی که دارد، فردا تهران و همه ایران تعطیل عمومی است...» که اشارت دارد به فراخوان ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی که مردم را به اعتصاب سراسری سی تیر دعوت کرده بود. آیا منظور کیانوری از اعلامیه آیت‌الله کاشانی برای دعوت به تظاهرات سی تیر همین اشاره‌ها در مصاحبه مطبوعاتی اوست؟ الله اعلم! در هر حال این پرسش مطرح است که چرا کیانوری به اعلامیه ناموجود آیت‌الله کاشانی استناد می‌کند، ولی در باره فراخوان موجود ۲۸ تیرماه جبهه ملی خود را به نادانی می‌زند؟

بی‌توجهی رهبری حزب به فراخوان جبهه ملی برای اعتصاب سراسری، به نظر من چند علت داشت:

۱- بار منفی سیاست قبلی و عمومی حزب نسبت به دولت دکتر مصدق و جبهه ملی که هم‌چنان بر دوش حزب سنگینی می‌کرد و به هر حال در آن ایام تغییر اساسی نیز نیافته بود. رهبری حزب توده، نه آن روزها و نه تا پایان تراژدی ۲۸ مرداد، جا و مقام سرنوشت‌ساز دکتر مصدق را در نیافت.

۲- بی‌تفاوتی و بیگانگی به حرکات اعتراضی مردم در فاصله ۲۶ تا ۳۰ تیر و فقدان ارزیابی درست از وسعت، عمق و شدت فزاینده و رو به خشونت و قهر این جنبش.

۳- این حساب نادرست که گویا دولت قوام ماندنی است. لذا رهبری حزب، در پی طرح درازمدت تشکیل جبهه واحد ضد استعمار بود. رهبری حزب نمی‌توانست پس از یکسال و نیم تهمت‌زنی و دشنام به دکتر مصدق، یک باره اعضاء حزب را برای شرکت در تظاهراتی دعوت کند که شعار اصلی آن «یا مرگ یا مصدق» بود. رهبری می‌خواست، ادامه مبارزه در شرایط برابر بنام جبهه واحد و برنامه مشترک صورت بگیرد، تا خفت ببار نیآورد و «صلابت» حزب طبقه کارگر محفوظ بماند و ابتکار عمل نیز در دست او باشد. تأمین «سرکردگی طبقه کارگر»، همان گونه که در فصل دوازدهم به آن پرداختیم، مشغله اصلی ذهنی رهبری حزب توده بود.

رهبری حزب تصور می‌کرد از فراخوان جبهه ملی برای دعوت به اعتصاب سراسری مسالمت‌آمیز با حفظ آرامش و سکوت، اتفاق مهمی روی نخواهد داد. لذا در روز قیام ملی، بی‌خیال سرگرم کارهای جاری بود.

من در مصاحبه با مجله آدینه گواهی آقا فخرمیر رضانی عضو کمیته ایالتی تهران را

نقل کرده‌ام. ایشان مسئول حزبی کمیته محلی ۲ تهران بود که کمیته حزبی دانشگاه، کارخانه دخانیات، شبکه کارمندان در ابواب جمعی او قرار می‌گرفت. آقافخر شهادت می‌دهد که تصادفاً صبح ۳۰ تیر، طبق قرار منظم هفتگی، مصادف با روز کلاس تعلیماتی کمیته ایالتی تهران بود. دست بر قضا نورالدین کیانوری، معلم آن کلاس بود. آقافخر تعریف می‌کند، سر راه مشاهده کردم که وضع شهر غیرعادی است. از همه سو دسته دسته مردم به سوی میدان بهارستان و مراکز مهم دیگر در حرکت‌اند. موضوع را بلافاصله در میان گذاشتم. درجا تصمیم گرفتیم کلاس را تعطیل کنیم و به سراغ رفقای حزبی برویم و هرچه بیشتر آنان را به میدان بکشیم.

در واقع از همین لحظه در سی تیر، یعنی حدود ساعت ۹ صبح، رهبری حزب متوجه ماجرا می‌شود و تصمیم به تجهیز شبکه حزبی برای شرکت در تظاهرات سی تیر می‌گیرد و دست به کار می‌شود. میررمضانی شهادت می‌دهد هر کدام از اعضای کمیته ایالتی از همان جا شتابان بسراغ مسئولین حزبی يك شبکه مخفی می‌روند تا حتی الامکان رفقا را تجهیز کنند. کمیته ایالتی موفق می‌شود بخش ناچیزی را تا ظهر و بخش بیشتری را بعد از ظهر و عصر به میدان بکشد. اما خوشبختانه بخش نه چندان کم‌اهمیتی به طور خودانگیخته با شم سیاسی خود از همان آغاز در میان مردم بودند و در قیام ملی شرکت داشتند. میررمضانی مجموعه نیروهای شرکت کننده حزبی را سی درصد کل نیروهای کمیته ایالتی تهران ارزیابی می‌کند، که البته آنهم چندان سازمان یافته نبود.

این است آن واقعیتی که ایضاً در سند مهم پلنوم چهارم وسیع، بر پایه شهادت‌ها و اطلاعاتی که کادرهای حاضر در پلنوم در اختیار جلسه گذاشتند، منعکس شده است. در قطعنامه پلنوم چهارم چنین می‌خوانیم: «... در این جا سودمند است تصریح شود که در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن قوام و کودتای ۲۵ مرداد نیز، روش رهبری حزب، علی‌رغم شکست این ماجراها قابل انتقاد است. زیرا در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آن هم پس از آنکه بخشی از توده حزبی به ابتکار خود جنبید، وارد صحنه شدیم...»^{۱۰} کیانوری با علم به واقعیت فوق‌الذکر بود که از این قطعنامه حمایت کرد و به آن رأی موافق داد. وانگهی عین همین موضوع را در نامه خود به اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو بیان می‌کند. کیانوری که آن ایام (زمستان ۱۳۳۲) در «پوزیسون» و سخت با رقبای خود در هیأت اجرائیه در جدال بود، جریان سی تیر را چنین ارزیابی می‌کند: «لابد رفقا

می‌دانند که در جریان ۳۰ تیر در حقیقت نیروهای حزبی نقش کوچکی داشتند. اولاً دیر به میدان آمدند. تنها در تهران و بعضی نقاط حرکت کردند و در تهران در گرماگرم مبارزه صبح ۳۰ تیر مقدار کمی از نیروهای ما در میدان بودند، در صورتی که ما نیروی قابل توجهی مستقیماً در اختیار داشتیم. قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمانهای مخفی تهران بودند.»^{۱۱}

اگر ادعاها و روایتی که کیانوری در خاطرات خود از رویداد سی تیر می‌کند، واقعیت داشت، چگونه در نامه به اعضای کمیته مرکزی مسکو خلاف آن را گزارش می‌دهد؟ و چرا در پلنوم وسیع چهارم ادعاها و روایت‌های کنونی را مطرح نمی‌سازد؟ بدیهی است که آن وقت، ده‌ها کادر درجه اول حزبی حاضر در پلنوم و شاهدان عینی رویداد سی تیر می‌ج او را می‌گرفتند و افشایش می‌ساختند. حالا که نه از تاك نشان مانده، نه از تاك نشان، کیانوری تنها به قاضی می‌رود و حقایق تاریخی را به میل خود تحریف می‌کند. در اسناد بالا، کیانوری دیروز، کیانوری امروز را فاش می‌کند.

آقافخر میررمضانی شهادت می‌دهد که اگر مسیر او از میدان بهارستان نمی‌افتاد، مسلماً کمیته ابالتی تهران و کیانوری و به طریق اولی رهبری حزب کاملاً از آنچه در سی تیر گذشت بی‌خبر می‌ماند و آن مقدار مشارکت نیز غیرممکن می‌شد.

نقش توده‌ای‌ها در قیام ملی سی تیر

بی‌تردید، نقش نسبتاً اندک، به ویژه تأخیر رهبری در تجهیز توده‌ای‌ها برای شرکت در قیام ملی سی تیر، در سایه شرکت نسبتاً فعال و مؤثر، اما خود انگیزه توده‌ای‌ها، و همت، فداکاری و ابتکارات نیروهایی که بعداً به آنها پیوستند، تا حد زیادی جبران شد. برای چندمین بار در تاریخ حزب توده ایران، اعضاء و کادرها با فداکاری و جانبازی، از شرف و اعتبار حزب خود پاسداری کردند. منتهی در سی تیر، درست به خاطر نبود رهبری و سازمان‌دهی به موقع، توده‌ای‌ها نتوانستند نقشی را که درخور آن بودند، ایفا نمایند. (۱)

نباید از حق گذشت که اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار که صبح ۲۹ تیرماه در تهران، در روزنامه دژ بجای بسوی آینده و عصر همان روز در روزنامه شهپاز، ارگان جمعیت منتشر شد، مشکل گشا و کارساز بود.

درست است که اعلامیه جمعیت همچنان مملو از انتقاد و بدگوئی و تهمت زنی به

دکتر مصدق و جبهه ملی بود. ولی همین که حزب توده پس از چند روز بی تفاوتی و اتخاذ مواضع تردیدآمیز، اینک پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد استعمار با نیروهای وابسته به جبهه ملی را مطرح می‌ساخت، چرخش مهمی در سیاست حزب به نظر رسید.

اعلامیه ۸ صفحه‌ای جمعیت ملی مبارزه با استعمار در واقع تحلیلی از اوضاع سیاسی کشور از شهریور ۱۳۲۰ تا آن تاریخ بود. این اعلامیه، تکرار ادله و براهین گذشته رهبری حزب توده در باره مسائل و رویدادهای مختلف، و نیز ادعای نام‌آید علیه دولت دکتر مصدق و جبهه ملی و نوعی اتمام حجت به آنان و تکرار بسیاری از تهمت‌زنی‌های گذشته با خشونت کمتر بود. مضمون و جوهر اعلامیه، انداختن مسئولیت وضع وخیم کشور و روی کار آمدن احمد قوام، بر دوش دکتر مصدق و جبهه ملی بود. ثانیاً - تأکید این حکم که در دوره زمامداری دکتر مصدق، در همه زمینه‌ها: شدت خفقان و سرکوب آزادی‌ها، درجه وابستگی و سرسپردگی به آمریکا و انگلیس، در ساحت نظامی، اقتصادی و سیاست خارجی، از هر زمان بیشتر شده است! ثالثاً - آنچه در لحن اعلامیه اهمیت دارد، این است که در هیچ‌جا، دکتر مصدق، جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، به عنوان نیروهای ملی و صادق در گفتار و عمل عنوان نمی‌شوند. همواره با صفت آن‌گونه که «مدعی آند» و یا «ادعای آن دارند»، زیر سؤال می‌روند.

بدان سبب که موضوع نقد حاضر، خاطرات کیانوری است، خاطر نشان کنم که بنا به گواهی یکی از اعضاء معتبر هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار، نویسنده این اعلامیه شخص کیانوری است و متن اصلی آن به خط او توسط باقر موسوی، که رابط جمعیت با رهبری حزب بود در اختیار او قرار می‌گیرد. و چون نمی‌بایستی خط کیانوری را به چاپخانه بدهند، تا نزدیکی‌های سحر دو نسخه کامل و دقیق از اعلامیه را تهیه و به چاپخانه می‌رسانند. اینک چند جمله از این اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار را برای آشنایی با مضمون و روح آن، تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، نقل می‌کنم:

- «در چنین شرایطی، حکومت جبهه ملی - دکتر مصدق که مدعی عملی ساختن

قانون ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست استعمار بود روی کار آمد...»

- «متأسفانه حکومت جبهه ملی خیلی زود ادعاهای گذشته خود را فراموش کرد و در

تمام زمینه‌ها، سیاستی در پیش گرفت که نتیجه‌اش جز آنچه که امروز ملت ایران در مقابل خود می‌بیند چیز دیگری نمی‌توانست باشد...»

- «ولی دولت جبهه ملی که از نهضت ملی ایران بیشتر می‌ترسد تا از امپریالیست‌ها، نه تنها در این راه... قدم نگذاشت... بلکه برعکس با تمام قوا در راه مخالف آن، یعنی راه سرکوبی نهضت ملی قدم برداشت و با کمک سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی به قلع و قمع نهضت ملی ایران پرداخت. افرادی از بدنام‌ترین جاسوسان انگلیسی و آمریکایی را در کابینه خود شرکت داد و خائنین را در مقام خود تثبیت کرد...»

- دکتر مصدق در مبارزه با سازمان‌ها و افکار دموکراتیک تا آن‌جا پیش رفت که امکان فعالیت را حتی برای هواداران صلح از بین برد...»

- «انتخابات را که مدعی بود در محیط آزادی انجام خواهد داد، در محیط ترور غیرقابل تصویری عملی ساخت. در هیچ دوره‌ای در جریان انتخابات این قدر خونریزی نشده است...»

- «گرچه دکتر مصدق علاقه‌مند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول بر کرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکایی بود، ولی در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی‌های نمایندگان واقعاً ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد...»

- «دولت جبهه ملی در این زمینه‌ها نه تنها قدم مثبتی برنداشت، او حتی وضع موجود را حفظ نکرد، بلکه برعکس درست در راهی مخالف منافع ملت ایران قدم گذاشت. دولت دکتر مصدق در سیاست خارجی و نتایج داخلی آن، خود را به دامان امپریالیسم آمریکا انداخت. هریمن «دوست عزیز» خود را به ایران دعوت می‌کرد و میلیون‌ها ریال از بودجه ضعیف کشور را برای پذیرایی او تخصیص می‌داد و همان روز صدها نفر از بهترین مبارزان ملت را سر راه او به زمین می‌ریخت...»

- «دکتر مصدق با وجود علم به این واقعیت، راه مماشات و سازش و تسلیم و تبعیت از نظریات امپریالیسم آمریکا را در پیش گرفت...»

- «به طور خلاصه، اقدامات ۱۵ ماهه زمامداری دولت جبهه ملی، از آن‌جا که در تمام زمینه‌ها به طور کلی در راهی مخالف منافع ملت ایران قدم برمی‌داشت، باعث شد که نیروهای ملی ما تضعیف شود، عمال آمریکا بیش از هر وقت در کشور ما نفوذ کنند، عمال انگلستان در تمام زمینه‌ها موقعیت از دست رفته را مجدداً بدست آوردند و با گستاخی از منافع اربابان خود علناً دفاع نمایند. به این علت است که ما مسئولیت کامل وضع کنونی را

متوجه دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی و سایر گردانندگان جبهه ملی می‌دانیم...»
 - «دولت دکتر مصدق طی ۱۵ ماه زمامداری خود با برقراری حکومت وحشت و ترور، امکان هرگونه تظاهرات توده‌ای را به زور سرنیزه و باتون از ملت سلب کرد...»
 و آن وقت پس از این مقدمات که به ادعای‌های ویشینسکی، دادستان کل معروف استالین شباهت دارد! در پایان اعلامیه از همان «آقایان کاشانی و مصدق و سایر گردانندگان جبهه ملی، از کلیه احزاب و سازمانهایی که مدعی مبارزه علیه استعمارند، دعوت» می‌کند در جبهه واحد ضد استعمار، در راه عملی ساختن شعارهای زیرین که «فوری‌ترین خواست‌های ملت ایران است»، دست به اقدامات جدی و فوری بزنند.

۱- سقوط دولت قوام.

۲- تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور، یعنی لغو حکومت نظامی، تأمین آزادی‌های مطبوعات، تأمین فعالیت آزادانه سازمان‌ها و احزاب دموکراتیک.
 ۳- اخراج کارشناسان آمریکایی ارتش و ادارات دولتی از کشور.

ملاحظه می‌گردد که مضمون اصلی اعلامیه‌ای که چرخش اساسی در سیاست رهبری حزب تلقی گشت، کوچک‌ترین تفاوتی با ارزیابی‌های نادرست و تهمت‌زنی‌های بی‌جای قبلی ندارد. لذا چون جوهر سیاست و مشی رهبری حزب، پس از سی تیر نیز تغییر بنیادی نیافت، طرح پیشنهادی حزب توده برای جبهه واحد روی کاغذ ماند و استقبال نشد.

اما توده‌ای‌ها، همان موضوع اصلی و عمده را که مبارزه متحد با نیروهای وابسته به جبهه ملی برای سقوط دولت قوام بود خوش آمد گفتند. چراغ سبز رهبری حزب برای تماس و همکاری با مردم و نیروهای جبهه ملی برای تحقق جبهه واحد، کافی بود تا توده حزبی به ابتکار خود به جنبش اعتصابی که از سوی فراکسیون نهضت ملی و احزاب وابسته به جبهه ملی فراخوانده شده بود، لبیک بگویند. به نوشته کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» (صفحه ۵۷۴)، در بعد از ظهر روز ۲۹ تیرماه در تهران، کارگران برخی از کارخانه‌ها، در جلسات خود از اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار استقبال کردند و به ابتکار خود، اعلام اعتصاب ۴۸ ساعته نمودند.

اما اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار، اثرات مثبت دیگری نیز داشت. علی‌رغم تکرار تمامی انتقادات و بدگویی‌های قبلی به دولت دکتر مصدق و جبهه ملی، آن‌گونه که نشان دادیم، کلاً در افکار عمومی پایان تردیدهای رهبری در قبال دولت قوام و ورود او به صف

مخالفتان را نوید داد. و از این لحاظ این اعلامیه به نیروهای طرفدار جبهه ملی قوت قلب داد و تأثیر روانی بسزائی ببار آورد. به همان اندازه نیز جبهه قوام و دولتی‌ها را سست گرداند و نگران ساخت. از همه بالاتر، امکان داد تا توده‌ای‌ها، تا حدی در این رستاخیز ملی شرکت نمایند. لذا مجموعاً اثر مثبتی در مقطع سی تیر و قیام مردم برجای گذاشت.

آثار آن در تهران از همان ۲۹ تیرماه به ویژه بعدازظهر و عصر همان روز هویدا شد. همان عضو معتبر و بی‌غرض هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار که در بالا از او یاد کردیم، در پاسخ به نامه من گواهی می‌دهد که در خیابان‌های مرکزی شهر، به ویژه در خیابان اکباتان که مقر حزب زحمتکشان ملت ایران در آن قرار داشت، گله بگله چند نفری جمع شده و اعضاء حزب با در دست داشتن این دعوت عام، با مردم و جوانان بحث و گفتگو می‌کردند. نویسنده کتاب «کارنامه مصدق...» نیز شهادت می‌دهد: «پس از نيمروز ۲۹ تير درکوی و برزن دیده می‌شد که بسیاری از کارمندان جبهه ملی بیانیه حزب توده را همراه بیانیه خود در میان مردم می‌پراکنند و شادمانه همکاری حزب توده ایران را [استقبال می‌کنند]».^{۱۲}

روزنامه دژ بجای بسوی آینده، در شماره ۶۱۱ بتاريخ دوشنبه ۳۰ تير ۱۳۳۱ از جلسات کارگری و قطعنامه‌های کارگران گزارش می‌دهد. این اقدامات از سوی کارگران انبار چای سازمان برنامه، کارگران چیت‌سازی تهران، کارگران مبارز سیلو، دوپست نفر کارگران انبار سازمان لوله‌کشی آب تهران و کارگران راه‌آهن صورت می‌گیرد که به استقبال اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار می‌روند. پیداست که تمام این اقدامات، به ابتکار توده‌ای‌هاست. ویژگی تمام این جلسات، این است که صرفاً از اعلامیه جمعیت حمایت می‌کنند و خواستار جبهه واحد ضد استعمار هستند. در هیچ يك از بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها، کلمه‌ای در حمایت از دکتر مصدق و یا انعکاسی از فریاد مردم کوچک و بازار: «یا مرگ یا مصدق» به چشم نمی‌خورد. کوچک‌ترین اشاره‌ای برای شرکت در اعتصاب سرتاسری روز فردای آن نمی‌شود. سکتاریزم این حرکت در شعار اصلی قطعنامه کارگران کارخانجات راه‌آهن متبلور است: «موفق باد مبارزه ضد استعماری ملت ایران تحت رهبری طبقه قهرمان کارگر!»! با توجه به شیوه تبلیغات رهبری حزب توده که از گاه کوه می‌ساخت، نمی‌توان به اتکاء این اخبار به عمق و وسعت این اقدامات پی برد. جنبه نمایشی و تبلیغاتی آن، با هدف طرح بیانیه جمعیت ملی...، بر جنبه شرکت واقعی و عملی در مبارزه‌ای که در جریان بود،

تفوق دارد.

اهمیت اعلامیه ۲۹ تیر در این بود که زنجیر ممانعت از همکاری با نیروهای ملی و بی تفاوتی در برابر جنبش ملی روزهای اخیر را از دست و پای توده‌ای‌ها گسست. کادرها و توده حزبی، بالقوه مبارزان راه آزادی و ضد استعمار و با ششم سیاسی خود، طرفدار مصدق بودند. و برای پیوستن به دریای جنبش اعتراضی مردم، فقط نیاز به برداشتن سدهای موجود داشتند، نه اعلامیه ناموجود ادعائی کیانوری در صبح سی تیر! توده‌ای‌ها چون به فنون مبارزات خیابانی براساس تجربیات قبلی آشنا بوده و مبارزان کارآزموده و جسوری بودند، بی تردید به طور مقطعی، در سمت‌دهی شعارها و جنگ و گریزهای موضعی نقش مثبتی ایفا کردند و کار آن‌ها چشم‌گیر بود. منتهی کیانوری‌ها، فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌های توده‌ای‌ها را که صدها و هزارها نمونه دیگر دارد، که در زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها، راه‌پیمائی‌ها و میتینگ‌ها، اعتصاب‌ها از خود بروز داده و صحنه‌های افتخارآمیز و حماسه‌آفرین برجای گذاشته‌اند، به حساب خود و رهبری بی کفایت حزب می‌گذارند و به سوداگری سیاسی می‌نشینند. در حالی که به اعتقاد من باید در موارد بسیار، حساب توده‌ای‌ها و کادرها را از حساب رهبری حزب جدا کرد.

من در مصاحبه با مجله آدینه گفته‌ام و اینک تکرار می‌کنم: آنچه کیانوری در خاطرات خود به آن نمی‌پردازد و بی توجه مانده است، همین نقش کادرها و توده حزبی در این مبارزات و اساساً در کل زندگی حزب از آغاز تا پایان و در آفرینش آن همه افتخارات است. واقعیت این است که از همان آغاز جنبش برای استیفای حقوق ایران از شرکت نفت جنوب و پس از تشکیل جبهه ملی و مطرح شدن شعار ملی کردن صنعت نفت، که با سیاست نامعقول و خطاآمیز رهبری حزب توده روبرو گردید، در بین کادرها و اعضاء حزب، نغمه‌های مخالفت با مشی حزب، به درجات مختلف به گوش می‌رسید. اضافه بر اعضای شعبه مطبوعات که کیانوری اشاره کوتاه و گذرا به آن می‌کند، کم نبودند کادرهای حزبی که از طریق نوشتن نامه‌ها، بحث در حوزه‌ها و کلاس‌های تعلیماتی و در کمیته‌ها و ارگان‌های حزبی به انتقاد می‌پرداختند و خواستار اصلاح سیاست حزب بودند. در ارگان‌های مهم حزبی نظیر کمیته ایالتی تهران و برخی از کمیته‌های ایالتی استان‌ها و از جمله در آذربایجان (که شخصاً شاهد آن بودم)، درست‌اندیش کم نبود. منتهی ساختار تشکیلاتی حزب و فرهنگ حاکم بر آن، به ویژه عملکردهای یک رهبری بی‌لیاقت و عقب مانده که کوچک‌ترین

اعتقادی به دموکراسی و مشاوره حزبی نداشت، مانع از آن بود که این جویبارهای جدا از هم در سیاست حزب اثربخش باشند.^{۱۳}

متأسفانه، نبود مکانیسم دموکراسی درون حزبی، فقدان گردهمایی‌هایی چون کنفرانس، پلنوم و کنگره را، که مسلماً برگزاری همه آن‌ها، دست کم در دوران حکومت دکتر مصدق کاملاً امکان‌پذیر بود، مانع از رشد تفکر انتقادی و مشارکت عمومی در سیاست‌گذاری حزب بود. هیأت اجرائیه چند نفره با لطایف‌الحیل و از جمله به بهانه شرایطی مخفی و خطر دستگیری جمعی مانع از تشکیل چنین جلسات جمعی و مشاوره عمومی بودند. در حالی که همان وقت جلسات ۵۰-۶۰ نفری برای رفتن به پیک‌نیک یا برگزاری مراسم جشن انقلاب اکتبر و اول ماه مه با حضور اعضاء رهبری و کادرهای طراز اول حزب برقرار بود و آب از آب تکان نمی‌خورد. مجموعه این عوامل، که ماشین حزبی را از پویایی باز می‌داشت، از اصلی‌ترین عواملی بودند که به رهبری امکان داد سیاست خانمان‌برانداز خود را تا شکست نهایی جنبش ملی و حزب توده ادامه دهد.

قیام سی تیر، خیزش خودانگیخته مردم بود

«ای مردم، به جرئت می‌گویم: استقلال ایران از دست رفته بود، ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید». دکتر مصدق

تأکید مؤکد یک واقعیت ضرورت دارد که قیام سی تیر، با آن عظمت و پویایی، و اساساً جنبش اعتراضی مردم از روز ۲۶ تیرماه به بعد، حرکت خودجوش توده مردم بود که همواره پشتیبان واقعی و وفادار مصدق در طول حکومت او بودند. در تمام این چند روز، حتی رهبری احزاب وابسته به جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در مجلس، دنباله‌رو جنبش مردم و ابتکارات و خلاقیت انقلابی آن‌ها بودند. در روز رستاخیز سی تیر، توده مردم به «تمنای» جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در شبانگاه ۲۹ تیر که از مردم می‌خواست: «با کمال متانت و آرامش و بدون تجمع، با تعطیل عمومی و اجتناب از هرگونه تصادم با مأمورین انتظامی، بار دیگر رشد ملی خود را به جهانیان ثابت فرمائید»، پیامی که چندین بار از رادیوی دولتی و با پادرمیانی مقامات دولتی خوانده شد، گوش فرا ندادند. مردم پابره‌نه و زحمتکش، کاسب و بازاری، روشنفکر و کارمند و دانشجو، رشد ملی خود را با قیام خشم‌آگین ملی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات حماسه‌آفرین و جانبازی‌ها و برجای گذاشتن صدها

کشته و زخمی، به «جهانیان ثابت فرمودند».

بیهوده نیست که در عصر سی تیر، پس از چنین نبرد خونین و سرنوشت‌ساز و پا پس گذاشتن شاه و استعفای قوام، آنگاه که مردم با پای خسته، اما پیروز و شادمان به سوی اقامتگاه رهبر جهاندیده و استوار خود رهسپار شدند، دکتر مصدق در مقام سیاسگزاری از آنان، چنین گفت: «ای مردم، به جرئت می‌گویم، استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید».

توده‌ای‌ها نیز همچون پاره تن این ملت پیاخاسته در خیابان‌ها و میدانی شهر در این جهاد عمومی شرکت جستند و با مشارکت خود بر کاهلی ذهنی رهبری حزب خط بطلان کشیدند و تا حدی بی‌تفاوتی روزهای قبل و بطالت رهبری حزب را جبران کردند. می‌گویم تا حدی، زیرا علی‌رغم این مشارکت، جایگاه حزب توده، با توجه به قدرت سازمانی و توان مبارزاتی آن، که در حوادثی چون ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به نمایش گذاشته بود، اندک و فرعی بود.

توده‌ای‌ها البته، با دو عامل بازدارنده نیز درگیری روانی داشتند. از یکسو آنان افراد سازمان یافته در یک تشکیلات مخفی و بسیار منضبط و متأثر از فرهنگ احزاب بلشویکی بر بنیاد سانترالیسم بودند. سال‌ها بود که به دریافت رهنمود مشخص از «بالا» و اجرای مو به موی آن تا پای جان عادت داشتند. برخلاف ادعای کیانوری، چنین رهنمود منجزی از قبل، برای شرکت در تظاهرات روز ۳۰ تیر نرسیده بود. هرچه بود، به پاس ابتکارات و آزمودگی‌های فردی آن‌ها بود. والا حزب توده می‌توانست چندین هزار نفر را با علم و کتل به میدان بیاورد و نیروی متشکل و ممتاز خود را به نمایش بگذارد. اقدامی که در جشن و تظاهرات روز ۳۱ تیر، با زبردستی انجام داد و خودنمایی‌ها کرد و تأخیر و بی‌حرکی روزهای قبل را پوشاند.

اما مردم نجیب ایران، حتی مخالفان سرسخت حزب توده، همین بیانیه ۲۹ تیر ماه جمعیت مبارزه با استعمار و نیمه‌دستی که بسوی مردم دراز شده بود به گرمی فشرده‌اند. خبرنگار کیهان، در روایت از وقایع روز سی تیر چنین گزارش می‌دهد:

«در خیابان اکباتان از طرف مردم بیشتر مقاومت می‌شد. در این خیابان که حزب زحمتکشان ملت ایران در آن واقع است و روزی فروش روزنامه‌های دست چپی در آن کار مشکلی بود، امروز مرکز عناصر افراطی دست چپی نیز بود. روزنامه شاهد ارگان حزب

زحمتکشان، پرچمدار ارگان پان ایرانیست‌ها، جوانان دموکرات و بسوی آینده، ارگان‌های چپی‌های افراطی، با هم به فروش می‌رفت. و این سه چهار دسته ابتکار عملیات را در دست داشتند. امروز این چند دسته که تا چند روز پیش غالباً با یکدیگر در زدوخورد بودند دوستانه با یکدیگر حرکت و تظاهر می‌کردند».

از سوی دیگر، بسیاری از توده‌ای‌ها با مشکل روانی زیر نیز، روبرو بودند: آنها تا دیروز مبلغ رهنمودهای رهبری حزب بودند که دکتر مصدق را «پیرمرد مکار»، «شعبده‌باز»، «کاریکاتور چانکایچک» و مجری و مددکار امپریالیسم آمریکا خطاب می‌کرد. هنوز تا دوروز پیش قوام و مصدق را از يك قماش می‌خواند. اینک، شرکت در جنبشی که شعار آن «یا مرگ یا مصدق» بود کار آسانی نمی‌نمود. شاید برای رفع این مانع روانی بود که توده‌ای‌ها حتی در سی تیر، شعارهای ویژه «مرگ بر شاه»، «مرگ بر اشرف» را در میان بخشی از جمعیت پراکندند و ساز جداگانه‌ای زدند! شاید هم ناخودآگاه، پژواک به اصطلاح «رادیکالیسمی» بود که با خود حمل می‌کردند و به آن خو گرفته بودند!

تعدادی از ناظران و پژوهشگران، نقش حزب توده در قیام سی تیر را بیش از واقعیت بزرگ کرده‌اند. البته هدف برخی از محافل، بزرگ‌نمایی حزب توده و توسل به مترسک کمونیسم برای ضربه زدن به نهضت ملی ایران بود. اما گذشته از این، يك علت عینی دیگر دارد. درست است که حزب توده، همان‌گونه که در قطعنامه پلنوم وسیع چهارم منعکس است با تأخیر و نیروی کم وارد صحنه کارزار شد. اما بتدریج و به ویژه بعدازظهر، حضور او در تظاهرات چشمگیر می‌شود. مقارن ساعت چهار بعدازظهر، که بدستور شاه، نیروهای انتظامی و سربازان کنار می‌کشند و شهر بدست مردم می‌افتد، توده‌ای‌ها به سابقه سازماندهی میتینگ‌ها و ورزشی در تظاهرات خیابانی، به سازمان‌دهی جشن پیروزی مردم می‌پردازند، گل می‌کنند و همه جا به چشم می‌خورند. گویی شهر در دست توده‌ای‌هاست و رهبری با آن‌هاست. این احساس به هر شاهدی دست می‌دهد که گویا عین این وضع از صبح سحر نیز برقرار بوده است. عضو هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار که در بالا از او یاد کردیم، در نامه خود (۲۵ بهمن ماه ۱۳۷۲)، می‌نویسد: «من تمام بعدازظهر سی‌ام تیرماه در خیابان‌ها بودم، همه جا بچه‌های حزبی و کارگران انتظامات شهر را در دست داشتند. از پاسبان و نظامی خبری نبود. با وجود این، کوچک‌ترین حادثه سوئی روی نداد. نه غارتی شد، نه صدمه‌ای به مغازه‌ها و دکانین وارد شد و نه درگیری و چاقوکشی و

غیره. سر چهارراه‌ها بجه‌های حزبی وظیفهٔ مأمورین راهنمایی را عهده‌دار بودند و به بهترین وجه ترافیک شهر را کنترل و اداره می‌کردند. این وضع فردای آن روز نیز هم‌چنان ادامه داشت و از مأمورین انتظامی خبری نبود».

دکتر غلامحسین فروتن، عضو هیأت اجراییه در آن ایام، که معتقد است حزب توده ایران در سازمان دادن به قیام ۳۰ تیر نقش اساسی داشت و بخش اعظم شرکت‌کنندگان سی تیر به دعوت حزب توده به خیابان‌ها ریختند [اما کدام دعوت؟ توضیحی نمی‌دهد!]، با مسرت بیاد می‌آورد: «غروب سی‌ام تیر به اتفاق آرسن، این کارگر نازنین، با اتومبیل بسوی چاپخانهٔ «بسوی آینده» می‌رفتیم. در چهارراه فردوسی عده‌ای جوان اتومبیل را متوقف ساختند، چون خیال می‌کردند ما هم در زمره هزار فامیلیم. بنای پرخاش گذاشتند. اندکی نگذشت که آرسن را شناختند و به ما اجازه عبور دادند».^{۱۴}

اما این شهادت‌ها بیشتر با زمان پیروزی قیام مطابقت دارد تا با جهنمی که از هفت صبح تا دو بعدازظهر برپا بود. مع‌هذا با اطمینان می‌توان گفت که در قیام صبح و ظهر سی تیر نیز، همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم، توده‌ای‌ها چون پاره تن ملت ایران شرکت جستند و علی‌رغم عوامل بازدارند که فوقاً شرح دادم، تا می‌توانستند تلاش کردند. همین شرکت خودانگیخته توده‌ای‌ها در قیام ملی و ابتکارات و فداکاری‌های افتخارآمیز آن‌ها در جریان جنگ و گریز مردم با نیروهای انتظامی از صبح سی تیر، به مثابه حلقه‌ای، زنجیر حوادث خونین صبح را با تظاهرات جشن و سرور پیروزی عصر پیوند داد. و در نتیجه، حضور و شرکت حزب توده را در این قیام ملی در ابعاد به مراتب وسیع‌تر از واقعیت آن، به نمایش گذاشت و به پیش صحنه آورد.

بی‌مناسبت نیست که ارزیابی روزنامه‌باختر امروز نیز در باره چگونگی شرکت حزب توده در حوادث سی تیر نقل شود: «خبرنگار ما گزارش می‌دهد که در جریانات ۴۸ ساعت اخیر تنها دسته‌ای که می‌خواست از آب گل‌آلود به نفع خود ماهی بگیرد، مزدوران کمینفرم بودند که به خصوص در ساعات آخر دیروز عصر، یعنی بعد از استعفای قوام‌السلطنه بدنبال مقاصد سوء شخصی خود افتادند و عده‌ای از آن‌ها به کلوب جوانان دموکرات در خیابان قوام‌السلطنه هجوم آوردند و آن‌جا را اشغال کردند و موجب تیراندازی و تشنج در آن قسمت از خیابان شدند. به همین طریق از اول وقت امروز دسته‌هایی از آن‌ها با فریاد کلوب احزاب را آزاد کنید و با دادن چند شعار ملی در خیابان‌ها به راه افتادند. اما خوشبختانه مردم زود به

ماهیت آن پی بردند و از گوشه و کنار خیابان، تظاهرات ملیون علیه آنها شروع شد. جالب توجه‌ترین مسائل در جریان امروز و دیروز آن است که این دسته از مزدوران کمینفرم که تا سه روز قبل همه جا مصدق را جنایتکار می‌خواندند و پابپای مزدوران انگلیسی و مخالفین نهضت ملی با حکومت او مبارزه می‌کردند، در این دو روزه برای اجرای مقاصد سوء خود با ملیون همکاری کردند و اکنون در چنان بن‌بستی گیر کرده‌اند که برایشان نه راه پیش مانده است و نه راه پس...»^{۱۵}.

قصد من در این نقد، اساساً کوشش برای ارائه هرچه واقعی‌تر رویدادهای تاریخی و ارزیابی از نقش واقعی حزب توده ایران در آن‌ها و ارج گذاری در خور، به نقش و جایگاه هزاران انسان توده‌ای است. زنان و مردانی که همواره صادقانه و جانانه، چه در قیام ملی سی تیر که در کنار ملت ایران در راه درستی به جهاد برخاستند. و چه در موارد متعدد دیگر، که قربانی سیاست‌های نادرست و ضد ملی رهبری حزب توده بودند. حتی در این موارد نیز توده‌ای‌ها، همواره بر این باور استوار بودند که در راه آرمان‌های خود و برای آزادی و سعادت مردم ایران، می‌رزمند.

شرکت واقعی، سازمان یافته و بایسته و شایسته حزب توده در قیام ملی سی تیر، در واقع از فردای آن آغاز می‌گردد. رهبری حزب توده برای جبران مافات و تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی و شریک کامل نشان دادن خود در قیام ملی سی تیر، از صبح ۳۱ تیر به سرعت، وارد عمل می‌شود. راهپیمایی‌ها و میتینگ‌های متعددی را در نقاط مختلف شهر تهران و شهرستانها هر جا ممکن است، به راه می‌اندازد و میدان‌داری می‌کند و کار انتظامات شهر تهران را هم چنان به دست می‌گیرد. در اول مرداد نیز، پس از شرکت در مراسم یادبود روز سوم شهدای سی تیر در مسجد ارك، که از سوی ملیون برگزار شده بود، میتینگ عظیم و باشکوه دیگری در میدان توپخانه، از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار برگزار می‌شود. همه این اقدامات که در میان يك جشن و سرور و استقبال عمومی صورت می‌گیرد، اثرات روانی زیادی میان مردم عادی و ناظران خارجی برجای می‌گذارد و ابزاری به دست تبلیغات‌چی‌های بعدی حزب توده می‌دهد. کیانوری نیز در خاطرات خود بدان استناد کرده می‌گوید: «بهترین دلیل شرکت فعال حزب در قیام ملی سی تیر این است که جمعه بعد [البته منظور ایشان همان مراسم روز سوم شهداست، که چهارشنبه اول مرداد برگزار می‌شود]، جمعیت ملی مبارزه با استعمار... مردم را به يك میتینگ در میدان سپه دعوت کرد و در این

میتینگ یکی از پسران آیت‌الله کاشانی آمد و در بالای تریبون گفت: «من بشما بشارت می‌دهم که حضرت آیت‌الله با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه متحد ضد استعمار موافقت فرمودند».^{۱۶} صرف نظر از تناقض علت و معلولی که در گفتار او میان این دو واقعه نهفته است، اصل روایت نیز مورد تردید است. رسول مهربان روایت دیگری دارد که به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. می‌نویسد: «به گزارش جراید تهران آقا سید مصطفی کاشانی بیانیه‌ای از جانب مرحوم آیت‌الله کاشانی در باب وحدت احزاب و جمعیت‌های سیاسی صرف‌نظر از اختلاف عقیده و مرام و مسلك به منظور تشريك مساعی در مبارزه با استعمار و استبداد قرائت کرد».^{۱۷} بنابه نوشته رسول مهربان همین روایت هم بعداً تکذیب می‌شود: «از فردای آن روز «شاهد» نویسان بقائی - خلیل ملکی به شدت عصبانی شدند و اعلامیه‌ای به امضاء سید مصطفی کاشانی در شاهد منتشر شد که تکذیب وقایع را مدعی بود و حزب ایران نیز از «شاهد» نویسان تقاضا داشت چون در افواه شایع شده که بین حزب ایران و حزب توده ائتلاف شده است، این تکذیب‌نامه را در جای مناسب منعکس کنید». (همانجا)

ذیلاً عین تکذیب‌نامه سید مصطفی کاشانی و حزب ایران نقل می‌شود^{۱۸}

اداره محترم روزنامه شاهد

چون روزنامه شهپاز مورخه چهارشنبه اول مرداد ماه تظقی بنام اینجانب در میدان سیه درج کرده بود، بدینوسیله تکذیب می‌نماید. زیرا در همان ساعت، اینجانب مشغول رسیدگی به حفظ آرامش عمومی در میدان بهارستان بوده‌ام، بیاناتی ایراد که متن آن به وسیله رادیو تهران پخش گردید.

صبح روز پنجشنبه ۲ مرداد
سید مصطفی کاشانی

آگهی لازم

حزب ایران شایعه هر نوع ائتلاف با عناصر و دسته‌های وابسته به حزب توده را چه در تهران و چه در شهرستانها جداً تکذیب می‌کند.

جاوید باد ایران

کمیته مرکزی حزب ایران ۳۹۸

اضافه بکنم که در تألیف ۵ جلدی م. دهنوی، حتی از این بیانیه‌ای که رسول مهربان مدعی است از سوی فرزند آیت‌الله کاشانی در میتینگ خوانده شده، اثری نیست. عدم

دسترسی به تمامی روزنامه‌های آن ایام، امکان تحقیق بیشتر نمی‌دهد. امیدوارم خود آقای مهربان موضوع را تدقیق بفرمایند. اما در مصاحبه مطبوعاتی عصر ۲۹ تیرماه آیت‌الله کاشانی، یکی از خبرنگاران می‌پرسد: «نظر حضرت آیت‌الله نسبت به دعوت حزب توده از کلیه دستجات و طبقات برای مبارزه با استعمار چیست. و آیا حضرت آیت‌الله موافق هستند که دعوت آن‌ها پذیرفته شود؟» چنین پاسخ می‌دهد: «امروز روزی است که این ملت و مرد و زن و هر جمعیت باید همدست و هم‌داستان باشد و در مبارزه با اجنبی فداکاری کنند. منتهی من يك مطلب را در نظر دارم، باید همه یکرنگ باشیم. بهترین وسیله اتحاد و اتفاق، داشتن يك مقصد است. وقتی مقصد یکی شد، همه باید با هم متحد و متفق باشند. چون امروز ملت ایران به تمام افراد زن و مرد و تمام احزابش در این مقصد مقدس ما که مبارزه با استعمار باشد هم مقصد هستند و هر جمعیتی که در این باره اقدام کند ما با صمیم قلب می‌پذیریم. من از کلیه جمعیت‌های مبارز و مردم خواهشمندم همه با کمال صمیمیت و اتفاق و برادری در این راه قدم بردارند و مبارزه کنند». در این پاسخ، قید آیت‌الله کاشانی به یکرنگی و داشتن يك مقصد بسیار معنی‌دار است.

به هر حال این است واقعیت ماجرای «بهترین دلیل» کیانوری برای توجیه شرکت حزب توده در قیام ملی سی تیر!

کیانوری برای نشان دادن نقش رهبری در تجهیز به موقع و مؤثر شبکه حزبی برای شرکت فعال در قیام ملی سی تیر و «اثبات» آن، با زرنگی داستان مجزا و منفرد اقدام سرهنگ پرمان را که در بسیاری از نوشته‌ها نیز نقل شده است، شاهد می‌گیرد. می‌گوید: «یکی از افسران توده‌ای بنام سرهنگ حبیب‌الله پرمان (برادر هدایت‌الله حاتمی)، که فرمانده واحد تانک بود، از تانک پیاده شد و درجه‌هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد». ۱۹ آن گونه که کیانوری مدعی است، اگر واقعاً سازمان نظامی چندصد نفری را قبلاً با خبر و آماده کرده بودند، با امکاناتی که در اختیار آنها بود، مشارکت و نقش آن‌ها در رستاخیز ملی به يك مورد استثنایی سرهنگ پرمان محدود نمی‌شد. و سازمان نظامی حزب توده، دست کم می‌توانست به اندازه سازمان افسران ناسیونالیست و افسران گارد نهضت ملی که تعدادشان يك‌دهم سازمان نظامی حزب نبود، منشأ اثر باشد. در باره نقش آنها کافی است به گواهی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی^{۲۰} و سرهنگ غلامرضا نجابتی^{۲۱} نظری افکند.

اما چون اصل داستان کیانوری به خاطر داده‌های ضد و نقیض و دروغ‌های فراوانی که

گفته است، مورد تردید من بود، موضوع را پی‌گیری کردم. معلوم شد که سرهنگ پرمان اصلاً در سی تیر عضو سازمان نظامی حزب توده نبود! و تنها روی احساسات ملی به مردم پیوست. مرتضی زربخت در نامه‌ای به من، گواهی داد که: «شخصاً، بعد از انقلاب از سرهنگ پرمان در باره سی تیر و ارتباطش با حزب توده پرسیدم. گفت: «در سی تیر من اصلاً توده‌ای نبودم، بلکه بنا به تشخیص خود و احساس خودم از تیراندازی به روی مردم خودداری کردم و رفتم روی تانک و برای مردم سخنرانی کردم. بعد از سی تیر افسران توده‌ای به سراغم آمدند و وارد تشکیلات سازمان افسری شدم».

آقای مرتضی زربخت که در پیگیری و معاضدت کم‌نظیر است، بالاخره موفق می‌شود رد پای سرهنگ پرمان را که در آمریکا بسر می‌برد، بیابد. او اینک ۸۴ سال دارد و بیمار بستری است. سرهنگ حبیب‌الله پرمان در یادداشت کوتاهی که فتوکپی آن به ضمیمه است^{۲۲}، چنین می‌نویسد: «جریان ۳۰ تیر تا آنجا که من یادم است، حزب توده و جبهه ملی قرار بود تظاهرات بکنند. علوی مقدم فرماندار نظامی بود. انتظامات توپخانه به من محول شده بود. در آن زمان من جزو حزب نبودم. واحدهایی از ارتش مأمور فرمانداری نظامی بودند. تا آنجا که یادم هست، یک دسته تانک سبک ارابه در اختیار من گذاشته شده بود. من روی تانک رفته نطق کرده و با مردم به مسالمت و مهربانی حرف زدم و در نتیجه هیچ برخوردی پیش نیامد. بعد از این جریان اعضاء حزب مرتب با من تماس گرفته و بالاخره مرا به حزب داخل کردند. حبیب‌الله پرمان»

با این ترتیب، بی‌اساس و تقلبی بودن ادعای کیانوری، که برای نشان دادن نقش رهبری حزب توده در تجهیز بموقع و مؤثر شبکه حزبی، اقدام شجاعانه و ملی «یکی از افسران توده‌ای بنام سرهنگ پرمان...» را شاهد می‌آورد، برملا می‌گردد.

پانوشته‌های فصل چهاردهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۴۲
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۳. کارنامه مصدق و حزب توده، ارسلان پوریا، صفحه ۲۶۵
- ۴ و ۵. سرمقاله روزنامه نوید آینده، ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ و سرمقاله دژ به جای بسوی آینده، بتاريخ ۲۷/۴/۱۳۳۱، به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۵۷۳
۶. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۷۰
۷. به نقل از کتاب زندگی قوام‌السلطنه، تألیف جعفر مهدی‌نیا، صفحه ۶۴۳
۸. همان منبع شماره ۶
۹. از نامه اکبر شاندرمنی به کمیته مرکزی مسکو، ۸ فروردین ۱۳۳۳ صفحات ۱۵-۱۶
۱۰. اسناد پلنوم وسیع چهارم، تیرماه ۱۳۳۷ مسکو. قطعه‌نامه «در باره خطاهای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد»
۱۱. نشریه راه آزادی، شماره ۲۳، صفحه ۲۸. هیأت اجرائیه تهران، قرار بود به درخواست رفقای کمیته مرکزی مقیم مسکو، گزارشی از اوضاع و اختلافات درون رهبری تهیه کند. و چون تهیه گزارش مشترک امکان نداشت، این کار جدا جدا صورت می‌گیرد. مجموعه نامه‌ها، به نقل از شماره‌های مختلف نشریه راه آزادی و با موافقت کیانوری، در خاطرات او، در صفحات ۳۰۷-۳۳۵ قید شده است.
۱۲. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۷۰
۱۳. چندی پیش آقافخر میررمضانی در گفتگویی مطلبی را برای من فاش کرد که آگاهی به آن از لحاظ تصور از محیطی که کادرهای جوان حزب در آن می‌زیستند، شایان توجه است. آقا فخر عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول کمیته محلی ۲ و من عضو این کمیته و مسئول دانشگاه و از مخالفان سیاست رهبری حزب در قبال دکتر مصدق و جبهه ملی بودم. یکبار، بحث ما خیلی بالا می‌گیرد و به تندی می‌انجامد و آقافخر در دفاع از سیاست رهبری به هر دری می‌زند و عاقبت من ساکت می‌شوم. او سکوت و تسلیم مرا به حساب «افتناع» من می‌گذارد. آقافخر می‌گفت، همان موقع او کاملاً با حرف‌ها و انتقادات من موافق بوده و در کمیته ایالتی تهران از همان موضع با کیانوری مدام در بحث و جدل بوده است. لذا پس از پایان بحث و جدل بین ما، نامه‌ای به کمیته مرکزی می‌نویسد و می‌گوید: «من امروز، امیر خسروی را با سماجت متقاعد کردم که نظریات حزب درست است. احساس من این است که به يك شارلاتان تبدیل شدم و چرا می‌بایست این کار را می‌کردم». من به آقافخر گفتم: اشتباه تو این بود که خیال کردی مرا قانع نمودی! من چون ادامه بحث را بیهوده دیدم، سکوت کردم. بعدها فهمیدم که اضافه بر آقافخر، قاطبه اعضای کمیته ایالتی تهران در موضع انتقادی بودند و به همین نحو، بسیاری دیگر. اما مکانیزم مرکزیت، که رهبری با قدرت آن را اعمال می‌کرد مانع از رشد روحیه انتقاد در حزب بود.
۱۴. حزب توده در صحنه مبارزه، دکتر غلامحسین فروتن، جلد اول، صفحه ۲۱۱
۱۵. روزنامه باختر امروز، شماره ۸۶۷، مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱
۱۶. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۱۷. گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۳۹۹
۱۸. به نقل از کتاب تهران در آتش، تألیف محمد ترکمان، صفحات ۶۲۳-۶۲۴
۱۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۲۰. خاطرات سیاسی، سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، صفحات ۱۲۰-۱۱۴
۲۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحات ۱۲۳-۱۲۴

۲۲. فتوکپی دستخط سرهنگ پرمان، که از بیمارستان در آمریکا فرستاده است. در فاصله انتشار این نوشته در روزنامه اطلاعات و تهیه کتونی آن برای انتشار به صورت کتاب، با يك دنیا اندوه خیر یافتیم که سرهنگ پرمان درگذشته است. یادش به خیر.

پانوشت ویراستار

(۱) شرکت خودانگیخته و دیرهنگام تعداد اندکی اعضای حزب توده در قیام مردمی سی تیر، به هیچوجه نمی‌تواند پاسداری اعضا از شرف و اعتبار حزب توده قلمداد شود. نویسنده محترم متأسفانه با جدا کردن حساب اعضا با رهبری در ماجرای سی تیر - خواسته یا ناخواسته - مایل است نقشی - ولو به اعتقاد ایشان نسبتاً اندک - برای اعضای حزب توده نیز در این حماسه عظیم مردمی قائل شود. حقیقت آن است که همان تعداد اندک شرکت کنندگان توده‌ای در ماجرای سی تیر نیز هنگامی به صحنه رسیدند که ماجرا تمام شده بود و به اصطلاح «دارها برچیده، خون‌ها شسته بودند». قوام استعفا کرده بود و مردم پیروزی مقطعی خود را در برابر دربار و حامیان خارجی آنها جشن گرفته بودند. به عبارت دیگر، حزب توده خیلی دیرهنگام درصدد خوشه‌چینی از دستاورد مردم پرآمد و در کوران جشن، برای به دست گرفتن حداقل سهمی در پیروزی مردم، شروع به مانور کرد. در این مورد انور خامه‌ای در جلد سوم کتاب خاطرات خود تحت عنوان «از انشعاب تا کودتا» با شرح مختصر ماجرای سی تیر به نکته جالبی در مورد فرصت طلبی توده‌ای‌ها را اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

«همچنان با دوستم در میان جمعیت انبوه مردم که تمام خیابان را پر کرده بودند قدم می‌زدیم. تا نزدیک غروب که رادیو خیر سقوط قوام را منتشر کرد و فریاد شادی مردم بلند شد و به هم شادباش می‌گفتند. وقتی به میدان مخبرالدوله رسیدیم ناگهان از مشاهده منظره‌ای مات و مبهوت شدم. آقای... (عضو سازمان جوانان توده در تهران-ن) در وسط میدان بالای ستونی رفته بود و برای عده‌ای که اکثر توده‌ای بودند با حرارت تمام سخنرانی می‌کرد و از اینکه ما جانفشانی کردیم، کشته‌ها دادیم، اله کردیم بلکه کردیم تا قوام «خان» را سرنگون ساختیم داد سخن می‌داد (!). جلد سوم خاطرات «انور خامه‌ای» صفحه ۴۰۶ در حقیقت حزب توده و اعضای آن در پایان سی تیر برای سهم کردن خود در پیروزی مردم به این مانورها دست زدند و در قیام مردمی سی تیر اثری از شرکت اعضا (حتی بطور خودانگیخته) مشاهده نشده است.

موضع رهبری حزب توده در قبال دولت دکتر مصدق بعد از سی تیر ۱۳۳۱

کیانوری مدعی است: «ما پس از واقعه سی تیر دیگر مصدق را شناخته بودیم و مصرانه در پی آن بودیم که پیرامون شعارهایی چون ملی کردن واقعی نفت، تأمین آزادی‌های دموکراتیک و بهبود وضع مردم یک جبهه واحد ضد استعمار تشکیل شود»^۱.

تردید نیست که پس از قیام ملی سی تیر و خیزش توده مردم در فاصله ۲۶ تا ۳۰ تیر در حمایت از پیشوای ملی خود؛ و نیز فشاری که از ماه‌ها پیش، از سوی کادرها و بدنه حزب به رهبری وارد می‌شد، تا سیاست درستی در قبال دولت دکتر مصدق اتخاذ کند؛ به ویژه شرکت خود انگیخته توده‌ای‌ها در قیام سی تیر و روزهای بعد در کنار جبهه ملی و مردم، وضعی به وجود آورده بود که دیگر ادامه سیاست قبلی به شکل و شیوه سابق ممکن نبود. آنچه در این روزها می‌گذشت، به برجسته‌ترین وجه، نادرستی سیاست گذشته رهبری حزب را نشان می‌داد که دیگر قابل دفاع نبود. پس از سی تیر، ناسزاگوئی‌ها و انگ‌زدن‌های شرم‌آور قبلی در مطبوعات و اعلامیه‌های حزب کاهش یافت. اما تعمق در نوشته‌ها و هنجارهای رهبری حزب نشان می‌دهد که سیاست حزب تغییر ماهوی نیافت. رهبری حزب تقریباً تا پایان متوجه نشد که مسأله اساسی و مرحله‌ای در آن ایام، تحقق قانون ملی شدن صنعت نفت، یعنی تأمین حاکمیت ملی و استقلال ایران است. تا از برکت آن، بتوان

درآمدهای حاصل از نفت را در راه رشد اقتصادی و رفاه مردم بکار انداخت. زیرا بدون انباشت سرمایه و ثروتمند شدن کشور و رشد و ترقی اقتصادی، تأمین عدالت اجتماعی غیر ممکن است. آخر باید ثروتی باشد تا عادلانه توزیع گردد. دکتر مصدق برای دستیابی به این آمال و تأمین سعادت ملت ایران می کوشید.

چنین سیاستی ایجاب می کرد تا حزب توده ایران در این مرحله از مبارزات مردم ایران، تکیه اصلی را بر وحدت هر چه بیشتر نیروهای ملی گرا و چپ ایران قرار دهد، نه آتش زدن به جنگ طبقاتی. حزب توده می بایست صادقانه از دولت دکتر مصدق حمایت می کرد و از توسل به اقداماتی که دولت را در جبهه داخل و خارج تضعیف و بی اعتبار نماید، اکیداً اجتناب می ورزید. و در مواردی که طرح برخی مطالبات معیشتی و رفاهی زحمتکشان و محرومان جامعه کاملاً اجتناب ناپذیر می نمود، لازم بود قبل از توسل به اعتصاب و ایجاد درگیری با دولت، همه راه های مسالمت آمیز و آرام را چون گفتگو با دولت آزادی خواه و مردم دوست دکتر مصدق بیازماید.

رهبری حزب توده، در زمان جنگ جهانی دوم، آن درایت اترناسیونالیستی را داشت که از اعتصاب کارگران کارخانه های که در کار تولید محصولات برای جبهه جنگ شوروی بودند، به خاطر مصلحت پیروزی جنگ ضدفاشیستی ممانعت بعمل بیاورد. سیاستی که آن زمان قاطبه مردم درک نمی کردند. آن وقت، چگونه می توان توضیح داد که همین رهبری در زمان نبرد ضداستعماری ملت ایران علیه انگلستان، نه فقط درایت ملی از خود نشان نداد، بلکه تا توانست کارگران کارخانه های دولتی را به اعتصاب کشاند، و به خزانه خالی دولت ضرر رساند و کارگران را رو در رو با دولت ملی مصدق قرار داد!

رهبری حزب به جای حمایت از اقدامات اصلاح گرانه دکتر مصدق در زمینه دهقانی، نظیر طرح کسر ۲۰ درصد از عایدات مالکان و تخصیص آن به دهقانان و امور آموزشی و عمرانی روستاها، با طرح شعار «رادیکال» و «انقلابی» مصادره املاک و توزیع مجانی آن میان دهقانان به میدان آمد. و به این ترتیب به مقابله برخاست و چوب لای چرخ آن گذاشت. بعدها که تاحدی از این چپ روی دست برداشت و به حمایت از شوراها ده و اصلاحات پرداخت، برای نفوذ در میان دهقانان به نتایج چشمگیری دست یافت.

بدیهی است که حزب توده با این گونه تندروی ها و انقلابی نمائی ها و طرح خواست های مطالباتی گوناگون برای کارگران و محرومان و اقشار مختلف جامعه نفوذ خود را

میان آنها گسترش می‌داد. زیرا محرومیت و فقر در میان توده مردم بیداد می‌کرد و به طور طبیعی، شعارهای تند و سرشار از وعده و وعید، جاذبه داشت و به دل رنجبران و محرومان می‌نشست و روشنفکران انقلابی ساده‌دل و آرمان‌خواه را به هیجان می‌آورد. اعضاء و هواداران حزب، که قاطبه آنها جوان و کم‌تجربه بودند، به حکم باورها و معتقدات خود و به تصور تحقق آرمان‌های خویش و خدمت به محرومان و لگدمال شدگان جامعه، گوش به فرمان رهبری، شب و روز، جانانه در تلاش بودند و جانبازی می‌کردند.

اما رهبری حزب توده، اگر ملی و میهنی فکر می‌کرد و درایت به خرج می‌داد، با آگاهی از کیسه خالی دولت و مضیقه‌های روزافزون مالی که با تحریم استعمار جهانی برای به زانو درآوردن دولت دکتر مصدق اعمال می‌شد، به جای دمیدن در آتش اعتصابات، آنچه را که الزامات و اولویت‌های نهضت ملی حکم می‌کرد، برای زحمتکشان توضیح می‌داد و همه را به تعقل و خویش‌داری دعوت می‌نمود.

نبود يك اندیشه راهنمای چپ ملی آزادی‌خواه، موجب شد که حتی در مرحله بعد از سی تیر ۱۳۳۱، علی‌رغم تعدیلی که در سیاست حزب صورت گرفت، جوهر سیاست رهبری حزب تقریباً تا آخر، به روال گذشته تداوم بیابد.

تعمق در کردار و رفتار رهبری حزب توده در این دوره نشان می‌دهد حتی اقدامات و ابتکارهایی نظیرنامه‌های سرگشاده به دکتر مصدق و پیشنهاد جبهه متحد ضداستعمار با جبهه ملی و احزاب هوادار مصدق، جنبه تاکتیکی داشته و صادقانه نبوده است. هدف اعلام‌نشده نیز همان تلاش برای تأمین سرکردگی و رهبری حزب در صحنه سیاسی کشور بود. لذا هیچ‌گاه در این نامه‌ها و اعلامیه‌ها، از انتقاد گزنده و تهمت‌زنی به دکتر مصدق و جبهه ملی، غفلت نمی‌شد.

کیانوری مدعی است که: «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم».^۲ اما در نگاهی به نامه سرگشاده رهبری حزب در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ به دکتر مصدق و نیز يك دو نامه سرگشاده دیگر، که کیانوری افتخار تدوین آنها را به خود اختصاص می‌دهد، باز همان نیش‌زدن‌ها و شرط و شروط گذاشتن‌های غیرممکن و حتی خواست‌های فتنه‌انگیز، مشاهده می‌گردد. به این جملات از نامه سرگشاده ۱۶ شهریور توجه شود.

در خطاب به «آقای دکتر مصدق»، هشدار می‌دهد: «مذاکرات محرمانه با جونز آمریکایی و یا سایر نمایندگان انحصارهای نفتی و دولت‌های امپریالیستی مغایر اراده مقدس

ملت ایران است. امپریالیست‌ها می‌خواهند بدست شما این اراده را بشکنند...» و یا «... تعریف و تمجید از ارتش و طبق نقشه در دهان شما و حسین مکی و عده‌ای از سران جبهه ملی و غیره گذاشته می‌شود، به منظور زمینه‌سازی جهت کودتاست».

ملاحظه می‌شود که تغییرها بیشتر در لحن است نه در محتوا. رهبری حزب می‌دانست که دکتر مصدق پس از پیروزی سی تیر و عقب‌نشینی دربار، برای آرام کردن شاه، حتی پشت قرآن را امضا می‌کند تا شاه را مطمئن سازد که قصد او تغییر رژیم و اعلام جمهوری نیست. مع‌هذا، رهبری حزب در همان نامه سرگشاده، به دکتر مصدق تکلیف می‌کند: «ملت از شما می‌خواهد که راه او را انتخاب کنید، فوراً سران کودتا را دستگیر کنید و در کنار شاه بدست محکمه آشکار ملی بسپارید. قدرت شاهنشاهی و ضدملی ارتش را با تنفیذ دموکراسی در ارتش برای همیشه بشکنید...». این حرف‌ها در آن روزگار، جز تحریک دربار و فتنه‌انگیزی چه حاصلی داشت؟ آخر چگونه می‌شد از دکتر مصدق، این رجل سیاسی متعهد به قانون اساسی و معتقد به قانونیت، انتظار داشت که به اتکاء اخبار جسته و گریخته از توطئه سرلشگر حجازی و سرلشگر زاهدی در اوایل شهریور، شاه مملکت و عده‌ای از سران ارتش را به دادگاه انقلابی بسپارد؟ روشن است که این حرف‌ها سراسر لاف‌زنی بود و جز انقلابی نمائی و سرگرم کردن اعضای حزب، هیچ ارزش سیاسی عملی نداشت. نتیجه این کارها به وحشت انداختن ارتجاع از خطر کمونیسم و تقویت اراده آن‌ها به نابودی حزب و تسریع روند تدارک کودتای واقعی برای براندازی دولت مصدق بود. نامه سرگشاده ۱۶ شهریور نیز با عنوان: «باید کودتا را به جنگ با کودتاچیان مبدل ساخت»، مزین بود. که خود یک شعار توخالی بود که یک سال تمام تکرار شد و عاقبت در روز مبادا، در کودتای ۲۸ مرداد، که مردم چشم به انتظار وفای به عهد بودند، رهبری حزب تماشاگر صحنه ماند! بعدها معلوم شد حاصل یک سال تدارک نظامی رهبری حزب، فقط ۱۲ قبضه تفنگ بوده است!

مقایسه این اولین نامه با آخرین نامه سرگشاده کمیته مرکزی به دکتر مصدق، (درست یک ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد)، نشان‌دهنده خط فکری سیاسی واحدی است که طی این مدت، ادامه داشته است. همه این نامه‌ها، پر است از انتقاد و خرده‌گیری و تهمت‌های ناروا به او و حکومت ملی و انداختن همه مسئولیت‌ها و گرفتاری‌های کشور به گردن دکتر مصدق و سرزنش او که چرا به توصیه‌های خردمندانه رهبری حزب عمل ننمود! فرازهای زیر از

آخرین نامه سرگشاده کمیته مرکزی شاهد آنست:

«کار درست این بود که از همان آغاز به طور جدی با امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌شد. اما شما هرگز توصیه ما را گوش فرا ندادید، بلکه برعکس به آن‌ها میدان بیشتری دادید تا شبکه جاسوسی خود را در ایران برقرار سازند. شما تسلیم قراردادهای اقتصادی اسارت‌بار آن‌ها شدید که مانع از آن گردید که کشور ما کالاهای استراتژیک، شامل نفت، به اتحاد شوروی، حکومت توده‌ای چین و کشورهای دموکراتیک اروپای شرقی صادر شوند. شما با امضاء قرارداد مربوط به اصل چهار در ایران، کشور را کاملاً تسلیم جاسوسان آمریکائی کردید...». «آمریکائی‌ها مرکز همه توطئه‌ها هستند. باوجود این شما ارتش را در اختیار آن‌ها گذاشتید و این سیاست تسلیم، مغایر با خواست‌های ملی ماست...». «حتی رزم‌آرا جرأت نکرد قانونی مشابه «قانون امنیت اجتماعی»، بگذرانند». «به هنگام انتخابات مجلس هفدهم، شما با دربار، که مرکز همه توطئه‌های ضدملی است، ائتلاف کردید و مانع از آن شدید که نمایندگان واقعی مردم انتخاب شوند». پس از شرح ایرادات دیگر چنین ادامه می‌دهد: «آقای دکتر مصدق، این است خلاصه سیاست‌های نادرست شما در رابطه با نفت و مسائل داخلی کشور. در تمام این مدت مردم ضدامپریالیست خود را فدای شما کردند و هر بار که دولت شما با خطر مواجه بود، تا دفع خطر، از شما حمایت کردند. اما تمایل شما بیشتر به همکاری با امپریالیسم آمریکا بود و به خاطر آن توجهی به این نیروی عظیم نمودید».^۳

حزب توده و اختیارات دکتر مصدق

در دی ماه ۱۳۳۱، دکتر مصدق از مجلس شورای ملی خواستار تمدید اختیارات شد. قصد او از این کار تسریع اصلاحات اقتصادی - اجتماعی آغاز شده و رها ساختن خود از مانورهای بازدارنده و فلیج‌کننده مخالفان فزاینده در مجلس بود. رهبری حزب در این هنگام، هم‌آواز با جناح راست و مخالفان مصدق از جبهه ملی، نظیر دکتر بقائی، علی زهری، حائری‌زاده، آیت‌الله کاشانی و شمس قنات‌آبادی، علم مخالفت برافراشت. روزنامه شهباز، ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار که مسئولیت آن با کیانوری بود، در شماره ۲۱ دیماه نوشت: «دیکتاتوری که شاخ و دم ندارد. بساطی که دکتر مصدق گسترده است، رسواترین اشکال دیکتاتوری فاشیستی است...»!^۴

در سرمقاله بسیار شدیدالحن بسوی آینده در سی ام دیماه ۱۳۳۱، در انتقاد از همین موضوع تمديد يكساله اختيارات، يکباره پرده‌ها به کنار می‌رود و سیمای همیشگی و آشنای رهبری حزب توده هویدا می‌گردد: «... آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع فضایل و محامد می‌داند و برای توده‌های ملت، کوچک‌ترین ارزشی قائل نیست؟»^۵ و یا «آیا صحیح است که اختیارات خود را به دست مردی بسپاریم که در پایمال کردن حقوق مردم بنفع امپریالیست‌های آمریکائی به خود کوچک‌ترین تردید راه نمی‌دهد؟». و آنگاه خطاب به نمایندگان مجلس، در واقع به جناح راست و مخالفان درون جبهه ملی، هشدار می‌دهد: «اگر شما به لایحه اختیارات رأی دادید و در مقابل این عمل و قید شکنجه‌سازان راه آزادی سکوت کردید، اگر دست مصدق را در سازش با امپریالیست‌ها و ورود در پیمان خاورمیانه بازگذاشتید و در اتحادیه‌های امپریالیستی ضد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همسایه بزرگ ما جای گرفتید، فردا هر گونه مسئولیتی را برعهده خواهید داشت!»

لحن مطبوعات حزبی در بهمن ماه، از این هم تندتر و گستاخ‌تر می‌گردد. بسوی آینده در سرمقاله‌ای تحت عنوان «مصدق از حربه نفت برای سرکوب توده‌ها استفاده می‌کند»، مطالبی دارد که یادآور توهین و تهمت‌زنی‌های قبل از سی تیر ۱۳۳۱ است. فرازهایی از این مقاله مفصل را نقل می‌کنم: «هرچه مصدق در راه اجرای نقشه‌های امپریالیستی پیش‌تر آمد با مقاومت و مبارزه شدیدتر مردم وطن مواجه گردید. در لحظات تشدید این پیکار بود که مصدق با سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی و ضدملی به همکاری برخاست و دست خونریزی از آستین بیرون آورد. مصدق کوشید که نهضت ملی را مختنق سازد، زیرا این امر در رأس نقشه‌های آمریکائی قرار داشت... پس مصدق به همگامی ارتجاعی‌ترین محافل طبقه حاکمه ایران، دست به کار تهیه توطئه وسیعی بر ضد حقوق و آزادی‌های ملی شد. کشتار، حبس و توقیف‌ها، تبعیدهای دسته‌جمعی، راه انداختن یورش‌هایی به دست اوباش و چاقوکشان حرفه‌ای، در راه انجام این توطئه بود». و یا... از کارگاه قانون‌سازی مصدق پی‌درپی قوانین ضدملی و ارتجاعی بیرون آمد. و بازم در برابر سیل اعتراضات و جنبش تعرضی مردم، بساط شعبده نفت گسترده شد. ولی شعبده‌باز، دیگر آبرو و اعتباری نداشت. وی شعبده خود را مکرر کرد و گفت: برای «حل مسأله نفت» و شکست قطعی حریف کهنه کار «قانون امنیت اجتماعی» و مقررات مشابه ضرورت دارد...

هنگامی که دوره اختیارات شش ماهه به پایان رسید، شعبده‌باز بی‌اعتبار، بار دیگر بساطش را بهن کرد.^۵ «ولی شعبده‌باز نتوانست ملت را بفریبد. احزاب و سازمان‌ها و جراید ملی، از زبان ملت خویش با همه نیرو با اختیارات مخالفت کردند و پرده از این خیانت بزرگ برداشتند... ملت جاویدان است، ولی شعبده‌باز پیر که آفتاب عمرش بر لب بام رسیده است، در برابر آن یارای مقاومت ندارد».^۶

ملاحظه می‌کنید که این حرف‌ها شش هفت ماه بعد از سی تیر بیان می‌شود. در حالی که کیانوری مدعی است از مقطع سی تیر رهبری حزب «بدنبال تقویت و حمایت مصدق» بود. ولی ملاحظه می‌شود که هنوز مصدق را به روال قبلی خادم امپریالیسم آمریکا، شکنجه‌ساز راه آزادی، مرد علییل و مستبد، شعبده‌باز پیر می‌خواند. در این جا منطقاً این سؤال پیش می‌آید: با این وصف و ارزیابی از دکتر مصدق، همچون «خادم امپریالیسم»، رهبری حزب توده چگونه می‌خواست «جبهه واحد ضد استعمار» را پی‌ریزی کند؟ عدم صداقت از سرپای گفتار و کردار رهبری حزب می‌بارد.

زمان بالا گرفتن خشونت در لحن و گفتار و تشدید دوباره حملات و ناسزاگوئی به دکتر مصدق در نیمه دوم دی ماه ۱۳۳۱، به طرز شگفت‌آوری مصادف با ملاقات سادچیکف سفیر کبیر شوروی با دکتر مصدق و طرح تمديد امتیازنامه شیلات و ابراز مخالفت دکتر مصدق با آنست. داده‌ها چیست؟

بر حسب تصادف، درست روز ۱۸ دی‌ماه، که دکتر مصدق طی نامه‌ای برای يك سال دیگر از مجلس تقاضای تمديد اختیارات می‌کند، سادچیکف سفیر کبیر دولت شوروی با دکتر مصدق ملاقات می‌نماید و درباره موضوع شیلات به مذاکره می‌پردازد.^۷ از مضمون گفتگوها و از جمله آنچه درباره موضوع شیلات به میان آمده است، خبری در دست نیست. آنچه می‌دانیم، اینست که دولت شوروی پاسخی به نامه رسمی قبلی دولت ایران (مهرماه ۱۳۳۱) می‌دهد که توسط سادچیکف در هفتم بهمن ماه ۱۳۳۱ تسلیم می‌شود. در این نامه نسبتاً مفصل، دولت شوروی پس از یادآوری «نیکی‌ها و بهره‌های فراوانی که امتیازنامه برای ایران داشت»، پیشنهاد می‌کند: «امتیازنامه شیلات تجدید شود». زیرا این کار «مؤثر در تشدید مناسبات ایران و شوروی و تأمین حاکمیت دو کشور» خواهد بود.^۸ دکتر مصدق این نامه را به مجلس می‌فرستد که روز نهم بهمن در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی به بحث نهاده شود. دکتر مصدق همان روز به سادچیکف اطلاع می‌دهد که مدت قرارداد دریای خزر پایان

یافته و دولت ایران مایل به تمدید امتیاز نیست. در یازده بهمن ماه که روز پایان امتیاز شیلات است، دکتر مصدق در نامه رسمی به سفیر شوروی، انحلال شرکت شیلات ایران و شوروی را اعلام می‌کند و روز ۱۲ بهمن ماه، مسئولیت امور از کارکنان شوروی به ایرانیان سپرده می‌شود و «شرکت ملی شیلات» پا به حیات می‌گذارد.

دکتر مصدق در خاطرات خود، روایت می‌کند: «... يك يا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی به خانه من آمد و راجع به شیلات بحر خزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی می‌شد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد، تا بعد قراردادی در این باب داده شود».^۹ وقتی دکتر مصدق به او می‌گوید: «دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد». سفیر شوروی حرف مصدق را تصدیق می‌کند و عذر خواسته و می‌رود.

سرمقاله به سوی آینده در فردای روزی که «شرکت ملی شیلات» پا به حیات می‌گذارد، تکان‌دهنده است: «فتودال‌ها، مالکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم و جاسوسان و مزدوران «نیروی سوم» و بلندگوهای طبقات پوسیده و رو به زوال ایران، یکبار دیگر فرصت یافته‌اند که با استفاده از مذاکرات مربوط به شیلات، دولت و ملل اتحاد جماهیر شوروی را مورد حملهٔ سبعانه قرار دهند. مخالفت آن‌ها با پیشنهادات شوروی، دلیل حقانیت اتحاد شوروی و توافق این پیشنهادات با منافع توده‌های مردم ایران است».^{۱۰}

به طرز دردآوری موضع رهبری حزب، یادآور تقاضای امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۲۳ است. با این تفاوت که این بار دولت شوروی با درایت و واقع‌بینی و تفاهم بیشتری با موضوع شیلات برخورد کرد. از «بدبختی» رهبری حزب توده، درست همان روزی است که سرمقاله فوق‌الذکر به سوی آینده در حمایت از پیشنهاد شوروی مبنی بر تمدید قرارداد شیلات منتشر شد، سفیر شوروی سادچیکف به دستور دولت متبوعه خود طی یادداشتی بتاريخ ۲ فوریه ۱۹۵۳ (۱۳ بهمن ماه ۱۳۳۱)، موافقت خود را با تصمیم دولت ایران اعلام کرد و از بروز بحرانی بین دو کشور همسایه جلوگیری نمود. البته مطبوعات علنی حزب، بلافاصله و بدون اینکه به روی خود بیاورند که دیروز چه می‌گفتند، در تحلیل از «سیاست خالی از طمع و غرض حکومت شوروی در قبال ملت ایران» به داد سخن پرداختند.^{۱۱}

شگفت آور اینکه در مطبوعات مخفی حزب، سیاست قبلی همچنان تبلیغ می شد! در ۲۳ بهمن ماه، در نامه هفتگی مردم، ارگان مخفی کمیته مرکزی حزب توده، موضع رهبری حزب در موضوع شیلات چنین تشریح می شود: «روز اول بهمن ماه ۱۳۳۱ به سبب توقف عملیات شرکت شیلات ایران [کذا فی الاصل] دولت شوروی به دولت ایران پیشنهاد تمدید فعالیت های شرکت [کذا فی الاصل] را برای مدت بیشتری داد. این پیشنهاد کاملاً به نفع مردم ما و کشور ما بود، با این وجود، و به رغم این همه حقایق بدیهی، دولت مصدق برخلاف منافع مردم ما و کشور ما و در راستای اجرای فرامین اربابان خارجی اش، رسماً به پیشنهاد اتحاد شوروی پاسخ داد و اعلام کرد دولت او قصد تمدید فعالیت های شرکت مشترک شیلات ایران و شوروی را ندارد زیرا دوره فعالیت شیلات [که همان دوره امتیاز باشد] به سر آمده است. مردم ایران این اقدام ضدملی مصدق را عمل زشتی تلقی می کنند و معتقدند که انگیزه این اقدام دشمنی با منافع مردم و پیروی از اربابان امپریالیست کسان است که سررشته سیاست کنونی ایران را در دست دارند».^{۱۲}

آیا قصد دکتر مصدق از تمدید اختیارات تشدید فشار بر مردم بود

همان گونه که خاطر نشان کردیم رهبری حزب توده، قصد دکتر مصدق از تمدید اختیارات را، تشدید فشار بر توده مردم عنوان کرد. واقعاً ریشخند از این بالاتر نمی شود. زیرا دکتر مصدق که به اتکاء مردم روی کار آمد و همواره با حمایت او حکومت کرد و تا پایان به آن مستظهر بود. و به همین علت تنها با توسل به کودتا سرنگون گردید، چگونه ممکن بود اختیارات بخواهد تا همین «توده های ضد استعمار ملت» را زیر فشار بگذارد؟ شایان توجه است که دکتر مصدق در سخنرانی ۱۶ دی ماه، خطاب به هموطنان عزیز، قصد خود از کسب اختیارات از مجلس شورای ملی را لزوم «سرعت عمل و داشتن قدرت» برای «اصلاح حال مردم زحمتکش از کارگر و دهقان و سایر افراد طبقه سوم که در وضع ناگواری زندگی می کنند» عنوان می نماید. دکتر مصدق از «تصفیه دستگاه دولت و تنظیم بودجه مملکت» و دست زدن به اصلاحات در تمام شئون کشور، در این آرزوست که «همین اصلاحات ممکن است موجب شود که حریف سرسخت خارجی از پیشرفت نقشه های خود مأیوس شده و بیش از این در کار نفت کارشکنی ننماید». ملاحظه می شود که فکر و ذکر دکتر مصدق بهبود شرایط زندگی محرومان جامعه و قصد او مقابله با استعمار خارجی بود.

اگر بنا به ادعای کیانوری، رهبری حزب توده پس از سی تیر دکتر مصدق را واقعاً شناخته و نسبت به او صداقت داشت و واقعاً در پی آن بود که برای ملی کردن نفت و بهبود وضع مردم جبهه واحد تشکیل دهد؛ اگر آن گونه که کیانوری عنوان می‌کند رهبری حزب «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق» بود؛ در این صورت می‌بایست، به جای هم‌دهن شدن با جناح راست و انگلیسی‌مجلس، و منفی‌بافی و راه انداختن اعتصابات کمرشکن و سرقت از بانک‌های دولتی، با ارائه پیشنهادات مشخص و عملی به پیشبرد طرح‌های اقتصادی - اجتماعی دکتر مصدق یاری می‌رساند. رهبری حزب توده فرصت آن داشت که بر پایه اختیارات شش‌ماهه اول، ببیند که دکتر مصدق از این اختیارات جز برای اصلاح امور کشور و گسترش آزادی و دموکراسی و اقدام در جهت بهبود شرایط زندگی محرومان جامعه و مبارزه با استعمار خارجی و ایادی داخلی آن، استفاده دیگری نکرده است.

برای این که دیده شود حملات و ناسزاگوئی‌های رهبری حزب توده علیه دکتر مصدق به بهانه تمدید لایحه اختیارات تا چه اندازه بی‌پایه و غیرمنصفانه است، به اجمال به تصمیمات و اقداماتی که دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات شش‌ماهه اتخاذ نمود، اشاره می‌کنم:

دکتر مصدق پس از کسب اختیارات شش ماهه در مرداد ماه ۱۳۳۱، قانونی گذراند که براساس آن می‌بایست جرائم عمومی افراد غیرنظامی در دادگاه‌های دادگستری مورد تعقیب قرار بگیرد. به اتکاء همین قانون، رهبران حزب توده از اتهامات وارده در دادگاه‌های نظامی بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تبرئه گردیدند. از روزنامه‌های توقیف‌شده، که اغلب به حزب توده تعلق داشتند، رفع توقیف شد. طرح لایحه قانون مطبوعات پس از گذاشتن به بحث عمومی در ۱۱ آذرماه ۱۳۳۱ به تصویب مجلس رسید. دکتر مصدق از دیرباز در فکر قانون مطبوعات برای تأمین آزادی بیان و قانون انتخابات برای برقراری حاکمیت مردم بود. لذا تحقق آن را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. به موجب قانون مطبوعات، توقیف روزنامه توسط شهربانی و یا حکومت نظامی ممنوع گردید و منوط به صدور حکم دادگاه شد. جرائم مطبوعاتی نیز می‌بایست با حضور هیأت‌منصفه رسیدگی شود. در کتاب مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، عبدالرحیم ذاکر حسین، برآستی عصر دولت دکتر مصدق را، عصر آزادی مطبوعات نامیده است. آن وقت، حزب توده ایران، علی‌رغم آن همه آزادی در عالم

مطبوعات، می نوشت: مصدق «به دنبال قوانین ارتجاعی مذکور با قانون مفتضح مطبوعات به میدان آمد تا بر دهان‌های حقگو قفل زده شود و قلم‌های مبارز از کار بیفتند. صدور قوانین خفقان آور هم چنان ادامه دارد و بیم آن می‌رود که در آینده نزدیکی حق حیات و آزادی از کلیه قشرهای جامعه سلب شود!»^{۱۳}

در زمینه گسترش دموکراسی، با هدف تأمین شرکت مردم در امور و سرنوشت خود، لایحه قانونی انتخابات شهرداری و لایحه قانونی انتخابات مجلس شورای ملی را می‌توان ذکر کرد. اما این آخری متأسفانه جامه عمل نپوشید. همایون کاتوزیان این وقفه را «تاحدی ناشی از مخالفت رهبران قدرتمند و محافظه‌کار مذهبی - خاصه آیت‌الله بروجردی در قم و آیت‌الله بهبهانی در تهران - با حق رأی زنان» می‌داند.^{۱۴} (۱)

در زمینه‌های اجتماعی، در ۲۲ مرداد ۱۳۳۱ «لایحه الغاء عوارض دهات» را می‌توان نام برد. مقصود پایان دادن به شیوه‌های غیرانسانی و تحمل ناپذیر بهره‌کشی از دهقانان بود. طبق این لایحه، عوارض گوسفند، بره، مرغ، روغن، بوته و سرانه و امثال آن ممنوع گردید. طرح «لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی» اهمیت ویژه‌ای داشت. زیرا هدف آن ازدیاد سهم کشاورزان و عمران روستاها بود. هر دوی آنها از طریق کسر ۲۰ درصد از درآمد مالکان تأمین می‌گردید. ده درصد از آن به دهقانان تعلق می‌گرفت و ده درصد دیگر در امور مربوط به عمران روستاها، آموزش و بهبود زندگی دهقانان، صرف می‌شد. شورای منتخب ده، با این سرمایه و نیروی کار دهقانان، می‌بایست به عمران روستاها بپردازد.

دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات، به فعالیت بانک شاهی انگلیس در هشتم مرداد ۱۳۳۱ خاتمه داد. و در بهمن‌ماه به قرارداد «امتیازنامه شیلات» با دولت شوروی در محیط تفاهم پایان بخشید. در ۲۳ آذر ۱۳۳۱ طرح اقتصاد بدون نفت را به مجلس آورد و اقدامات گسترده‌ای در زمینه تحقق آن صورت داد و به نتایج امیدبخشی رسید.

دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۱، لایحه مالیات بر درآمد برای کسانی که درآمدشان بیش از ۵۰ هزار تومان در سال بود وضع کرد. و در دی ماه ۱۳۳۱ قانون تعدیل اجاره‌بها و احداث خانه‌های ارزان را آورد.

در زمستان ۱۳۳۱، دولت دکتر مصدق، قانونی برای حمایت از کارگران و کارمندان تدوین نمود که اساس سازمان تأمین اجتماعی کارگران قرار گرفت. مزایای بیمه بیکاری،

سالخوردگی و سوانح و سایر مزایا در ایران بی سابقه بود. دو سوم هزینه‌ها را کارفرما و يك سوم آن را کارگران و کارمندان می پرداختند.

دکتر مصدق در مسئولیت وزارت دفاع به تصفیه نسبتاً مهمی در ارتش دست زد. با راهنمایی افسران هوادار نهضت ملی، ۱۳۶ نفر از امرای ارتش بازنشسته شدند. متأسفانه این اقدام کافی نبود و بسیاری از وابستگان به دربار و ارتجاع همچنان در پست‌های خود باقی ماندند و عاقبت نیز در کودتا علیه او نقش مهمی ایفا نمودند.^{۱۵}

چنانکه ملاحظه می گردد، دکتر مصدق، اختیارات خود را فقط در راه انجام طرح‌های اجتماعی و اقتصادی، گسترش دموکراسی و تضمین قانونی آزادی‌ها به کار بست نه سرکوب ملت و سلب آزادی‌ها. رهبری حزب توده ناجوانمردانه دکتر مصدق را همچون، «شکنجه‌سازان راه آزادی» مورد حمله قرار می داد و متهم می کرد که «مصدق قدم به قدم آخرین بقایای قانون اساسی را زیر پا می گذارد و کشور را به سوی يك دیکتاتوری سبعمانه فاشیستی سوق می دهد!»^{۱۶} اما در همان ایام، حزب توده ایران که ظاهراً حزب غیرقانونی بود، دو روزنامه صبح و عصر بیرون می داد که هیچ نیروی دیگری در کشور قادر به انجام آن نبود. در آن سال‌ها نزدیک به صد روزنامه و مجله و نشریه در تهران و شهرستان‌ها، از سوی کمیته مرکزی و سازمان‌های حزبی و وابسته به حزب منتشر می شد. آزادی اجتماعات و نظاهرات به طور بی سابقه در تاریخ کشور، تأمین بود. حزب توده يك جمعیت سیاسی علنی داشت که بنام او موضع می گرفت. ده‌ها جمعیت و سازمان و سندیکای علنی به وجود آورد، که همه این امکانات، به مثابه بازوی يك سازمان حزبی پر قدرت و مبارز حزبی، دو سال تمام با دولت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق رزمید و به آن ناسزا گفت و تهمت زد. اما دکتر مصدق همه این‌ها را، اگر خلاف قانون نبود تحمل می کرد، زیرا عمیقاً آزادی خواه و معتقد به دموکراسی بود. در همان اوج حملات و ناسزاگوئی‌ها بر سر تمديد اختیارات از چپ و راست، تنها به این قناعت کرد که مظلومانه بگوید: «امروز مجادله با حکومتی که در تمام جبهه‌ها با اجنبی سرگرم زد و خورد است، اگر دور از انصاف نباشد، شایسته وطن پرستان و علاقه‌مندان به استقلال و آزادی مملکت نیست...» و این را نیز افزود: «... برای کسی که پنجاه سال در راه آزادی مبارزه کرده و زندان و تبعید سالمیان دراز را در این راه متحمل شده، هیچ لذتی را نمی تواند با حظ آزادی عقیده برابر کند»^{۱۷} دکتر مصدق در آغاز زمامداری خود به شهربانی کل کشور دستور داد: «در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می شود، هرچه نوشته باشند و

هر که نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد».^{۱۸} این‌ها واقعیت‌هایی هستند که نسل آن روز، از جمله آقای نورالدین کیانوری شاهد و ناظر آن بودند. به خاطر وجود همین آزادی و سیاست تسامح دکتر مصدق بود که رهبری حزب توده آشوب راه می‌انداخت، بی‌اعتنا به مقررات و قوانین جاری يك حکومت ملی و آزادی‌خواه، جوانان را به خیابان‌ها می‌کشاند. تا کار به زد و خورد با نیروهای انتظامی یا اوباش مزدور که در پی فرصت بودند، بینجامد آن گاه فریاد و فغان برمی‌آورد که آزادی نیست. و در مطبوعات خود توشه: «تاریخ بیست ماهه حکومت مصدق تاریخی است آغشته به خون. در این مدت ده‌ها تن از بهترین فرزندان کشور به دست دژخیمان دولت مصدق و عمله و اکره و چاقوکشان آن در خاک و خون غلطیدند!»^{۱۹}

اظهار نظر رهبری حزب در آستانه شبه کودتای ۹ اسفند، در هفته‌نامه مردم ارگان کمیته مرکزی، نشان می‌دهد که واقعاً سیاست او در قبال دکتر مصدق، حتی هشت ماه پس از سی تیر ۱۳۳۱ در مقایسه با سابق تغییر ماهوی نکرده و خصومت ورزی هم‌چنان ادامه دارد: «دولت مصدق و دربار پسر رضاخان یکی از دیگری بدترند. زد و خورد آن‌ها در چارچوب منافع امپریالیست‌هاست. فقط مبارزه متحد خلق می‌تواند حکومت ستمکار دربار و دولت را واژگون کند»!^{۲۰}

با این ارزیابی از دولت مصدق در ششم اسفند ماه ۱۳۳۱، بدیهی است که اعلامیه کمیته مرکزی در دهم همان ماه که از «آقای دکتر مصدق و همکاران ایشان دعوت می‌نماید برای تشکیل جبهه واحدی از تمام نیروهای ضدامپریالیستی به منظور درهم شکستن توطئه خائنانه امپریالیستی، که دربار در مرکز آن قرار دارد؛ برای قطع نفوذ امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی همکاری و تشریک مساعی نمایند»، يك خدعه و تزویر و عاری از هرگونه صداقت سیاسی بود. کافی است به محتوای آن اعلامیه عنایت شود. با وجود اینکه ظاهراً دست اتحاد به سوی دکتر مصدق و جبهه ملی دراز است، مع‌هذا انگ زدن‌ها و اتهامات بهیوده به دکتر مصدق، هم‌چنان ادامه دارد و ترجیع‌بندهای اعلامیه‌ها و مقاله‌های سابق، تکرار می‌شود. به این جمله از همان اعلامیه توجه کنید: «دکتر مصدق به جای تبعیت از خواسته‌های ملت ایران [منظور حزب توده است] با همان گردانندگان توطئه ۳۰ تیر از در سازش درآمد. حکومت نظامی را در قسمت اعظم ایران مستقر ساخت، زندان‌ها را از آزادمردان و مبارزان دلیر ضداستعمار پرکرد، مطبوعات را به توقیف کشید، در سراسر

ایران رژیم وحشت و ترور را به دست ارتش و پلیس و اوپاش دولتی مستقر ساخت، امکان تظاهرات را از مردم سلب کرد و در عوض راه را برای انجام توطئه‌های خائنانه درباریان و سایر مزدوران آبرو باخته استعمار باز گذاشت».^{۲۱}

بلافاصله، در مطبوعات حزبی و در تظاهرات خیابانی سرتاسری، کارزار گسترده‌ای علیه شاه و دربار آغاز شد در مطبوعات علنی حزب (بسوی آینده)، با حروف بسیار درشت اینگونه شعارها فراوان دیده می‌شد: «سرنگون باد دربار خیانت کار، پیروز باد ملت. افتخار به جبهه متحد ملت». یا «دربار این کانون جاسوسی و خیانت را باید منهدم کرد. و ساکنین آن را محاکمه و شدیداً مجازات نمود». «جاسوسانی که به دستور امپریالیسم علیه مبارزه ضداستعماری ملت ایران توطئه کرده‌اند، باید بدون کوچک‌ترین ترحم به دار آویخت».^{۲۲}

در واقع، جوهر خواست‌های رهبری برای جبهه واحد ملی پیشنهادی ضدامپریالیستی، عبارت بود از سرنگونی دربار و جبهه‌گیری در برابر آمریکا و انگلیس، یعنی رو آوردن به اتحاد شوروی! رهبری حزب خوب می‌دانست که نه دکتر مصدق و نه جبهه ملی به چنین راه و روش سیاسی تن نخواهند داد. پس هدف او از دمیدن در شیپور چپ‌روی و رادیکالیزم، افشای آن‌ها به مماشات و سازشکاری در افکار عمومی، با انگیزه سوار شدن بر موج احساسات مردم کوچک و بازار بود که از توطئه نهم اسفند بسیار عصبانی و هیجان‌زده بودند.

ملاحظه می‌شود که وسوسه ذهنی دائمی رهبری حزب همان موضوع کسب هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بود که قبلاً به تفصیل به آن پرداخته‌ایم. بدبختانه، استراتژی حزب توده برای کسب قدرت، چشم او را در برابر الزامات سرنوشت‌ساز لحظه که عبارت بود از حمایت و تقویت صادقانه حکومت ملی دکتر مصدق، کور کرد. لذا به جای حمایت، اساس سیاست حزب از آغاز تا پایان، عبارت بود از حمله و تضعیف دکتر مصدق و جبهه ملی. عاقبت فاجعه آفرین آن را همه می‌دانیم.

با این وصف و با این همه داده‌های مستند، آیا هنوز کیانوری روی آن دارد که بگوید: «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم»؟! برای نشان دادن عدم صداقت کیانوری در اظهاراتش، بی‌مناسب نیست یادآوری کنم که کیانوری در برآمد خود در پلنوم وسیع چهارم (تیرماه ۱۳۳۶). شهادت داد که «تا اسفند ماه ۱۳۳۱، مصدق را در همه روزنامه‌های حزب، عامل آمریکا می‌نامید».^{۲۳}

نقدی بر قانون امنیت اجتماعی

بنظر من، از تصمیمات بی‌فایده دکتر مصدق در دوره اختیارات ششماهه اول، یکی لایحه قانونی «امنیت اجتماعی» است که موجب سر و صداهای زیاد و سوءاستفاده شدید تبلیغاتی مخالفان شد. این لایحه در اول آبان ماه ۱۳۳۱ مطرح گردید. و به نظر می‌رسد عکس‌العمل دولت دکتر مصدق در برابر چند رویدادی بود که در مهر ماه رخ داد. از آن جمله توطئه کودتای سرلشگر حجازی و سرلشگر زاهدی و برادران رشیدیان، که به موقع در ۲۱ مهر فاش و ختشی گردید، و کیانوری در خاطرات خود به تفصیل به آن پرداخته است. و دیگر، اعتصاب نامطلوب و مضر کارگران راه‌آهن با حمایت حزب توده در ۲۲ - ۱۲ همان ماه، که عاقبت به طرز تأسف باری، به زدوخورد پلیس و نیروهای انتظامی با کارگران و دستگیری عده‌ای از رهبران اعتصابی پایان یافت. هم‌چنین، قطع رابطه سیاسی با انگلستان در ۳۰ مهر است که تشدید تحریکات وابستگان به استعمار علیه دولت دکتر مصدق را محتمل می‌نمود. دکتر بقائی لایحه امنیت اجتماعی را بدتر از یاسای چنگیز نامید و رهبری حزب توده آن را نشانه‌ای از سیاست ضدکارگری مصدق دانست و پیاد انتقاد گرفت.

این لایحه، در واقع بیش از آنکه سر و صدا ایجاد کرد و گرزك بدست مخالفان دکتر مصدق داد، نتیجه و اثر عملی نداشت. در اثر همین مخالفت‌ها، این لایحه تا فروردین ۱۳۳۲ به تعویق افتاد و بعداً نیز در تیر ماه همان سال، جای خود را به قانون حدود اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی داد. بنابراین چندان جامه عمل نپوشید و ظاهراً کسی هم بنام این قانون تحت پیگرد قرار نگرفت و تنها بدنامی آن برجای ماند. و برای کسانی نظیر دکتر بقائی و حزب توده که دنبال بهانه برای انتقاد از دکتر مصدق بودند، خوراك سیاسی فراهم ساخت.

به هر حال، این قانون با هر نیتی بود، نفس آن مغایر با روحیه آزادمنشی مصدق بود و چه بهتر که جامه عمل نپوشید و کاش از اول نیز مطرح نمی‌شد. مواضع دکتر بقائی و رهبری حزب توده واقعاً طنزآمیز بود. دکتر بقائی می‌گفت ماده اول قانون خوبست، ولی چرا «کوچک‌ترین جلوگیری از توده‌ای‌ها نمی‌کند» و از دکتر مصدق می‌خواست «از سیاست آزادی خواهی نسبت به کمونیست‌ها دست بردارد». از سوی دیگر می‌گفت یاسای چنگیز را بیاورید، بهتر از این قانون است!^{۲۴} از آن سو، رهبری حزب توده نالان بود که این قانون جلو آزادی وی را می‌گیرد! درحالی که حزب توده ایران در کمتر دوره‌ای از حیات سیاسی خود تا آن حد از آزادی فعالیت سیاسی بهره‌مند بود که در حکومت دکتر مصدق.

تصویب لایحه تمدید اختیارات به یاری مردم

لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق اضافه بر مخالفت شدید حزب توده از جناح چپ، با مخالفت جناحی از جبهه ملی و نیز حدود ۴۰ نماینده از جناح راست که بخشی با دربار مربوط بود، روبرو گردید. جنجال حسین مکی از همان لحظه طرح لایحه با استعفا از نمایندگی مجلس و اعتراضات و سخنرانی‌های تند دکتر بقائی (کناره‌گیری رسمی از جبهه ملی)، حائری‌زاده، شمس قنات‌آبادی و چند نفر دیگر از فراکسیون نهضت ملی و در رأس همه، مخالفت علنی آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس، که اختلافات پنهانی ماه‌های اخیر خود را با دکتر مصدق بر سر این مسأله آشکار ساخت، تصویب لایحه اختیارات را به خطر انداخت. آیت‌الله کاشانی در نامه ۲۷ دیماه خود تهدید کرده بود: «تاموقعی که این جانب وظیفه‌دار ریاست مجلس شورای ملی هستم، اجازه طرح نظیر این لوایح را که مخالفت با قانون اساسی مملکت دارد در مجلس جایز نمی‌دانم». اما ملت ایران علی‌رغم همه این مخالفت‌ها، بار دیگر به حمایت از دکتر مصدق برخاست.

مطبوعات آن دوره پر از اخبار مربوط به عکس‌العمل اقشار مردم است. باقر عاقلی فشرده‌ای از این رویدادها را منعکس می‌کند.^{۲۵} از همان روزهای اول که مخالفت با لایحه تمدید اختیارات در مجلس آغاز گردید، به ویژه پس از اطلاع از نامه آیت‌الله کاشانی، تظاهرات گسترده و شدیدی در حمایت از دکتر مصدق، در تهران و شهرستان‌ها آغاز شد. سیل طومار و تلگراف به طرفداری از دکتر مصدق همه‌جانبه شد. در تهران، حتی کار به زدوخورد کشید و مردم لقب حسین مکی را از سرباز فداکار به سرباز خطاکار تغییر دادند. اعضای فراکسیون نهضت ملی به روال سی‌تیر، در مجلس تحصن اختیار کردند و در اعلامیه‌ای، ادامه بست‌نشینی را تا تصویب لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق به اطلاع عموم رساندند. تظاهرات در ۲۹ دی ماه با تعطیل بازار و اعتصاب مردم در تهران و شهرستان‌ها به اوج رسید. از خوزستان سه هزار کفن‌پوش عازم تهران شدند و در تبریز تظاهرات به طرفداری دکتر مصدق صورت گرفت. در برابر فشار روبه‌فزونی افکار عمومی، آیت‌الله کاشانی عقب نشست. در نامه مجددی به هیأت رئیسه مجلس تهدید قبلی خود را پس گرفت و طرح لایحه تمدید اختیارات را در مجلس به تصمصیم آنان واگذاشت. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه بعدی حتی حمایت مجدد خود را از دکتر مصدق اعلام داشت. اهمیت افکار عمومی در حمایت از مصدق، از رأی نمایندگان مجلس قابل‌سنجیدن

است. لایحه تمدید اختیارات بالاخره در ۲۹ دی ماه در يك جلسه فوق العاده مجلس پس از چند ساعت بحث مجدد به تصویب رسید. از ۶۷ نماینده حاضر در جلسه، ۵۹ نفر به آن رأی موافق داد که عملاً رأی اعتماد به دولت بود. حتی دکتر بقائی و حائری زاده بعد از آن حملات تند، رأی ممتنع دادند!

رهبری حزب توده، بار دیگر در این لحظه حسّاس، به جای حمایت از دکتر مصدق و برنامه او، در مقابل او قرار گرفت. اگر روزی کیانوری بخواهد واقعاً به طور مستند ثابت کند که رهبری حزب توده «پس از سی تیر ۱۳۳۱ بدنبال تقویت و حمایت مصدق» بود، بی تردید دچار مخمصه زیادی خواهد شد.

هر قدر دوره ششماهه اول اختیارات دکتر مصدق، آن گونه که به اجمال نشان دادیم، مثبت و پربار بود، مرحله تمدید یکساله اختیارات که هم زمان با آخرین ماه‌های زمامداری دکتر مصدق شد، کم اثر از آب درآمد و در بطن يك بحران سیاسی فزاینده، رنگ باخت.

خاطرات سرجاسوسان دست‌اندرکار انگلیسی و آمریکائی در کودتای ۲۸ مرداد و نظیر وودهاوس و کرمیت روزولت، نشان می‌دهد که از اسفند ماه ۱۳۳۱ «سیا» و «Mi6» سازمان مشابه انگلیسی «سیا» به تصمیم مشترك در جهت براندازی دولت مصدق از راه کودتا می‌رسند و به ایادی خود در ایران دستور می‌دهند وارد عمل شوند.

تقاضای تمدید اختیارات به نوبه خود، مقطعی است که جدائی کامل تعدادی از رهبران مؤثر جبهه ملی نظیر آیت‌الله کاشانی، مکی، بقائی، حائری زاده و چند نفر دیگر تحقق می‌یابد. اختلافات پنهانی و پشت پرده کاشانی با مصدق از پرده برون می‌افتد و بتدریج به خصومت می‌گراید. دکتر بقائی با کناره‌گیری از فراکسیون نهضت ملی علناً به صف دشمنان دکتر مصدق می‌پیوندد و سردستگی آن را برعهده می‌گیرد. نمونه جنایت‌بار آن، در توطئه ربودن و سپس قتل فجیع سرتیپ افشارطوس مشاهده می‌گردد. هسته مخالف در مجلس شورای ملی از همین آیام قدرت می‌گیرد. برخی از نمایندگان، اقدام دکتر مصدق را در تمدید اختیارات به حساب نیت باطنی او برای حذف قوه مقننه گذاشتند، که از جهاتی بدگمانی شان چندان بی پایه نبود. زیرا تمدید یکساله اختیارات، - حتی اگر فراندم ۱۲ و ۱۹ مرداد به انحلال مجلس هفدهم نمی‌انجامید و یا کودتای ۲۸ مرداد به حکومت مصدق و مجلس هفدهم پایان نمی‌داد، - عملاً قوه مقننه را از کار می‌انداخت. و این مغایر با نص قانون

اساسی و مشروطیت بود. دکتر مصدق به این تضاد واقف بود. لذا به این برهان متوسل می‌شد که: «در مواقع جنگ و غیرعادی، دادن اختیارات موافق با روح قانون اساسی است. چون که قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی».^{۲۶} بدیهی است که پایه قرار دادن این برهان و تصمیم بر مبنای آن، خلاف موازین دموکراسی و حکومت قانون در یک کشور و اساساً مغایر با فلسفه سیاسی و باورهای بنیادی دکتر مصدق بود.

چند ماه پایان زمامداری دکتر مصدق، بیشتر در نبرد قدرت میان کودتاچیان و دولت دکتر مصدق سپری شد. تحریکات و جبهه‌بندی‌های درون مجلس، توطئه ۹ اسفند، توطئه ربودن و قتل افشارطوس، استیضاح از دولت و... در نظر دکتر مصدق حلقه‌های زنجیر توطئه دامنه‌داری جلوه کرد که هدف آن حذف او و بر باد دادن نهضت ملی ایران بود. در این تشخیص، دکتر مصدق کاملاً محق بود. اما عکس‌العمل‌های او برای تداوم نهضت در این مرحله همواره با موازین دموکراسی، که دکتر مصدق عمری در راه آن رزمیده بود، منطبق و همراه نبود.

تمدید یکساله اختیارات، بدون اینکه اثرات ملموسی در حل معضلات نفت و یا در مقابله و حل مشکلات مالی و اقتصادی دولت داشته باشد، بیشتر به پارگی روابط قوه مجریه با قوه مقننه منجر شد و نیز بهانه به دست مخالفان و دشمنان داخل و خارج دکتر مصدق، به ویژه کودتاچیان داد تا دکتر مصدق را مورد حمله قرار دهند و اقدامات خود برای براندازی او را توجیه نمایند.

بررسی عینی و بی‌غرضانه وقایع ایجاب می‌کند تا اذعان کنیم که برخی اقدامات دکتر مصدق در این دوره، به ویژه تصمیم او دایر بر انحلال مجلس هفدهم، حتی از طریق یک همه‌پرسی که متأسفانه با موازین آزادی رأی نیز توأم نبود، نادرست و زیان‌آور بود. این گونه اقدامات گزک بدست کسانی داد که جاده ۲۵ سال حکومت خودکامه شاه را هموار می‌کردند. در این باره بعداً مکث بیشتری خواهم کرد.

درباره اعتصابات کارگری

کیانوری در پاسخ به این سؤال پرسشگران که: «حزب توده با ایجاد اعتصاب در مراکز کارگری دولت مصدق را تضعیف می‌کرد»، پرخاشگرانه پاسخ می‌دهد: «تاریخ این اعتصابات را بیاورید تا من هم ببینم که چه اعتصابی شده است. ما اعتصابی نداشتیم».^{۲۷}

سپس در پاسخ به سؤالی درباره «تحریکات در محیط کارگری»، می‌گوید: «آخر این تحریکات باید به اعتصاب می‌کشید؟ در این مقطع ما کدام اعتصاب را داشته‌ایم؟» (همان‌جا). آیا واقعاً کیانوری در پست مسؤولیت کمیته ایالتی تهران، لااقل سه اعتصاب بزرگ کارگری را که در میان ده‌ها اعتصاب کم‌اهمیت دیگر، پس از سی تیر ۱۳۳۱ روی داد به خاطر ندارد؟ منظور من اعتصاب کارگران راه‌آهن در مهر ماه ۱۳۳۱، اعتصاب کارگران کارخانه دخانیات در اردی‌بهشت ۱۳۳۲ و سوومی اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه در تیر ماه ۱۳۳۲ می‌باشد. دو اعتصاب اول، که در مهم‌ترین واحدهای اقتصادی دولتی صورت گرفت، به ویژه اعتصاب کارخانه دخانیات که آن ایام از مهم‌ترین منابع درآمد مالی دولت بود، مستقیماً در جهت تضعیف دولت دکتر مصدق قرار داشت.

برای دانستن اینکه چرا اعتصاباتی که در ظاهر اقتصادی و مبتنی بر خواست‌های صنفی و برای بهبود شرایط واقعاً دشوار زندگی کارگران به راه می‌افتاد، در اصل جنبه سیاسی داشت. و چرا این اعتصاب‌ها علیه دولت ملی مصدق، مضر به حال کشور و به زیان جنبش ملی بود، آشنائی نسبتاً جامع با روند این اعتصاب‌ها الزام‌آور است. در کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده»، که قبلاً درباره نویسنده آن صحبت کردم، این اعتصاب‌ها به تفصیل شرح داده شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. ارسال پوریا آن ایام عضو کمیته محلی شماره ۳ یا ۴ کمیته ایالتی تهران و از نزدیک شاهد این اعتصابات بوده است. من کوتاه شده روایت او را می‌آورم و هرچه هم لازم شد، بدان می‌افزایم.

اعتصابات کارگران راه‌آهن

«در بنگاه دولتی راه‌آهن ایران چندین هزار کارگر و کارمند ماهیانه از دولت دستمزد می‌گرفتند. بیش از دو هزار تن کارگران کارگاه‌های مرکزی آن در «سندیکا» متحد شده بودند. رهبری این سندیکا با کارگران فعال توده‌ای بود. درخواست آنها افزایش دستمزد و سندیکا، خواهان آن بود.

درباره زندگی کارگران راه‌آهن و دیگر کارخانه‌های دولتی باید گفت که بیشترشان با مشکلات فراوانی روبرو بودند. لذا شعار اعتصاب برای کارگران کشش داشت.

مسأله بر سر به موقع بودن و مناسب بودن و توجه به عواقب آن در قبال دولت دکتر مصدق بود. با همه مشکلات موجود، نباید پنداشت که اینان تنگدست‌ترین مردم ایران بودند. چه،

حداقل دستمزد يك کارگر راه آهن پنج برابر بیشتر از دستمزد يك کارگر کوره‌پزی بود! سندیکای کارگری راه آهن از چندی پیش خود را برای دریافت «اضافات و ترفیعات» آماده کرده بود. کمیته بخش حزب توده ایران در راه آهن استخوان‌بندی این کوشش بود. این کمیته از راه سندیکا با کارگران و پنهانی با کمیته مرکزی حزب توده ایران در «تماس» بود. درباره آغاز کردن یا نکردن اعتصاب گفتگوهای فراوانی رفت. سرانجام کمیته مرکزی بر آن شد که در همین روزهای میانه مهرماه اعتصاب هرچه زودتر آغاز شود. روز دوازدهم مهرماه دو هزار کارگر راه آهن به رهبری سندیکا اعتصاب کردند. دولت بیست و شش تن از فعالان توده‌ای را که رهبر اعتصاب شناخته شده بود بازداشت کرد.

آیت‌الله کاشانی که در آن هنگام هنوز آشکارا از مصدق جدا نشده بود، در اعلامیه‌ای خطاب به کارگران راه آهن، اعتصاب را در این شرایط مخالف مصلحت ملت و مملکت دانست و از کارگران خواست تا به اعتصاب پایان دهند. بر روی هم از سوی جبهه ملی نیز کوشش بسیاری به کار رفت که کارگران را به پایان اعتصاب فراخوانند.

سرانجام دولت نشستنی برای رسیدگی به درخواست اعتصابیان بپا کرد که در آن انتظامی و يك توده‌ای دیگر که هر دو از فعالان و سران جنبش اعتصابی بودند، همراه با سایر نمایندگان کارگران، با نمایندگان وزارت کار و مهندس بهزادی رئیس راه آهن فراهم آمدند و به گفت و گو نشستند.

در این گفتگو نمایندگان کارگران درخواست‌های قانونی خود را پیش نهادند. دولت نیز سخن خود را گفت. منطق دولت آن بود که پرداخت «اضافات و ترفیعات» سالانه ۱۲ میلیون تومان پول می‌خواهد و دولت با تنگدستی کنونی توان این پرداخت را ندارد. از این گذشته در سراسر کارخانه‌های دولتی، کارگران درخواست افزایش دستمزد دارند، اگر دولت افزایش دستمزد کارگران راه آهن را بپردازد باید به کارگران سراسر کارخانه‌های دیگر نیز بپردازد و این بر روی هم رقم بزرگی است که از توان دولت بیرون است. پس از ساعت‌ها گفتگو نمایندگان کارگران و دولت به توافق رسیدند. دولت پذیرفت که بهداری را درست کند، کارگرانی را که از کار بازداشته و یا کارشان را عوض کرده، به کار نخستین بپذیرد و يك چند خرده درخواستهای دیگر کارگران را نیز مورد توجه قرار دهد. ولیک در باره «اضافات و ترفیعات» نمایندگان کارگران سخن دولت را پذیرفتند که پرداخت آن به آینده موکول شود. نمایندگان کارگران و دولت امضای خود را زیر نوشته این توافق نهادند و بدینسان، فردا

اعتصاب پایان یافت و کارگران بازداشت شده، آزاد شدند...

ولیک در این زمان کمیته مرکزی و کمیته ایالتی حزب توده ایران در نشستهای پنهانی به روش نمایندگان کارگران خرده فراوان گرفتند که چرا اعتصاب را «شکسته‌اید» و آنگاه دست بکار شدند تا اعتصاب را دوباره در روز ۱۱ مهرماه بیاغازند. نمایندگان کارگران با آنکه منطقی برای این کار نمی‌دیدند، روش تازه کمیته مرکزی را همچون دستور حزبی پذیرفتند و ۱۹ مهرماه دوباره در راه آهن اعتصاب شد. این کردار که پس از موافقت نخستین و به سر کار بازگشتن، اعتصاب دوباره آغاز می‌شد، در انبوه کارگران دودلی پدید آورد. تا سرانجام کار با يك فاجعه اخلاقی برای دولت مصدق پایان یافت. دولت نزدیک به بیست و پنج تن از فعالان را از راه آهن بیرون کرد. بدین‌سان که کار نکنند و هر ماه دستمزد خود را از وزارت کار بگیرند. بدینگونه با نیرو و فشار، اعتصاب پایان یافت.

حمله اعتصابی دوم که در نوزدهم مهرماه از سوی کمیته مرکزی حزب آغاز شد برای سراسر جنبش زیانبار بود. نخستین زیان آن به کارگران و سندیکای ایشان بود. کارگران با این کار هیچ برتری تازه‌ای به دست نیاوردند و پیروزی نخستین ایشان نیز بی‌رنگ شد. و آنگاه بیرون رفتن بیست و پنج فعال توده‌ای از درون کارگاه و دودلی که از نادرست بودن شیوه رهبری به میان آمد نیروی کارگری را کمی سرافکنده کرد.

از سوی دیگر این کار به مصدق زیان زد. دولت مصدق نخست در همسازی با کارگران پیش آمده بود. ليك با این حمله دوم، کمیته مرکزی می‌خواست مصدق را وادارد تا دست به روی کارگران بیافکند. مصدق نمی‌توانست با درخواستهای بی‌منطق بار دوم همسازی کند و ناگزیر شد با فشار به کارگران پاسخ گوید. و همین کار همچون بهانه‌ای به دست دشمنان مصدق افتاد تا وی را ضدکارگر، کارگرکش و همانند آن بنامند و آنچه می‌توانند از درگیری مصدق با يك نیروی کارگری برای بدنام کردن وی بهره گیرند. حمله اعتصابی دوم در نوزدهم مهرماه، نه برای جنبش کارگری سود داشت، نه برای جنبش ملی، وليك انگلستان از برآیند آن سود می‌برد...

این پرسش پیش می‌آید. چرا کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از آنکه خود را در گفتار دشمن کودتا نامیده و مصدق را به یگانگی فراخوانده بود، چنین اعتصابی را آغاز کرد؟ و چرا پس از آنکه اعتصاب به پیروزی نخستین رسید با پافشاری بی‌منطق آنچنان با دولت مصدق در آویخت که پیروزی خود را نیز پامال کرد؟...»^{۲۸}.

به حق تعجب آور و شك برانگیز است که چرا رهبری حزب توده اصرار داشت اعتصاب «در همین روزهای میانه مهرماه» که با عزیمت دکتر مصدق به شورای امنیت در ۱۴ مهرماه مصادف بود، صورت بگیرد؟

مشکل بتوان باور کرد که میان اصرار رهبری حزب توده برای سرگیری اعتصاب کارگران راه آهن در ۱۹ مهرماه و توطئه کودتائی که از سوی سرلشگر حجازی، سرلشگر زاهدی و برادران رشیدیان در حال تکوین بود و در ۲۱ مهرماه کشف و خنثی گردید، نوعی رابطه وجود داشته است. بنظر من اعمال رهبری حزب توده، بیشتر، ناشی از تناقضات درونی سیاست او و نبود يك سیاست همگون و پی گیر بود. زیرا رهبری حزب توده با سر و صدای فراوان، در شهریور ماه از وجود چنین توطئه ای پرده برمی دارد و به دولت دکتر مصدق هشدار می دهد، اما درست در بزنگاه، و لحظه تحقق همان توطئه، با دامن زدن به چنین اعتصاب مهمی، در تضعیف دولت دکتر مصدق گام برمی دارد.

اعتصاب کارگران دخانیات

اعتصاب کارگران دخانیات، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲، از هر لحاظ نادرست و بی موقع بود. ماجرای غم انگیز ربودن و قتل افشار طوس تازه پایان یافته و دولت دکتر مصدق در میان معضلات گوناگون به موفقیت های کوچکی در زمینه فروش نفت به ژاپن و ایتالیا دل بسته و در کار تحقق برنامه های خود بود و نیاز به آرامش داشت.

ارسلان پوریا می نویسد: «... اعتصاب دخانیات همچون ضربه ای بر پیکر دولت مصدق فرود آمد. دخانیات مانند راه آهن بنگاهی دولتی و از بسیاری راستاها مانند آن بود. در این بنگاه نیز بخش عمده دو هزار کارگر آن در «سندیکائی» یگانه فراهم آمده بودند. دبیر این سازمان صنفی باقری، کارگری سالمند بود که عضو هیچ يك از حزب ها نبود و منشی درویش گونه داشت. وی برآستی برای زندگی کارگران دخانیات دلسوز بود و کارگران نیز به وی استواری داشتند.

پس از وی، فعالان سازمان صنفی، همه اعضای حزب توده بودند. باقری با آن همگامی می کرد و هم با آنان به زندان رفت. بر روی هم سازمان صنفی به رهبری حزب توده می گشت وفادارانه از سود صنفی کارگران دفاع می کرد. سازمان صنفی يك رشته درخواست های کارگران را برنامه خود نهاد، و پیکار همگانی کارگران را پشتیبان آن کرده

بود. از آذر ماه سال ۱۳۳۱ تا اردیبهشت ماه ۳۲ رویدادهائی در این کارخانه روی داد و چند بار گروههائی از کارگران بر سر پرسش‌های گوناگون چندساعتی دست از کار کشیده در میانه کارگاه گرد آمدند و سپس پراکنده شدند... فعالان توده‌ای از راه پیوندهای پنهانی خود با کمیته مرکزی حزب توده در گفتگو بودند و کمیته مرکزی تیزنگرانه، حال کارخانه دخانیات را ارزیابی می‌کرد ولیک آغاز اعتصاب را هنوز روا ندانسته بود. در چهاردهم اردیبهشت کمیته مرکزی پس از بررسی سراسر راستاها به کمیته حزبی دخانیات دستور آغاز اعتصاب را داد. کمیته مرکزی از راه سندیکای کارگران این خواست را میان کارگران برد و اعتصاب آغاز شد...

در روزهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم کارخانه دخانیات بسته بود و در این دوران سیصد و پنجاه تن از کارگران که همان کوشنده‌ترین آنان بودند، شب و روز در میانه کارخانه جایگیر شده بودند. در اینجا نیز مانند اعتصاب راه‌آهن گفتگوهای فراوانی میان نمایندگان دولت مصدق و کارگران روی داد. با این تفاوت که این بار نمایندگان جدا شده از جبهه ملی کوشش برای آشتی کارگران و دولت نمی‌کردند، بلکه با دست‌های پنهان خود آتش را دامن می‌زدند. نمایندگان دولت مصدق به ویژه زبان اقتصادی بزرگی را که این اعتصاب به صندوق دولت تنگدست می‌زد یادآور شده درخواست گرانه به کارگران می‌گفتند «شما دستمزد کارگران بیکار شده نفت را می‌پردازید. کارخانه را نبندید». این گفتارها هر چند در توده کارگر اثری می‌انگیخت ولیک کوشندگان که به حزب توده گروش داشتند دنبال دستورآن حزب می‌رفتند و کمیته مرکزی آن حزب سرسختانه اعتصاب را تا مرز برخورد با دولت مصدق می‌کشانید. سرانجام بار دیگر کار با فاجعه‌ای اخلاقی برای دولت مصدق پایان یافت. دولت فرمان داد به زور ارتش، سیصد و پنجاه تن از کارگران را از درون کارخانه بیرون آورند و پراکنده کنند و ۵۱ تن از آنان را از کارخانه به زندان فرستند. بدینسان اعتصاب با فشار پایان یافت. کوشندگان توده‌ای زندانی یا پراکنده شدند و از ساعت ۱۱ بامداد روز ۱۷ اردیبهشت توده کارگران بی‌آنکه سودی از اعتصاب برده باشند، به کار بازگشتند.

بنگاه دخانیات سودآورترین بنگاه دولتی آنزمان ایران بود و به ویژه در آن هنگام که برخی از سرچشمه‌های تولیدی دولت، همچون نفت و بازرگانی خارجی در اثر محاصره اقتصادی انگلیس کاسته شده بود، دخانیات بزرگترین ستون درآمد دولت مصدق بود. به‌راستی دولت مصدق از همین درآمد دستمزد کارگران بیکار شده نفت را می‌پرداخت. اینک

هر روز اعتصاب يك ميليون تومان زبان می آورد. از این رو این اعتصاب زیانبارترین حمله اعتصابی بر پیکر دولت مصدق بود. برآیند آن برای دولت مصدق چهار میلیون تومان زبان مالی و جای گرفتن دولت در برابر کارگران و «ضدکارگر» نامیده شدن وی و درگیری در يك برخورد دیگر بود. برآیند آن برای کارگران از دست دادن پنجاه تن از فعالان و نیروی قانونی سازمان صنفی و بدون پیروزی به کار بازگشتن بود.

همانند راه آهن در اینجا نیز زندگی کارگران نیازمند بهبودی‌هایی بود ولیك درست به همان دلایل اکنون دولت مصدق نمی توانست دستمزد اینان را بیافزاید. چه، زندگی اینان با همه تنگدستی از میانگین زندگی بیست میلیون ایرانی بدتر نبود و دولت نیز سرمایه‌ای برای پرداخت افزایش دستمزد نداشت و از این رو نمی توانست درخواست ایشان را بپذیرد.

ولیک از نگر سیاسی: آغازکننده این اعتصاب کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. کمیته مرکزی به روشنی می دید که دولت مصدق در چه تنگنای اقتصادی است و در نوشته‌ها و گفته‌های خود نیز بدین برآیند رسیده بود که می‌بایست از مصدق در برابر استعمار دفاع کند و بدین دلیل صف خود را به پشتیبانی نمایش مصدقی می‌برد. با این سرآغازها به چه علت اعتصاب دخانیات را به راه انداخت و آن را تا مرز برخورد با دولت مصدق پیش برد؟ آیا پس از آزمایش اعتصاب راه آهن و رویداد ۹ اسفند و کشته شدن افشار طوس و اینهمه نشان‌های دیگر، کمیته مرکزی نمی توانست دریابد که «ساختن» اعتصاب دخانیات از هر باره به سود سیاست انگلستان است؟ اگر کمیته مرکزی حزب توده خواهان پیکار با دولت مصدق بود به چه علت در رویه، به هواداری وی نمایش می داد... بدینسان ضربه‌های ضد مصدقی در پشت کارهای نمایشی از دیده‌ها پوشیده می ماند و بدینسان انبوه مردم و اعضای حزبی، کمیته مرکزی را پشتیبان مصدق در برابر کودتای استعماری می شناختند و این پنداره آنان را از گوش بزرگی و انجام کارهای مستقل باز می داشت. زیرا همه به این اندیشه بودند که در زمان بایسته، کمیته مرکزی خود فرمان کارهای دفاعی را خواهد داد و این خواب خرگوشی در ۲۸ مرداد بهره خود را داد».

در این باره، توضیحی را لازم می بینم. در سال ۱۳۳۰، آن هنگام که هنوز مسئول کمیته حزبی دانشگاه بودم، مدتی نیز مسئولیت کمیته حزبی کارخانه دخانیات برعهده من بود. علت آن بی سر و سامانی شبکه دخانیات بود که تازه به کمیته محلی ۲ وصل شده بود. منظور کمیته ایالتی تهران این بود که با وارد کردن تعدادی از بهترین کادرهای شبکه حزبی دانشگاه

به شبکه دخانیات، در وضع تعلیماتی و آموزش سیاسی و نظم و انضباط آن بهبودی حاصل شود. تعدادی از کارگران تقریباً بی سواد و قادر به دادن گزارش نبودند. من بهترین سرشاخه‌های دانشگاه را در اختیار شبکه دخانیات قرار دادم. دانشجویان نیز از تماس با کارگران خوشحال بودند.

آن هنگام، اضافه بر شبکه حزبی دخانیات، شورای متحده مرکزی کارگران نیز یک تشکیلات مخفی داشت که عملاً عبارت از همان شبکه حزبی به اضافه چند کارگر و کارمند دیگر بود، که در واقع هواداران حزب بودند. «تشکیلات صنفی مخفی» نیز از کارهای عجیب رهبری حزب بود و همان وقت‌ها اختلاف نظر جدی بر سر این موضوع وجود داشت.

باقری نیز نماینده علنی و انتخابی کارگران و از محبوبیت زیادی برخوردار بود. کمیته ایالتی تهران اصرار داشت باقری را به شورای متحده جلب کنیم. ما هر بار موضوع را با اسفندیاری، مسئول حزبی کارخانه دخانیات، در میان می‌گذاشتیم، به نحوی طفره می‌رفت و این دست و آن دست می‌کرد. تا این که من و آقافخر میررمضانی تصمیم گرفتیم آقای باقری را از نزدیک ملاقات کنیم. به معیت اسفندیاری و فرار قبلی، یکی از شب‌های ماه رمضان به سراغ او رفتیم. باقری مردی متدین و وارسته بود و روزه می‌گرفت. ما نیز برای افطار پیش او رفتیم. محل سکونت او در جنوب تهران و در اطاق محقری بود. باقری زندگی بسیار ساده و درویشانه داشت و تنها زندگی می‌کرد. ما در دو سه ساعتی که در مصاحبت با او بودیم، به عظمت روحی و علت محبوبیت و مقبولیت فراوان او میان کارگران، پی بردیم. تازه فهمیدیم که چرا رفیق جوان و دوست داشتنی ما اسفندیاری، از طرح پیشنهاد ما با او پرهیز می‌کرد! زیرا نه جرأت آن داشت که رهبر کارگران دخانیات را به عضویت یک تشکیلات بی‌روح و غیرقانونی شورای متحده دعوت بکند و نه بخود اجازه می‌داد که باقری را وارد سازمانی بکند که از نظر تشکیلاتی می‌بایست در زیر دست او قرار بگیرد و از او دستور بپذیرد! پس از این ملاقات، بر مبنای گزارش ما، کمیته ایالتی نیز از اصرار خود دست برداشت.

من از اوایل سال ۱۳۳۱ به آذربایجان رفتم و دیگر نتوانستم تحولات بعدی شبکه حزبی دخانیات و سازمان علنی آن را دنبال کنم. آیا در فاصله یکسال شبکه حزبی دخانیات آن اندازه که ارسلان پوریا تصویر می‌کند گسترش یافته و نفوذ پیدا کرده بود؟ تردید دارم. امیدوارم اگر آقای اسفندیاری این نوشته را می‌خواند، توضیحات روشن‌کننده و تکمیلی بدهد. به همین ترتیب درباره اعتصاب بزرگ کارگران راه آهن نیز امیدوارم آقای انتظامی و یا

آقای جهانگیر افکاری که آن ایام مسئول کمیته محلی مربوطه بود، اگر اطلاعات تکمیلی و یا اصلاحی در روایت نویسنده کتاب «کارنامه مصدق...» دارند از ذکر آن، مضایقه نکنند. کیانوری در خاطرات خود ظاهراً به این حساب که پرسشگران او گذشته را نمی‌دانند، از آن‌ها می‌خواهد: «تاریخ این اعتصاب‌ها را بیاورید تا من هم ببینم که چه اعتصابی شده است. ما اعتصابی نداشته‌ایم!»

بسیار خوب آقای کیانوری! این هم تاریخ‌ها و تفصیلات آن! کافی نیست؟ من جمله‌ای از مقاله او تحت عنوان: «مناسبات حزب توده ایران و جبهه ملی» که سال‌ها بعد از ۲۸ مرداد و در مهاجرت نوشته و از جمله درباره این اعتصاب‌ها به داوری نشسته است نقل می‌کنم. امیدوارم یاری کند و گذشته‌ها را در حافظه ایشان زنده سازد! در آن جا آمده است: «حمایت حزب ما از اعتصابات کارگران کوره‌پزخانه که با موفقیت بزرگی روبرو شد، اقدامی بسیار صحیح و به موقع بود. ولی موافقت حزب ما را با اعتصاب بعضی از کارخانه‌های دولتی برای اضافه مزد، در موقعی که وضع مالی دولت بر اثر قطع عایدات نفت و فشار اقتصادی امیربالیست‌ها فوق‌العاده دشوار بود و ماهیانه می‌بایست چند میلیون تومان برای کارگران بیکار صنایع نفت بفرستد، به هیچ وجه نمی‌توان صحیح و بموقع دانست!» این گونه اظهارنظرها و داوری‌های کیانوری در آن ایام، با توجه به مسئولیت او در کمیته ایالتی تهران و بالنتیجه در رویدادهائی چون اعتصاب‌های فوق‌الذکر، نوعی انتقاد از خود و انتقاد از سیاست نادرست حزب در قبال دولت دکتر مصدق تلقی می‌شد و اثرات مثبتی در میان کادرها بر جای می‌گذاشت. اما حالا کیانوری چون سودای دیگری در سر دارد، گفته‌ها و نوشته‌های گذشته خود را گاه حاشا می‌کند و گاه مصلحتی به فراموشی می‌سپرد!

اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها

داوری کیانوری در مقاله فوق‌الذکر درباره اعتصاب بزرگ و موفقیت آمیز ۲۰ هزار کارگر کوره‌پزخانه‌های جنوب تهران که در ۶ تیر ماه ۱۳۳۲ آغاز شد و در ۱۵ همان ماه با پیروزی کارگران پایان پذیرفت، درست است. این اعتصاب از جنبه‌های متعددی با دو اعتصاب دیگر متفاوت و قابل توجه است:

اولاً - نمونه‌ای از مبارزه طبقاتی محروم‌ترین اقشار زحمتکش تهران علیه سرمایه‌داران زالوصفت بود. ۲۰ هزار کارگر با ۱۲ ساعت کار روزانه طاقت‌فرسا در

غیرانسانی ترین شرایط بسر می بردند. زنان و کودکان خشت جمع کن، در برابر ۱۲ ساعت کار ۱۰ ریال دستمزد دریافت می کردند. کارگران در میان همان گودال‌ها در دخمه‌هائی به جای خانه می زیستند. بیماری، کم‌غذائی، کم‌خونی و ضعف از سر و سیمای آن‌ها می‌بارید و دل بیننده را کباب می‌کرد. من در جوانی موقعی که دانشجو بودم، همراه دیگران بارها برای کار تبلیغ و جمع‌آوری امضای صلح به میان آن‌ها رفته‌ام و خاطرات بسیار غم‌انگیزی از آن دارم. خواست این کارگران بحق و مبارزه‌شان صرفاً صنفی و بر مبنای حداقل مطالبات اقتصادی استوار بود. با توجه به سطح بسیار نازل دستمزدها حتی در مقایسه با کارخانه‌های دولتی، کارگران خواستار ۲۵ درصد اضافه دستمزد و اجرای قانون بیمه‌های اجتماعی مصوب دکتر مصدق بودند.

ثانیاً - اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه، برخلاف دو اعتصاب بزرگ دخانیات و راه‌آهن، علیه دولت ملی و به قصد چوب لای چرخ دولت دکتر مصدق گذاشتن نبود. اعتصاب علیه صاحبان کوره‌پزخانه‌ها بود که از راه استثمار وحشیانه و غیرانسانی کارگران و خانواده‌های آن‌ها، درآمد سرشاری بهم می‌زدند. بیشتر کارفرمایان نظیر عباس مسعودی مدیر مؤسسه اطلاعات از ثروتمندترین وابستگان دستگاه حاکمه بودند.

لذا این اعتصاب، رسماً از سوی دولت دکتر مصدق مورد حمایت قرار گرفت. وزیر کار، این اعتصاب را قانونی دانست و به کارفرمایان اخطار کرد تا خواست‌های کارگران را بپذیرند. نماینده وزارت کار در صحبت با خبرنگار کیهان گفت:

«نظر وزارت کار این است که علی‌الاصول کارگران حق دارند، زیرا آنها اجرای دو قسمت از قانون کار را که یکی مربوط به تعیین دستمزد و دیگری راجع به بیمه کارگران است مطالبه می‌نمایند و چون دستمزد قبلی آنها از حداقل کمتر است، بنابراین می‌بایستی اضافه دستمزد به آنها داده شود و خلاصه مجموعه تقاضاهای آنان قانونی است...»

از طرف وزارت کار به کلیه کارفرمایان اخطار شده است که حداکثر تا فردا برای رسیدگی به تقاضاهای کارگران در وزارت کار حضور بهم رسانند و چنانچه تا این تاریخ مراجعه نکنند، وزارت کار مطابق قانون و با استفاده از قوای انتظامی آنان را مجبور به اجرای مقررات قانونی خواهد کرد و ضمناً به کلیه کارگران نیز اخطار شده است چنانچه بخواهند به اقدام قانونی خود رنگ سیاسی دهند و آنرا از وضع فعلی خارج سازند، وزارت کار جداً جلوگیری نموده، مرتکبین را مجازات خواهد کرد. مقام مسئول وزارت کار سپس گفت بنابراین ما منتظر

فرارسیدن انقضای مهلت کارفرمایان هستیم تا بعداً اقدام به اجرای مواد قانون بنمائیم».^{۲۹} دکتر مصدق با این اقدام از حق کارگران محروم در برابر کارفرمایان آزمند به دفاع برخاست. این رویداد نشان داد که «قانون امنیت اجتماعی» برخلاف تبلیغات قبلی رهبری حزب توده، نه برای جلوگیری از اعتصاب بحق کارگران و به قصد سرکوب آن‌ها، بلکه واقعاً برای جلوگیری از اقداماتی بود که انگیزه آن صدمه زدن به جنبش ملی و تضعیف دولت ملی مصدق در لحظات سرنوشت‌ساز نبرد با دشمنان خارجی بود. چنانکه از اعلام موضع وزارت کار پیداست، دولت، کارفرمایان را تهدید به استفاده از قوای انتظامی برای واداشتن آن‌ها به اجرای مقررات قانونی می‌کند! این کار شاید تنها نمونه در تاریخ ایران باشد.

ثالثاً - این اعتصاب نیز با رهبری حزب توده و همت و پشتکار توده‌ای‌ها در همبستگی و یگانگی با صف متحد کارگران به پیروزی رسید. و از اثرات مثبت تغییر سیاست رهبری حزب در آخرین ماه‌های حکومت دکتر مصدق بود. رهبری حزب توده واقعاً از يك اعتصاب صنفی محروم‌ترین اقشار کارگری پایتخت حمایت کرد و از بهره‌برداری سیاسی علیه دولت مصدق پرهیز نمود. نماینده کارگران اعتصابی در گفتگو با روزنامه‌نگاران به تأکید آن پرداخت: «اعتصاب را تا موفقیت نهائی ادامه خواهیم داد و به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که از این اعتصاب قانونی، علیه دولت استفاده سیاسی بکند. زیرا عموم کارگران طرفدار تقویت دولت‌اند.» دیده می‌شود که رهبری حزب توده درس خود را خوب بلد بود. اشکال فقط در سیاست و ایدئولوژی بود. سازمان جوانان که در گذشته همواره در کشاندن تجمعات مردم به اقدامات افراطی و تند و ایجاد درگیری با پلیس نقش بسیار منفی بازی می‌کرد، اینک فعالانه در یاری رساندن به کارگران اعتصابی و خانواده‌های آن‌ها سر از پا نمی‌شناخت. و دختران و پسران جوان با شوری کم‌نظیر، گاه شب‌ها در زمین خشک دخمه‌های کوره‌پزخانه شب را به سحر می‌کردند تا به کارهای امدادی برسند.

افسوس که اصلاح مشی و سیاست رهبری حزب توده نسبت به دولت دکتر مصدق بسیار دیر صورت گرفت و واقعاً نوشداروی پس از مرگ سهراب بود. نویسنده کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» که خود از رهبران سازمان جوانان بود، به تفصیل شور و شوق نوین جوانان دختر و پسر را در رابطه با اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها شرح می‌دهد. و بدرستی، روی تناقضی که در طول تاریخ پرفراز و نشیب حزب توده ایران، میان رهبری با توده حزبی وجود داشت، انگشت می‌گذارد و به داوری می‌نشیند. و راز بقا حزب توده و آنچه به نیکی از وی

بیاد مانده است، را ناشی از تلاش‌های شبانه روزی توده حزبی می‌داند که همواره نزد وجدان خود در این اندیشه و با این انگیزه بوده‌اند که دارند صادقانه در راه آرمان‌های خود و به مردم و محرومان میهن خویش خدمت می‌کنند. نویسنده کتاب می‌گوید: در برابر رهبری حزب که در کار بند و بست برای پیشبرد سیاست شوروی در ایران بود، «صدها و صدها کوشنده پرشور توده‌ای با گروه استوار به اندیشه‌های خود، شب و روز با توده مردم و برای دردهای توده مردم می‌کوشیدند و از باختن جان و مال خود دل‌تنگ نبودند». و این داوری درست را ارائه می‌دهد که: «آنچه یادگار نیک از حزب توده به جا مانده، بازمانده همین کوشش‌هاست».^{۳۰}

گناه نابخشودنی رهبری حزب در تمام مدت این است که توده حزبی بی‌گناه و پاکدل را از شکستی به شکست دیگر، از فاجعه‌ای به فاجعه بعدی، از قتلگاهی به قتلگاه دیگر کشاند. و هر بار با تحریف رویدادها و قلب تاریخ، قیافه حق‌بجانب گرفته و از خود رفع مسئولیت کرده است. کیانوری افراطی‌ترین نمونه آن است که اینک در کتاب خاطرات خود، پس از آن همه اتفاقات و مصیبت‌ها، بر روی ویرانه حزب و اجساد شهدای آن، پای می‌کوبد و باز در کار فریب خوانندگان است.

پانویست‌های فصل پانزدهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۴۵
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۶
۳. نامه سرگشاده کمیته مرکزی به دکتر مصدق. روزنامه جرس به جای بسوی آینده، ۲۹ تیر ماه ۱۳۳۲ (اصل روزنامه در اختیار من نبود از متن ترجمه انگلیسی آن برگردانده شده است.)
۴. به نقل از کتاب قلم و سیاست، تألیف محمدعلی سفری، صفحه ۷۰۶
۵. به نقل از کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، ارسلان پوریا، صفحه ۴۲۷
۶. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۶۵، پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۳۱
۷. به نقل از روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی، جلد اول صفحه ۳۴۴
۸. همان منبع شماره ۵، صفحه ۳۳۳
۹. خاطرات و تألمات، دکتر محمدمصطفی، صفحه ۱۸۴
۱۰. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۶۸، مورخ ۲شنبه ۱۳ بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۱. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۷۱، مورخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۳۱

۱۲. به نقل از کتاب مصدق و نبرد قدرت، نوشته همایون کاتوزیان، ترجمه احمد تدین، صفحه ۲۵۵
۱۳. سرمقاله روزنامه بسوی آینده، اول دی ماه ۱۳۳۱
۱۴. همان منبع شماره ۱۲، صفحه ۲۴۶
۱۵. برای اطلاعات جامع‌تر در زمینه اقدامات اصلاحی - اجتماعی و اقتصادی دکتر مصدق، می‌توان از جمله به کتاب مصدق و نبرد قدرت، نوشته همایون کاتوزیان، صفحات ۲۵۶-۲۴۱ و ۲۸۷-۲۷۳ و کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، نوشته ارسلان پوریا، صفحات ۳۵۳-۲۸۶ و حسن توانایان فرد، کتاب دکتر مصدق و اقتصاد مراجعه نمود.
۱۶. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۷۴، مورخ ۲ شنبه ۲۰ بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۷. از سخنرانی رادیویی دکتر مصدق در دوم بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۸. روزنامه اطلاعات، ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰
۱۹. روزنامه بسوی آینده، مورخ ۲۰ دی ماه ۱۳۳۱
۲۰. نامه مردم ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره ۱۷۴ بتاریخ ششم اسفند ماه ۱۳۳۱، به نقل از کتاب خاطرات انورخامه‌ای، جلد سوم، صفحه ۴۱۸
۲۱. روزنامه بسوی آینده، ۱۰ اسفند ماه ۱۳۳۱
۲۲. روزنامه بسوی آینده، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۳۱
۲۳. به نقل از تندنویسی‌های سرگرد پرویز اکتشافی از پلنوم چهارم وسیع
۲۴. از نطق دکتر بقائی در مجلس شورای ملی، ۱۱ آبان ماه ۱۳۳۱
۲۵. روزشمار تاریخ ایران، باقر عاملی، جلد اول، صفحه ۳۴۵
۲۶. همان منبع شماره ۹، صفحه ۲۵۱
۲۷. همان منبع شماره ۱
۲۸. همان منبع شماره ۵، صفحات ۴۰۶-۴۰۲
۲۹. همان منبع شماره ۵، صفحه ۴۷۰
۳۰. همان منبع شماره ۵، صفحات ۴۷۴-۴۷۳

پانویس ویراستار

(۱) متأسفانه آقای بابک امیرخسروی برخلاف شیوه علمی رایج که استنادات تاریخی را آدرس می‌دهند و ایشان هم تاحدودی در نوشته خود آن را رعایت کرده‌اند، در اینجا از این شیوه علمی - تحقیقی عدول کرده‌اند و وقفه در اجرای قانون انتخابات مجلس شورای ملی را «تا حدی ناشی از مخالفت رهبران قدرتمند و محافظه کار مذهبی - خاصه آیت الله بروجردی و رقم و آیت الله بهبهانی در تهران - با حق رأی زنان» می‌دانند (!) و برای اثبات این مدعای خود - که در هیچ کتاب تاریخی ثبت نشده و شاهدان زنده آن دوران نیز سخنی از این مخالفت بر زبان نیاورده‌اند - به کتاب آقای همایون کاتوزیان تحت عنوان «مصدق و نبرد قدرت» اشاره می‌کنند. به عبارت دیگر، نویسنده محترم همانند شیوه آقای کیانوری - که خود منتقد آن هستند - در اینجا با ایراد تهمت به رهبران مذهبی، بویژه مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت الله العظمی بروجردی، همچون ناظری بیطرف، برای اثبات ادعای خود آقای همایون کاتوزیان را شاهد می‌آورند. آقای امیرخسروی حق می‌دهند که این شیوه تاریخ‌نویسی (حتی اگر به قصد نقد تاریخ نوشته شده توسط دیگران باشد) با شیوه‌های رایج علمی و منطقی تحقیق سازگار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد.

اتحاد شوروی و مصدق

در نقد بر خاطرات کیانوری، بررسی موضع و سیاست شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن نفت، حائز اهمیت است. زیرا کیانوری در توضیح «اشتباهات» رهبری حزب توده، بی توجهی رهبری به تذکرات پیاپی و پیام‌های شوروی را چنین عنوان می‌کند: «اشتباه دیگر، عدم توجه به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که در مطبوعات مهم و مرکزی آن کشور در جهت حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت بازتاب داشت».^۱ و در جای دیگر مدعی است: «در آن موقع، بزرگ علوی رابط کمیته مرکزی حزب با خانه فرهنگ بود و نظریات شوروی‌ها را کسب می‌کرد. در فاصله یک ماه، سه بار شوروی‌ها به ما پیام دادند که چرا شما این قدر به مصدق و کاشانی فحش می‌دهید، این‌ها ملی هستند. این‌ها از منافع ایران دفاع می‌کنند».^۲

با توجه به حرف‌شنوی و وابستگی شدید ایدئولوژیک رهبری حزب توده به اتحاد شوروی، که نمونه‌های کراهت‌بار آن را در ماجرای تقاضای امتیاز نفت شمال و فرقه دموکرات آذربایجان نشان دادیم، آیا عقل سلیم می‌پذیرد که رهبری حزب به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و پیام‌های او، آن هم در اوج استالینیزم بی‌اعتنا بماند؟

واقعیت، آن گونه که در صفحات بعد نشان خواهیم داد، این است که اتحاد شوروی سیاست درستی در قبال دولت دکترمصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت نداشت. لذا صحت تذکرات مکرر مورد ادعای کیانوری، جداً مورد تردید است.

من درباره واقعیت پیام‌های مکرری که احياناً بزرگ علوی حامل آن بوده است، از ایشان توضیح خواستم. علوی با لحن قاطعانه و تندى منکر آن شد. دکتر غلامحسین فروتن عضو هیأت اجرائیه وقت، درباره نقش آقا بزرگ علوی، در پاسخ به سؤال من، چنین می‌گوید: «آقابزرگ نقش يك نامه‌رسان و پیام‌رسانی بین هیأت اجرائیه مقیم تهران با اعضا کمیته مرکزی مقیم مسکو را داشت، نه رابط حزب توده با حزب کمونیست اتحاد شوروی».^۳ و باز در تأیید حرف بزرگ علوی، مبنی بر اینکه حامل هیچ پیامی از سوی رفقای شوروی نبوده است، اظهار نظر دکتر غلامحسین فروتن، در جلد دوم خاطرات خویش، شایان توجه است. فروتن می‌نویسد:

«کیانوری مدعی است که «انتقاد حزب کمونیست شوروی از مواضع هیئت اجرائیه بارها بما ابلاغ شد» (صفحات ۷۹ و ۲۸۹). (منظور مواضع رهبری در قبال دولت دکتر مصدق است). از زمانی که در ۱۳۲۵ به عضویت رهبری درآمد تا هنگام ترك ایران (۱۳۳۱) بجز انتقاد بجا و به حق نخستین اعلامیه هیئت اجرائیه موقت، هیچگاه شاهد مداخله مقامات شوروی در امور داخلی حزب توده نبوده‌ام. من بعنوان عضو هیئت اجرائیه از چنین انتقادی بی‌اطلاعم. چنانچه اصل موضوع ساخته و پرداخته کیانوری نباشد، می‌توان تصور کرد که انتقاد به شخص کیانوری ابلاغ شده و هیئت اجرائیه از آن آگاهی نیافته است.

در برخورد با این انتقاد گویا هیئت اجرائیه بر این عقیده بوده که: ما کشور خود را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسیم و بیشتر از هر کس دیگر یا مقام دیگری صلاحیت تعیین خط مشی و سیاست خود را داریم. این گفته که بیشک بر زبان هیچکس نیامده، ساخته و پرداخته خود کیانوری است. مگر ممکن است مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی بارها نادرست بودن مشی حزب را به هیئت اجرائیه یادآور شوند و رهبری در موضع خود همچنان سرسختانه باقی بماند؟ آیا می‌شود تصور کرد که افرادی مانند بقراطی، بهرامی، یزدی از انتقاد مکرر شوروی اطلاع یابند و آنرا ناشنیده انگارند؟ با شناختی که من از این افراد دارم چنین برخوردی را از جانب آنها از محالات می‌دانم.

خاطرات کیانوری حاکی است که او مطبوعات شوروی را می‌خوانده که در آنها از

دکتر مصدق و سیاست دولت او حمایت می شده است: «خوب به یاد دارم که در یکی از شماره‌های مجله فلسفی که از طرف شعبه فلسفه آکادمی علوم شوروی منتشر شده بود مقاله جالبی درباره نهضت ملی ایران و تأیید آن درج شده بود». باید بگویم که مجله «مسائل فلسفی» فقط به مسائل فلسفی می پرداخت و مسائل سیاسی در آن جایی نداشت... وانگهی این مجله فقط به زبان روسی انتشار می یافت و کیانوری را در آن زمان با زبان روسی آشنائی نبود».^۴

توضیح این نکته ضرورت دارد که منظور دکتر فروتن از انتقاد «بجا و بحق رفقای شوروی به نخستین اعلامیه هیأت اجرائیه موقت»، که در واقع انتقادی بی جا و بی حقی بود، اشاره به اعلامیه ای است که هیأت اجرائیه موقت بعد از ماجرای آذربایجان منتشر می کند. این اعلامیه حاوی نکاتی بود که به مذاق رفقای شوروی خوش نیامده بود. این را هم باید تذکر بدهم که دنباله روی و حرف شنوی سایر اعضای هیأت اجرائیه از شوروی، از جمله کیانوری و قاسمی و فروتن به مراتب بیشتر از سه نفری بود که دکتر فروتن قید می کند. در این بخش می کوشم، بر اساس داده‌های موجود و شناختی که از شوروی دارم، تحلیلی حتی المقدور عینی و بی غرضانه از سیاست و رفتار دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت ارائه دهم.

برخی از پژوهشگران، و کیانوری نیز به شیوه خود، کوشیده اند با انتخاب این یا آن نوشته گلچین شده از فلان مجله و روزنامه شوروی و یا استناد به این یا آن اقدام دولت شوروی، سیاست آن دولت را در قبال دولت دکتر مصدق سیاه یا سفید جلوه دهند. البته این کار با توجه به تناقضات موجود و مطالب ناسخ و منسوخ، چندان مشکل نیست. اما ما را به حقیقت نزدیک نمی کند. کسانی که می خواهند موضع شوروی را سیاه نشان دهند، غیبت قاضی شوروی در دیوان بین المللی لاهه را در تیرماه ۱۳۳۱ عنوان می کنند. کیانوری و تبلیغات چی های حزب توده و شوروی، حمایت نماینده شوروی در شورای امنیت از ایران را (مهرماه ۱۳۳۰) برجسته می نمایند. عده ای، به برخی نقل قول‌ها از مطبوعات شوروی و یا به مسائلی نظیر خودداری اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران و یا عدم استرداد طلاها و ارزهای مسدود شده در بانک دولتی شوروی اشاره می کنند و شواهدی ارائه می دهند. در برابر آن، رهبری حزب توده و کیانوری در خاطرات خود، به استناد برخی اظهار نظرها و مندرجات مطبوعات، ولی با سفسطه کاری، گناه را به گردن دکتر مصدق می اندازد.

واقعیت چیست؟

تعمق و تأمل در ماهیت سیاست شوروی نشان می‌دهد که قانون مندی آنچه در عرف سیاسی «مصلح دولت» (Raison de Etat) می‌نامند، با گذشت زمان اثرات خود را می‌گذارد و موجب می‌شود پیام سال‌های اول انقلاب اکثراً درباره برادری و برابری ملت‌ها و حمایت از مظلومان جهان، جای خود را به همان محتوای سیاسی دولت‌های قبل از انقلاب، یعنی سیاست جهان‌گشائی و خودمحموربینی، تجاوز به همسایگان و دوختن چشم از به اموال دیگران، منتهی با شکل دنیا فریب و تازه‌ای بسپارد.

قابلیت زمام‌داران شوروی در آن بود که ظاهر و آرایش میهن پرولتاریای جهان و رهبر جنبش‌های رهائی‌بخش و ضداستعماری را حفظ کرد. و این امر را با مهارت تبلیغاتی، در جهت پیشبرد مصالح روسیه بزرگ، به کار بست. و همین دوگانگی شکل و محتوا موجب شد که کمونیست‌ها در جهان و توده‌ای‌ها در ایران، که ۹۹ درصد آن‌ها میهن‌پرست و بسیاری برخاسته از میان شریف‌ترین و پاک‌ترین مردم ایران بودند، به اقتضای مرام و باورهای ایدئولوژیک خویش، اتحاد شوروی و نظام حاکم را، که سنخیتی با سوسیالیسم آرمانی آن‌ها نداشت، جامعه ایدئالی و آرمان شهر خود پندارند. توده‌ای‌ها در ذهن خود بر آن بودند که شوروی به ایران به چشم برادر می‌نگرد و چشم‌داشتی ندارد. و از هرگونه وسوسه توسعه‌طلبی فارغ است و جز آزادی، رفاه و سعادت ملت ایران نمی‌طلبد! افسوس که واقعیت جز آن بود و ما، گم‌گشتگان وادی توهمات خویش!

سیاست و موضع دولت شوروی نسبت به دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت، در اساس، تابعی از سیاست خارجی و استراتژی بین‌المللی اتحاد شوروی در قبال ایران و مستقل از حکومت‌های بر سر کار بود و جز این نمی‌توانست باشد. رفتار و برخورد دولت شوروی نسبت به هر حکومت بر سر کار، به هیچ وجه بر این ملاک نبود که ملی و آزادی‌خواه است یا وابسته و سرکوبگر. معیار سنجش این بود تا چه حد و تا کجا منافع دولت شوروی را در لحظه، تأمین می‌کند و چقدر فایده‌رسان است!

از این رو، زمانی احمد قوام در نظر آن‌ها بزرگ‌ترین سیاستمدار خاورمیانه بود و روزگاری مظفر فیروز سوگلی و «اهل بیت» گردید و سرانجام از رزم‌آرا آن همه تجلیل کردند و از ترور او ماتم گرفتند. طبعاً از چنین دیدگاهی، دکتر مصدق نامناسب‌ترین شخص برای حکومت در ایران بود. زیرا دکتر مصدق مدافع نظریه «موازنه منفی» در روابط

خارجی ایران با دولت‌های بزرگ بود، با واگذاری امتیاز به دولت‌های خارجی مخالف و خواستار ملی کردن صنعت نفت در جنوب و شیلات در شمال بود. شوروی‌ها چند سال پیش از آن نیز مزه همین اعتقاد دکتر مصدق را بر سر تقاضای امتیاز نفت شمال چشیده بودند. مهم‌تر از آن، اگر دولت دکتر مصدق با کودتا سرنگون نمی‌گردید و به راه حلّ معقولی بر پایه اصل ملی شدن صنعت نفت دست می‌یافت، می‌توانست برنامه‌های اصلاحی خویش را، که در زمینه‌های مختلف در سال آخر حکومت خود آغاز کرده بود، با موفقیت پیش ببرد. مردم را به رفاه و آسایش برساند و در کشور رژیم سیاسی مبتنی بر آزادی و دموکراسی برقرار سازد و عملاً زمینه اجتماعی - سیاسی لازم برای تحقق نقشه‌های شیطانی که استالین در سر می‌پروراند، از میان بردارد.

من با تمام شناختی که از ماهیت شوروی داشتم، مع هذا اذعان می‌کنم وقتی برای اولین بار کتاب سرهنگ غلامرضا نجاتی درباره «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» را خواندم و با مندرجات نوشته او درباره «اسناد و مدارک سری مربوط به مذاکرات سران دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی»، بتاريخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ میان هیتلر و مولوتف آشنا گردیدم، شدیداً حیرت زده شدم. چگونه می‌شد باور کرد که دولت شوروی که بیست سال قبل از آن باعث رهایی ایران از چنگ استعمار روسیه تزاری شد. اینک بدنبال همان وسوسه‌های کشورگشائی است!^۵

گو اینکه با حمله آلمان به شوروی، این موافقت‌نامه بهم ریخت و سرنوشت جنگ و به تبع آن سرنوشت ما تغییر یافت. اما استالین وسوسه‌های شیطانی خود را از یاد نبرد. بی‌تردید ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، از دیدگاه شوروی، در خدمت این استراتژی قرار داشت. دولت شوروی، با ملاحظه تنگناهای ناشی از متحدین جدید خود، دستیابی به استراتژی خویش را می‌توانست، تنها از راه تقویت یا ایجاد احزاب کمونیستی و کسب قدرت بدست آنها و یا با هژمونی آن‌ها آن گونه که از کره تا چکسلواکی صورت گرفت، عملی سازد. این سیاست بویژه در حیات استالین، با قوت و برنامه‌ریزی شده از سوی او و کوچک ابدال‌های او نظیر میرجعفر باقروف (همه کاره آذربایجان شوروی)، دنبال می‌شد.

پیروزی دکتر مصدق در حکومت مداری و راه انداختن صنعت نفت و انجام موفقیت‌آمیز اصلاحات اجتماعی، سدّ راه پیشرفت و روی کار آمدن حزب توده در ایران و

تبدیل شدن ایران به یکی از اقمار شوروی بود. دکتر مصدق بدان آگاهی داشت. در درد دل‌های دوران زندان خود با سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل مدافع‌اش می‌گوید: «آقا اگر يك سال کار ما دوام پیدا می‌کرد، اصلاحات شروع شده به جایی می‌رسید؛ اقتصاد بدون نفت، به طور کامل طبق برنامه‌ای که شروع شده بود انجام می‌گرفت؛ تعادل بودجه که داده بودیم جریان پیدا می‌کرد؛ به واسطه اصلاحات و بالا رفتن سطح زندگی مردم، قهراً از موافقین توده‌ای‌ها می‌کاست.

افراد چپ، عرض کنم به سرکار، بردو قسم‌اند: تندرو بالذات، و تندرو بالعرض. تندرو بالعرض آنهایی هستند که به واسطه بدی وضعیت جامعه، رو به آنها می‌کنند. وقتی که در جامعه اصلاحاتی به عمل آمد، قهراً این دسته که تندرو بالعرض هستند، به جای خود می‌ایستند و از قدرت تندرو بالفطره می‌کاهند.

هر فرد بی‌غرض آقا، يك هدف فردی دارد، يك هدف اجتماعی. هدف فردی‌اش داشتن نان، آسایش خانوادگی و سلامتی است. هدف اجتماعی هم آزادی در زندگی و آبادانی. اگر بتدریج دیدند این کارها درست می‌شود، دیگر مرضی ندارند. حرف معترضین توده‌ای در غیر توده‌ای نمی‌گیرد، مردم گوش نمی‌دهند... آقا، با این ظلم و فشار و خفه کردن، مردم راهی ندارند به غیر از اینکه به طرف کمونیسم بروند. دیگ بخار، نفس کش نداشته باشد، با آن قدرتش می‌ترکد. افراد هم در جامعه باید تنفس بکنند، و هر عملی که جلو تنفس اجتماعی را بگیرد، موجب انفجار اجتماع می‌شود».^۶

هدف دولت دکتر مصدق به هنگام روی کار آمدن، استقلال و آزادی بود. که در دو خواست برنامه دولت خود، یعنی: اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تأمین آزادی انتخابات و اصلاح قوانین مربوطه خلاصه می‌شد. دولت‌های بزرگ، به ویژه انگلستان و روسیه (در آن ایام در شکل شوروی آن)، که در طول تاریخ چشم طمع به ایران دوخته و بارها برای تقسیم آن دام گسترده‌اند، چشم دیدن او را نداشتند.

بنابراین، موضع و سیاست دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت را باید در مقطع چنین برداشت استراتژیک مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. تعیین جا و مقام تاریخی - سیاسی دکتر مصدق و حکومت وی و داوری درست درباره آن، تنها به شرط حرکت از مصالح ملی ایرانیان و عنایت به نقش و موقعیت دشوار او، به ویژه در صحنه شطرنج بازی‌های سیاسی سرنوشت‌ساز ابرقدرت‌ها، امکان‌پذیر است. و الا

دکتر محمد مصدق نیز انسان بود نه معصوم و خطاناپذیر. مسلماً در کار و روش و سیاست او اشکالات کم و بیش جدی وجود داشت و صدمه هم زد. اما سرنوشت او و جنبش ملی را این‌ها تعیین نکرد. استعمار جهانی و ارتجاع داخلی او را از پای درآورد و سرنگون ساخت. اما هدف بحث ما در این جا، پرداختن به نقش استعمار نیست، که حساب‌شان به گونه دشمنان جنبش ملی روشن است. بحث ما به کشوری مربوط می‌شود که مدعی بود حامی مظلومان است. حساب این دولت را دکتر مصدق و مردم ایران از بقیه جدا کرده آن را کشور استعمارگر نمی‌پنداشتند و از آن انتظار دیگری داشتند. نقد من به سیاست اتحاد شوروی و نیز رهبری حزب توده، از این زاویه است. زیرا حساب «دوست» از دشمن جداست. قبح عمل آن‌ها نیز بدین سبب، دو چندان است.

با وجود این که از لحاظ مضمون، میان سیاست و روش رهبری حزب توده و دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت فرق اساسی چندانی وجود نداشت، مع‌هذا این دو از یک نظر با هم تفاوت‌هایی داشتند. چرا که دولت شوروی به مسأله از بیرون می‌نگریست و در چارچوب الزامات و قیودات یک دولت بزرگ با استراتژی جهانی عمل می‌کرد. حال آنکه نگاه رهبری حزب توده به مسأله از درون بود و بنام «مبارزه طبقاتی» و «ضد امپریالیستی» عمل می‌کرد و از آزادی بیان و عمل بی‌حد و حصری برخوردار بود. همین نگرش از دو زاویه و دو خاستگاه، به تفاوت‌هایی در عمل منجر می‌گردید.

دقت در رفتار و روش دولت شوروی طی دو سال و چند ماه حکومت دکتر مصدق نشان می‌دهد که برخلاف رهبری حزب توده، رفتار دولت شوروی خصمانه نبود. اما حمایت فعال و عملی نیز از حکومت مصدق ننمود. این امر به ویژه در مسأله عدم همراهی لازم در شکستن تحریم فروش نفت ایران، و در پس ندادن طلاها و مطالبات ارزی و مالی ایران بیش از هر مورد چشمگیر بود و اثرات منفی بر جای گذاشت.

دولت شوروی به دلایلی که در بالا ذکر شد نفعی در وجود و پایداری حکومت دکتر مصدق و به طریق اولی، در پیروزی او نداشت. لذا به طور انفعالی و با بی‌تفاوتی، به جنگ نابرابر دکتر مصدق با غول استعمار می‌نگریست. به نظر من همین بی‌تفاوتی و سیاست انفعالی اتحاد شوروی در قبال دولت دکتر مصدق، از عواملی بود که دست رهبری بی‌کفایت و تنگ‌نظر حزب توده را باز گذاشت تا هر چه می‌خواهد بکند و تقریباً تا پایان به جنبش

ملی شدن صنعت نفت صدمه بزند و چوب لای چرخ دولت دکتر مصدق بگذارد. اما همین رفتار رهبری حزب، فی نفسه، مغایر با استراتژی دولت شوروی در قبال ایران و حکومت‌های آن، چنانکه قبلاً توضیح دادیم، نبود. با این تفاوت که دولت شوروی، در آن سال‌های اوج جنگ سرد و جنگ کره به خاطر سیاست و استراتژی جهانی‌اش، نمی‌توانست در حالی که در مجامع بین‌المللی و انظار جهانیان به او چون سخنگوی مظلومان دنیا و مدافع کشورهای زیر ستم می‌نگرند، در کنار آمریکا و انگلستان قرار بگیرد و علیه دکتر مصدق بپا خیزد. موضع نماینده شوروی در جریان بحث درباره شکایت انگلستان از ایران در شورای امنیت (مهرماه ۱۳۳۰) نمونه آن است. درست است که دولت شوروی از حق وتو به نفع ایران استفاده نکرد. اما تهدید به استفاده از آن را طرح نمود. همان حمایت علنی او از مواضع ایران و رأی مخالف به خواست انگلستان، کافی بود تا اعضای شورای امنیت به تکاپو بیفتند و به جستجوی راه حل‌های میانی بآیند. در نتیجه، دولت مصدق تنها نماند. در جلسات ۲۳ و ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰ تسارابکین، نماینده شوروی همراه با دکتر مصدق، با قطعنامه پیشنهادی دولت انگلستان به مخالفت برخاستند. همین موجب شد که شورای امنیت عاقبت پیشنهاد سازش فرانسه را بپذیرد. بر مبنای آن، رسیدگی به شکایت انگلستان، تا اخذ تصمیم از سوی دیوان داوری لاهه درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به موضوع، مسکوت ماند. بی‌تردید، رفتار دولت شوروی بسیار ذی‌قیمت بود و اثرات مثبتی در مبارزات دولت دکتر مصدق بر جای گذاشت. بیهوده نبود که باقر کاظمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق از دولت شوروی به خاطر حمایتش در شورای امنیت سپاسگزاری کرد. این نمونه نشان می‌دهد که اگر دولت شوروی از آغاز به طور پیگیر و معقول، از خواست‌های ایران حمایت می‌کرد، چه اثرات مثبتی در مبارزات مردم ایران بر جای می‌گذاشت.

موضعی بودن حمایت شوروی و ناپیگیری و تناقضات سیاست او را در قبال دولت دکتر مصدق، می‌توان چند ماه بعد در آستانه سفر او به دیوان داوری لاهه (خرداد ۱۳۳۶)، مشاهده نمود. دولت شوروی در خرداد ماه، به بهانه تجدید قرارداد نظامی ایران و آمریکا، یادداشت اعتراضی شدیدی به ایران فرستاد و ناقوس تهدید قرارداد ۱۹۲۱ را به صدا در آورد. تبلیغات علیه دولت دکتر مصدق در مطبوعات و رادیو مسکو، در خرداد ماه و تیرماه شدت گرفت. شایان ذکر است که اصل قرارداد استخدام مستشاران نظامی آمریکا در زمان

نخست‌وزیری رزم‌آرا امضا شده بود. منتهی به خاطر روابط حسنه فیما بین، که قبلاً اشاره کردیم، کوچک‌ترین اعتراضی در آن زمان صورت نگرفت. حال آنکه دکتر مصدق تنها کشور آسیائی (و در جهان بعد از یوگسلاوی دومین کشور) بود که حاضر نشد شرایط «دفاع مشترك» را که در تمام قراردادهای مشابه قید می‌شد، بپذیرد. ماجرا چون مفصل است من به ذکر یادداشت شوروی و پاسخ دولت ایران اکتفا می‌کنم که به اندازه کافی جامع است و بهانه‌جویی دولت شوروی را می‌رساند.

يك هفته قبل از حرکت دکتر مصدق و همراهانش به دیوان داوری لاهه، دولت اتحاد جماهیر شوروی روز اول خرداد، یادداشت زیر را تسلیم ایران کرد:

«... از نامه‌های متبادله بین دولتین ایران و آمریکا مشهود می‌گردد که بین ایران و آمریکا توافق نظر حاصل شده که ایران در مقابل آمریکا تعهداتی که دارای جنبه‌های سیاسی و نظامی است به گردن گیرد. و قرارداد استخدام مستشاران آمریکائی تجدید گردد. آقای بوشهری سخنگوی دولت نیز تأیید نموده است که استخدام مستشاران آمریکائی تجدید خواهد شد. معلوم است که میسیون آمریکائی علیه شوروی در ایران فعالیت می‌نماید. در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۹۵۰ دولت ایران درباره کمک نظامی آمریکا به آن دولت موافقت نمود و اخیراً این موافقت‌نامه را تجدید نمود. و این موافقت‌نامه ایران و ارتش ایران را تحت کنترل دولت آمریکا قرار داده و استقلال آن دولت را مورد تهدید قرار می‌دهد. دولت شوروی ضروری می‌داند که دولت ایران را به این نکته متوجه سازد که با قبول مساعدت نظامی و اقتصادی آمریکا و تعهدات معینی که به آمریکا سپرده است، آمریکا را عملاً برای تعدی و تجاوز به آن کشور وارد می‌سازد. این اقدام را نمی‌توان يك اقدام صلح‌آمیزی تلقی نمود. این اقدام علناً خلاف قرارداد اتحاد و همجواری بین ایران و شوروی است که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین دولتین منعقد شده است».

دولت ایران برای اجتناب از تنش بیشتر و باز شدن جبهه جدیدی در آستانه شرکت در دیوان داوری لاهه، پاسخ به آن را به بعد از مراجعت از لاهه موکول نمود. فقط دکتر حسین فاطمی، با لحنی دوستانه به توضیح مطلب پرداخت و گله‌گزاری کرد: «صدور این یادداشت به هر نسبت و مقصودی که صورت گرفته باشد، در محافل سیاسی ایران به عنوان مساعدت و همراهی ضمنی با سیاست استعماری انگلیس در ایران تلقی خواهد شد».^۷

دهم تیرماه، باقر کاظمی پاسخ دولت ایران را تسلیم سادچیکف سفیر شوروی نمود. متن

پاسخ دولت ایران را علی‌رغم طولانی بودن آن، بدین خاطر که هم سیاست خارجی دکتر مصدق را ترسیم می‌کند و هم بی‌پایه بودن بهانه‌جوئی‌های دولت شوروی را می‌رساند. عیناً نقل می‌کنم: «وزارت امور خارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود به سفارت کبرای دولت اتحاد جماهیر شوروی در پاسخ یادداشت مورخ ۲۱ مه ۱۹۵۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی که جناب آقای ا. یا، وشینسکی وزیر امور خارجه آن دولت حضوراً تسلیم آقای آراسته سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در مسکو نموده‌اند، توقیراً زحمت افزا گردیده متن نامه‌ای را که آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران در چهارم اردیبهشت سال ۱۳۳۱ جاری به آقای لوئی هندرسن سفیر کبیر آمریکا مرقوم فرموده‌اند، عیناً درج می‌نماید:

«جناب آقای سفیر کبیر! در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به استحضار آن جناب برساند که دولت اینجانب نظر به وضعیّات مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوع آن جناب حاضر است به این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع عمومی ایران اجازه دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می‌نماید. و هم‌چنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می‌تواند می‌کند و از هر طرفی مورد حمله قرار گیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد.»

از مطالعه کامل آن معلوم می‌شود که دولت ایران هیچگونه تعهدی جز آنچه دول عضو سازمان ملل متحد و منجمله دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قبول نموده و خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند ننموده و بنابراین موردی برای تصوّر اینکه دولت شوروی در این باب نموده‌اند وجود ندارد.

بیانات آقای بوشهری وزیر راه و سخنگوی سابق دولت نیز عیناً از قرار ذیل بوده است:

در تاریخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۳۰ چنین گفته‌اند: «دولت آمریکا موافقت نموده که به هیئتی از افسران آمریکائی اجازه دهند موقتاً تحت شروط فعلی در ایران باقی بمانند تا دولتین، وقت کافی برای مشورت با یکدیگر راجع به آتیه هیئت مزبور داشته باشند و طبق تصمیم هیئت وزیران مقرر گردید در مورد پرداخت حقوق و سایر مزایای هیئت مزبور، تا زمانی که تکلیف آنها معین نگردیده مطابق قانون اول آبان ماه عمل شود.»

و در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ مطابق ۲۷ آوریل که به آن اشاره شده چنین اظهار داشته‌اند.

«قبلاً هم گفتیم که کارشناسان نظامی کماکان به خدمت خود ادامه خواهند داد تا دولت تصمیم بعدی خود را اتخاذ کند.»

از بیانات فوق بخوبی معلوم می‌شود که تصورات و استنتاجاتی که در یادداشت فوق‌الذکر راجع به ارتش ایران و مطالب مندرجه در یادداشت مرقوم فرموده‌اند به هیچوجه اساس و مبثائی ندارد. و دولت شاهنشاهی هیچگاه اقدامی که مخالف عهدنامه مودت ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ باشد به عمل نیاورده و دولت آقای دکتر مصدق هیچوقت جز سیاست بیطرفی سیاستی را تعقیب نکرده است. و امیدوار است روابط دوستانه همجواری که خوشبختانه بین دولتین ایران و جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود دارد روزبروز مشیدتر و مستحکم‌تر گردد.»

مناقشه نیز به همین تبادل یادداشت خاتمه پذیرفت، که خود نشان‌دهنده جدی نبودن موضوع اعتراض است. اما در این بین، بنا به روایت دکتر کریم سنجابی که به عنوان قاضی ایرانی در دادگاه لاهه شرکت داشت: «قاضی روسی تمارض کرد و نیامد». حال آنکه، رسیدگی و اتخاذ تصمیم در موضوع مهم صلاحیت یا عدم صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت انگلستان علیه ایران در دستور آن قرار داشت. این واقعه، به نشانه عدم حمایت دولت شوروی از دعوای ایران تعبیر شد. و به بدگمانی‌ها، از نوع آنکه دکتر فاطمی در باختر امروز مطرح ساخت، دامن زد. توضیح قانع‌کننده این تناقضات و تعیین این که آیا رابطه‌ای میان یادداشت اعتراضی شوروی و غیبت قاضی شوروی وجود دارد، بدون دسترسی به اسناد سرّی و بایگانی شده وزارت امور خارجه آن کشور، غیرممکن است.

شوروی و معضل فروش نفت

این مطلب از موضوعات مهم مورد بحث پژوهشگران این دوره از تاریخ جنبش ملی ایران و از نکات مورد اختلاف جدی است. روایت کیانوری در نوع خود کم‌نظیر است. می‌گوید: در مسأله تحریم نفت ایران توسط غرب، «...اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی (لهستان، چکسلواکی و مجارستان) آمادگی خود را برای شکستن تحریم و کمک به ایران اعلام کردند. ولی دولت مصدق در زیر فشار آمریکا و انگلیس، شهادت این اقدام را نداشت و حاضر نشد از این امکان به سود ملت ایران و جنبش ملی استفاده کند».^۸

کیانوری برای ادای دین، شوروی را نیز جزو پیشنهاد دهندگان و در رأس همه قرار

می‌دهد، که بکلی خلاف حقیقت است. برای رد آن کافی است اظهارات سخنگوی دولت در مصاحبه مطبوعاتی ۲۳ مرداد ۱۳۳۱ را یادآوری کنیم: «تاکنون غیر از شوروی کشور دیگری نیست که پیشنهاد برای خرید نفت ایران نفرستاده باشد!» و بار دیگر در شهریور ماه همان سال، سخنگوی شرکت ملی نفت به روزنامه‌نگاران گفت: «ما در عقد قرارداد با هر کشوری که مایل به خرید نفت ما باشد حاضریم. حتی با دولت شوروی، همان‌طور که دولت انگلیس اخیراً قرارداد فروش ذغال‌سنگ با دولت شوروی منعقد نموده، ما هم که دو هزار مایل با دولت شوروی مرز مشترک داریم آماده برای عقد قرارداد هستیم».^۹

این‌گونه اظهارنظرها آشکارا نوعی دعوت مستقیم و تشویق دولت شوروی برای خرید نفت ایران بود. روشن است که دکتر مصدق این کار را به قیمت نارضائی دولت‌های آمریکا و انگلیس صورت می‌داد و با اعتراضات آشکار و پنهان آن‌ها مواجه بود.

همان وقت (۲۹ مرداد ۱۳۳۱)، آیت‌الله کاشانی در ملاقات با سفیر جدید رومانی گفتگویی دارد که در روزنامه‌های آن روز منعکس است. نقل بخش‌هایی از آن، برای روشن شدن موضوع جالب است.

آیت‌الله کاشانی از سفیر رومانی می‌پرسد: «گویا اظهار شده که ایران با فروش نفت به بلوک شرق مخالف است. در صورتی که چنین نیست. ما اعلان دادیم که نفت خود را می‌فروشیم، ولی با وجود این کسی از بلوک شرق برای خرید نیامد». وزیر مختار پاسخ می‌دهد: «گمان می‌کنم چون بلوک شرق و بخصوص شوروی، مقدار زیادی نفت دارد، اقدامی نکرده است. و الا دولت شوروی هم طرفدار مبارزه مردم ایران است. من تصور می‌کنم که از بلوک شرق هم پیشنهادهایی رسیده بود». آیت‌الله کاشانی پاسخ می‌دهد: «ما هم گفته‌ایم حاضریم».

وزیر مختار می‌گوید: «ایران با کشورهای شرقی روابط تجارتي دارد». آیت‌الله کاشانی تأکید می‌کند: «البته روابط تجاری هست. ولی ما می‌کوشیم نفت بخرند». وزیر مختار پاسخ می‌دهد: «البته از صفر نمی‌توان شروع کرد. با بسط بازرگانی مسأله نفت هم حل خواهد شد».^{۱۰}

در قراردادهای پایایی متعددی که با کشورهای سوسیالیستی، از جمله با شوروی منعقد گردید، مشاهده می‌شود که وزیر مختار رومانی سیاست عمومی کشورهای سوسیالیستی را به وضوح تصویر کرده است. با گفتن این که با تجارت شروع می‌کنیم،

انشاءالله به نفت هم می‌رسیم! در واقع، وعده سر خرمن دادن است. به همین مناسبت، در قراردادهای بازرگانی پایاپای با دولت چکسلواکی (هشتم شهریور ۱۳۳۱)، با لهستان (۱۶ مهر ماه ۱۳۳۱) و شوروی در خرداد ۱۳۳۲، در فهرست کالاهاى مورد نیاز این کشورها، از کالای بنام نفت ایران خبری نیست!

آن آیام در بحث‌های درون حزبی سؤال ما این بود: پس چرا دولت شوروی پیشنهاد خرید نفت نمی‌دهد؟ امثال کیانوری‌ها برای قانع کردن ما این‌گونه پاسخ می‌دادند: مصلحت نیست! می‌گفتند دولت شوروی برای اینکه درد سری برای مصدق پیش نیاید و امپریالیست‌ها تحریک نشوند، خود پای به پیش نمی‌گذارد و سایر کشورهای سوسیالیستی را تشویق می‌کند. در آن روز، این حرف برای ما قانع‌کننده بود. در مطبوعات حزبی پیشنهادات لهستان و چکسلواکی با آب و تاب، بازتاب می‌یافت و همه این حرف‌ها را ما، به حساب سیاست داهیانه استالینی می‌گذاشتیم! عجب این جاست که علی‌رغم روشن شدن بسیاری از مسائل، جوانشیر همان حرف‌ها را، این بار برای نسل ناوارد بعد از انقلاب بهمن (۱) تکرار می‌کند. می‌نویسد: «...در واقع نیز شوروی در آن روزها نه به خاطر این که نفت داشت یا نداشت، بلکه بخاطر این که مصدق را پیش از آن زیر فشار امپریالیست‌ها نگذارد و بهانه به جنجال‌گران ندهد که «ای وای شوروی به آب‌های گرم رسید»، با احتیاط عمل کرد!»^{۱۱} یعنی نه پیشنهادی داد و نه نفت ایران را خرید!

اظهارات جوانشیر، لااقل این فایده را دارد که ساختگی بودن ادعای کیانوری درباره پیشنهادات شوروی برای خرید نفت ایران را نشان دهد.

مورد سایر کشورهای سوسیالیستی

موضوع سایر کشورهای سوسیالیستی نظیر چکسلواکی، لهستان و مجارستان تا حدی متفاوت است. زیرا ماده ۷ قانون ملی شدن صنعت نفت که به مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس و ایران حق تقدم قائل شده بود، شامل چکسلواکی و لهستان نمی‌شد. زیرا این کشورها از مشتریان سابق شرکت نبودند. لذا این دو کشور، قبل از سایر کشورهای سوسیالیستی پیشنهاداتی برای خرید نفت ایران دادند. اظهارات دکتر فاطمی معاون سیاسی نخست‌وزیر در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۳۰ شاهد آنست: «دولت لهستان تقاضای خرید هفتصد هزار تن و دولت چکسلواکی پانصد هزار تن محصولات نفتی از شرکت ملی نفت ایران

کرده‌اند و هر دو دولت حاضر شده‌اند که وسائل حمل و نقل را خود تهیه و محصولات نفتی را از آبادان حمل نمایند».^{۱۲}

نگاهی به روند کار و جریان رویدادها نشان می‌دهد که در آغاز، دولت ایران ترتیب اثر چندانی به این پیشنهادات نداد. زیرا که در سال اول حکومت ملی، دکتر مصدق و مشاوران نزدیک او ارزیابی درستی از آرایش و تناسب نیروهای جهانی و قدرت کارتل بین‌المللی نفت نداشتند. تصور می‌کردند که دنیای غرب نمی‌تواند از ۳۵ میلیون تن نفت ایران و امکانات بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان چشم‌پوشد و قادر نخواهد بود این خلأ را پر نماید. لذا در انتظار راه حل نسبتاً سریع و مساعد به حال ایران بودند. این حقیقت تلخ را دکتر مصدق برای اولین بار به طور رسمی، در اظهارات ۲۳ فروردین ۱۳۳۱ در جلسه معارفه با نمایندگان منتخب دوره هفدهم تقنینیه بر زبان آورد. من فقط يك جمله از آن را که مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود، نقل می‌کنم: «...ما تصور می‌کردیم اگر به عواید نفت احتیاج داریم، دولت انگلیس نیز به نفت ما نیازمند است... ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به وسیله کمک آمریکا برطرف نمود. یعنی از آمریکا دلار گرفته و نفت مورد احتیاج را خریداری کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت فشار قرار دهد. یعنی هر کسی خواست از ما نفت بخرد او را از معامله با ما منصرف و دستگاه نفت ما را متوقف کرد. به طوری که هر کس هم که تاکنون با ما قراردادی بسته، آن را اجرا نکرده است».^{۱۳}

البته، معضل دولت ایران نیز با فروش ۷۰۰ هزار تن نفت در سال به لهستان و ۵۰۰ هزار تن نفت به چکسلواکی که حتی نفت کش نداشتند حل نمی‌شد. لذا دولت ایران، که بدرستی در پی يك راه حل اساسی و همه‌جانبه برای مسأله فروش نفت ایران بود در آغاز چندان شور و هیجانی در برابر این گونه پیشنهادات نشان نداد و منتظر ماند و این دست و آن دست کرد. لذا این را به حساب «ترس» از آمریکا و انگلستان و ملاحظات این چنینی گذاشتن خطاست. هر دولت مدبّر که مصالح ایران را در نظر داشت، جز این نمی‌کرد.

اما آنگاه که دکتر مصدق از دستیابی به راه حل سریع ناامید شد، از اواخر سال ۱۳۳۰ یعنی فقط هشت ماه پس از روی کار آمدن، در پی یافتن مشتریان خارج از کارتل بین‌المللی نفت بود و علناً به همه کشورها از جمله به کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی روی آورد و حتی تخفیف‌های پنجاه درصد داد. برای این منظور بدو ماده ۷ قانون خلع ید را که مانع این کار بود، لغو کرد. از کشورهای لهستان، چکسلواکی و مجارستان که قبلاً

پیشنهاداتی داده بودند، خواست تا نمایندگان خود را برای تعیین شرایط فروش به ایران اعزام بدارند. اما از این کشورها دیگر خبری نرسید. نه دنبال پیشنهادات قبلی را گرفتند و نه پیشنهادات جدیدی دادند. این کشورها نیازهای محدود خود را از جاهای دیگر تأمین نمودند و چنانکه خاطر نشان کردیم، در قراردادهای بازرگانی که با ایران بستند، نفت را در لیست کالاهای مورد نیاز قرار ندادند. علت این امر چه بود؟

به نظر می‌رسد اشکال اصلی همانست که خود دولت ایران نیز با آن مواجه بود. یعنی تحریم خرید نفت ایران و مشکلاتی که دولت مقتدر انگلستان و کارتل قدر قدرت بین‌المللی نفت در برابر نفتکش‌های مستقل ایتالیایی و ژاپنی به وجود آوردند. کشورهای ضعیفی چون چکسلواکی و لهستان و مجارستان با حجم ناچیز معاملاتی و فقدان وسایل حمل و نقل، توانایی مقابله با مشکلات را نداشتند. در آن ایام کارتل بین‌المللی نفت، «در خارج از ایالات متحده آمریکا و شوروی هفتاد درصد وسایل خصوصی حمل و نقل دریایی و در بعضی نواحی ۹۹ درصد تشکیلات فروش را دارا بودند».^{۱۴}

سفیر مجارستان ضمن مصاحبه‌ای، به مناسبت عقد قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان، لبّ مطلب را بیان می‌کند: «گنج‌آیدن فروش نفت در قرارداد به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده است و الا مجارستان هیچ علاقه‌ای به این امر نداشت و علت این امر آنست که ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن، حمل نفت غیرممکن است».^{۱۵}

ماجرای نفتکش ایتالیایی «میریلا» در بندر ونیز و ممانعت از ورود نفت ایران به بازار ایتالیا با دخالت شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، نمونه قابل توجهی است. ف.م. جوانشیر شرح می‌دهد، با وجود اینکه دادگاه ونیز درخواست شرکت سابق را که نفت بار شده به او تعلّق دارد، رد نمود، ولی دولت ایتالیا تحت فشار دولت انگلیس از صدور پروانه ورود نفت ایران به داخل ایتالیا خودداری کرد. سپس ایتالیا و ایران و لهستان قراردادی بستند تا نفت کشتی «میریلا» پس از تصفیه به لهستان حمل شود. اما در اثر مخالفت و کارشکنی کارتل بین‌المللی و دول امپریالیستی، تحقق نیافت.

طبیعی است در برابر این همه زورگوئی و قدرت‌نمایی، حتی اگر کشورهای سوسیالیستی کوچک تمایل جدی به خرید نفت ایران داشتند عملاً سیر می‌انداختند. همین کار را هم کردند. ظاهراً پیشنهادات اولیه در جوّ خوش‌بینی‌های اولیه که دولت دکتر مصدق نیز بدان دچار بود، مطرح می‌شوند، و مسائلی چون اجاره نفتکش آسان می‌نماید. اما

کارشکنی‌ها و مخالفت‌های دولت انگلیس و کارتل بین‌المللی نفت، که بعداً رخ می‌نماید، این کشورها را از تعقیب پیشنهادات خود باز می‌دارد. به خصوص اینکه، آن‌گونه که از گفته‌های سفیر مجارستان بر می‌آید، شوق چندانی هم بدین کار نداشتند. در سال‌های ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰، حتی اتحاد شوروی فاقد نفتکش بود. تنها راه حل انتقال نفت ایران به آن کشور، شاه لوله نفت بود که ساختمان آن لااقل دو تا سه سال به طول می‌انجامید و به سرمایه‌گذاری هنگفتی نیاز داشت. در هر حال به عمر دولت دکتر مصدق کفاف نمی‌داد. اما حتی اعلام آمادگی و شروع گفتگو، اثرات مهم روانی خود را می‌گذاشت و دولت‌های آمریکا و انگلیس را برای حل معضل نفت مجبور می‌ساخت. از آن‌جا که دولت شوروی در آغاز دهه ۱۳۳۰ بی‌نیاز از نفت بود و حتی صدور آن را آغاز کرده بود، توسل به چنین کاری، تنها در سایه يك اراده سیاسی به قصد پشتیبانی از نهضت ملی ایران و دولت دکتر مصدق میسر بود. ولی آن‌گونه که قبلاً توضیح دادیم، سیاست و استراتژی دولت شوروی در آن سال‌ها در چنین سمت و سوئی نبود.

در آن لحظات حساس که دولت دکتر مصدق به آب و آتش می‌زد تا راه خروج از این بن‌بست بیابد، خبری در مطبوعات پیچید که آشنائی با آن در رابطه با بحث ما ضرورت دارد. از اواخر سال ۱۳۳۱ و به ویژه آغاز سال ۱۳۳۲ تلاش‌های دولت ایران و شرکت‌های مستقلی که واقعاً مصمم به خرید نفت ایران بودند و امکانات هم داشتند، ثمرات خود را نشان می‌داد. شرکت‌های ایتالیائی و ژاپنی موفق شده بودند تا حد زیادی بر مشکلاتی که کارتل بین‌المللی و دولت انگلیس در راه خرید نفت ایران به وجود آورده بودند، فائق آیند. مرتب نفتکش‌های یازده هزار تنی «آلبا» و «پرسا» که به شرکت ایتالیائی سویور تعلق داشتند، میان بنادر ایران و ایتالیا در رفت و آمد بودند. ژاپنی‌ها نیز بسیار فعال بودند و از تخفیف ۵۰ درصد که دولت ایران به مدت ششماه برای تشویق شرکت‌های خریدار قائل شده بود، بهره می‌جستند. دادگاه توکیو علیه دادخواست انگلستان رأی داده و امیدهائی برانگیخته بود. اما دولت انگلستان از پای نمی‌نشست. پس از شکست در دادگاه، دولت انگلیس که آن ایام در صحنه جهانی بسیار قدرتمند و از فاتحان جنگ جهانی دوم بود، از راه دیپلماتیک به دولت ژاپن فشار آورد و از جمله خواست تا دولت ژاپن از پرداخت سهمیه ارزی به شرکت میتسو خودداری ورزد. اضافه بر آن ناگهان روز بیست و چهارم اردی‌بهشت ۱۳۳۲ روزنامه‌ها خبر دادند که شرکت انگلیسی - هلندی «رویال دوچ - شل»، ۲۰ درصد از بهای نفت خود را در ژاپن کاهش داده است!

خبر هم زمان بعدی، ضربه روحی سخت‌تری بود. روزنامه کیهان در شماره بیست و ششم اردی‌بهشت ماه به نقل از روزنامه اقتصادی ژاپنی نیهون کزائی خبر داد: «دولت شوروی به ژاپن پیشنهاد کرده است که حاضر است در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تن نفت خام با بهای نازل‌تر از بهای نفت خام شرکت‌های انگلیسی و آمریکائی به ژاپن بفروشد. این پیشنهاد شوروی وقتی طرح شده است که بین ژاپن و انگلیس بر سر خرید نفت ایران به بهائی ارزاتر از آنچه که شوروی پیشنهاد کرد، مباحثه در گرفته است... شوروی پیشنهاد کرد که در مقابل نفت از ژاپن تور ماهی‌گیری، قایق و سیم دریافت کند».

فردای آن روز کیهان نوشت: «... پس از اینکه ایران حاضر شد به ژاپن تخفیف قیمت بدهد. شرکت شل انگلیسی نیز ۲۰٪ به ژاپن تخفیف قیمت داد و به دست و پا افتاد. اکنون خبر می‌رسد که دولت شوروی نیز وارد بازار نفت ژاپن شده و پیشنهاد کرده است که فعلاً در حدود نیم‌میلیون تن نفت خام به ژاپن بفروشد. اکنون باید دید که اقدامات انگلیسها و روسها تا چه حد در وضع فروش نفت به ژاپن تأثیر خواهد داشت و آیا مانور آنها موجب عقیم گذاشتن قراردادهای خرید نفت با ایران خواهد شد یا نه؟... دولت شوروی حاضر شده که در قیمت نفت خام ۳۰٪ تخفیف قائل شود و از نظر نزدیک بودن مناطق نفت‌خیز جزیره (ساخالین) به ژاپن و فروش نفت بر اساس پایپای، این اقدام شوروی بیشتر به معامله نفت با ایران لطمه وارد می‌سازد».^{۱۷}

این که اقدامات دولت‌های انگلیس و شوروی در عمل چقدر مؤثر افتاد و چه چشم‌اندازی داشت، قابل اثبات نیست. به ویژه آنکه صادرات آن روز نفت ایران به ژاپن از چند ده هزار تن در سال تجاوز نمی‌کرد و در برابر نیاز ده میلیون تن نفت ژاپن بی‌مقدار بود، ولی بُرد سیاسی آن در جبهه داخلی زیاد بود. دکتر مصدق و یاران او به این موفقیت‌های کوچک و به همین حمایت‌های محدود و بین‌المللی امید بسته بودند. اهمیت موضوع نیز از اعلامیه دولت ایران پس از دومین بارگیری نفت کش ژاپنی در ۲۱ خرداد ماه ۱۳۳۲ آشکار می‌گردد: «... در این موقع که کشتی «تی سومارو» برای دومین بار با محصول نفت ایران وارد ژاپن می‌شود، ملت و دولت ایران از این اقدام ملت ژاپن در عرضه نمودن محصولات نفتی ایران به بازارهای آن کشور اظهار خوشوقتی می‌نمایند». این را هم اضافه کنم که آخرین نفتکش این شرکت در ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۲، پس از بارگیری در بندر معشور به قصد ژاپن به راه افتاد. اما با کودتای ۲۸ مرداد سرنوشت ایران کاملاً تغییر یافت و کارتل بین‌المللی،

مجدداً بر نفت ایران مسلط شد.

قضاوت درباره این که اقدام دولت شوروی امری آگاهانه و با نیت سوء مقابله با تلاش‌های ایران بود؛ و یا اینکه به احتمال زیاد، صرفاً انگیزه اقتصادی داشت و هدف آن ورود به بازار جهانی صادرکنندگان نفت و بیشتر رقابت با کمپانی رویال دوچ - شل بود؛ بدون دسترسی به اسناد درونی و سرّی دولت شوروی کار آسانی نیست. اما قدر مسلم آنست که در آن آیام، در شرایط نابرابری که ملت کوچک و دولت دست و بال بسته دکتر مصدق با جنگ و دندان با استعمار انگلستان و ارتجاع داخلی دست و پنجه نرم می‌کرد و نیاز مبرم به پشتیبانی بین‌المللی داشت، اقدام شوروی در نظر ملیون و میهن‌پرستان ایران، خنجر از پشت تلقی شد.

این واقعیت، توهنی سختی به کسانی چون کیانوری است که با سفسطه‌کاری و بدون عذاب وجدان، می‌خواهند جلوه دهند که: «اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی (لهستان، چکسلواکی، مجارستان) آمادگی خود را برای شکستن تحریم و کمک به ایران اعلام کردند، ولی دولت دکتر مصدق در زیر فشار آمریکا و انگلیس، شهامت این اقدام را نداشت و حاضر نشد از این امکان به سود ملت ایران و جنبش ملی استفاده کند!»
در پایان این بحث برای تأکید مجدد ادعای ناصواب فوق‌الذکر کیانوری و سایر نوشته‌های تبلیغاتی حزب توده، مطلب را با نامه‌ای از زنده‌یاد دکتر مصدق از تبعیدگاه خود خاتمه می‌دهم.

نویسنده کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» که او نیز مانند همه توده‌ای‌ها یک عمر با پرسش چرا شوروی از ایران نفت نخرید روبرو بود، در صفحه ۳۶۱ چنین روایت می‌کند: «برای آنکه از گمان بیرون آیم پرسش را با همه راستاهای آن در نامه‌ای همراه دفتر دوم این کارنامه نزد مصدق که در احمدآباد «بازداشت» بود فرستادم و پرسیدم که شما خواهان فروش نفت به شوروی نبودید یا آنها نخریدند؟ مصدق در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۴۲ از احمدآباد پاسخ نامه را به مهر فراوان بنوشته که بخش وابسته آنرا می‌آورم:

...مرقوم فرموده‌اید که می‌گویند اینجانب صلاح نمی‌دانستم با دولت اتحاد جماهیر شوروی معامله فروش نفت بشود، عرض می‌کنم که خلاف محض است. آرزویم این بود که آن دولت از ایران خرید نفت کند و ما را در آن مبارزه که مملکت از فروش نفت عایداتی نداشت و مخارج دستگاه نفت هم تحمیل بودجه مملکت شده بود یاری نماید. چنانچه

دولت اتحاد جماهیر شوروی نفت از ما می‌خرید، شرکت‌های بیگانه و بی‌وجدان که ده می‌برند و یک می‌دهند، هرگز نمی‌توانستند دست بریده‌ای را که ملت ایران با آن همه فداکاری و از خودگذشتگی بجای خود نصب کرده بود باز از جا برکنند و ملت ایران را مقطوع‌الید نمایند و بهترین دلیل مخالفت افراد حزب توده با ملی شدن صنعت نفت بود که در آن زمان همه دیدند و شنیدند».

سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق می‌نویسد: «دکتر مصدق ضمن تشریح مشکلات فروش نفت در زندان، مرا بر آن داشت که از ایشان بپرسم: «آقا در همسایگی ما دولت شوروی با آن همه ادعاهای حمایت از ملل مورد ستم و استعمارزده و استثمارشده قادر بود از ما نفت بخرد و جلوی انگلیس بایستد و انگلیس جرأت نمی‌کرد در این مسأله با شوروی مقابله کند». دکتر مصدق گفت: «ته آقا! دولت شوروی با ملی کردن شیلات موافق نبود و دل خوشی از دولت من نداشت. هفته‌ها با نمایندگان شوروی برای فروش نفت صحبت کردیم، ولی به جایی نرسید». دکتر مصدق سپس با غیظ و عصبانیت گفت: «آقا! اگر این‌ها ۵ میلیون تن نفت از ما می‌خریدند دولت انگلیس به گرد ما هم نمی‌رسید».^{۱۸}

مسأله «طلاهای» ایران

کیانوری در توضیح موردهائی که «حمایت شوروی از دولت دکتر مصدق... کاملاً آشکار است»، مورد «اقدامات شوروی برال حل مسائل مالی میان دو کشور و توسعه مناسبات بازرگانی»^{۱۹} را شاهد می‌آورد. منتهی لازم نمی‌بیند کوچک‌ترین مطلب مستندی درباره «این اقدامات شوروی» ذکر کند. و در اینجا نیز عین مسأله خرید نفت، گناه عدم پرداخت مطالبات ارزی را که به «طلاهای ایران» معروف است، به گردن دکتر مصدق می‌اندازد! قبل از وارد شدن به بررسی ادعاهای کیانوری، به اجمال به توضیح اصل موضوع می‌پردازیم:

کوتاه شده موضوع در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» به نقل از روزنامه «ایران ما» و «باختر امروز» ذکر شده است: «این مطالبات اعم از طلا و دلار بترتیب ذیل حاصل شده بود: در جریان جنگ دوم جهانی پس از ورود ارتش متفقین به ایران برابر قرارداد دوستی و همکاری منعقد شده بین ایران و متفقین، دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. بهمین منظور

در اسفند ماه سال ۱۳۲۱ موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضا شد و مطابق این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریه‌های دریافتی چهل درصد ارزش تضمین شده به طلا (دلار آمریکائی) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دوپنجم ($\frac{۲}{۵}$) و سه‌پنجم ($\frac{۳}{۵}$) به بانک ملی ایران بپردازد.

پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران، بانک ملی بابت اسکناسهائی که در اختیار ارتش سرخ قرار داده بود، مبلغ بیست میلیون دلار که دوازده میلیون دلار آن بابت ۶۰٪ (شمش طلا) و هشت میلیون دلار آن بابت ۴۰٪ (دلار آمریکائی) محسوب می‌شد از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد.

یازده تن طلا و یا بحساب دقیق یازده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هفتاد گرم و سی سانتی گرم طلا بابت دوازده میلیون دلار یا شصت درصد طلب بانک ملی بود که در آخر هر سال یک نسخه از بیلان بانک ملی ایران از مجرای وزارت امور خارجه برای بانک مسکو ارسال می‌گردید و چون بانک مسکو ایران را طلبکار می‌دانست نه فقط اعتراضی نمی‌کرد بلکه آنرا تأیید می‌نمود (تلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد شوروی) ولی عملاً طلب ایران را نمی‌پرداخت.

علاوه بر این دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که ذیلاً فهرست وار ذکر می‌شود: صورتحساب گمرکات بابت حقوق گمرکی کالاهائی که دولت شوروی به ایران وارد یا از کشور خارج کرده بود، به مبلغ پنجاه میلیون تومان.

صورتحساب وزارت جنگ بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش بیش از پنجاه میلیون تومان. صورتحساب راه آهن دولتی ایران بابت حمل شش میلیون تن اسلحه از بندر شاهپور به بندر شاه، هشت میلیون دلار^{۲۰}.

البته مجموع مطالبات فوق رقم نجومی نبود، ولی بی‌تردید، در صورت استرداد می‌توانست در آن ایام و در شرایط تنگدستی خارق‌العاده دولت دکتر مصدق گره‌گشای بخشی از مشکلات مالی و ارزی دولت باشد. مهم‌تر از همه اثرات روانشناختی و جهانی آن بود.

واقعیت دردناک این است که دولت شوروی نخواست بدهی‌های خود را به دولت دکتر مصدق بپردازد تا حداقل از طریق تأدیه بدهی‌های خود از او پشتیبانی نماید. اما دولت شوروی مشتاقانه آماده بود، به خاطر وعده و وعیده‌های سپهبد رزم‌آرا، همین

بدهی‌ها را بی‌کم و کاست به دولت او پردازد. به این فراز از مقاله اساسی مجله «کراسنایا آرمیا»، ارگان ارتش سرخ که به مناسبت ترور رزم‌آرا نگاشته شده و از رادیو مسکو قرائت گردید، توجه شود: «...رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد. وی حتی مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به انگلستان و آمریکا بروند، بلکه علاقه داشت که این افسران به شوروی اعزام شوند و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فرا گیرند و حتی سعی می‌کرد بجای اینکه سلاح کهنه و از بین رفته زمان جنگ آمریکا را به ایران بدهند از دولت شوروی سلاح جدید خریداری کنند. لیکن امپریالیستهای آمریکائی مانع از این نقشه‌ها می‌شدند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچگونه کمکی به وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت. رزم‌آرا به بهبود روابط دوستانه و تجاری دو کشور شوروی و ایران علاقه زیاد داشت و مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقه خود امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال را به شوروی بدهد و وضع کارگران ایران را با این عمل بهبودی داده و موجبات سعادت آنها را فراهم سازد. دولت شوروی بخاطر این دوستی و صمیمیت حاضر شد خسارات زمان جنگ را که ارتش شوروی به آن کشور وارد کرده بود تماماً پردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو به ودیعه گذارده شده است به آن دولت مسترد دارد. و حتی افسران و سربازان ایرانی را که از مرزهای شوروی تجاوز کرده بودند، سالم به مقامات ایرانی تحویل داد و در تعهدات خود نسبت به قرارداد بازرگانی با دوستی کامل رفتار می‌کرد. بدیهی است که اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان وال‌استریت می‌باشند رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران بیای فعلی یا آینده نمی‌رسید».^{۲۱}

تمام حسابگری‌های مسکین و به چیزی جز منافع خود نیندیشیدن، در سیاست خارجی شوروی، از سر تا پای این مقاله، تراوش می‌کند. سپهبد رزم‌آرا نیز در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی (۱۸ مهر ماه ۱۳۲۹) در صحبت از بهبود مناسبات دو کشور به موضوع طلاها اشاره می‌کند: «زندانیان در عرض ۲۴ ساعت آزاد شدند [منظور سربازانی است که خط مرزی را نقض کرده بودند]، راجع به مرزها در ۲۵ اکتبر، کمیسیون دولت شوروی در آستارا حاضر است. راجع به طلاها، اصل حساب بنا به قرارداد ۱۷ مارس ۱۹۴۳ پذیرفته شده است و راجع به محاسبات مختصری که موجود است، کمیسیونی قرار است تشکیل شود...».^{۲۲} اما ترور غیرمترقبه رزم‌آرا، مانع از تحقق آن شد و موضوع بار دیگر به تعلیق افتاد.

چنانکه بعداً شرح خواهم داد، مذاکرات بار دیگر از تابستان سال ۱۳۳۰ با دولت دکتر مصدق از سر گرفته می‌شود، اما گردش دیگری دارد. کیانوری به نقل از باختر امروز (مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰) نقل می‌کند: «آقای باقر کاظمی در این باب [حل اختلافات مالی] و هم در مورد رأی در شورای امنیت از دولت شوروی تشکر کرد». این خبر می‌رساند که موضوع حل مسائل مالی و استرداد طلاهای ایران از همان اوان حکومت دکتر مصدق مطرح بوده است. منتهی کیانوری طبق معمول مسؤولیت تعلیق آن را به دوش دکتر مصدق انداخته و با قیافه حق به جانب می‌گوید: «متأسفانه، دکتر مصدق که به کمک‌های آمریکا دل بسته بود، پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک حل اختلاف را تا تیر ماه ۱۳۳۲ به تعویق انداخت و تنها پس از اینکه از کمک‌های آمریکا قطع امید کرد، حاضر به مذاکره با اتحاد شوروی شد!»^{۲۳}

برای روشن شدن مطلب و علت قطع مذاکراتی که آغاز شده، من از آقای احمد میرفندرسکی که عضو کمیسیون مذاکرات با هیأت نمایندگی اتحاد شوروی در زمان حکومت دکتر مصدق و سپس سالیان دراز سفیر ایران در مسکو بود، جویای مطلب شدم. اینک شهادت ایشان را عیناً نقل می‌کنم:

«در دوره استالین سیاست خارجی اتحاد شوروی در مورد ایران، سیاست سفید و سیاه بود. بدین معنا که یا شما سفید هستید و به قطب مقابل ما تعلق دارید و یا سرخ هستید و با ما! می‌گفتند اینکه شما بین دو صندلی قرار بگیرید، قبول نداریم. ماجرای تقاضای امتیاز نفت شمال از سوی اتحاد شوروی و آمدن هیأتی به سرپرستی کافتارادزه و ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان و حوادث آن سال‌ها، نمایشی از این سیاست است.

«درباره موضوع طلاهای ایران و بدهی‌های شوروی و آنچه مربوط به این موضوع در دوران حکومت دکتر محمد مصدق است، آنچه شخصاً در جریان مستقیم آن بودم بدین قرار است:

در تابستان ۱۹۵۱ آقای عبدالحسین بهنیا کمیسیونی در وزارت دارائی تشکیل داد و عده‌ای از سران قوم نظیر رئیس بانک ملی و وزیر دادگستری در آن شرکت داشتند. من بدو با عنوان مترجم هیأت ایرانی و سپس به نمایندگی از سوی وزارت امور خارجه در کمیسیون عضویت داشتم. آقای بهنیا مطالب را می‌گفت و من ترجمه می‌کردم. از سوی هیأت نمایندگی شوروی، آقای چوچه لین که رئیس بانک مرکزی اتحاد شوروی بود، ریاست هیأت نمایندگی را برعهده داشت.

هر روز از ساعت ۷ صبح تا يك بعد از ظهر جلسه می کردند و مرتب پرونده‌های مختلف مربوط به مطالبات را در زمینه‌های مختلف بررسی می کردند. تلاش هیأت نمایندگی ایران استرداد این طلاها و لاقل بخشی از آنها و نیز تسویه مطالبات دیگر از جمله مسائل مرزی، پست و تلگراف و گمرکات و غیره بود. چون خزانه دولت کاملاً خالی بود و احتیاج شدیدی به ارز خارجی داشتند. ایران در محاصره انگلستان بود، امید ما به پشتیبانی آمریکا بود. اما آمریکا وعده می داد ولی عملاً چیزی عاید ایران نمی شد. همین فلاکت اقتصادی از مهمترین عوامل سقوط دولت دکتر مصدق شد.

پس از خاتمه مذاکرات و رسیدگی به همه پرونده‌ها، روزی قرار بود که آقای چوچه لین صبح بیاید و پرونده‌ها را امضا بکند و متعاقب آن مطالبات دیگر تسویه و طلاها پس داده شود. صبح که وارد شد، گفت باید به شما آقای بهنیا بگویم، من به فوریت احضار شده‌ام و باید به مسکو بروم و همین امروز هوایم مخصوص آمده و باید عزیمت بکنم. آقای بهنیا به من نگاه کرد و من به آقای بهنیا. سپس پرسید پس تکلیف امضا چه می شود؟ آقای چوچه لین پاسخ داد، وقتی برگشتم امضا می کنم! این رفتن بود که دیگر برنگشت! از سیمای مخاطبان شوروی ما هویدا بود که آنها نیز از این تغییر سیاست متحیر بودند.

استنباط شخص من این است که استالین با آگاهی از مشکلات ایران می خواست آن قدر روی مصدق فشار بیاورد تا وضع مشابه چکسلواکی و دکتر بنش در ایران تکرار بشود. خلاصه نوعی گروکشی بر سر استرداد طلاها در میان بود. بعدها که سفیر ایران در مسکو بودم، ضمن مذاکرات چندی با اشخاصی که دست اندرکار بودند، به صحت این استنباط یقین حاصل کردم. شما می توانید این استنباط را از قول من نقل بکنید.

پس از این ماجرا روابط ایران با شوروی تیره شد. به طوری که شوروی‌ها با رفتار خود مانع فروش نفت ایران به ژاپن شدند. بدین ترتیب که زودتر از سرگرفتن معامله ایران با ژاپن، دولت شوروی نفت کافی در اختیار ژاپن قرار داد و دولت ژاپن دیگر نیازی به درگیر شدن با مشکل خرید نفت از ایران در خود ندید و انصراف حاصل کرد. دولت شوروی هیچ کمکی برای ماندن دکتر مصدق نکرد. من سیاست خصمانه حزب توده نسبت به دولت دکتر مصدق و بی عملی او در کودتای ۲۸ مرداد را ناشی از این سیاست دولت شوروی می دانم.

پس از مرگ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳، فصل جدیدی در سیاست خارجی شوروی

و از جمله در رابطه با ایران آغاز شد. شوروی در جستجوی دوستان و بهبود روابط خود بود. از جمله آنها، پایان دادن به جنگ کره را باید نام برد. در مورد ایران نیز مذاکرات در باره استرداد طلاها و حل اختلافات مرزی با تأخیر بسیار از سر گرفته شد و بالاخره طلاهای ایران به دولت سرلشگر زاهدی پس داده شد».

ملاحظه می‌گردد که کیانوری چگونه و با چه گستاخی، به خاطر تطهیر و توجیه شوروی، حقیقت را واژگونه می‌نمایاند و دکتر مصدق را مسئول قطع مذاکرات معرفی می‌کند! از شهادت میرفندرسکی و نیز نوشته‌های دیگران، پیداست که پس از مرگ استالین، سیاست جهانی شوروی چرخش تازه‌ای می‌یابد. در تأیید آن، از جمله به صحبت مالنکوف، نخست‌وزیر جدید شوروی در ۸ ماه اوت ۱۹۵۳ (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) در شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی اشاره می‌شود. مالنکوف می‌گوید: «شوروی نسبت به کشورهای همسایه ادعای ارضی ندارد. احترام به آزادی و حاکمیت ملل دیگر، اعم از بزرگ و کوچک، یکی از اصول تغییرناپذیر سیاست شوروی است. دولت شوروی برای حل اختلافات مرزی و مالی خود با ایران پیشقدم شده است».^{۲۴}

دولت شوروی اینک برای نشان دادن حسن نیت و تغییر سیاست، سادچیکف را که سفیر خاطره‌های تلخ اوج سیاست استالینی و یادآور ماجراهایی چون امتیاز نفت شمال و حوادث آذربایجان و کردستان بود، فراخواند.

سفیر جدید شوروی در چهارم مرداد ۱۳۳۲ وارد تهران شد و دکتر مصدق برای استقبال او فرزند خود دکتر غلامحسین مصدق را با دسته گل به پیشواز او می‌فرستد. البته مذاکره برای تجدید قرارداد بازرگانی میان ایران و شوروی از خرداد ماه آغاز شده بود. جوائز یادآوری می‌کند که مذاکرات فیما بین: «با سرعت فراوان پیش رفت و در همان یکی دو جلسه اول به نتیجه نهایی نزدیک شد».^{۲۵}

تذکر دو نکته در این رابطه ضرورت دارد:

اولاً - ملاحظه می‌شود که حتی در این مرحله و با وجود تغییر سیاست خارجی شوروی در جهت تفاهم با ایران، هنوز نه در پیام مالنکوف و نه در فهرست کالاهای موردنیاز، علی‌رغم حسن نیت طرفین که موافقت کردند: «تغییرات قابل توجهی در لیست مبادلات داده شود... و کالاهای جدید در این لیست وارد گردد»! اشاره‌ای به خرید نفت ایران نیست!
ثانیاً - غلامرضا نجاتی نکته غم‌انگیزی را خاطر نشان می‌کند که قابل تعمق است.

می‌نویسد: «روز ۲۲ مرداد مذاکرات مربوط به تصفیه دعاوی ایران و رفع اختلافات مرزی ایران و شوروی در وزارت خارجه شروع شد ولی در آن جلسه و جلسات بعد حتی در مورد دستور مذاکرات بین نمایندگان طرفین موافقت بعمل نیامد. دولت ایران می‌خواستیم موضوع مطالبات مالی مربوط به دوران جنگ را که به آن اشاره کردیم، در دستور قرار گیرد و حال آنکه شورویها در نظر داشتند مذاکرات را محدود به اختلافات مرزی کنند!

بدینسان دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، در هفته‌های آخر زمامداری مصدق با اطلاع از توطئه پنهانی انگلستان و آمریکا علیه ایران، با تبلیغات وسیع خود، زیر عنوان «آمادگی شوروی برای کمک به ایران و تحکیم مناسبات دو کشور» به سود امپریالیستهای غرب عمل کرد. شورویها نه تنها از پرداخت مطالبات ایران امتناع نمودند، بلکه در تحریم اقتصادی انگلستان و آمریکا علیه ایران شرکت کردند و راه را برای سرکوب کردن نهضت ملی ایران از طریق کودتای نظامی هموار ساختند». غلامرضا نجاتی، سخنان خود را با نقل قولی از ریچارد کوتام استاد دانشگاه آمریکایی، که در زمان حکومت مصدق مأمور خدمت در سفارت آمریکا بوده، پایان می‌دهد:

«... غرب باید از تاکتیک دولت شوروی در ایران، بسیار سپاسگزار باشد». ۲۶

ف. م. جوانشیر در جزوه فوق‌الذکر خود، که می‌کوشد با استناد به هر خبر و اظهار نظر مساعد، به خواننده القا کند که مذاکرات در باره استرداد طلاها و مطالبات مالی ایران در زمان حکومت دکتر مصدق جریان داشت، جز یک خبر در باختر امروز (۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۲) مطلبی نمی‌یابد. این خبر حاکی از آن است که سفیر سابق شوروی قبل از عزیمت از ایران با وزارت خارجه تماس گرفت و «در باره استرداد طلا و سایر مطالبات ایران از شوروی با مفتاح [معاون وزیر خارجه] مذاکره نمود»! اما بدیهی است گفتگو با سفیری که پست خود را ترک می‌کند، آن هم یک هفته قبل از کودتای ۲۵ مرداد، با توجه به اظهارات بالا گفته غلامرضا نجاتی، در بهترین حالت، بیش از یک تعارف دیپلماتیک نبوده است.

با این تفصیل، معلوم نیست کیانوری براساس چه مدرکی می‌گوید: «در همین زمانها مذاکرات به نتایج مثبت رسید و قرار شد پروتکل نهائی هم زمان در تهران و مسکو منتشر شود. میزان مطالبات ایران از شوروی نیز دقیقاً تعیین شد که عبارت بود از حدود ۱۱ تن طلا (معادل ۱۲/۵ میلیون دلار) و حدود ۷/۵ میلیون دلار نقد، که جمعاً ۲۰ میلیون دلار بود...

این پروتکل با عکس و تفصیلات در روزنامه‌های آن زمان - از جمله باختر امروز و کیهان - درج شده است»!^{۲۷}

امیدوارم اگر روزی کیانوری همت کرد در برابر نقد من از خاطرات خود دفاع کند، بجای سفسطه کاری، چاپ کلیشه‌های روزنامه‌های استنادی خود و نیز متن پروتکلی را که مربوط به تعیین دقیق مطالبات ایرانست، از یاد نبرد.

کیانوری برای توجیه عمل دولت شوروی در استرداد طلاها و پرداخت سایر مطالبات مالی ایران به دولت سرلشگر زاهدی، داستان تازه‌ای می‌باقد. می‌گوید: «به هر حال چون پروتکل امضا شده بود و دولت شوروی موظف به اجرای آن بود و دولت زاهدی می‌خواست به شورای امنیت شکایت کند، طلاهای فوق به ایران تحویل گردید»! (همان‌جا).

حقیقت ماجرا را ف. م. جوانشیر (میزانی) بیان می‌کند، که تکذیب قاطعانه روایت کیانوری است. جوانشیر پس از شرح تیره شدن روابط ایران و شوروی و تأکید بر اینکه «رژیم کودتائی در جاده ضد کمونیستی و جنگ طلبانه گام بزرگی به جلو برداشت، سیاست بی‌طرفی ظاهری را هم کنار گذاشت و به پیمان نظامی بغداد (سنتو پیوست»، می‌نویسد: «چنین وضعی نمی‌توانست و نمی‌بایست مدت مدیدی ادامه یابد. اتحاد شوروی برای پیشبرد سیاست صلح، دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز و برای شکستن سد جنگ سرد، می‌بایست به رغم توطئه‌های امپریالیستی، برای عادی کردن مناسبات با همسایگانیش بکوشد. این کوشش سرانجام به پیروزی نسبی و موقتی رسید. مناسبات دوکشورتاحدودی عادی شد. سفیر تازه‌ای از شوروی به ایران آمد و قرارومداری که برای حل اختلافات میان دو کشور در زمان مصدق گذاشته شده بود، و از جمله در مورد حل مسائل مالی، طبعاً و الزاماً به موقع اجرا گذاشته شد.»^{۲۸}

دولت شوروی که در آستانه سفر دکتر مصدق به لاهه، بخاطر هیچ و پوچ یادداشت اعتراضی می‌فرستاد و شمشیر داموکلس قرارداد ۱۹۲۱ را بر بالای سر او به حرکت درمی‌آورد، اینک چون سیاست خارجی شوروی هوای دیگری دارد، همه این ناملايمات را نادیده می‌گیرد و سفیر جدیدی با پیام‌های تازه‌ای می‌فرستد و در فروردین ماه ۱۳۳۴ طلاها و سایر بدهی ایران را تمام و کمال پس می‌دهد. اما علی‌رغم همه این تشبثات، دولت شاه راه خود را پیمود و با امضاء پیمان دوجانبه با آمریکا در ۱۳۳۷ قدم در مسیر جدیدی گذاشت که تا بهمن ۵۷ دوام یافت.

اگر «ضد کمونیست‌ها» و «ضد شوروی‌ها» و «میلیون ایران با خشم می‌گویند: «شوروی طلاها را به مصدق نداد و به زاهدی داد»، به طرز ساده شده‌ای، ماجرای واقعی تلخی را بیان می‌کنند که چگونگی آن در کمال بی‌نظری و عینیت، در بالا روایت شد.

پانوشته‌های فصل شانزدهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۸۳
 ۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۲۴
 ۳. نامه مورخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ دکتر غلامحسین فروتن
 ۴. حزب توده در مهاجرت، دکتر غلامحسین فروتن. خاطرات جلد دوم، صفحات ۲۷۷-۲۷۶
 ۵. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحات ۲۷۸-۲۷۶
- من بعداً در آرشو ملی آمریکا، این سند را به طور کامل بدست آوردم و با کم و کیف آن بیشتر آشنا شدم. این سند در کتاب روابط نازی - شوروی، سال‌های ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹، صفحات ۲۵۹ - ۲۵۴ قید شده است.
- موضوع اسناد، قراردادهای پروتکل‌هایی است که طی این مدت بین دولت‌های محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) با اتحاد جماهیر شوروی بسته شده است. مضمون آن‌ها تشدید روابط دوستانه و اتحاد میان دولت‌های محور و اتحاد شوروی و تقسیم جهانی به مناطق نفوذ چهار قدرت است که مقرر بود پس از خاتمه موفقیت‌آمیز جنگ آلمان علیه انگلستان، که قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید، به مرحله اجرا درآید. در مقدمه کتاب قید شده است که در سال ۱۹۴۵ ارتش آمریکا و انگلیس آرشو وزارت امور خارجه آلمان را که از برلین خارج کرده بودند، به تصرف درمی‌آوردند. من در این‌جا فقط بندهائی را که مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود ترجمه کرده‌ام.
- در بند ۲ صفحه ۲۵۶ چنین آمده است: «آلمان، ایتالیا، ژاپن و اتحاد شوروی متعهد می‌شوند که مناطق نفوذ طبیعی یکدیگر را محترم بشمارند».
- در پروتکل سرری که شامل تعیین مناطق نفوذ هر یک از چهار قدرت می‌باشد، بند ۴ آن مربوط به حوزه نفوذ شوروی است: «اتحاد شوروی اعلام می‌کند که خواست‌های ارضی او به سوی بخش جنوبی سرزمین ملی اتحاد شوروی در جهت اقیانوس هند متمرکز است. چهار قدرت اعلام می‌کنند، با حفظ حق حل و فصل موارد خاص، متقابلاً این خواست‌های ارضی را محترم شمرده و مانع دستیابی به آن‌ها نخواهند شد».
- مولوتف در مذاکرات برلین در نوامبر ۱۹۴۰ با هیتلر و سایر مقامات عالی رتبه وزارت خارجه آلمان، پس از موافقت با طرح این موافقت‌نامه، از جمله قید می‌کند: «در تعیین حدود مناطق تحت نفوذ، او نمی‌تواند در این لحظه، موضع قطعی اتخاذ کند. زیرا نظر استالین و سایر دوستانش در مسکو را در این موضوع نمی‌داند. مولوتف پس از مراجعت به مسکو و مشورت با استالین، بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ به سفیر آلمان شولنبرگ شرایط قبول نهائی دولت شوروی را برای پیوستن به طرح قرارداد ۱۳ نوامبر ابلاغ می‌کند. من از میان آن‌ها بخش مربوط به خواست‌های ارضی دولت شوروی را که شامل سرحدات جنوبی آنست نقل می‌کنم: ماده ۳: «مشروط بر اینکه منطقه جنوب باطوم و باکو در جهت کلی خلیج فارس به مثابه مرکز تقاضاهای اتحاد شوروی مورد پذیرش قرار بگیرد». (صفحه ۲۵۹).

۶. رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق، یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، صفحات ۵۹-۵۸.
۷. روزنامه باختر امروز، شماره ۴، خرداد ۱۳۳۱
۸. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۸۹
۹. به نقل از کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، ارسال پوریا، صفحه ۳۶۰
۱۰. روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۱، به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر (میزانی)، صفحه ۱۷۶
۱۱. تجربه ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر (فرج الله میزانی)، صفحه ۱۷۷
۱۲. همان منبع شماره ۹، صفحه ۱۷۶
۱۳. به نقل از کتاب زندگی سیاسی مصدق، فؤاد روحانی، صفحه ۳۳۹
۱۴. نفت ایران، الول ساتن، متن انگلیسی، صفحه ۵۲
۱۵. به نقل از کتاب گذشته، چراغ راه آینده است، صفحه ۶۰۱
۱۶. برای آشنایی بیشتر به همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۱۷۰-۱۶۹ مراجعه شود.
۱۷. به نقل از همان منبع ۹، صفحه ۳۶۸
۱۸. دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۳۲۴
۱۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۸۹
۲۰. همان منبع شماره ۱۵، صفحات ۶۰۱-۶۰۰
۲۱. روزنامه کیهان، بتاريخ ۱۲/۱۹/۱۳۲۹، به نقل از کتاب خاطرات انور خامه‌ای، جلد سوم، صفحه ۲۹۱
۲۲. جزوه افسانه پلاهای ایران، نوشته ف.م. جوانشیر (میزانی)، صفحه ۱۴
۲۳. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۹۰
- ۲۴ و ۲۵. همان منبع شماره ۲۲، صفحه ۲۵
۲۶. همان منبع شماره ۵، صفحه ۲۸۶
۲۷. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۹۱
۲۸. همان منبع شماره ۲۲، صفحه ۳۱

پانویس و پراستار

(۱) منظور نویسنده، انقلاب اسلامی مردم مسلمان ایران است که در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی مردم منجر شد.

www.iran-archive.com

باب دوم

ماجرای غم‌انگیز سقوط دکتر مصدق^۳

پیشگفتار

زین قصه به هفت گنبد افلاک پرصداست
کوته‌نظر بین که سخن مختصر گرفت ا
حافظ

بحث من در این فصل از نقد بر «خاطرات نورالدین کیانوری»، اساساً مربوط و محدود به مسائلی است که او در رابطه با کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد مطرح ساخته است. این بررسی ناگزیر، رویدادهای آن چند روزی را نیز دربر می‌گیرد که در فاصله زمانی کودتای تدارک یافته و برنامه‌ریزی شده، اما ناکام ۲۵ مرداد، تا آشوب‌گری مشتی اوباش مزدور در بامداد ۲۸ مرداد رخ می‌دهد. و عاقبت به طور غیرمنتظره و با سهولت باورنکردنی به سقوط حکومت ملی و محبوب دکتر مصدق می‌انجامد و در تاریخ بنام شوم کودتای ۲۸ مرداد ثبت می‌گردد.

تکیه اصلی در این بررسی نیز به روال همیشگی، ارزیابی از سیاست رهبری حزب توده، به ویژه بررسی ادعاهای نادرست و تحریف‌های خشن تاریخی کیانوری در برخورد با این رویدادها و در توضیح نقش ویژه خویش است.

منتهی، درک و توضیح مسائل این چهار روز، به ویژه چگونگی و علل سقوط آنچنانی حکومت دکتر مصدق و شکست نهضت ملی، بدون توجه به زمینه‌های قبلی آن میسر نیست. از پای درآوردن و براندازی دکتر مصدق، محصول مبارزه فرسایشی طولانی بود که تقریباً از همان اوان روی کار آمدن وی، از سوی بریتانیای کبیر، با شرکت دستیاران و نوکران

ایرانی آن آغاز شده بود. این مبارزه بندریج، بطور فزاینده‌ای گسترش یافت. مدام آشکارتر و گستاخانه‌تر شد، تا سرانجام در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن‌گاه که کمتر از هر وقت انتظار می‌رفت، به هدف نشست.

سرتیپ آزموده، دادستان کل ارتش که لقب «آی‌شمن ایران» را گرفت و نیز رئیس فرمایشی دادگاه نظامی، کوشیدند که پیشوای نهضت ملی ایران را وادارند تا در صحبت‌ها و لایحه دفاعیه‌اش، از محدوده رویدادهای این چهار روز خارج نشود. اصرار داشتند که دکتر مصدق در پاسخ به سئوالات و توضیح مطالب، از آنچه بین ساعت یک روز ۲۵ مرداد (لحظه ابلاغ فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری) و ساعت سه بعدازظهر چهارشنبه ۲۸ مرداد (اشغال رادیو و نطق سرلشگر زاهدی) گذشته بود، تجاوز نماید. رئیس دادگاه و سرتیپ آزموده، بارها تهدید کردند که در صورت تخلف از این حکم، دادگاه را سرّی اعلام خواهند کرد. دستگاه حاکمه می‌خواست با این ترفند، دکتر مصدق را به عنوان یک عنصر سرکش و متمرد که از پذیرش فرمان شاه مبنی بر عزل وی سر پیچیده است، به محاکمه بکشاند، به اقدام کودتائی خود جنبه «قانونی» بدهد و آن را با موازین قانون اساسی منطبق جلوه‌گر سازد. دستگاه حاکمه در عین حال از پرده‌داری‌های دکتر مصدق در باره توطئه‌های گوناگونی که از سوی استعمار و ایادی داخلی آن صورت گرفته بود، بیم داشت.

دکتر مصدق می‌خواست دادگاه علنی باشد تا خبرنگاران حرف‌ها و پیام‌های او را به گوش ملت ایران برسانند. لذا نسبت به تهدید سرّی کردن دادگاه حساسیت داشت. وی بارها واژه‌های خود را تغییر داد. به زبان استعاره سخن گفت. گاه، به هنگام صحبت، جملاتی از متن لایحه‌ی نوشته شده را تغییر می‌داد تا بهانه بدست آنان ندهد. اما اینها همه در شکل بود. دکتر مصدق با تحمل سختی‌های زیاد و علی‌رغم فحاشی‌ها و توهین‌های تحمل‌ناپذیر سرتیپ آزموده و آزار مزدورانی که بنام تماشاجی از میان جمعیت به او ناسزا و «خفه شو» می‌گفتند، حرف‌های خود را می‌زد. او با توسل به اعتصاب غذا و تهدید مکرر به آن و با تردستی یک سیاستمدار و حقوق‌دان مجرب، از آغاز تا پایان دادگاه کوشید، چارچوب رویدادهای چهار روز یاد شده را درهم بشکند. تا بتواند، نه تنها ماهیت و عملکرد کودتائی ۲۵ مرداد را نشان دهد، بلکه تشبثات و اقداماتی را که استعمار انگلستان مستقلاً و یا بدست ایادی ایرانی خود، طی دو سال و سه ماه و پانزده روز حکومتش برای سرنگونی او بکار برد، افشا سازد.

با وجود نقش فعال و قاطع دولت آمریکا در آخرین ماه‌های حکومت دکتر مصدق، در جهت براندازی او؛ و عدم حضور کادر سیاسی انگلستان در تهران پس از قطع روابط دیپلماتیک در مهرماه ۱۳۳۶؛ و نیز بخاطر بازی ماهرانه و پشت پرده انگلستان که توانست شکار را به دست عموسام به دام بیندازد و همه چیز بنام کودتای آمریکایی تمام شود؛ مع‌هذا کارگردان اصلی کودتا، استعمار انگلستان بود. همو بود که با پیگیری و استفاده ماهرانه از لولوی کمونیسم و خطر دست اندازی شوروی به ایران و بهره‌برداری از سرسختی و «ناسازگاری» دکتر مصدق در حل معضل نفت، حکومت جمهوری‌خواه آمریکا را با خود هماواز کرد. شبکه نفوذی انگلستان در میان رجال و سیاستمداران، اعیان و مالکان، نمایندگان مجلس، ارتش و دربار پهلوی، جبهه داخلی براندازی را تشکیل می‌داد. بدون مشارکت فعال و مؤثر این جبهه، خارجی‌ها هرگز قادر به سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق نمی‌شدند.

به این واقعیت دردناک، باید خودخواهی‌ها، مقام پرستی‌ها، تنگ‌نظری‌های جناحی از ملیون را افزود. اینان از مرحله‌ای، به مخالفان دکتر مصدق پیوستند و در تضعیف حکومت او به یاری ارتجاع و استعمار شتافتند و در سرنگونی‌اش نقش بزرگی ایفا کردند. و به اقدامات خصمانه دشمنان نهضت ملی ایران، رنگ و روغن ملی زدند و در میان توده مردم و بخشی از هواداران نهضت ملی، سردرگمی و نوعی بی‌تفاوتی بوجود آوردند.

دور از واقع‌بینی خواهد بود اگر در بحث مربوط به علل شکست نهضت ملی، به ویژه پیروزی آسان کودتاچیان در ۲۸ مرداد، از خطاهای سرنوشت‌ساز رهبران طراز اول جنبش ملی شدن صنعت نفت و از جمله پیشوا و بانی فناپذیر آن، دکتر محمد مصدق سخن نگفت. هم‌چنانکه نمی‌توان نسبت به اثرات منفی و مخرب مشی، سیاست و عملکرد رهبری حزب توده، به ویژه در روزهای سرنوشت‌ساز ۲۵ تا ۲۸ مرداد بی‌توجه ماند. رهبری حزب توده، چنانکه کوشش شده در فصل‌های قبلی بررسی «نقد بر خاطرات کیانوری» نشان داده شود، از آغاز در برابر نهضت ملی شدن نفت قرار گرفت و از هیچ‌گونه اخلال‌گری و کارشکنی علیه دکتر مصدق فروگذار نکرد. در چند ماه آخر حکومت دکتر مصدق و در آن چند روز تاریخی نیز که سیاست حمایت از حکومت دکتر مصدق را پیشه کرد، با تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌ها، به ویژه در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد، در رماندن اқشار میانی و مردم عامی جامعه و تحریک ارتشیان، بدبختانه در نقش بازیگر ارتجاع و استعمار به

میدان آمد. در روز ۲۸ مرداد، آن گاه که می‌بایست با تمام توان و ظرفیت به دفاع از حکومت دکتر مصدق در برابر چندصد نفر اجامر و اوباش برخیزد، دست روی دست گذاشت و در برابر چشمان نگران توده‌ای‌ها و توده مردم، تماشاگر این تراژدی باقی ماند.

روش و عملکرد رهبری حزب توده در روز سرنوشت‌ساز ۲۸ مرداد، به باور من و نیز به گواهی مباحثات پلنوم وسیع چهارم حزب، با شرکت بیش از ۶۰ نفر از کادرها، اساساً ناشی از بی‌کفایتی، ندانم‌کاری و ضعف عمومی آن بود. ولی برای ناظران خارجی و پژوهشگران ایرانی، عدم حضور کامل حزب توده در صحنه مبارزه، که در روزهای ۲۶ و ۲۷ خیابان‌ها و میدان‌های شهر را جولان‌گاه خود ساخته بود، غیرقابل درک می‌نماید. لذا در توضیح آن راهی جز داستان‌سرایی یا ایراد اتهام خیانت، سازش با اجنبی و پیروی از دستور مسکو، باقی نمی‌ماند.

کیانوری برای توجیه خطای بزرگ خود در روز ۲۸ مرداد و بی‌کفایتی مجموعه رهبری حزب در مقابله با حوادث و بخاطر سرپوش گذاشتن بر پیامدهای خانمان‌برانداز چپ‌روی‌های روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد، به سفسطه‌گری و تحریف حقایق می‌پردازد. در این کار تا آنجا پیش می‌رود که حتی اعتقادات قبلی خود را که چهل سال بدان‌ها پایبند بود، نفی می‌کند.

در این بحث به تفصیل به بررسی تك تك این موضوعات، خواهم پرداخت.

انگلیس و آمریکا: دو سیاست و دو مشی

بررسی اسناد و مدارك متعددی که سال‌هاست در اختیار علاقه‌مندان و پژوهشگران قرار دارد. و نیز کتاب‌ها و خاطره‌های متعددی که به فارسی فراهم است، به وضوح نشان می‌دهند که دولت‌های انگلیس و آمریکا در قبال حکومت مصدق دو سیاست و دو مشی متفاوت دنبال می‌کرده‌اند. آثار این دوگانگی، حتی تا چند ماه قبل از سقوط او، ملموس است. اسناد متعددی حاکی از آن است که انگلستان از همان آغاز در تلاش برای براندازی حکومت دکتر مصدق و بر روی کار آوردن افرادی چون سیدضیاء و احمد قوام بوده تا بلکه مطامع و منافع او را در مسأله نفت تأمین نمایند. حکومت کارگری انگلستان، حتی در تدارك حمله نظامی به ایران و اشغال آبادان بود که بر اثر مخالفت دولت آمریکا از آن انصراف حاصل می‌کند. ایالات متحده، از دیدگاه خاص خود، از جمله به خاطر وحشت بیش از واقعیت که از تبدیل شدن ایران به چین دوم داشت، حکومت دکتر مصدق را تنها راه دموکراتیک، جهت مقابله با این خطر و جلوگیری از افتادن ایران در «کام کمونیست‌ها» تلقی می‌کرد. منتهی به خاطر منافع حیاتی مشترک استراتژیک با انگلستان، از جمله در موضوع حیاتی بازار جهانی نفت، سیاست دوگانه‌ای داشت. نتیجه آنکه مدت‌ها، درعمل خواستار راه‌حل مرضی‌الطرفین در مسأله نفت بود و به طور مشروط و محدود از حکومت دکتر

مصدق حمایت می کرد.

آتوئی ایدن وزیر خارجه انگلیس، پس از مذاکرات با همتای آمریکائی خود، دین آچسن در پائیز ۱۳۳۰، سیاست دولت آمریکا در قبال ایران را چنین بیان می کند: «آمریکائیان بر این باورند که تنها جانشین مصدق کمونیسم است و برای نجات ایران از کمونیسم آماده اند منافع «شرکت نفت انگلیس و ایران» و منافع دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را فدا سازند».^۱

حال آنکه سیاست دولت انگلیس نقطه مقابل آن و مبتنی بر حفظ منافع امپراطوری انگلیس در ایران به هر قیمتی بود. ایدن در خاطرات خود، در اشاره به مذاکرات فوق الذکر با دین آچسن خاطر نشان می سازد که با قوت به او می گوید: نمی تواند با «تسلیم کردن دارائی بسیار گرانبهای انگلیسی موافقت بکند». و در دنبال سخنان خود می گوید: «من استدلال های خود را تکرار کردم و عقیده راسخ خویش را دوباره با قاطعیت بیان داشتم که کمونیسم تنها جانشین مصدق نیست».^۲

آن ایام و تا مدت ها سیاست دولت آمریکا با شدت و ضعف، حمایت از حکومت مصدق بود. آچسن در پاسخ ایدن در همان مذاکرات پائیز سال ۱۳۳۰ می گوید: «فکر منتظر ماندن برای سقوط مصدق صحیح نیست و او نمی تواند کمکی به از سر گرفتن فعالیت شرکت نفت در ایران بنماید و اجازه نخواهد داد حکومت ایران سقوط کند».^۳

ما جلوه های این سیاست را که هم چنان در ماه های بعد، حتی تا اوایل سال ۱۳۳۲ مشاهده می گردد، در صفحات بعد و بحث های مختلف نشان خواهیم داد.

تناقض سیاست دولت آمریکا در موضوع مورد بحث و در قبال حکومت دکتر مصدق از جوهر سرمایه داری امپریالیستی آن بر می خاست. دولت آمریکا نمی خواست و نمی توانست در حمایت از خواست های دکتر مصدق درمسأله نفت، پا را فراتر از حدی بگذارد که قراردادهای موجود نفتی در خاورمیانه و جهان را بهم بریزد و اصول «مقدس» سرمایه داری در زمینه مصادره بدون غرامت را خدشه دار سازد. دولت انگلیس بدان واقف بود و مرتب روی آن تأکید داشت و به ویژه در این زمینه، از حمایت عملی کارتل بین المللی نفت برخوردار بود. این از جمله نکاتی است که نورالدین کیانوری نمی بیند و نسبت به اثرات آن در موضوع مورد بحث بی توجه است.

هولمن، بنام شرکت های بزرگ نفتی آمریکا از همان ماه های اول منازعه بین ایران و

انگلیس به مك گي معاون وزير خارجه آمريكا نوشت «شرکت‌های بزرگ نفت آمریکائی، که امتیازاتی در کشورهای ماوراء بحار داشتند، معتقد بودند که راه‌حلی که حقوق مالکیت و مدیریت سرمایه‌گذاران خارجی را حفظ نکند، قربانی کردن اصول در محراب مصلحت‌گرایی است».^۴ برای ارائه نمونه‌ای از چگونگی همبستگی و حمایت شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا از شرکت خواهر نفت انگلیس و ایران، رونالد فری یر مورخ رسمی شرکت نفت بریتانیا، یادداشت وزارت سوخت و نیروی انگلستان، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۵۲ [۲۱ آذر ۱۳۳۱] را نقل می‌کند. در این یادداشت چنین آمده است: «در سال ۱۹۵۲ شرکت‌های نفت استاندارد اویل (نیوجرسی)، استاندارد اویل (نیویورک)، گالف و تگزاس در برابر تلاش‌های ۴ و ۹ دسامبر آچسن، دایر به «کمک به اقتصاد ایران» در دفاع آن کشور علیه کمونیسم از طریق خرید ۴۰۰ هزار بشکه نفت خام در روز، مقاومت ورزیدند. شرکت‌های مزبور می‌خواستند بدانند آیا با انگلیسیها در این باره مشورت به عمل آمده است یا نه، و تقاضا داشتند:

۱- اصل پرداخت غرامت فوری به «شرکت نفت انگلیس و ایران» بابت اموال مصادره شده و فسخ يك جانبه قرارداد باید مورد توافق قرار بگیرد و بر طبق آن عمل شود.

۲- البته ایران نباید از لحاظ درآمد نفتی خود در وضع بهتری قرار بگیرد... ولی به اصل پنجاه - پنجاه تقسیم منافع نباید آسیب وارد شود.

۳- برای عملی شدن این نقشه دولت ایالات متحده بایستی در حمایت از شرکت‌های آمریکایی سنگ تمام بگذارد.

۴- هرگونه توافقی با ایران حاصل شود به هیچ وجه نباید به منافع تجاری آمریکا در کشورهای دیگر لطمه و آسیبی بزند. (همان جا)

دکتر مصدق و سایر رهبران ملی به طور عمده، وجه مساعد آمریکا را می‌دیدند و با وقوف به حساسیت او نسبت به اتحاد شوروی و حزب توده، در مبارزه خود با ابرقدرت انگلیس روی عامل آمریکا حساب باز کرده و بدان امید بسته بودند. دکتر مصدق سیاست خود را چنین توضیح می‌دهد: «اشخاص وطن‌پرست همیشه خواهان سیاست‌های متضادی بوده‌اند تا بتوانند به وسیله یکی، دیگری را خنثی کنند و بدست توقعات يك دولت، جواب توقعات دولت دیگر را بدهند».^۵

سیاست مصدق در اساس درست بود. تنها اشکال کار دکتر مصدق در آن بود که بیش از اندازه در این بازی با قدرت‌ها پیش رفت و حساب باز کرد. و نیز تقریباً تا پایان

تراژدی متوجه غلطیدن کامل آمریکا، از مرحله‌ای به طور کامل به سوی سیاست انگلستان نگرید. و به وجه دیگر سیاست آمریکا، یعنی منافع مشترك استراتژیک او با انگلستان بهای لازم نداد. دکتر مصدق در زندان، به تلخی از این تجربه یاد می‌کند. به گفته سرهنگ بزرگمهر، دکتر مصدق يك بار در زندان به او می‌گوید: «آمدیم با ملی کردن نفت و شیلات، مسئله قرارداد ۱۹۰۷ را دور کنیم، آمریکا از راه رسید!»^۶ در دادگاه نیز خصلت آمریکائی کودتا و حکومت زاهدی و دادگاه ناشی از آن را، ضمن دفاعیات خود با این گفتار طنزآلود بیان می‌کند: «در باشگاه افسران محتاج به عینک شدم. یکی از افسران رفت این عینک را آورد. این عینک را در بیمارستان آمریکا برای من تهیه کردند. حالا با عینک آمریکائی به دادگاه نگاه می‌کنم. شما هم از پشت عینک آمریکائی مرا می‌بینید!» (همان جا)

درک کیانوری از موضوع

رهبری حزب توده در آن ایام، و کیانوری چه در آن زمان و چه امروز، محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در ایران را، چنان که بعداً نشان خواهیم داد، نزاع بر سر تصاحب منابع نفتی ایران می‌بیند و بس. خطای بزرگ‌تر، تلاش فراوان و به هر ترفند رهبری حزب، برای جا به جایی تضاد اصلی ملت ایران با استعمار انگلیس در نزاع بر سر مسأله نفت، به تضاد ملت ایران با امپریالیسم «هار و بالنده» آمریکا در آن سال‌ها است. این ذهنی‌گری در سیاست، از پیامدهای وابستگی ایدئولوژیک و سیاسی رهبری حزب توده و به ویژه کیانوری به اتحاد شوروی بود که در مقیاس جهانی با آمریکا در تقابل بود.

بررسی خاطرات کیانوری و مصاحبه‌ی وی با روزنامه جمهوری اسلامی، هم زمان با انتشار خاطراتش مبین آن است که هنوز نیز از نظر ذهنی در چنبر این گذشته است و کوششی هم برای رهایی از آن، نمی‌نماید. کیانوری در حقیقت، محصول این جهان دو قطبی و مصداق آن است. تا این وضع برقرار بود، او آلت فعل یکی از دو قطب بود. لذا تحلیل‌های او از مسائل ایران، برخاسته از الزامات جهان دو قطبی و تعهدات کیانوری در قبال آنست، نه حرکت از مصالح مشخص و ملی ایران.

در آن ایام، چون در سطح جهانی تناقض عمده‌ی شوروی با آمریکا بود نه انگلیس و شعله‌های جنگ سرد و به ویژه جنگ کره زیانه می‌کشید، کیانوری در خاطراتش با لطایف‌الحیل و توسل به هر تحریف تاریخی می‌کوشد امپریالیسم آمریکا را برجسته و

چشمگیرتر کند. حتی در مناقشه دولت و ملت ایران با استعمار انگلیس، می‌خواهد به هرنحوی که شده پای آمریکا را به عنوان طرف اصلی و برتر، به میدان بکشد. و چون ذهنیت کیانوری با واقعیت نمی‌خواند، در خاطرات خود به تحریفات خشن تاریخی دست می‌یازد. من جنبه‌های متعدد آن را در بحث‌های قبلی به تفصیل نشان داده‌ام و اینک در بحث مربوط به کودتای مرداد ۳۲ به آن می‌پردازم.

در صحبت از «زمینه‌های کودتا»، کیانوری بار دیگر به نحو پیش‌یافتاده‌ای، همین سیستم فکری را دنبال می‌کند و با ردیف کردن مشتی مطالب نادرست و مخدوش به تحریف تاریخ می‌پردازد و خواننده را به گمراهی می‌کشاند. جمله زیر که استخوانبندی درک او از ماجرا و توضیح علت توطئه‌ها و کودتاست، نمونه افشاکننده‌ایست. علی‌رغم طولانی بودن آن نقل می‌شود: قبل از قیام ۳۰ تیر «دولت حزب کارگر انگلیس [کلمنت اتلی] تا حدودی با مصدق مماشات می‌کرد و دولت حزب دمکرات آمریکا (ترومن) نقش میانجی را داشت. ولی با روی کار آمدن جناح چرچیل - آیدن در انگلیس و سپس تشکیل دولت آیزنهاور در آمریکا وضع به شدت تغییر کرد و همکاری مشترک آنها برای سرنگونی مصدق شروع شد. در این مرحله، سیاست عمومی چرچیل - آیزنهاور، که همکاری همه‌جانبه و قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس بود، در مسئله نفت ایران وارد مرحله اجرایی مشخص تری شد. انگلیسها بالاخره موافقت کردند که سهمی از نفت ایران را به آمریکاییها بدهند و در عوض آنها به سرنگونی مصدق و سرکوب جنبش در ایران کمک کنند. در ملاقاتها و تماس‌های مکرر میان محافل نفتی و سیاسی آمریکا و انگلیس توافق شد که کنسرسیومی مرکب از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، شرکت شل و انحصارهای نفتی آمریکا تشکیل شود و کنترل نفت ایران را به دست بگیرد. موافقت انگلستان با این نقشه، تصمیم آمریکاییها را به سرنگونی مصدق قطعی کرد. به این ترتیب ترکیب بعدی کنسرسیوم تعیین شد که در آن محافل نفتی انگلیس ۵۴ درصد (بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد، شل ۱۴ درصد)، شرکت‌های آمریکایی ۴۰ درصد و فرانسوها ۶ درصد داشتند. در نتیجه حاکمیت انگلیسیها بر نفت ایران محفوظ ماند و پس از ۲۸ مرداد تمام کادر شرکت نفت جنوب، که ما می‌شناختیم، به سر کار خود بازگشتند. این پیشنهاد باید به اطلاع مصدق می‌رسید و او یا موافقت می‌کرد و یا سرنگون می‌شد. مصدق موافقت نکرد و توطئه‌ها شروع شد. اولین توطئه در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ کشف شد». (خاطرات صفحات ۲۴۷، ۲۴۸)

در این ارزیابی از «زمینه‌های کودتا»، به غیر از يك مشت کلیات و تجزیهات و یا اسامی اشخاصی نظیر چرچیل و آیزنهاور، بقیه مطالب و احکام یا کاملاً نادرست و خلاف واقعیت است و یا جای‌شان در این مقطع زمانی نیست (نظیر توافق بر سر کنسرسیون و ترکیب آن). توضیحات کیانوری در عین حال، آئینه تمام‌نمای متدولوژی او در تحلیل «علمی» از رویدادها و نمونه‌ای از روش او در خلط مبحث و سفسطه‌کاری در توضیح مسائل است. با چند توضیح کوتاه، مقصودم را بیان می‌کنم:

اولاً - از همان آغاز جمله، ارزیابی از موضع دولت کارگری انگلستان نادرست است. در توضیحات بعدی نشان خواهیم داد که توطئه‌ها علیه حکومت مصدق از همان دوره دولت کارگری انگلیس آغاز گردید.

ثانیاً - کیانوری می‌گوید با روی کار آمدن چرچیل و سپس تشکیل دولت آیزنهاور وضع بشدت تغییر کرد. البته ترکیب جمله در کلیات آن درست است. به این معنی که اول چرچیل روی کار آمد و بعد آیزنهاور! منتهی در ذهن خواننده ناوارد چنین تصویری پیش می‌آید که این دو حادثه مثلاً با فاصله چند روز، یا چند هفته یا یکی دو ماه صورت گرفته است! حال آنکه بین این دو حادثه بیش از یکسال و دو ماه فاصله بوده و در برابر عمر حکومت مصدق که روی هم دو سال و سه ماه و اندی است، مدت زمان چشمگیری می‌باشد. و می‌دانیم که در همین فاصله، اتفاقات مهم زیادی روی داده است. (چرچیل و ایدن در مهرماه ۱۳۳۰ و آیزنهاور - فوستر دالس در دیماه ۱۳۳۱ زمام امور را بدست گرفتند).

ثالثاً - می‌نویسد انگلیس‌ها موافقت کردند سهمی از نفت را به آمریکائی‌ها بدهند، تا در عوض، آن‌ها به سرنگونی مصدق و سرکوب جنبش در ایران کمک کنند! سپس از توافق بر سر کنسرسیون صحبت می‌کند و مدعی است، موافقت انگلیس با این نقشه تصمیم آمریکائی‌ها را به سرنگونی مصدق قطعی می‌کند و سپس از ترکیب سهام کنسرسیون سخن می‌راند. تمام اجزاء این جمله نادرست و نامربوط است. منتهی کیانوری می‌خواهد فکر قبلی را که سرنخ‌ها همه در دست آمریکا و دعوا بر سر چپاول نفت ایران است، تکمیل کند. در فصل‌های قبلی نشان دادیم که او می‌گفت: جبهه ملی و مصدق را آمریکائی‌ها روی کار آوردند که از طریق او به انگلستان فشار وارد شود تا سهمی در نفت ایران به شرکت‌های آمریکائی بدهند. حالا مدعی است که چون پرده اول به نفع آمریکا بازی شد، او با انگلستان همدست می‌شود تا مصدق را

سرنگون سازد. با توضیحات نسبتاً تفصیلی که بعداً داده خواهد شد، خلاف ادعاهای کیانوری، روشن خواهد شد. فعلاً به اجمال، چند نکته را به یاد می آورم:

مسئله تشکیل کنسرسیوم، آن هم با جزئیاتی که کیانوری مطرح می کند، موضوعی بود که چه از لحاظ فکری و چه از بابت روند تشکیل آن، در بعد از کودتای ۲۸ مرداد و زمان حکومت سرلشگر زاهدی شکل گرفت. کنسرسیومی که به ادعای کیانوری می بایست کنترل نفت ایران را در دست بگیرد، بنیاداً نافی اصل ملی شدن صنعت نفت ایران بود. آمریکا و انگلیس جرأت نمی کردند چنین طرحی را با دکتر مصدق در میان بگذارند. حتی فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا در نامه ای که به رئیس کمیسیون قضائی مجلس نمایندگان آمریکا نوشت تا موافقت آن ها را به این نکته جلب کند که تشکیل کنسرسیوم مغایر با قانون ضدتراست نیست، در اشاره به «فکر تاسیس کنسرسیوم» در زمان مصدق گفت: «... ولی در آن موقع عملی نمودن چنین طرحی امکان نداشت و تقریباً يك سال از آن مقدمه گذشت تا بالاخره با برقراری حکومت زاهدی در ایران شروع به اقداماتی به این منظور ممکن گردید».^۷

بیهوده گوئی کیانوری به آسانی از توجه به نکات زیر آشکارتر می شود:

- بنا به اسناد معتبر، در ۱۵ آذرماه ۱۳۳۲، سه ماه و نیم بعد از کودتا، کنفرانس ویژه ای در پرمودا با شرکت رئیس جمهور آمریکا، نخست وزیران انگلیس و فرانسه تشکیل می شود که موضوع آن مسأله نفت ایران و کانال سوئز بود. و طی همین کنفرانس، اصول کلی تشکیل کنسرسیوم نفت ایران مورد توافق قرار می گیرد.

- اعلام تشکیل کنسرسیوم با آن ترکیب اعضاء و درصد سهام که کیانوری نوشته است برای اولین بار بتاريخ ۲۰ فروردین ۱۳۳۳ از طریق سفیر انگلیس به وزیر امور خارجه ایران اعلام می شود.

- قانون ضدتراست در آمریکا مصوب سال ۱۸۹۰، معروف به قانون شرمن و نیز کمیسیون ویژه بازرگانی فدرال که در سال ۱۹۱۴ برای مقابله با فعالیت موسسات انحصاری به وجود آمد، اساساً مانع مشارکت شرکت های آمریکائی در کنسرسیوم بود. لذا دولت آمریکا در آستانه امضاء قرارداد کنسرسیوم ناگزیر از اتخاذ ترتیباتی بود تا قانوناً این محذور را رفع کند. همه این اقدامات و مقدمات، مربوط به بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

- ناگفته نماند که از دی ماه ۱۳۳۱، جست و گریخته در مطبوعات اختصاصی نفتی

آمریکا فکر مشارکت احتمالی شرکت‌های آمریکائی مطرح می‌شود. مثلاً در مجله اویل فوروم (Oil Forum)، در شماره ژانویه ۱۹۵۳ کلیاتی به شرح زیر ترسیم می‌شود: «تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی برای مدت اقلأ ده سال برای بهره‌برداری از نفت ایران با هیأت مدیره‌ای به عضویت نه نفر (سه نفر ایرانی، سه آمریکائی، سه کانادائی). تأمین سرمایه‌ی لازم به مبلغ ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار توسط بانک بین‌المللی و شرکت‌های آمریکا و کانادا که بعداً می‌بایستی از محل درآمد نفت مستهلک شود. سهم بودن ایران به میزان ۵۱ درصد در سازمان مزبور بدون پرداخت قسمتی از سرمایه. اداره عملیات تحت راهنمایی کلی دولت ایران و براساس قانون ملی شدن نفت، پرداخت غرامت به شرکت سابق طبق تشخیص دیوان لاهه...»^۸

بگذریم از این که حتی بین چنین شالوده فکری، که فقط چند ماه قبل از کودتا در یک نشریه‌ی اختصاصی مطرح می‌شود، مضموناً با کنسرسیومی که بعدها بر صنعت نفت ایران چیره گردید، اختلاف زیادی وجود داشته است.

کافی است خواننده محترم داده‌های مستند بالا را با گفته‌ها و ادعاهای کیانوری مقایسه بکند تا به پوچی آن‌ها پی ببرد.

رباعاً - کیانوری مدعی است پس از موافقت آمریکا و انگلیس بر سر تقسیم نفت و تشکیل کنسرسیوم و تعیین سهام هر یک: «این پیشنهاد باید به اطلاع مصدق می‌رسید و او یا موافقت می‌کرد و یا سرنگون می‌شد. مصدق موافقت نکرد و توطئه‌ها شروع شد! اولین توطئه هم در ۲۱ مهر ماه ۱۳۳۱ کشف گردید».

در این جمله، جز کشف یک توطئه در مهرماه ۱۳۳۱، که آن هم ارتباطی با حکم بالا نداشت، بقیه ادعاهای کیانوری، مطلقاً ساخته و پرداخته ذهن اوست و واقعاً ذره‌ای حقیقت در آن وجود ندارد. کیانوری قادر نیست یک خبر، ولو کوتاه، حتی از مطبوعات حزب توده در جهت تأیید ادعای خود شاهد بیاورد.

کیانوری برای القاء شبهه در ذهن خواننده که گفتگو بر سر تقسیم نفت ایران و مشارکت شرکت‌های آمریکائی و استقبال آمریکائیان از این امر به پائیز سال ۱۳۳۰ برمی‌گردد، نقل قولی از خاطرات آنتونی آیدن وزیر خارجه انگلیس می‌آورد که از حد یک گفتگوی کلی و تبادل نظر میان او و هریمن در پائیز ۱۳۳۰ تجاوز نمی‌کند. منتهی با نقل آن می‌خواهد چنین القا کند که گفتگو بر سر تقسیم نفت با آمریکا و مشارکت شرکت‌های آمریکائی از همان زمان آغاز شده و مورد استقبال آنان قرار گرفته بود. حال آنکه اسناد معتبر حاکی از آنست که در آن ایام نه دولت

آمریکا مایل به آن بود و نه شرکت‌های آمریکائی راغب بدان.

به عنوان نمونه، می‌توان به مذاکرات رسمی میان ایدن و آچسن، وزیر خارجه انگلیس و آمریکا، در همان پائیز سال ۱۳۳۰ در پاریس اشاره کرد. این ملاقات به منظور بررسی پیشنهادی بود که از سوی دکتر مصدق و جرج مک گی، معاون وزیر خارجه آمریکا، هنگام اقامت دکتر مصدق در واشنگتن تهیه شده بود. ایدن پس از رد پیشنهاد مشترک و حواله حل مسأله نفت ایران به حکومت جانشین مصدق، کنایه‌وار به آچسن می‌گوید، در آن موقع سهمی هم از نفت ایران در اختیار آمریکائی‌ها خواهند گذاشت! جرج مک گی که به تفصیل جریان این مذاکرات را شرح می‌دهد، می‌گوید اما وزیر خارجه آمریکا «پیشنهاد ایدن را در زمینه شریک شدن کمپانی‌های آمریکائی در بهره‌برداری از نفت ایران نپذیرفت».^۹

همین آقای جرج مک گی در شرح گفتگوهای خود با دکتر مصدق که حدود ۸۰ ساعت و بیست جلسه به طول می‌انجامد، خاطرنشان می‌کند که: «من به او اطمینان دادم که شرکت‌های نفت آمریکائی در صدد نیستند جای شرکت نفت انگلیس و ایران را بگیرند، زیرا این کار به تشویق «بالا رفتن حق واگذاری امتیاز» از سوی دولت‌های امتیازدهنده در قلمرو اموال و دارائی آن‌ها منجر خواهد شد. دولت ایالات متحده، شرکت‌های مزبور را از دست زدن بدین کار بر حذر داشته و آن‌ها را از عواقب وخیم آن در روابط با آمریکا و انگلیس آگاه کرده است».^{۱۰} و نیز در ملاقات ۲۳ اکتبر ۱۳۳۰ میان دکتر مصدق و رئیس جمهور ترومن و آچسن وزیر خارجه، ترومن می‌خواهد: «به عنوان دوست ایران و بریتانیا، نخست وزیر را مطمئن نماید که دولت آمریکا، به طور خصوصی یا عمومی، علاقه و توجهی به نفت ایران ندارد و تنها می‌خواهیم طرفین به توافق منصفانه‌ای برسند». خواست و نگرانی آمریکا را آچسن در همان ملاقات بیان می‌کند: «توافق با بریتانیا باید بر اساسی باشد که به دیگر قراردادهای نفت در سراسر جهان لطمه وارد نکند».^{۱۱}

این سیاست و خط مشی دولت آمریکا، تقریباً تا پایان سال ۱۳۳۱ دوام داشت. من انگیزه دولت آمریکا را از اتخاذ چنین سیاستی و اولویت‌های استراتژیکی او در رابطه با ایران و علل تغییر آن را در جای دیگر توضیح داده‌ام و نیازی به تکرار آن نمی‌بینم. هدف من در این بحث بیان حقیقت تاریخی است که کیانوری بخاطر همان انگیزه‌های ایدئولوژیک و اثرات ذهنی جهان دوقطبی تحریف می‌کند.

پی‌نوشت

من موقع نگارش این سطور، دسترسی به خاطرات ایدن نداشتم. روی استنباط کلی بود که در صحت نظر کیانوری که خواسته است با آوردن نقل قولی از ایدن، زمینه گفتگو و تفاهم بر سر تقسیم نفت ایران میان انگلیس و آمریکا را تا پائیز ۱۳۳۰ به عقب بکشاند، تردید داشتم. لذا به اتکاء داده‌های دیگری به رد آن پرداختیم.

در این فاصله، خاطرات ایدن را بدست آوردم. به نقل قولی که کیانوری از صفحه ۲۸۹ کتاب آورده است، نظر افکندم. با شگفتی متوجه شدم که کیانوری جمله مهمی از روایت آنتونی ایدن را که نافی نظر اوست، حذف کرده است! کیانوری حتی جای آن را نقطه‌چین نکرده است که لااقل به حساب «تلخیص» گذاشت! بی‌گمان قصد کیانوری از این دستکاری این بوده است که اظهار نظر فردی هریمن را به حساب موضع آمریکائی‌ها بگذارد و از آن سوء استفاده بکند.

پس از خواندن مطالب قبل و بعد از نقل قول در کتاب خاطرات ایدن، متوجه شدم که کیانوری مرتکب قلب مطلب دیگری نیز شده است. او در توضیح مقدم بر نقل قول از ایدن چنین می‌نویسد: «آنتونی ایدن در خاطرات خود می‌نویسد که در پائیز ۱۳۳۰، چند ماه قبل از اینکه وزیر خارجه انگلیس شود، با چرچیل در آمریکا بوده...». تمام این مطلب نیز ساختگی است. اولاً ایدن چنین مطلبی را که اصلاً حقیقت ندارد، بیان نکرده است. ثانیاً - در واقع ایدن نه چند ماه قبل از وزیر شدن و نه به هنگام وزارت، که پائیز ۱۳۳۰ باشد، به همراه چرچیل یا بدون او سفری به آمریکا نکرده است. مسافرتی که ایدن به تفصیل از آن سخن می‌گوید، همان مسافرت او در پائیز ۱۳۳۰، یعنی بلافاصله بعد از احراز مقام وزارت امور خارجه به پاریس است، که من در توضیحات قبلی خود به آن اشاره کرده‌ام. ایدن در آنجا با دیدن آجسن وزیر خارجه آمریکا و هیأت همراه او که هریمن نیز جزو آن بوده است، وارد مذاکره می‌شود. نقل قول کیانوری هم مربوط به همین مذاکرات می‌باشد.

اینک عیناً مطلبی را که ایدن در خاطرات خود بیان می‌کند و کیانوری آن را صفحه ۲۶۰ از خاطرات خود، نقل کرده است، می‌آورم. قسمتی را که کیانوری حذف کرده در داخل ابرو قرار داده و مشخص کرده‌ام:

«آمریکائی‌ها از ما پرسیدند چه راه‌حل دیگری را ما عملی و قابل قبول می‌دانیم. آن وقت من پیشنهاد خودمان را برای شریک کردن آمریکائی‌ها مطرح کردم (آمریکائی‌ها، به

هیچ وجه مایل نبودند در نقش بدست آورندگان منافع بازرگانی ظاهر شوند. ولی آقای هریمن، معتقد بود که اگر این پیشنهاد در تابستان مطرح شده بود، امکان داشت که در طرز تفکر ایرانی‌ها اثر بگذارد و به وضع رضایت‌بخش تری منتهی شود. (من نیز بر این عقیده بودم، گرچه آن را بر زبان نیاوردم).

از اولین جمله‌ی داخل ابرو که کیانوری حذف کرده است، پیداست که «آمریکائی‌ها»، یعنی دین آچسن وزیر خارجه و نماینده دولت آمریکا در این مذاکرات، به هیچ وجه مایل به پذیرفتن پیشنهاد ایدن نبود. عین همان مطلبی که هم زمان در واشنگتن، رئیس جمهور ترومن به دکتر مصدق می‌گوید. بنا بر این اگر یکی از مشاوران، در يك عکس‌العمل آتی به اظهارات ایدن مطلبی می‌گوید، نباید به حساب دولت آمریکا گذاشت.

این واقعیت سیاست آمریکا در آن ایام و تا مدت‌ها (تا اوایل سال ۱۳۳۲) در قبال حکومت مصدق و معضل اختلاف ایران و انگلیس بر سر نفت بود. انگیزه اتخاذ چنین سیاستی را در جاهای مختلف این بحث، تا آن جا که مقدور بود توضیح داده‌ام. منتهی کیانوری، چون يك پیشداوری سمت دار ایدئولوژیک دارد و همان راه می‌خواهد به خواننده خاطرات خود القاء کند، به هر ترفندی از جمله از دست بردن در نقل قولی که از اشخاص می‌کند، ابا ندارد.

تحریفات خشن نورالدین کیانوری از تاریخ معاصر ایران، در مرحله‌ی حساسی از حیات سیاسی میهن ما؛ و چهره مسخ شده و واژگونه‌ای که از رویدادهای آن ایام بدست می‌دهد، روزگاری که طی آن زمینه‌های کودتای شوم ۲۸ مرداد فراهم می‌شد؛ مرا بر آن داشت که قبل از بحث پیرامون کودتای مرداد ۱۳۳۲، تصویری ولو کوتاه، از توطئه‌های پشت پرده و نقش انگلیس در آن و چگونگی همدستی و کشانده شدن دولت آمریکا به این ماجرا و نقش شاه و هیأت حاکمه در این روند را، در دید خوانندگان این سطور قرار بدهم.

پانوشتهای فصل هفدهم

۱. تلگراف آتونی ایدن به سفیر بریتانیا در آمریکا. ۴ نوامبر ۱۹۵۱. به نقل از کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل - ویلیام راجرلوئیس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاه بیات، صفحه ۳۰۸
۲. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحات ۲۸۹ - ۲۸۸

۳. همان منبع شماره ۱، تلگراف ۵ نوامبر ۱۹۵۱
۴. همان منبع شماره ۱، صفحه ۳۰۵
۵. خاطرات و تالمانت، دکتر محمد مصدق، صفحه ۳۴۴
۶. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۲۸۹
۷. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فواد روحانی، صفحه ۴۳۴
۸. زندگی سیاسی مصدق، فواد روحانی، صفحه ۳۵۷
۹. سه گزارش، ترجمه غلام رضا نجاتی، مقاله دکتر جرج مک گی: «مذاکرات با مصدق» صفحه ۱۳۸
۱۰. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۲۶
۱۱. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۳۱

کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، فرجام زنجیره‌ای از توطئه‌ها

کرمیت روزولت، رهبر آمریکائی کودتای ۲۵ مرداد، تاریخ قطعی و نهائی تصمیم‌گیری درباره آن را چهارم تیر ماه ۱۳۳۲ (۲۵ ژوئن ۱۹۵۳) قید می‌کند. در کتاب خود تحت عنوان «ضد کودتا»، صفحات یک تا نوزده به تفصیل به توصیف جلسه‌ای که در وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتن برگزار شده بود، می‌پردازد. به روایت روزولت، این نشست به ریاست جان فوستر دالس (وزیر امور خارجه)، آلن دالس (برادر او و رئیس سازمان مرکزی اطلاعات، «سیا»)، ژنرال بدل اسمیت (معاون وزیر امور خارجه و رئیس سابق «سیا»)، هانری بایرود (معاون وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک، آفریقا و آسیا)، چارلز ویلسن (وزیر دفاع)، لوی هندرسن (سفیر آمریکا در ایران)، کرمیت روزولت (مسئول «سیا» برای خاورمیانه و فرمانده عملیات براندازی مصدق با علامت رمز «آژاکس») و عده‌ای دیگر از مأموران عالی رتبه تشکیل می‌شود. وزیر امور خارجه آمریکا پس از آنکه آلن دالس را در یمین و کرمیت روزولت را در یسار خود می‌نشانند، به گزارش و طرح براندازی ۲۲ صفحه‌ای که در برابر او قرار دارد، می‌نگرد. سپس با اشاره دست به آن، به نشان موافقت با طرح می‌گوید:

«پس این طور ما از دست آن مصدق دیوانه خلاص می‌شویم!»^۱

سایر شرکت کنندگان نیز با تکان دادن سر، موافقت خود را ابراز می‌دارند. بدنبال این تصمیم، گرمیت روزولت در ۲۸ تیر ماه ۱۳۳۲ (۱۹ ژوئیه ۱۹۵۳) از مرز خانقین وارد ایران می‌شود و رهبری عملیات کودتای ۲۵ مرداد را به نمایندگی از سوی دولت آمریکا بدست می‌گیرد.

بی تردید این نشست و تصمیمات آن، به خاطر نتایج شوم و بلافاصله‌ای که بیار آورد، برای نهضت ملی و دموکراسی در ایران، سرنوشت ساز بود. اما به یقین فقط حلقه‌ای، ولو حلقه‌ی تعیین کننده و پایانی، در زنجیره اقدامات، تمهیدات و توطئه‌های متعددی بود که استعمار انگلستان و ایادی مستقیم و بلاواسطه آن، از آغاز روی کار آمدن حکومت مصدق بدان دست‌یازیدند تا او را به زانو درآورند.

دکتر مصدق در محکمه نظامی و در دادگاه تجدیدنظر، به نقشه‌های متعددی (۶ تا ۸ نقشه) اشاره می‌کند که تماماً در جهت تضعیف و برانداختن حکومت او و روی کار آوردن نخست وزیر دیگری طراحی شده بودند، تا هدف‌ها و خواست‌های دولت انگلیس را برآورند.

دکتر مصدق در بیانات خود از جمله به اقدامات دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی، یعنی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه (نقشه اول)؛ تلاش برای شکست حکومت مصدق در امور اقتصادی از راه ممانعت از فروش نفت ایران در هر کجا و به هر وسیله، محاصره اقتصادی و ایجاد مشکلات ارزی (نقشه دوم)؛ توطئه روز ۹ اسفند و طرح از بین بردن او بدست اوپاش (نقشه سوم)؛ ایجاد نفاق بین نمایندگان مجلس و تشدید آن بعد از ۹ اسفند و تلاش برای براندازی دولت از راه استیضاح و رأی عدم اعتماد (نقشه چهارم)؛ کودتای ناکام ۲۵ مرداد بدست سرهنگ نصیری (نقشه پنجم)؛ و بالاخره کودتای موقوق ۲۸ مرداد (نقشه ششم)، اشاره می‌کند.

اینک پس از گذشت بیش از چهل سال از کودتای مرداد ۱۳۳۲، با انبوهی از نوشته‌ها و اسناد روبرو هستیم که دکتر مصدق در دادگاه از آن‌ها بی‌خبر بود. این اسناد، دامنه و تنوع توطئه‌ها، میزان آلودگی هیأت حاکمه و دربار ایران و نیز چگونگی طرح و تکوین فکر کودتا و کشانده شدن دولت آمریکا بدان و نقش رهبری‌کننده آن در مرحله نهائی را نشان می‌دهند. در این باره می‌توان از جمله خاطرات و نوشته‌های طراحان اصلی انگلیسی و آمریکائی عملیات براندازی حکومت مصدق را ذکر کرد. یعنی سی.ام. وودهاوس، سر جاسوس

انگلیس («شرح حال وود هاوس» و کتاب «آنچه خطر شد»)، کریمیت روزولت، سر جاسوس آمریکا (کتاب «ضد کودتا»)، که گوشه‌هایی از این توطئه بین‌المللی را فاش ساخته‌اند. اضافه بر آن‌ها، گروهی از نویسندگان و پژوهشگران خارجی، نظیر مارک. ج. گازیوروسکی («کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»)، بریان لپینگ («سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق»)، ریچارد کاتم («ناسیونالیسم در ایران»)، جیمز بیل - ویلیام راجر لويس («مصدق»، نفت، ناسیونالیسم ایرانی) نیز این موضوع را پژوهیده‌اند. تقریباً تمام این نوشته‌ها به فارسی ترجمه شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دارند.

به این نوشته‌ها به ویژه باید، کارهای پرارزش و معتبر تعدادی از پژوهشگران ایرانی دلبسته به نهضت ملی ایران را افزود. از جمله می‌توان نوشته‌ها و تحقیقات سرهنگ نجاتی («جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»)، فواد روحانی («زندگی سیاسی مصدق»)، همایون کاتوزیان («مصدق و نبرد قدرت» و نوشته‌های متعدد دیگر وی)، را نام برد که به بررسی مسئولانه این دوره از نهضت ملی ایران پرداخته‌اند.

آنچه تازگی دارد، اسناد آرشیو ملی آمریکا در رابطه با حکومت مصدق و کودتای مرداد ۱۳۳۲ است که عمدتاً در سال‌های اخیر، یعنی از سال ۱۹۸۶ به این سو، از بایگانی سرّی و از میان اسناد طبقه‌بندی شده مخفی خارج شده، در اختیار عموم قرار گرفته‌اند. تاریخ خارج شدن بعضی از این اسناد بیست و چهارم ماه مه ۱۹۹۴ بود. یعنی درست چند روز قبل از مراجعه من به آرشیو ملی آمریکا در واشنگتن.

من در اوایل خرداد ماه سال ۱۳۷۳، برای شرکت در سمینار سالانه و ایراد سخنرانی، از سوی کانون دوستداران فرهنگ ایران در واشنگتن، به آن شهر دعوت شده بودم. فرصت را غنیمت شمرده، در ارتباط با تدوین این سلسله مقاله‌ها و بررسی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد و نقش ایالت متحده آمریکا در آن، به آرشیو ملی آمریکا مراجعه کردم. در جستجوی اسناد «سیا» درباره کودتا بودم که از مدت‌ها پیش، قول نشر بیرونی آن را می‌دهند، ولی مدام تعلل می‌ورزند. اما خوشبختانه با انبوهی اسناد دیگر روبرو شدم که شامل مکاتبه‌ها، گزارش‌ها، تلگراف‌های متعددی بود که میان سفارت آمریکا در ایران و وزارت امور خارجه آن کشور رد و بدل شده است. ای کاش از حوصله این نوشته خارج نبود و می‌شد همه این اسناد را همراه با توضیح و تفسیر و با توجه به مقطع رویدادهای سیاسی آن ایام، در اختیار خوانندگان گذاشت. زیرا تا آن‌جا که اطلاع دارم، در نوشته‌ها و پژوهش‌هایی که درباره نهضت ملی شدن

نفت و یا کودتای مرداد ۳۲ صورت گرفته است، این اسناد که هنوز در دسترس نبود، مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. فقط پژوهشگرانی که اسناد دولتی انگلیس را در اختیار داشته‌اند، در موارد معدود، بعضی از این اسناد را نقل کرده‌اند. زیرا سفارت آمریکا در تهران گهگاه رونوشت گزارش‌های خود به وزارت امور خارجه دولت متبوع خود را، به لندن نیز ارسال می‌کرد.

تعدادی از این اسناد را در بحث مربوط به چگونگی تدارك کودتا، به ویژه از اوایل سال ۳۲ که شرکت رهبری‌کننده آمریکا در کودتا شکل نهائی به خود می‌گیرد، و نیز در بررسی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد و حوادث این چند روز، به اطلاع خوانندگان خواهیم رساند. این اسناد به ویژه در فاش کردن درجه آلودگی محافل حاکم ایران در کشاندن دولت آمریکا به طرح براندازی حکومت مصدق حائز اهمیت است.

دولت انگلیس، توطئه‌گر اصلی

از مجموعه اسناد و گواهی‌های مندرج در نوشته‌ها و پژوهش‌هایی که قبلاً ذکر شدند، می‌توان تصویر نسبتاً روشن و دقیقی از تاریخچه و چگونگی توطئه‌ها و نحوه تحوّل طرح برکناری «مسالمت‌آمیز» دکتر مصدق به راه و شیوه‌ی قهرآمیز و کودتائی براندازی، بدست داد.

بررسی این اسناد نشان می‌دهد که امپراطوری بریتانیای کبیر، هرگز جسارت دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت ایران و خلع‌ید از شرکت نفت، تحمل نکرد. و از آغاز زمامداری دکتر مصدق، از هرگونه تلاش پشت پرده و علنی برای برکناری این «عنصر نامطلوب» و اعاده وضع استعماری سابق، لحظه‌ای غفلت ننمود. اگر اینجا و آنجا دست به عقب‌نشینی‌ها و گذشت‌های معین و محدود زد، صرفاً جنبه تاکتیکی داشت و ناشی از الزامات تناسب نیروها در مقیاس جهانی و بخاطر کشاندن آرام‌آرام پای دولت آمریکا به سیاست‌ها و ماجراجوئی‌های خود بود. برای روشن شدن این امر تا آن حد که به صورت مقدمه و زمینه برای بحث اصلی ما درباره کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ضرورت دارد، به اجمال و نمونه‌وار به توضیح آن می‌پردازیم. در تنظیم این بخش، از داده‌های موجود در نوشته‌ها و پژوهش‌های فوق‌الذکر، به ویژه فؤاد روحانی استفاده شده است. زیرا بررسی ایشان اضافه بر جامع بودن این امتیاز را دارد که بطور گسترده از اسناد موجود در آرشیو دولتی انگلیس بهره

جسته است:

۱- تقریباً سه ماه پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، در مرداد ۱۳۳۰، اوریل هریمن از سوی ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا و ریچارد استوکس وزیر خزانه‌داری دولت انگلیس جهت مذاکره با دکتر مصدق و یافتن راه حلی برای مسأله نفت و اختلاف انگلیس و ایران، به تهران آمدند. این هیأت بخاطر پافشاری طرف انگلیسی بر سر مسائلی که مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت بود به شکست انجامید. استوکس در يك یادداشت رسمی، مورخ ۳۱ مرداد ۱۳۳۰ (۲۲ اوت ۱۹۵۱) به دولت متبوع خود چنین گزارش می‌دهد: «وقتی در پایان مذاکرات بی‌نتیجه بودن آن را به شاه اطلاع دادم، شاه پرسید به عقیده او چه باید بکند؟ من گفتم باید مصدق را معزول کند و کسی را به جایش بگذارد که دید وسیع‌تری داشته باشد و متعصب نباشد و اشخاصی مثل اطرافیان مصدق دور او را نگیرند».^۲

جالب توجه است که وودهاوس سرجاسوس انگلیس و طراح نقشه براندازی «عملیات چکمه» درست در همان مرداد ماه که استوکس بنماینده‌گی از سوی دولت انگلیس، اما به اصرار دولت آمریکا و میانجی‌گری اوریل هریمن مشغول مذاکره با دکتر مصدق بود، وارد تهران می‌شود تا رهبری عملیات را بدست بگیرد! رابین زهنر، مأمور ویژه دیگر انتلیجنس سرویس، قبل از او و درست یکماه و نیم پس از زمامداری دکتر مصدق به مثابه «مرد ایده‌آل» برای رهبری عملیات پنهانی علیه حکومت او عازم تهران شده بود. ویلیام راجر لوپس، بعد از اشاره به مأموریت او می‌نویسد: «ریشه عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، از این جا شروع می‌شود».^۳

۲- پس از بازگشت هریمن به آمریکا، جلسه‌ای بتاريخ ۲۰ شهریور ۱۳۳۰ (۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱) در وزارت امور خارجه آمریکا با شرکت او، سفیر انگلیس در آمریکا و شخصیت‌های دیگر تشکیل می‌شود. سفیر انگلیس جریان این مذاکرات را به دولت متبوع خود گزارش می‌دهد که بخش‌هایی از آن در رابطه با موضوع بحث ما ذیلاً نقل می‌شود: سفیر انگلیس پس از سپاسگزاری از همکاری‌ها و تلاش‌های هریمن می‌افزاید: «... اگر تاکنون نتیجه‌ای نگرفته‌اند، از آن جهت بوده که با مردمی بکلی غیرمعقول طرف بوده‌اند. اما حالا مسأله این است که بعد چه باید کرد؟ بنظر ما تنها امید بهبود وضع در این است که دولت ایران تغییر کند... هریمن گفت سفر او به ایران او را به این نتیجه رسانده است که معامله با مصدق و مشاورانش غیرممکن است: بعد گفت به او اطلاع داده شده که ما [منظور انگلیس‌هاست]

دستورهائی به سفیرمان در تهران می فرستیم که شاه را تحت فشار قرار دهد تا مصدق را معزول و سید ضیاء را جانشین او کند و او [هریمن] از این موضوع سخت نگران شده است. او گفت هیچ کدام از آمریکائی هائی که در محل هستند و ایرانیانی که او با آن ها مذاکره کرده است (از جمله شاه)، سید ضیاء را قادر به اداره امور نمی دانند. دولت آمریکا عقیده ندارد که تغییر ناگهانی دولت وضع را بهتر خواهد کرد...». و بالاخره سفیر انگلیس به هریمن می گوید: «... ما در برابر وضعی قرار داریم که ایرانی ها می کوشند دارائی انگلیس را به ارزش بیش از ۳۰۰ میلیون لیره بدون مذاکره صحیح و غرامت قابل ذکر تصاحب کنند. ایران در حال حاضر دولت مؤثری ندارد و حال آنکه وجود یک چنین دولت برای ایران ضروری است. بنظر ما تنها راه تشکیل یک چنین دولت این است که شاه از اختیارات مخصوص که طبق قانون اساسی دارد استفاده کند».^۴

چنانکه ملاحظه می گردد، هسته اندیشه کودتای ۲۵ مرداد در همین راهی که سفیر انگلیس پیش پای مخاطبان آمریکائی خود می گذارد، نهفته است.

۳ - در هنگام اقامت دکتر مصدق در ایالات متّحده آمریکا، بخاطر شرکت در شورای امنیت سازمان ملل، طرح پیشنهادی برای حلّ معضله نفت با پادرمیانی دولت آمریکا تهیه شد. آجسن وزیر خارجه آمریکا برای جلب موافقت دولت جدید محافظه کار انگلیس (چرچیل - ایدن) به پاریس رفت و با آنان مذاکرات مفصلی، طی پنج دور صورت داد. دکتر جرج مک گی، چنانکه قبلاً یادآوری شد، جریان مذاکرات ۸۰ ساعته خود را با دکتر مصدق در واشنگتن و نیز مذاکرات آجسن با ایدن در پاریس را (نوامبر ۱۹۵۱) به تفصیل شرح داده است. جرج مک گی در توضیح چگونگی ردّ پیشنهاد از سوی دولت انگلیس، می نویسد: «چرچیل و ایدن معتقد بودند که گفتگو و معامله مطلوب با مصدق امکان ندارد. و ترجیح می دادند که در انتظار سقوط او، و به امید نخست وزیر مطیع و حرف شنوی که پس از او روی کار می آید، باقی بمانند».^۵ گویا در جریان این گفتگوست که آنتونی ایدن به آجسن مطلبی به این معنا می گوید: بگذار مصدق با طنابی که خود بالا کشیده است، حلق آویز شود!

کاردار سفارت انگلیس، که از مخالفان سرسخت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران بود، جلب نظر می کند، میدلتن در نامه خود خطاب به وزارت امور خارجه انگلیس از جمله چنین می نویسد: «...وقتی سفارت انگلیس در تهران بنا به دستور لندن با سفارت آمریکا وارد مذاکره شد که توأمأً گزارشی درباره اوضاع ایران تهیه کنند، کاردار انگلیس تأکید کرد که

مصدق باید کنار برود. و جانشین هائی برای او با تکیه بر روی شخص قوام پیشنهاد کرد و بسیار کوشید تا سفارت آمریکا را متقاعد کند که توصیه‌ای در این زمینه در گزارش مشترک بگنجاند. ولی سفارت آمریکا موافقت نکرد و بر عکس بر لزوم رعایت احساسات ملی تکیه نمود. و بالاخره سفیر آمریکا گفت باید فرصت دیگری به مصدق داده شود. در این نامه، کاردار سفارت باز به لزوم برکنار کردن مصدق و انتصاب قوام یا «لااقل علا» به جای او تأکید می‌کند و از نظر مخالف آمریکا و تردید شاه اظهار ناراضماندی می‌نماید.^۶

از این مقطع زمانی، تمام استراتژی استعمار انگلیس بر آن استوار است که دولت آمریکا را با هدف‌های خویش هم‌سو گرداند، شاه را از دو دلی «همیشگی» بیرون بیاورد، در درون جبهه ملی و مجلس اختلاف بیندازد و جبهه مخالفان نهضت ملی را تقویت کند.

۵- اسناد آرشیو دولتی انگلیس نشان می‌دهند که برای روی کار آمدن قوام، تماس‌های متعددی بین قوام‌السلطنه و مقامات انگلیس در ایام اقامت او در پاریس صورت می‌گیرد و توافق‌هایی به عمل می‌آید. مارک گازبوروسکی به اتکاء اسناد دولتی انگلیس و مکاتبات بین آچسن (وزیر خارجه آمریکا) و هندرسن توضیح می‌دهد: احمد قوام «... در اواخر سال ۱۹۵۱ و اوایل ۱۹۵۲، چند تن از فرستادگان خود را نزد انگلیسی‌ها روانه کرد. در مارس ۱۹۵۲ جولین امری (Julian Amery) نماینده محافظه کار مجلس بریتانیا که در امور خاورمیانه تجارب زیادی داشت، برای دیدار غیررسمی با قوام به پاریس اعزام شد. سپس قوام به تهران بازگشت تا به تدارک صدارت خود مشغول گردد. صورتی از وزرای احتمالی کابینه وی برای تأیید انگلیسی‌ها تسلیم گردید... قوام به جرج میدلتن کاردار سفارت بریتانیا در تهران اظهار داشت که: «وی، تجدید روابط سنتی دوستانه بین ایران و بریتانیا را تضمین خواهد کرد و خواستار آن است که انگلیسی‌ها به عنوان شریک در صنعت نفت، به ایران بازگردند...».^۷

۶- با وجود اینکه نقشه جرج میدلتن برای روی کار آوردن قوام در اواخر تیرماه ۱۳۳۱ عملی گردید، اما چنانکه می‌دانیم دولت قوام به علت نارس بودن شرایط و از جمله دودلی و تزلزل شاه و محروم ساختن وی از حمایت‌های لازم، دوام چندانی نیافت. جبهه ملی هنوز یکپارچه بود. دکتر مصدق در ۳۰ تیر ماه، در سایه قیام عمومی ملت ایران، بار دیگر زمام امور را با اقتدار بیشتر بدست گرفت.

۷- علی رغم شکست فاحش انگلیس و ارتجاع ایران در جبهه داخلی در سی تیر

۱۳۳۱ و شکست استعمار انگلیس در ۳۱ تیر ماه در سطح بین‌المللی، با رأی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه به نفع ایران، جرج میدلتن، این مرد کینه‌توز، از توطئه‌ی براندازی حکومت مصدق دست برداشت. به نوشته بریان لپینگ، میدلتن در تلگراف خود به وزارت خارجه انگلیس می‌گوید: «خود بزرگ‌بینی مصدق اکنون در شرف تبدیل به عدم تعادل روانی است... به نظرمی رسد که تنها راه جلوگیری از سقوط ایران به دامن کمونیست‌ها، کودتاست!»^۸ در حقیقت نیز دولت انگلیس معطل نماند. از همان فردای شکست ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دست به کار شد، قبلاً یادآوری کردیم که س.ام. وودهاوس در نیمه دوم مرداد ماه سال ۱۳۳۰ و نیز کمی قبل از او رابین زهنر، استاد ادیان شرقی در آکسفورد که سابقه فعالیت در ایران داشت، با مأموریت رهبری عملیات پنهانی و زمینه‌چینی سقوط حکومت دکتر مصدق وارد تهران شده بودند. سی.ام. وودهاوس يك کارمند عادی سازمان جاسوسی Mi6 انگلستان نبود. وودهاوس لُرذاده و تحصیل کرده آکسفورد بود.

ویلیام راجر لويس او را به عنوان «جنگجوی چريك و مأمور سرّی و سیاستمدار و ادیب توصیف»^۹ می‌کند. وودهاوس در ۲۷ سالگی در ارتش انگلیس به درجه سرهنگی رسید. بعدها نماینده مجلس انگلیس شد و مقام‌های مهم سیاسی و دانشگاهی کسب کرد. وودهاوس با وینستون چرچیل و سایر رهبران سیاسی - نظامی کشورش روابط دوستی و رفت و آمد خانوادگی داشت و در کار خود بسیار با تجربه و کارکشته بود. انتخاب او به این مأموریت، يك امر تصادفی و ساده اداری نبود. وودهاوس در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «این خلاف قاعده بود که عقیده سازمان‌دهی سرنگونی مصدق رأساً در وزارت امور خارجه شکل گرفته باشد، تا آنکه به «دوستان» [منظور سازمان جاسوسی Mi6 است] واگذار شود. از این هم عجیب‌تر آنکه چنین طرحی در دوران حکومت حزب کارگر ریخته می‌شد. ولی هربرت موريسون همانند «ارنست بوین» خلف او، وزیر خارجه‌ای پرخاشگر بود. علاوه بر تصویب عملیات زهنر در جهت براندازی حکومت مصدق، موريسون آماده بود تا از نیروی نظامی برای پس گرفتن حقوق و اموال شرکت نفت ایران و انگلیس به ویژه پالایشگاه بزرگ و نوساز آبادان، استفاده کند».^{۱۰} وودهاوس در خاطرات خود، از گوشه‌هایی از اقدامات و فعالیت خود در تهران پرده بر می‌دارد: تماس با برادران رشیدیان، که رابط اصلی آن‌ها با نمایندگان مجلس، روزنامه‌نگاران، رجال و دربار بود، و یا ماجرای تهیه و حمل اسلحه از عراق به ایران به قصد تجهیز برخی از ایلات بختیاری و نیز چگونگی طرح براندازی

حکومت مصدّق که بدان نام رمز «عملیات چکمه» می‌دهد. و علت و نحوه انتقال این طرح به آمریکائی‌ها و مسائل مهمّ دیگر را به تفصیل تشریح می‌کند. وارد شدن در جزئیات این جریانات از حوصله این بحث خارج است.

دکتر مصدّق که باهوشیاری جریانات کشور را دنبال می‌کرد و متوجه تشدید تحریکات و کارشکنی‌های سفارت انگلیس و کنسولگری‌ها بود، تصمیم به قطع رابطه سیاسی و بستن این مراکز توطئه گرفت. (نیمه دوم مهرماه ۱۳۳۱).

بریان لپینگ در اشاره به تصمیم دکتر مصدّق می‌نویسد: «مصدّق وقتی [کارمندان] سفارت انگلیس را اخراج کرد، مدّعی شد که آن‌ها جاسوسی می‌کرده‌اند. او نیمی از حقیقت ماجرا را نمی‌دانست. حامیان مالی رشیدیان‌ها و واردکنندگان سلاح‌های مخفی همگی از مواجب‌بگیران سفارت بودند و بنابراین مجبور شدند که ایران را ترك کنند».^{۱۱}

دکتر مصدّق می‌پنداشت که بدین ترتیب، سرچشمه توطئه‌گری‌ها را می‌خشکاند، و ایادی ایرانی استعمار انگلیس با از دست دادن حامی خود، دیگر قادر به کاری نخواهند بود. اما نتیجه آن شد که با قطع رابطه دیپلماتیک با انگلیس و خروج سرویس جاسوسی Mi6 از ایران، به ویژه وودهاوس و رایبن زهنر، کار بتدریج به دست سازمان جاسوسی آمریکا: «سیا» افتاد. انگلیس‌ها امکانات و تماس‌های خود را در اختیار سرویس جاسوسی «سیا» قرار دادند. تغییر وضعی که با شکست دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متّحده آمریکا (آبان‌ماه ۱۳۳۱) و پیروزی جمهوری خواهان به رهبری ژنرال آیزنهاور و بدست گرفتن زمام امور در دی‌ماه همان سال، زمینه و ابعاد خطرناکی یافت.

وودهاوس در کتاب خود به تفصیل شرح می‌دهد که پس از خروج از ایران با آنتونی ایدن (وزیر امور خارجه محافظه‌کار انگلیس) دیدن می‌کند و با حضور رایبن زهنر درباره طرح براندازی با او به صحبت می‌نشیند. ایدن به وودهاوس توصیه می‌کند: «عملیاتی نظیر آنچه که ما در نظر گرفته بودیم انجام دهیم، اگر بدون حمایت آمریکا باشد کوچک‌ترین شانس موفقیتی نخواهد داشت».^{۱۲} با این هدف، وودهاوس برای مذاکره و جلب آمریکائی‌ها روانه واشنگتن می‌شود. وی از لندن به بیروت و سپس به قبرس می‌رود و در آنجا دفتر جدیدی برای حفظ ارتباطات با تهران دائر می‌کند. سپس در اواخر آبان‌ماه ۱۳۳۱ راهی واشنگتن می‌شود. وی جریان ملاقات و مذاکرات خود را با ژنرال بدل اسمیت (رئیس سیا) و آلن دالس معاون او و کارمندان دیگر را شرح می‌دهد، که در زیر به نقل بخش‌هایی از آن در ارتباط با

بحث ما، کفایت می‌کنم. وودهاوس می‌نویسد: «چون نمی‌خواستیم متهم شوم به این که می‌خواهم برای نجات منافع بریتانیا از کیسه آمریکائی‌ها بذل و بخشش کنم، به جای تأکید بر پس گرفتن کنترل صنعت نفت، تصمیم گرفتیم بر خطر کمونیسم در ایران پافشاری کنیم. استدلال من این بود که حتی اگر حلّ قضیه نفت از راه مذاکره با مصدّق امکان‌پذیر باشد - که جای تردید وجود داشت - مصدّق هنوز قادر نبود در مقابل کودتای حزب توده، در صورت حمایت شوروی، مقاومت کند. بنابراین مصدّق باید سرنگون شود».^{۱۳}

وودهاوس سپس طرح خود را که نام رمز «عملیات چکمه» بر آن گذاشته بود، با مخاطبان آمریکائی خود در میان می‌گذارد. از آن جا که جلوه‌هایی از این طرح در حوادث بعدی، نظیر ۹ اسفند و کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد مشاهده می‌گردد، به نقل کوتاه شده آن می‌پردازیم. وودهاوس می‌گوید: «از آن جا که دو نوع «امکانات» در اختیار داشتیم (یک تشکیلات شهری به سرپرستی «برادران» [منظور برادران رشیدیان است] و دیگر گروهی از سران عشایر در جنوب)، در طرح نیز دو بخش جداگانه اما هم‌آهنگ پیش‌بینی کرده بودیم... تشکیلات شهری، افسران عالی‌رتبه ارتش و پلیس، نمایندگان مجلس شورا و سنا، تجّار، سردبیران روزنامه‌ها، سیاستمداران سالخورده و نیز سرمداران تظاهرکنندگان را دربرمی‌گرفت. این نیروها تحت سرپرستی «برادران» قرار بود کنترل تهران را - در صورت امکان با پشتیبانی شاه و در صورت لزوم بدون حمایت وی - بدست آورده، مصدّق و وزرایش را بازداشت نمایند. در همان موقع، سران عشایر بایست در شهرهای عمده جنوب به قدرت‌نمایی بپردازند. در صورت مقاومت از جانب حزب توده، عشایر قرار بود شهرهای کلیدی مانند اصفهان و آبادان را به تصرف در آورند... در طرح چنین فرض شده بود که پس از موفقیت کودتا، کشورهای غربی فوراً از آن استقبال کرده و یک برنامه اصلاحات اساسی و جدّی به موقع اجرا گذاشته شود. چنین طرحی خرج زیادی داشت: شاید نیم‌میلیون پوند، علاوه بر مبلغ ده هزار پوندی که ماهیانه به «برادران» می‌پرداختیم. به تمام این دلایل حمایت آمریکائی‌ها واجب بود».^{۱۴}

اما آمریکائی‌ها هنوز آماده نبودند. وودهاوس متذکر می‌شود: «بیدل اسمیت» با نومییدی به من گفت: «شاید شما بتوانید مصدّق را بیرون بیندازید، ولی شما هرگز نخواهید توانست آدم خودتان را بجای او بر سر کار نگه دارید. وزارت خارجه آمریکا حتی بیش از این‌ها نسبت به این موضوع شك داشت».^{۱۵}

وودهاوس سپس اشاره به مذاکراتی می‌کند که در نشست ۲ دسامبر ۱۹۵۲ در واشنگتن، پس از مراجعت او به لندن میان سه کارمند عالی‌رتبه وزارت خارجه آمریکا و دو نفر از سفارت انگلیس برگزار می‌شود.

وودهاوس بر مبنای گزارش این هیأت توضیح می‌دهد، در این مذاکرات نیز نمایندگان انگلیس تأکید را هم‌چنان بر خطر کمونیسم گذاشته، چنین استدلال کردند که: «هدف بریتانیا فقط آن است که مصدق را به اقدام جدی علیه کمونیست‌ها ترغیب کند». سپس می‌افزاید: «مذاکراتی در جلسات قبل درباره امکان انجام چنین کاری به وسایل آشکار یا پنهانی انجام گرفته بود، ولی لوی هندرسن [سفیر آمریکا] عقیده داشت بدون حل بحران نفت این عمل غیرممکن می‌نماید. به نظر دولت انگلیس تقریباً هیچ شانس، نه برای رسیدن به توافق با مصدق نه برای اقدام جدی علیه حزب توده از جانب مصدق (حتی در صورت رسیدن به توافق) وجود نداشت».^{۱۶} انگلیسی‌ها با این ترفند ضرورت برکناری مصدق و آوردن نخست‌وزیر مطلوب را مطرح می‌ساختند. طرف آمریکائی مذاکرات که ساده‌لوحانه، نحوه برخورد انگلیسی‌ها به مسأله دکتر مصدق و حزب توده را جدی گرفته بودند، پیشنهاد می‌کردند که تشکیلات انگلیس در ایران «به جای براندازی مصدق، در جهت بی‌اعتبار کردن کاشانی و دوستان تندرو وی به کار گرفته شود تا مصدق راحت‌تر بتواند علیه حزب توده اقدام جدی به عمل آورد»! وودهاوس با کنایه می‌نویسد: «این بلاهت زیرکانه، نمونه طرز فکر آمریکائی‌ها بود که هنوز خیال می‌کردند مصدق را می‌توان نگاه داشت و آلت دست قرار داد و یا نمونه طرز فکر آلهائی که از نتایج سقوط مصدق بیمناک بودند».^{۱۷}

با وجود اینکه در جریان مذاکرات، آمریکائی‌ها تأکید می‌کنند که «امکان اقدام علیه مصدق کنار گذاشته نشده است». ولی حتی بررسی مشترک طرح مقدماتی انگلیس‌ها را با «سیا» هنوز خیلی زود می‌دانستند. جمع‌بندی هیأت انگلیسی از مذاکرات این بوده است که «قبل از جفاف دادن حکومت جدید در آمریکا و آزمون عکس‌العمل مصدق نسبت به یک پیشنهاد دیگر برای حل اختلاف نفت، مذاکرات را نمی‌توان بیش از آن پیش برد».^{۱۸}

انگلیسی‌ها، از هیستری ضد کمونیستی حاکم بر محافل حکومت‌گر ایالات متحده آمریکا، به ویژه آن ایام، با مهارت بهره‌برداری کردند. بسیاری از پژوهشگران خارجی و ایرانی نیز ترس از خطر کمونیسم و شوروی را عامل کشانده شدن دولت آمریکا به پذیرش طرح براندازی حکومت مصدق می‌دانند. پژوهشگر آمریکائی ریچارد کاتم، در این باره

چنین می‌گوید: «احساس من در آن موقع این بود - و هنوز نیز هست - که انگلیس از میزان ترس بیمارگونه آمریکائیان از کمونیسم آگاه بود. آن زمان، دوران کمیته رسیدگی به فعالیت‌های ضدآمریکائی بود که سناتور جوزف مک کارتی آن را کارگردانی می‌کرد. انگلیسی‌ها زیرکانه از این ترس برای ترغیب ما، به درگیر کردن خودمان در کودتا سوءاستفاده کردند».^{۱۹}

بی‌تردید هراس آمریکائیان از شیخ کمونیسم، و استراتژی سیاست خارجی ضد کمونیسم - ضد شوروی دولت آمریکا که دائماً آتش آن افروخته تر می‌شد، در گرویدن آنها به سیاست انگلیسی براندازی حکومت مصدق، نقش مهمی داشته است. با این همه خطاست اگر تغییر موضع آمریکا را صرفاً از همین زاویه بنگریم و یا به همین عامل محدود سازیم.

سیاست دکتر مصدق در مسأله نفت و سرسختی او در پاسداری از اصول قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت جنوب، به ویژه روش او نسبت به نحوه پرداخت غرامت، اصول «مقدس» مالکیت سرمایه‌های خارجی در منطقه، به ویژه منافع حیاتی شرکت‌های نفتی آمریکا را به خطر می‌انداخت و تعادل موجود را بهم می‌زد.

دولت آمریکا حتی در زمان حکومت دموکرات‌ها و زمام‌داری اشخاصی نظیر آچسن که به مصدق تا حدی تعلق خاطر داشت، همان گاه که در واشنگتن همگام با دکتر مصدق در جستجوی راه‌حلی برای رفع اختلاف انگلیس و ایران بر سر مسأله نفت بود، تأکید داشت که: «توافق با بریتانیا باید براساسی باشد که به دیگر قراردادهای نفت در سراسر جهان لطمه وارد نکند».^{۲۰} جیمز ا. بیل، به یک گردهم‌آئی فوق‌العاده اشاره می‌کند که در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱ [۱۸ مهر ماه ۱۳۳۰] میان دین آچسن وزیر خارجه و جرج مک گی معاون او، با رؤسای پنج شرکت بزرگ نفت آمریکا برگزار می‌شود. موضع شرکت‌های نفتی آمریکا در قبال ملی شدن صنعت نفت ایران در ارتباط با بحث ما جالب توجه است: «نمایندگان گروه نفتی تأکید کردند که موافقت با شرایط ایران در صورتی که بیشتر از آنچه سایر کشورها دریافت می‌دارند باشد، پی‌آمدهای وخیمی دربر خواهد داشت. آنان اظهار نظر کردند که اگر چنین کاری صورت بگیرد، تمامی صنعت نفت بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت. و این عقیده را مطرح ساختند که حتی از دست دادن ایران، بر عدم ثباتی که از موافقت با شرایط بسیار مساعد با ایران ناشی خواهد شد ترجیح دارد. سایر نمایندگان اشاره

کردند که نه تنها حفظ صنعت نفت، بلکه کلیه سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ماوراء بحار و نظریه حرمت روابط قراردادی مطرح است».^{۲۱}

بنابراین تصادفی نبود که دولت آمریکا بلافاصله پس از رد آخرین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی دکتر مصدق در پایان اسفند ماه ۱۳۳۱، قاطعانه به طرح براندازی پیشنهادی انگلیس گروید، و از آن پس رهبری عملیات را تا سرنگونی حکومت مصدق، بدست گرفت و به مرحله اجرا درآورد.

آنچه در بالا به ایجاز آمد، نمونه‌هایی از اقدامات و تلاش‌های سیاسی پشت پرده دولت انگلستان در جهت براندازی حکومت دکتر مصدق بود. اعمال دولت انگلیس در زمینه حقوقی در مجامع بین‌المللی، نظیر دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه و شورای امنیت، تهدید نظامی و حتی طرح اشغال نظامی پالایشگاه آبادان، تحریم صادرات نفت ایران و محاصره اقتصادی و ایجاد دشواری‌های متعدد مالی و اقتصادی، در مطبوعات آن زمان وسیعاً منعکس شده و در نوشته‌ها و کتاب‌های مختلف به تفصیل بیان گشته است. تلاش‌های مزدوران انگلیس به رهبری برادران رشیدیان در ایجاد آشوب‌ها و درگیری میان نیروهای سیاسی، تشدید اختلافات در جبهه ملی، دویهم زنی‌ها، خریدن روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس و سیاست‌مداران حکایت از جنگ فرسایشی تمام‌عیاری می‌کند که حکومت دکتر مصدق در تمام دوران زمامداری خود با آن دست به گریبان بود. فقط حمایت بی‌دریغ ملت ایران بود که مصدق را در برابر آن همه توطئه‌ها و مشکلات سر پا نگه داشت.

«سیا»، فرماندهی عملیات براندازی مصدق را بدست می‌گیرد

تقریباً از آغاز سال ۳۲، هدایت طرح براندازی حکومت دکتر مصدق با نام جدید آمریکائی شده «آژاکس»، به سازمان جاسوسی «سیا» منتقل می‌شود و وارد مرحله نهائی می‌گردد. کرمیت روزولت، مسئول «سیا» برای خاورمیانه، فرماندهی عملیات در تهران را بدست می‌گیرد. وود هاوس این تحوّل را چنین توصیف می‌کند: «روز ۱۸ مارس (۲۷ اسفند ۱۳۳۱) ما در لندن پیامی از وایزرنر [مسئول عملیات «سیا» برای خاورمیانه] دریافت کردیم مبنی بر اینکه «سیا» برای مذاکره درباره جزئیات تاکتیک براندازی مصدق آماده است. اواسط ماه آوریل [اواخر فروردین ماه ۱۳۳۲] این امر به وسیله پیام دیگری از جانب معاون وزیر خارجه آمریکا بیدل اسمیت تأیید شد».^{۲۲}

نکته جالب توجهی که از بررسی اسناد بدست می‌آید، وجود قرینه‌هایی است که نشان می‌دهند: با وجود آمادگی «سیا» برای بررسی طرح انگلیسی براندازی حکومت دکتر مصدق، هنوز در اسفند ماه ۱۳۳۱ و حتی تا مدتی، دولت آمریکا تصمیم قطعی و روشن درباره چگونگی مقابله با حکومت مصدق، اتخاذ نکرده بود و نشانه‌های روشنی از تردید و ناپی‌گیری مشاهده می‌شود.

در میان اسناد آرشیو ملی آمریکا به گزارشی برخوردیم که جان فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا، به سفارتخانه‌های خود در تهران و لندن از جریان گفتگویش در ۶ مارس ۱۹۵۳ با آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس، ارسال کرده است. محتوای این گفتگو در تأیید برداشت بالاست که عیناً نقل می‌گردد:

وزارت خارجه

فرستاده شد به سفارت در لندن

سفارت در طهران

۷ مارس ۱۹۵۳ (۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۱)

«در ملاقات دیروز وزیر امور خارجه آمریکا با ایدن (SR. ANTHONY EDEN)

درباره وضع فعلی ایران، چنین ارزیابی شد:

«هرچند اوضاع مبهم است، ولی احتمالاً بیشتر اقتدار و شوکت شاه از بین رفته و شاید هم برای همیشه، احتمالاً مصدق بحران فعلی را از سر گذرانیده و در قدرت باقی خواهد ماند. با این حال با محو قدرت شاه و ارتش، خطر اینکه ایران کمونیستی شود زیاد است و گذار به يك حکومت فرمانبردار در صورت سقوط مصدق کاهش یافته است.

وزیر خارجه اشاره کرد که اگر مصدق پیشنهادات فعلی را درباره نفت رد کند - ما در نظر نداریم پیشنهاد دیگری ارائه دهیم و معتقدیم که در شرایط فعلی، مسئله نفت بهتر است به حال تعلیق بماند. در این وضع، دولت آمریکا در نظر ندارد که به مصدق کمک‌های مالی گسترده بکند. چون نباید مصدق خیال کند که با ضرب شست‌ای که زده است می‌تواند جایزه هم بگیرد. در چنین وضعی، ایالات متحده نباید دست به خرید بزرگ نفت بزند. ولی ما باید قدری خوددار باشیم که کمک‌ها یا دست‌آوردهای جزئی از مصدق سلب نشود تا وی بکلی غرقه نشود. چرا که در آن صورت خطر جدی جایگزین شدن کمونیست‌ها بجای وی به میان خواهد آمد. خریدهای نفتی در مقیاس کم و یا اجازه دادن به

تکنیسین‌های مؤسسه جونز که به ایران بروند، نمونه‌هایی از اقدامات جزئی و نمایشی هستند.

ایدن شدیداً اعتراض کرد که ما به تکنیسین‌های جونز اجازه رفتن به ایران را ندهیم، چون نتایج چنین عملی در انگلیس وخیم خواهد بود. وی گفت که کمک‌ها به ایران باید حتی المقدور غیرمستقیم بوده و مربوط به نفت نباشد.

وزیر خارجه آمریکا گفت، بعضی از جوانب این مسئله را باید «صبر کنیم و ببینیم». ولی اصرار ورزید که جلوگیری از متلاشی شدن (ایران) و در نتیجه چیره شدن کمونیست‌ها بسیار مهم است.

در مذاکرات و دیدار ثانوی که در کاخ سفید روی داد اینجانب (یعنی دالس) نظر دادم که وضع در ایران خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی شده است و در چنین شرایطی ممکن است مجبور شویم سریع عمل کنیم و از این نظر لازم است که دولت آمریکا بصیرت زیادی داشته باشد که چه باید بکند.

ایدن دوباره درخواست خود را ابراز کرد، مبنی بر اینکه اقدامات آمریکا «برای حفظ تعادل دوستانه با ایران»، باید خارج از محدوده‌ی خرید هرگونه نفت از ایران باشد و نباید به فعال کردن پالایشگاه (آبادان) بینجامد. ایدن مخصوصاً تأکید کرد که حضور متخصصین نفتی آمریکائی در آبادان باعث رنجش بسیار در انگلستان خواهد شد. این مسئله را معوق گذاشتیم اما قید کردیم که دولت آمریکا باید آزادی عمل داشته باشد».^{۲۳}

امضاء آلن دالس

آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان در خاطرات خود در اشاره به همین مذاکرات مارس ۱۹۵۳ (اسفند ۱۳۳۱) در واشنگتن با رئیس جمهور آیزنهاور و فوستر دالس وزیر خارجه درباره ایران داشته است، اشاره می‌کند. وی پیام خصوصی مفصلی از این مذاکرات به وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان می‌فرستد که من پاره‌هائی از آن را ذیلاً نقل می‌کنم: رئیس جمهور: «گفت که بر اثر مداخلات هندرسن برای هواداری از شاه، موقعیت هندرسن نزد مصدق بسیار ضعیف شده است و امکان قطعی دارد که گذرنامه‌اش را بدستش بدهند و روانه‌اش کنند. ظاهراً رئیس جمهور چنین احساس می‌کرد که قطع روابط آمریکا و ایران تحمّل‌ناپذیر خواهد بود و بهر قیمتی شده است باید از آن جلوگیری کرد... آقای دالس گفت او مطمئن است که مصدق آخرین پیشنهاد انگلیس و آمریکا را رد خواهد کرد و

رئیس‌جمهور اظهار داشت که در این صورت مایل است مردی را به ایران بفرستد که ایرانی‌ها به او اعتماد داشته باشند و این شخص اختیار داشته باشد تا بهترین ترتیبی را که بتواند، بدهد و نفت را دوباره جاری کند. رئیس‌جمهور، برای این کار آقای «آلتون جونز» را در نظر داشت که دوست خود اوست و از اعتماد بی‌دریغ وی برخوردار است...»

ایدن در پیام‌اش به چرچیل می‌افزاید: «...بنظر می‌رسد که فکر دست‌اندازی کمونیست‌ها به ایران او را [رئیس‌جمهور را] نگران ساخته است. از قرار معلوم، مصدق دوباره آمریکائی‌ها را هراسناک کرده است». ایدن به آمریکائی‌ها که از احتمال متحد شدن مصدق با شوروی‌ها ابراز نگرانی می‌کردند، می‌گوید: «به کار گرفتن این سیاست از سوی مصدق بیشتر بدین منظور است که ابرقدرت‌ها را علیه یکدیگر برانگیزد».^{۲۴}

از آنچه در بالا آمد - همراه با داده‌های دیگر - می‌توان دریافت، که گرویدن دولت آمریکا به طرح براندازی حکومت مصدق، حتی پس از زمامداری ژنرال آیزنهاور در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ (آخر دی ماه ۱۳۳۱) به آسانی و با سرعت تحقق نیافت. از همان مذاکرات وودهاوس در واشنگتن با مقامات «سیا» و نیز نشست مشترک دسامبر ۱۹۵۲ (۱۱ آذر ماه ۳۱) در واشنگتن میان نمایندگان وزارت خارجه آمریکا و انگلیس، که در صفحات بالا بدان اشاره شد، پیدا بود که مقامات آمریکا در عین اینکه «امکان اقدام علیه مصدق را کنار نگذاشته‌اند»، مع‌هذا هر اقدام مشترک و حتی بررسی مشترک طرح براندازی انگلیسی‌ها را در آن ایام، امری شتابزده پنداشته و از آن پرهیز می‌کرده‌اند. و به ویژه در انتظار عکس‌العمل دکنتر مصدق در برابر پیشنهاد مشترک بود.

شاید بخاطر همین سیاست کج‌دار و مریز و دودلی آمریکا در قبال حکومت مصدق است که آنتونی ایدن نیز مقارن همین ایام دستور توقف عملیات برادران رشیدیان در تهران را صادر می‌کند. وودهاوس می‌نویسد: «طی ماه فوریه [۱۹۵۳] برابر با اواخر بهمن ماه ۱۳۳۱] وزارت امور خارجه انگلیس تصمیم گرفت تمام برنامه‌های عملیاتی علیه مصدق را متوقف سازد. به این دلیل که ما نمی‌توانستیم تا ابد هزینه تشکیلات «برادران» را تأمین کنیم، آن هم در شرایطی که همکاری آمریکائی‌ها در این زمینه تا این حد نامطمئن بنظر می‌رسید. امریه‌ای برای تصویب وزیر تهیه شد مبنی بر اینکه به «برادران» دستور داده شود طرح عملیاتی خود را رها کرده صرفاً به کارهای «اطلاعاتی» بپردازند. مقرری‌ای که طی ماه گذشته به آنان پرداخت شده بود نیز می‌بایست بتدریج کاهش یابد. من با اکره با این امریه

موافقت کردم، نه آن که حتی اگر موافقت نمی‌کردم می‌توانست تأثیری داشته باشد. روز ۲۱ فوریه، موضوع مورد تأیید ایدن قرار گرفت و ما به نوبت «برادران» را از این تصمیم مطلع ساختیم، اما «برادران» این دستور را نپذیرفتند. آنها تصمیم گرفتند فعالیت خود را مانند گذشته ادامه دهند و مقرری عمال خود را از جیب خویش بپردازند!^{۲۵}

جالب آنست که بنا به روایت وود هاوس، وزارت امور خارجه انگلیس حتی پس از دریافت پیام ۱۸ مارس ۱۹۵۳ از سوی وایزتر، که قبلاً به آن اشاره کردیم، مایل نبود در تصمیم مورخ ۲۱ فوریه ایدن تجدیدنظر کند. فقط پس از دریافت پیام ژنرال بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه آمریکا در اواسط ماه آوریل چون «به نمایندگی از طرف وزارت خارجه آمریکا سخن گفته بود، این دودلی رفته رفته برطرف شد». ^{۲۶} لذا موافقت می‌شود که تشکیلات «برادران» دوباره سرپا نگاه داشته شود.

وود هاوس مدعی است که حتی در ژوئیه [تیر ماه ۱۳۳۲] «وزارت امور خارجه انگلیس - به سیاق خصلت‌های همیشگی اش - دودل بود. مسئولین، نتیجه دلخواه عملیات را آرزو داشتند ولی از خطرات احتمالی آن نیز دچار تشویش قابل درک بودند. در این اثناء، یک خوش‌شانسی به کمک ما [منظور سازمان جاسوسی Mi6 است] آمد. ایدن سخت بیمار شده، ناچار بود برای عمل به بوستون پرواز کند... در غیاب او، چرچیل شخصاً امور وزارت خارجه را به عهده گرفت. وی از عملیات نمایشی و هیجان‌انگیز خوشش می‌آمد و برای دیپلمات‌های کم‌جرات احترام زیادی قائل نبود. این چرچیل بود که دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرد». ^{۲۷} با اینهمه نباید از نظر دور داشت که در این زمان، «سیا» و وزارت خارجه آمریکا ابتکار عملیات را در دست داشتند. از این پس، هم آن‌ها بودند که انگلستان را نیز با شتاب بدنبال عملیات خود می‌کشاندند و از امکانات آنها در تهران استفاده می‌نمودند.

فواد روحانی برای نشان دادن تداوم این وضع کج‌دار و مریز و دودلی‌ها، که حتی اثرات آن تا تیر ماه ۱۳۳۲ مشاهده می‌گردد، اقدامات ک. ب. راس (K. B. Ross) که قبلاً مدتی رئیس پالایشگاه آبادان بود، و نیز مورد والتر لوی (Walter Levy) کارشناس نفتی آمریکا را شاهد می‌آورد. از آن‌جا که فواد روحانی شخصاً در جریان این اقدامات بوده است، روایت او را عیناً نقل می‌کنم:

«شخصی به نام ک. ب. راس که قبلاً رئیس پالایشگاه آبادان بود و شهرت به حُسن

تفاهم و رابطه با ایرانیان داشت، نامه‌ای از لندن به تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۵۳ (۱۷ خرداد ۱۳۳۲) به دکتر مصدق نوشت و اظهار کرد که عازم بغداد است و تقاضا نمود که دکتر مصدق به سفیر ایران در بغداد دستور دهد که او را بپذیرد. چون او نظریاتی در مسئله نفت دارد که می‌خواهد به اطلاع دولت ایران برساند. دکتر مصدق نگارنده را احضار و مأمور نمود که به بغداد رفته و با راس ملاقات کنم. پیامی هم حاوی پیشنهادهائی از جانب خود در مورد طرز تعیین غرامت دیکته کرد که اینجانب همراه ببرم. مذاکرات اینجانب با راس در بغداد در اطراف پیشنهادهای دکتر مصدق چهار روز یعنی تا اول تیر ادامه یافت و راس هر روز بعد از مذاکره با اینجانب با لندن تماس تلفنی می‌گرفت. چون در جلسه بعد سئوالاتی طرح می‌کرد که معلوم بود از لندن به او تلقین می‌شد. هر چند او به سئوالات این جانب دایر بر اینکه از چه مقامی مأموریت دارد جواب صریح نمی‌داد، بلکه تأکید می‌کرد که صرفاً به فکر خود به این اقدام مبادرت کرده است. ولی از فحوای اظهارات او (از جمله اشاره به نظریات بعضی از اعضای وزارت امور خارجه و ریچارد استوکس) برای این جانب یقین حاصل شد که او با وزارت خارجه انگلیس (و نه با شرکت نفت) تماس دارد. نکته دیگری که این استنباط را تأیید می‌کرد این بود که راس اظهار کرد به احتمال قوی دولت انگلیس پیشنهاد دکتر مصدق را راجع به اینکه شرکت نفت مبلغ مدعابه خود را یکجا تعیین کند تا موضوع به قضاوت دیوان دادگستری محول شود، قبول خواهد کرد. (این موضوع تنها اشکالی بود که باعث رد آخرین پیشنهاد انگلیس و آمریکا از طرف دکتر مصدق گردید) بالاخره راس در پایان مذاکرات اظهار کرد که با امیدواری به موافقت لندن با پیشنهاد دکتر مصدق برای مذاکرات نهائی به لندن خواهد رفت و تقاضا کرد که من دو هفته بعد دوباره به ملاقات او بروم. اینجانب روز ۳ تیر به تهران برگشتم و دکتر مصدق گزارش ملاقات با راس را با خوشوقتی زیاد تلقی کرد. روز ۹ تیر تلگرافی از راس به اینجانب رسید که بر اثر آن قرار بر این شد که من در حدود تاریخ ۱۳ تیر در ژنو با او دوباره ملاقات کنم. اینجانب به موقع به ژنو رفتم. ولی روز ۱۵ تیر (۶ ژوئیه) تلگراف رمزی از راس رسید به این مضمون که «به علت محذوراتی از ملاقات شما معذور می‌باشم». چگونگی این «محذورات» از آنچه راس طی یک مصاحبه مطبوعاتی در لندن در تاریخ ۲۷ مرداد (روز قبل از کودتا) گفت معلوم گردید. او گفت: «من با یکی از رؤسای شرکت ملی نفت صحبت کردم و توافق هائی حاصل شد، ولی بختاً از طرف شرکت نفت انگلیس دستور قطع مذاکرات به من داده شد.» به این ترتیب سیاست شرکت نفت

انگلیس بر سیاست وزارت امور خارجه غلبه کرد. در مقام تحقیق علت این تحول باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - تصمیم به اجرای کودتا گرفته شده بود و در ماه ژوئیه [تیر ماه ۱۳۳۲] روزولت با دستور نهائی وزارت امور خارجه آمریکا با همین مأموریت عازم ایران شد.

۲ - درست در همان زمان آیزنهاور طی نامه‌ای خطاب به دکتر مصدق او را از هرگونه کمک مالی و اقتصادی در حق ایران ناامید کرد.

۳ - در اوائل ژوئیه ایدن سخت مریض شد و در دوره بحرانی در وزارت امور خارجه نبود، به طوری که موضوع کودتا بدست چرچیل افتاد که همیشه طرفدار توسل به قوه قهریه علیه ایران بود.

۴ - بالاخره همزمان با قضیه راس، شخص دیگری یعنی والتر لوی کارشناس نفتی مشهور آمریکائی به وسیله سفیر ایران در واشنگتن با دکتر مصدق تماس گرفته و پیشنهاد قابل توجهی برای تعیین میزان غرامت طرح کرده و تقاضا نموده بود که دکتر مصدق او را برای توضیح پیشنهادش بپذیرد. دکتر مصدق با استقبال از این تقاضا او را به ایران دعوت کرد و در انتظار ورود او بود. ولی بگفتا در همین موقع وی اظهار تأسف کرد از اینکه به علت سرماخوردگی از مسافرت به ایران معذور است. توضیحات بالا نشان می‌دهد که دولت آمریکا که در ابتدا و تا مدتی در برابر پیشنهاد دولت انگلیس برای برانداختن دکتر مصدق مقاومت می‌کرد، بالاخره حتی از دولت انگلیس پیش افتاد و به طوری که وود هاوس بانی اصلی نقشه کودتا می‌نویسد: «حالا دیگر مقامات آمریکائی به حکم صفت ذاتی خود جدیت بیشتری از مقامات دولت ما، برای شروع به عمل نشان دادند».^{۲۸}

آقای فواد روحانی با بیان این مطلب: «به این ترتیب سیاست شرکت نفت انگلیس بر سیاست وزارت امور خارجه غلبه کرد»، چنین نتیجه می‌گیرد که گویا مأموریت ك. ب. راس ازسوی وزارت خارجه انگلیس و با انگیزه دستیابی به توافق با دکتر مصدق و حل اختلافات به ویژه بر سر پرداخت غرامت به گونه پیشنهادی دکتر مصدق بوده است. درستی این برداشت قابل تردید است. زیرا چنانکه در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد، دولت انگلیس تقریباً سه هفته قبل از مأموریت آقای راس، با پیشنهاد دکتر مصدق درباره غرامت به همین نحو مخالفت می‌کند. تشبثات آقای ك. ب. راس و والتر لوی، اگر به قصد اغفال نبوده باشد احتمالاً بازتاب گرایش‌ها و جناح‌های مختلف در وزارت خارجه و سازمان Mi6 و یا انعکاسی

از اوضاع ماه‌های دودلی و بی‌تصمیمی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. در واقع، پس از آنکه در ۴ تیر ماه ۱۳۳۲، در واشنگتن تصمیم نهائی و رسمی درباره کودتا اتخاذ می‌گردد، به این آقایان نیز از کانال‌های مختلف ابلاغ می‌شود که خود را کنار بکشند.

پانویست‌های فصل هجدهم

۱. ضد کودتا، کریمت روزولت، صفحه ۸
۲. آرشیو دولتی انگلیس. شماره بایگانی FO 371/91583 به نقل از کتاب زندگی سیاسی مصدق فواد روحانی، صفحه ۴۰۵. سایر اسنادات به آرشیو دولتی انگلیس نیز از همین منبع است.
۳. مصدق؛ نقت. ناشیونالسم ایرانی، جیمز بیل. ویلیام راجر لویس، ترجمه فارسی، صفحه ۳۷۴
۴. همان منبع شماره ۲، شماره بایگانی FO 371/91472/73486
۵. سه گزارش، مقاله دکتر مک‌گی: «مذاکره با دکتر مصدق»، صفحه ۱۳۶
۶. همان منبع شماره ۲، شماره بایگانی FO 371/19002/190 - 81
۷. کودتای ۲۸ مرداد، مارک. ج. گازیوروسکی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحه ۲۱
۸. سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، بریان لیبنگ، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۵۲
۹. همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۰۳
۱۰. اسرار کودتای ۲۸ مرداد، ام. وودهاوس، ترجمه نظام‌الدین دریندی، صفحه ۴۰
۱۱. همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۴
۱۲. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۵۳
۱۳. همان منبع شماره ۸
۱۴. همان منبع شماره ۸، صفحات ۵۶-۵۵
۱۵. همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۷
۱۶. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۲
۱۷. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۷
۱۸. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۵
۱۹. به نقل از همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۶
۲۰. همان منبع، شماره ۵، صفحه ۱۳۶
۲۱. از مقاله جیمز. ا. بیل: (آمریکا، ایران، سیاست مداخله ۱۹۵۳-۱۹۵۱) به نقل از همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۴۵
۲۲. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۶۹
۲۳. اسناد سرری آرشیو ملی ایالات متحده آمریکا. هفتم مارس ۱۹۵۳. شماره بایگانی 78800/3 - 753
۲۴. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحات ۳۰۰-۲۹۹

۲۵. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۶۷
۲۶. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۷۰
۲۷. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۷۲
۲۸. زندگی سیاسی مصدّق، فواد روحانی، صفحات ۴۳۰ - ۴۲۸. فواد روحانی همین ماجرا را با تفصیل بیشتر، در کتاب دیگر خود: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صفحات ۳۴۸ - ۳۴۳ نیز شرح داده است.

فصل نوزدهم

چرخش نهائی آمریکا به سوی سیاست سرنگونی مصدق

در این جا این سؤال پیش می آید که چه عواملی موجب شد که سیاست دولت آمریکا از حمایت مشروط دکتر مصدق و حالت میانجی میان دولت های انگلیس و ایران، عاقبت به سوی سیاست انگلیس چرخش قطعی یافت؟ سیاستی که از آغاز - همانگونه که به تفصیل به آن پرداختیم - عبارت بود از سرنگونی حکومت ملی مصدق. چه شد که دولت آمریکا، امر براندازی او از راه کودتا را بدست گرفت؟

بنظر می رسد دو عامل در این تغییر سیاست و پایان دادن به دودلی ها و تردیدها، نقش عمده ای داشته است:

- ۱ - ردّ دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی دکتر مصدق.
- ۲ - قدرت گرفتن جبهه مخالفان دکتر مصدق و تشدید تعرضات علنی آن ها. منظور، اقدامات پشت پرده ی متعدد مخالفان دکتر مصدق از دربار و شاه گرفته تا سرلشگر زاهدی است، در جهت تشویق دولت آمریکا به مشارکت در عملیات برکناری مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی. در زیر، به بررسی کوتاه این دو عامل می پردازیم:

۱- پیامد ردّ دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس
چگونگی آن را فواد روحانی بطور جامع و مستند در کتاب: «تاریخ ملی شدن صنعت

نفت ایران، (صفحات ۳۳۲ تا ۳۳۸) و در کتاب «زندگی سیاسی مصدق» (صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۷) و نیز در مقاله‌ای در مجله مهرگان شماره ۴ زمستان ۱۳۷۱ توضیح داده و بررسی کرده است. من به اختصار و تا حدی که به بحث ما مربوط می‌شود به آن می‌پردازیم.

قبلاً خاطر نشان کردیم که در مذاکرات میان مقامات وزارت خارجه آمریکا و انگلیس در واشنگتن در ۲ دسامبر ۱۹۵۲ (۱۱ آذرماه ۱۳۳۱)، مطرح گردید که دولت جدید آمریکا در نظر دارد طرحی برای حلّ مسأله نفت پیشنهاد نماید و تا روشن شدن پاسخ دکتر مصدق آماده نیست حتی درباره طرح براندازی پیشنهادی انگلیسی‌ها به گفتگو بنشیند. دکتر مصدق برای تشویق رئیس‌جمهور جدید، به اقدام درجهت حلّ معضل نفت و دریافت کمک مالی از آن کشور، حتی منتظر نشد تا ژنرال آیزنهاور رسماً در سی دیماه امور را بدست بگیرد. در ۱۹ همان ماه پیامی به او فرستاد و فردای آن روز پاسخ گرمی از وی دریافت نمود. در اواخر دیماه شایعات فراوانی دائر بر مذاکرات مهمّ دکتر مصدق برای حلّ مسأله نفت در تهران پخش شد و موضوع ۸۰ درصد خاتمه یافته تلقی گردید. دکتر مصدق به نمایندگان فراکسیون نهضت ملی که در ۲۱ دی‌ماه درباره لایحه تمدید یکساله اختیارات به ملاقات او رفته بودند می‌گوید: «...منظور اصلی از تقاضای این مدت اختیارات فقط و فقط برای حلّ مسأله نفت است. زیرا در این چند روز مذاکرات اساسی جریان دارد که تا اندازه‌ای باعث امیدواری است...».

در اواسط بهمن‌ماه ۱۳۳۱ خبری در تهران منتشر شد که وزیر خارجه آمریکا در مسافرت به لندن درباره موضوع نفت ایران با چرچیل نخست‌وزیر و ایدن وزیر خارجه انگلیس مذاکره کرده و نتیجه آن به صورت طرح مشترک به دکتر مصدق تسلیم خواهد شد. این خبر به حقیقت پیوست و در اوّل اسفندماه ۱۳۳۱ هندرسن سفیر آمریکا، طرح مشترک انگلیس و آمریکا را به شرح زیر تسلیم دکتر مصدق نمود:

۱- موضوع غرامات شرکت نفت انگلیس و ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی رجوع شود که بر طبق اصول یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان به انتخاب شرکت مزبور، میزان آن را تعیین کند.

۲- به مجرد حصول توافق درباره تصفیه غرامات به شرح بالا، دولت آمریکا مبلغی به عنوان مساعده به دولت ایران بپردازد که در آینده معادل آن به نفت، از طرف دولت ایران مسترد شود.

۳ - دولت ایران موافقت نماید که با يك سازمان بین‌المللی که شرکت سابق نیز در آن دخیل باشد وارد مذاکره شده ترتیبی قائل شود که شرکت مزبور مقادیر عمده‌ای نفت برای مدت طولانی خریداری کند.

۴ - دولت ایران حق کامل اداره صنعت نفت خود را داشته باشد و فقط قبلاً متعهد شود که غرامت شرکت را به هر میزانی که دیوان دادگستری بین‌المللی تعیین کند بپردازد.

۵ - پرداخت غرامت ممکن است به یکی از دو صورت انجام گیرد. یا با پرداخت صدی بیست و پنج از عایدات ناویژه فروش نفت در آینده، یا به وسیله تحویل نفت خام و تصفیه شده بر طبق تراضی طرفین. طریق دیگری که ممکن است در نظر گرفته شود اینست که اگر در هر سال ۲۵ درصد عواید فروش از پنج درصد میزان غرامت شرکت کمتر باشد دولت ایران معادل این کمبود، نفت به شرکت تحویل دهد.

۶ - علاوه بر مقادیری که به شرکت تحویل داده خواهد شد، دولت ایران در فروش نفت خود در بازارهای جهان آزاد باشد.

این پیشنهاد، بر سر مسأله غرامت به شکست انجامید. زیرا شرکت سابق نفت خواستار جبران خسارت از دست دادن کسب و کار یعنی عدم‌التفع را از ایران مطالبه می‌کرد. حال آن که دولت ایران حق شرکت را به دریافت غرامت، محدود به بهای تأسیسات می‌دانست.

در تاریخ ۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۱، وزرای خارجه آمریکا و انگلیس در لندن، پس از بررسی نظریات دولت ایران، که از طریق هندرسن منتقل می‌شد، اعلامیه‌ای دادند مبنی بر اینکه طرح مشترك عادلانه‌ترین پیشنهاد است و نگرانی دولت ایران در مسأله غرامت بی‌مورد است. و اتمام حجت کردند که هیچ‌گونه تغییری در مفاد طرح داده نخواهد شد. از جمله تصریح شده بود: «دولت انگلیس تصمیم گرفته است که نسبت به پیشنهادی که در تاریخ ۲۰ فوریه (اول اسفند) به دکتر مصدق تسلیم شده است پافشاری نماید. زیرا پیشنهاد مزبور حاصل مذاکرات مفصل و نتیجه مطالعات دقیقی است که مشتمل بر کلیه جوانب قضیه بوده و دولت آمریکا نیز آن را عادلانه و منصفانه می‌داند».

فواد روحانی که از مشاوران نفتی دکتر مصدق بود، شهادت می‌دهد که مصدق شخصاً موافق با پیشنهاد بود و اکثر مشاوران دکتر مصدق نیز همین نظر را داشتند. ولی دو نفر از آنها [منظورش مهندس حسینی و دکتر شایگان است] عقیده داشتند که: «شرط

مربوط به تعیین غرامت يك دام حقوقی است که پیش پای ایران گسترده شده و اگر ایران در آن قدم گذارد، دچار آنچنان سقوطی خواهد شد که دیگر نخواهد توانست قد علم کند.^۱

شهادت فواد روحانی بدین قرار است: «عصر روز ۱۸ اسفند، دکتر مصدق، سهام‌السلطان بیات رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت بخوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و اینجانب (به عنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود. صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفتگی گفت: دیدید که این‌ها باز نقشه‌ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی‌خواست بیش از این در این باب بحث شود. سهام‌السلطان و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایت‌بخش می‌دانستند، همان روز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست‌وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در يك مصاحبه اظهار کرد که اگر آیدن گفته است دولت‌های انگلیس و آمریکا در پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد ما هم در رد آن‌ها پافشاری خواهیم کرد».^۲

فواد روحانی به تفصیل در نوشته‌های خود، پنج پیشنهاد مختلفی را که از سوی هیأت‌های مختلف نظیر: جکسن، استوکس، بانک جهانی، پیشنهاد مشترک ترومن - چرچیل و دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را با شرایط ۶ گانه قانون ملی شدن مقایسه می‌کند. وی از میان ۵ پیشنهاد، تنها دومین پیشنهاد مشترک را با مقررات قانون ملی شدن منطبق می‌داند و بهترین پیشنهادی ارزیابی می‌کند که بدولت ایران تسلیم گردید.

در حقیقت، از مجموعه صحبت‌ها و استدلال پیشوای نهضت ملی ایران، چه قبل و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز چنین بر می‌آید که دکتر مصدق دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را مغایر با اصول و روح قانون ملی شدن صنعت نفت نمی‌دانست. به همین جهت تمام استدلال ایشان بر سر ناعادلانه و زیادی بودن مقدار غرامت دور می‌زند. اصولاً پرداخت غرامت در قانون ۶ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت قید شده بود: «پیش‌بینی تودیع

۲۵ درصد از عایدات خالص نفت به منظور پرداخت غرامت به شرکت سابق».

لذا در واقع، اختلاف بر سر مقدار باجی بود که دولت ایران می‌بایست بخاطر کسب آزادی و استقلال و تأمین حاکمیت ملی بر صنایع نفت به ابر قدرت آن روزی انگلستان، که می‌باید: آفتاب در امپراطوری او غروب نمی‌کند، پردازد. به ویژه آنکه دولت انگلیس در توقعات خود، اینک آشکارا و قاطعانه از سوی ابر قدرت آمریکا نیز حمایت می‌شد.

دکتر مصدق در پیام ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ خود به ملت ایران در ذکر علت رد پیشنهاد مشترک، چنین می‌گوید: «...در مذاکرات اخیری که جناب آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا با اینجانب به عمل آورد، دولت انگلستان پیشنهاد نموده بود که به جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن» عبارت: «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» گذاشته شود. هم‌وطنان عزیز تصدیق می‌فرمائید که اگر اساس غرامت را از دست رفتن کسب و کار قبول کنیم، باید تمام عواید نفت خود را یکسره به عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نمایم... دولت ایران در مقابل، پیشنهاد کرد که اساس غرامت را ارزش اموال و تأسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند...»

دکتر مصدق بعدها، در پاسخ به اظهارات محمد درخشش در مجلس هجدهم در اشاره به علل رد دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا، چنین استدلال می‌کند: «چنانچه با صلاحیت دیوان [داوری لاهه] موافقت می‌شد و دیوان هم ما را فقط به پرداخت حداقل غرامت محکوم می‌کرد آن وقت معلوم می‌شد که عمال بیگانه چطور وصله خیانت بدامن امضا کنندگان قرارداد بزنند و آن‌ها را تا ابد دچار لعن و طعن کنند و چون این طور بنظر می‌رسید که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان، حریف با وسایلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیاورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را به تأدیه خسارت و عدم‌النفع هر دو محکوم کند...»^۳.

ملاحظه می‌گردد که نگرانی دکتر مصدق از دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از ناروشن بودن سرنوشت غرامت بود، نه اصول شش‌گانه قانون ملی شدن صنعت نفت ایران. اما بیاد داریم که دکتر مصدق بارها در نطق‌ها و پیام‌های خود، در دادگاه نظامی و در کتاب خاطرات خود تأکید داشت که: «...هدف ملت ایران پول نبود، آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایه آن می‌توانست همه را تحصیل کند».^۴ بگذریم از اینکه در آن ایام متأسفانه هم آزادی شکننده بود و هم استقلال. و الا در ۲۸ مرداد، آشوبگری کم‌اهمیت

چند صد نفر اوباش مزدور به آن هنگامه نمی انجامید و حکومت مصدق به آن آسانی از هم نمی‌پاشید.

افسوس که مشاوران ارجمند دکتر مصدق که فرزندان برومند ایران و سروران جنبش بودند و نیز خود ایشان، بر سر کم و زیاد بودن مقدار غرامت، که به هر حال هدف اصلی مصدق نبود، مسأله نفت را به بن‌بست کشاندند. و این بهانه بدست افراطی‌ترین دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی و شخص دکتر مصدق داد که بی‌پروا وارد میدان شوند. گرایش‌های معتدل را بسوی خود بکشاند و به دودلی‌ها خاتمه بدهند. و با حمایت جناحی از ملیون جدا شده، به جنگ علنی با مصدق برخیزند و برای ساقط کردن حکومت او دست به توطئه‌های پنهان و آشکار و حتی جنایت و آدم‌کشی بزنند.

نتیجه آن شد که با کودتای مرداد ۱۳۳۲ همه چیز بر باد رفت. کارتل بین‌المللی با مشارکت شرکت سابق نفت بر صنعت نفت مسلط شد. آزادی رخت از میان برپست، استقلال ایران بشدت زیان دید. در کمتر دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران، بیگانگان توانستند با رضایت زمامداران کشور، تا به گونه‌ی ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بر کشور ما چیره شوند.

از بیم آنکه مبدا «عمال بیگانه»، «وصله خیانت به دامان» واقعاً پاك و بی‌آلایش دکتر مصدق و ملیون بزنند و در اثر تخیلات پیچیده‌ای از این نوع که اگر با صلاحیت دیوان داوری لاهه موافقت می‌شد، حریف، دولت مصدق را ساقط می‌نمود و دولت دیگری روی کار می‌آورد که در دیوان داوری از منافع ایران دفاع نکند و قس علیهذا، دکتر مصدق ردّ پیشنهاد مشترك را ترجیح داد. شاید نیاز به یادآوری نباشد که نگرانی از تصمیم دیوان داوری لاهه با توجه به رأی قبلی آن به نفع ایران، مورد چندانی نداشت. رأی قاضی انگلیسی به نفع ایران در ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۱ نمونه امیدوارکننده‌ای بود. وانگهی نگرانی دکتر مصدق که «اگر اساس غرامت را از دست رفتن کسب و کار قبول کنیم باید تمام عایدات خود را یکسره به عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نمائیم» نیز دور از واقعیت و چندان منطبق با مندرجات پیشنهاد مشترك نبود.

دکتر مصدق اگر پیشنهاد مشترك را می‌پذیرفت و به خاطر حفظ حاکمیت ملی بر صنایع نفت و آزادی و دموکراسی و استقلال ایران، به شرکت سابق نفت، حتی «باج» اضافی می‌داد، می‌توانست بلافاصله از محل درآمدهای نفت و کمک‌هایی که وعده داده

شده بود، چرخ‌های اقتصادی مملکت را به راه بیندازد و اصلاحات اجتماعی را که مردم با بی‌صبری در انتظار آن بودند آغاز نماید. در آن صورت «حریف» با هیچ وسیله‌ای قادر نبود دولت ملی و محبوب او را سرنگون کند. (۱)

بدیهی است که موضع و برخورد دکتر مصدق و مشاوران او در قبال طرح مشترک آمریکا و انگلیس ناشی از میهن‌دوستی و با انگیزه پاسداری از منافع ملی و متأثر از بدبینی‌ای بود که به ویژه دکتر مصدق نسبت به بازی‌ها و حیل‌گری‌های استعمار انگلیس داشت. دکتر مصدق و یاران او، هم‌چنین سخت پایبند حیثیت و اعتبار سیاسی خود بودند و با وسواس از آن پاسداری می‌کردند. این سخنان مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۰ در اشاره به رد پیشنهاد بانک جهانی که: «نخواستیم لگه ننگ بر دامن خود و شما بگذارم» پژواک وضع روحی او در تمام دوران زمامداری و در جریان مذاکره با هیأت‌های انگلیسی و آمریکائی می‌باشد. افسوس که دنیای سیاست و واقعیت‌های اجتماعی پیرامون ما با این گونه منزّه‌طلبی‌ها و پارسائی‌ها سازگار نیست.

اما بهر حال، این گونه ملاحظات اخلاقی و قید و بندهای روانی، کافی برای توجیه رفتار دکتر مصدق و مشاوران نزدیک او نیست. زیرا پیامدهای ناشی از این خطا، برای ملت ایران سرنوشت‌ساز بود. ناگفته نماند که دکتر مصدق، که از آغاز نیز چندان هوادار رد پیشنهاد مشترک بر سر غرامت نبود، در صدد جبران آن بر آمد. شاهد آن دو پیشنهادی است که در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ از طریق سفارت آمریکا مطرح می‌سازد، تا دولت انگلستان یکی از آن‌ها را انتخاب کند. پیشنهاد اول این بود که شرکت سابق حداکثر غرامت مورد مطالبه خود را معین کند تا به مثابه حداکثر بر سر آن توافق شود، سپس تعیین غرامت به دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه سپرده شود. پیشنهاد دوم اینکه، دولت ایران برای مدتی مثلاً ۱۲ تا ۱۵ سال، ۲۵ درصد از عواید نفت خود را به صورت مقطوع و درست به شرکت سابق بدهد. دکتر مصدق در اینباره چنین می‌گوید:

«این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم. این پیشنهاد نه برخلاف عادت بود نه بر خلاف رسوم، چونکه هر دانی اول طلب خود را به مدیون اظهار می‌کند تا اگر حاضر نشد بطور مسالمت‌آمیز رفع اختلاف کند، آنوقت از مراجع رسمی درخواست احقاق حق نماید. و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و به عرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این

دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب می نمودند قرارداد منعقد شود. ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعا به را تعیین نماید، و الا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازه مجلسین قرارداد و دنباله آن هر دو را امضا نماید».^۵

بدیهی است، دولت انگلیس که با اکراه به پیشنهاد مشترک پیوسته بود و از آغاز مصراً به مخاطبان ایرانی و آمریکائی خود تأکید می کرد که گفتگو با مصدق بی فایده است، در این روزها که دیگر، محافل «سیا» در آمریکا در تدارک برکناری او بودند و اپوزیسیون داخلی از شاه گرفته تا جدانشدگان از نهضت ملی، آمریکائیان را از هرگونه مذاکره با مصدق برای حل مسأله نفت منع می کردند، انگیزه‌ای نداشت تا از پیشنهاد دکتر مصدق استقبال نماید.

ایدن در خاطرات خود، در اشاره به موضع ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، می نویسد: «سختی و اشکال این وضع در آن است که آمریکائی‌ها دائماً مشتاق اند کاری صورت بدهند. رئیس جمهور این نکته را بارها تکرار کرد. من به او یادآوری کردم که در پاسخ فشار آمریکا، برای آنکه با ایران به توافق برسیم شرایط خود را بارها تعدیل کرده‌ایم».^۶ ایدن در گزارش خود به چرچیل (اسفند ۱۳۳۱) می گوید: «رئیس جمهور مرتب تکرار می کرد که ما نمی توانیم دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم».

برخی از صاحب نظران اظهار عقیده کرده اند که ژنرال آیزنهاور در آغاز زمامداری خود عجله داشت با دستیابی به راه حل معضل نفت در ایران موقعیت خود را در افکار عمومی آمریکا تقویت کند. حکومت دکتر مصدق واقعاً در يك تند پیچ سرنوشت ساز قرار داشت. دکتر مصدق می توانست با نشان دادن انعطاف لازم در مذاکرات و طرح به موقع راه حلی که دو ماه بعد به سفیر آمریکا پیشنهاد نمود ابتکار عملیات را بدست بگیرد و وضع را از بن بست خارج سازد و از مختصر ته مانده اختلاف برخورد آمریکا و انگلستان بهره برداری کرده، دولت انگلیس را در موضع دفاعی قرار دهد.

سر پیر دیکسون، معاون وزیر خارجه انگلیس، هنگامی که در زمستان ۱۳۳۱ آخرین بن بست مذاکرات نزدیک شد، طرز تفکر و سیاست دولت انگلیس را به شرح زیر بیان کرد: واقعیت این است که ما اهمیتی نمی دهیم که مصدق در اعلام شکست مذاکرات تا چه اندازه خشن و غیر منطقی خواهد بود. در حقیقت، هر قدر او لگام گسیخته تر باشد، به همان اندازه

پیشنهادهای ما در انظار ایران و جهان منطقی تر جلوه خواهد کرد». ویلیام راجر لويس پس از نقل مطلب بالا می‌افزاید: مصدق در ۱۰ مارس [۲۰ اسفند ۳۱] آخرین پیشنهادها را رد کرد. «دوره سیاست سطح بالای هم‌آهنگی آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها به منظور دادن آخرین شانس به مصدق، اکنون پایان رسیده بود و انگلیسی‌ها نفس راحتی کشیدند».^۷

انگلستان ناپودی مصدق را می‌خواست و به آرزوی خود رسید.

۲- نقش هیأت حاکمه و مخالفان دکتر مصدق

بررسی اسناد و نوشته‌های موجود نشان می‌دهد که ردّ پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی مصدق، حتی بن بست نفت، تنها انگیزه آمریکا و انگلیس در جهت براندازی حکومت دکتر مصدق نبود. در صفحات قبل نشان دادیم که تقریباً دو ماه بعد از ردّ پیشنهاد مشترک، دکتر مصدق برای باز کردن گره ناشی از پرداخت غرامت، به واسطه‌ی سفیر آمریکا، راه حلّ معقولی پیشنهاد می‌کند. ولی انگلستان وقعی نمی‌گذارد. چنانکه از اسناد آرشیو ملی آمریکا، که بخش‌هایی از آن را به اطلاع خوانندگان خواهم رساند. برمی‌آید، دولت آمریکا نیز پی آن را نمی‌گیرد. و ابتکارات آقایان راس و لوی را که مصدق با اشتیاق از آن‌ها استقبال کرده بود، عاقبت خفه می‌سازند. برنامه دولت انگلیس از آغاز روشن بود. انگلستان با فرهنگ استعماری دیرینه‌اش، انتظار داشت که حکومت‌های ایران گوش به فرمان او باشند و در جهت مصالح آن‌ها عمل نمایند. در صفحات قبل، تا حدّی مشروح، نشان دادیم که انگلیس از آغاز برای برکناری مصدق و روی کار آوردن نخست‌وزیر مطیع و مطلوب می‌کوشید.

از سوی دیگر، موضع مستقل و سیاست «موازنه منفی» مصدق، در آن سال‌های بحرانی و اوج‌گیری جنگ سرد، که ابرقدرت‌ها در شرق و غرب بدنبال صف‌بندی و «پارگیری» بودند، نمی‌توانست در درازمدت حکومت دلخراه و مورد پسند دولت جدید آمریکا به رهبری ژنرال آیزنهاور و برادران دالس باشد. اما دولت آمریکا بنا به ملاحظاتی که بیشتر از الزامات همین جهان دوقطبی بود، دکتر مصدق را تا حدّی تحمل می‌کرد و تا اندازه‌ای مورد حمایت قرار می‌داد. این دوگانگی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به حکومت دکتر مصدق نزدیک به دو سال دوام داشت، و هر بار بشکلی خود را نشان می‌داد. تصمیم دکتر مصدق مبنی بر ردّ پیشنهاد مشترک، در چنین جوّی از دولتی و دوگانگی، کفّه

ترازو را به سوی نظریه براندازی انگلیس‌ها و جناح همفکر آنها در حکومت آمریکا، سنگین کرد. شادی و شعف محافل حاکمه و دربار ایران و دولت انگلیس را که کمر به قتل دکتر مصدق بسته بودند، برانگیخت. بدین‌سان، برکناری و برانداختن حکومت دکتر مصدق در دستور روز سازمان «سیا» و محافل حاکمه آمریکا قرار گرفت. از این مقطع زمانی مخالفان سیاسی مصدق حالت تهاجمی گرفتند و آشکارا پای به میدان گذاشتند و حادثه‌ها آفریدند.

اما بیگانگان، بدون همکاری پی‌گیر و مؤثر هیات حاکمه ایران، به ویژه شاه که قطب آن بود، نمی‌توانستند حکومت دکتر مصدق را که متکی به ملت و همچنان از محبوبیت و حمایت فراوان مردمی برخوردار بود، سرنگون سازند. بیهوده نبود که دکتر مصدق در دادگاه با اشاره به نقش شاه و دیگران، با تلخکامی گفت: «اگر با دولت اینجانب مخالفت نمی‌کردند، سیاست‌های خارجی نمی‌توانستند به این سهولت دولت را از بین ببرند. چون که خود آن‌ها نمی‌توانستند دولت دیگری روی کار بیاورند و مجبور می‌شدند قبل از تجدید روابط سیاسی [با انگلیس] قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت منعقد کنند».^۸

دستگاه حاکمه ایران، شاه و دربار، که بدبختانه جناحی از ملیون نیز به آنها پیوستند و آتش بیار معرکه شدند، با انگیزه‌ها و دلایل خاص خود، خواهان نابودی مصدق بودند. اما از آنجا که از پایگاه مردمی چندانی برخوردار نبودند، بدون اطمینان از پشتیبانی انگلیس و آمریکا و تشویق و حمایت آن‌ها، دست به ریسک بزرگی نمی‌زدند. به ویژه آنکه طی دو قرن، به کارائی معجزه‌آسای «انگشت انگلیس» در آوردن و بردن حکومت‌ها خو گرفته بودند.

باوجود این خطاست اگر تصور شود که دستگاه حاکمه ایران در روند برکناری و سرنگونی حکومت مصدق، فقط نقش یک مجری داشت و تنها همچون دست‌افزار بود. هرچند که برخی چنین بودند. دستگاه حاکمه ایران در واقع بدین سبب چشم دیدن مصدق را نداشت، که در تداوم حکومت او، زوال مزایا و برتری خود را می‌دید.

این عقیده دیرین و استوار دکتر مصدق که «شاه سلطنت می‌کند، نه حکومت»، بهیچ وجه به مذاق قدرت‌پرست شاه، خوشایند نبود. این مطلب، از سندی که حاوی گزارش سفیر آمریکا به وزارت خارجه آن کشور، از گفتگوهایش با شاه در ۲۹ خرداد ۱۳۳۳ مخابره شده است، کاملاً پیداست. متن این گزارش بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید. حکومت دکتر مصدق به استقرار مشروطه می‌انجامید و شاه جای واقعی تشریفاتی و نمادی خود را می‌یافت. از گفتگوی مزبور و گزارش‌های سفیر آمریکا از ملاقات‌هایش با علا، وزیر دربار و

فرستادگان ویژه شاه، می‌توان دریافت که محمدرضا شاه از این سیاست مصدق که یگانه تازی او نسبت به ارتش را مهار کرده بود، به شدت رنج می‌برد. بیانات غیظ‌آلود و توهین‌آمیز شاه در گفته‌ها و نوشته‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بیانگر نفرت و دشمنی شدید او از دکتر مصدق است.

تداوم حکومت مصدق، به استقرار دموکراسی می‌انجامید و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی در سطح روستا و شهر را بدنبال داشت. حتی در همان تنگنای حکومت دو ساله و گرفتاری‌های بی‌شمار مصدق در مسأله نفت، اصلاحات نسبتاً محدود او در مسأله زمین و پیدایش شوراهای ده بار آور بود. این اقدامات در بسیاری از روستاها، سرآغاز يك تحوّل جدی در سیمای سنتی و بسته آنها بود و به ارتقاء سطح آگاهی بخشی از دهقانان یاری رساند. اگر حکومت مصدق دوام می‌یافت، دیگر نمی‌شد دهقانان را مثل رمه گوسفند پهای صندوق‌های رأی کشاند. استمرار حکومت مصدق در يك کلمه به ضرر هیات حاکمه و نافی سلطنت مطلقه و استعمار بود.

باین ملاحظات، خصومت هیات حاکمه و محمدرضا شاه با دکتر مصدق در اصل، به خاطر بن‌بست در حلّ معضل نفت نبود. اگر آن را دست‌انویز قرار دادند و از شکست مذاکرات خرسند بودند، بدین امید بود که آمریکا وارد جبهه براندازی خواهد شد. و افزایش مشکلات مالی و اقتصادی کشور، یأس و نارضایتی مردم را بیش‌تر و آن‌ها را از مصدق روی گردان خواهد کرد.

دیدگاه‌ها و انگیزه‌های استعمار خارجی و ارتجاع داخلی در مخالفت و خصومت با حکومت دکتر مصدق یکسان نبود. ولی نیاز یکی به دیگری آن‌ها را به هم پیوند داد و در تمایل و همدلی آن‌ها برای براندازی حکومت ملی و آزادی‌خواه مصدق تجلّی یافت.

بی‌تردید، بدون فعالیت شدید مخالفان مصدق، از دربار و شاه گرفته تا سرلشگر زاهدی و جدانشدگان از نهضت ملی و همفکران آنها؛ و بدون پیدایش يك جبهه‌ی مخالف گسترده، متشکل از نمایندگان مجلس، افسران بازنشسته («کمیته نجات» به رهبری زاهدی) و بخشی از روحانیان؛ و فقدان يك توافق همگانی، به ویژه شاه، با نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی، طرح کودتایی «عملیات چکمه» یا «آژاکس»، روی کاغذ می‌ماند.

بررسی اسناد آرشیو ملی آمریکا نشان می‌دهد که حتی در همان ماه‌های اسفند تا خرداد ۱۳۳۲ که دودلی در محافل آمریکا و انگلیس مشاهده می‌شد، مخالفان حکومت ملی

مصدق از شاه و دربار گرفته تا سرلشگر زاهدی، با مراجعه مکرر و ارسال پیام‌ها و در خلال گفتگوهای متعدد با سفیر و کارمندان سفارت آمریکا، سرسختانه آن دولت را به دخالت در امور ایران و مشارکت در توطئه براندازی دکتر مصدق تشویق می‌کرده‌اند.

سرلشگر زاهدی در پیام ۹ ماه مه ۱۹۵۳ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲) که مشروح آن بعداً خواهد آمد، از دولت آمریکا می‌طلبد وارد میدان شود. «زیرا ایرانیان غیرممکن است که حکومت کنونی را به تنهایی ساقط کنند!» طبق این اسناد، حسین علا، وزیر دربار در ملاقات‌های متعدد خود و شاه ایران از طریق فرستادگان محرم خود و سپس شخصاً در ملاقات با هندرسن، دولت آمریکا را از کمک به حکومت مصدق و حل مسأله نفت، تا او بر سر کار است، باز می‌دارند. و برای برکناری مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی به رایزنی می‌نشینند. آشنائی با این صحنه‌ها که سی چهل سال مخفی مانده بود و آگاهی از اینکه کسانی در این مملکت شاه و نخست‌وزیر بوده‌اند، که با سفیر يك کشور خارجی، علیه منافع ملی کشور خود تبانی کرده‌اند، آسان را به شدت منقلب می‌سازد.

سید حسن تقی‌زاده، رئیس وقت مجلس سنا در ملاقاتی که در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) سفیر انگلیس با او داشت، باینکه معروف به وابستگی به سیاست انگلیس بود؛ به سفیر که لزوم برکناری مصدق را با وی در میان می‌گذارد و به گفتگوی خود با شاه ایران اشاره می‌کند؛ که به او گفته بود: «تردیدی ندارد که دکتر مصدق باید هرچه زودتر بر کنار گردد»، پاسخ حکیمانه‌ای می‌دهد که یادآوری آن خالی از لطف نیست. تقی‌زاده پس از آنکه با زبان دیپلماتیک اقدام دولت انگلیس در جهت تلاش برای تغییر دولت مصدق را اشتباه بزرگ می‌خواند با طنز می‌گوید: «هیچ سفیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان توصیه نخواهد کرد که دولت‌اش را تغییر دهد!»^۹

ظاهراً سفیر انگلیس برای رعایت آداب، به تقی‌زاده نمی‌گوید که البته در انگلستان هیچ پادشاهی هم با سفیر يك کشور خارجی خلوت نمی‌کند و برای برکناری نخست‌وزیر کشورش با وی به تبانی نمی‌نشینند!

پانوشتهای فصل نوزدهم

۱. فواد روحانی. مقاله: «آیا در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق هیچ راه مطلوبی برای حل بحران نفت وجود نداشت؟» به نقل از مجله مهرگان چاپ واشنگتن، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صفحه ۱۰۳
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۰۹
- ۳ و ۴ و ۵. خاطرات و تالمات، دکتر محمد مصدق، صفحه ۲۸۶
۶. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحه ۳۰۱
۷. به نقل از کتاب مصدق؛ نفت. ناسیونالیسم ایرانی، جیمز ا. بیل و ویلیام راجر لويس، صفحه ۴۰۷
۸. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۳۰۷
۹. گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با قی زاده ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. اسناد دولتی انگلیس شماره FO/284/15147 به نقل از مجله مهرگان شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صفحه ۱۲۲

پانوشته ویراستار

- (۱) در مورد خسارت «عدم‌النفع» و پایه عبارت دیگر، خسارتی که انگلیس مدعی بود بابت نفعی که در آینده می‌بایست از نفت ایران می‌برده. و در اثر ملی شدن از دست داده است، استدلال دکتر محمد مصدق از لحاظ منطقی حقوقی صحیح بود. پایه استدلال حقوقی دکتر مصدق آن بود که اگر ما بپذیریم که شرکت نفت انگلیس در ایران منافعی داشته و در اثر ملی شدن صنعت نفت باید آن منافع را تأمین کنیم (خسارت عدم‌النفع)، نه تنها ملی کردن صنایع نفت امری بیهوده خواهد بود، بلکه استقلال ایران نیز خدشه‌دار خواهد شد؛ چه، پذیرفته‌ایم که انگلیس در منابع نفتی ایران منافعی (سهمی) داشته که باید به آن پرداخت شود و آقای امیر خسروی نیز بطور تلویحی پذیرفته‌اند که باید دکتر محمد مصدق این «باج» را می‌داد تا بتواند از توطئه کودتا جلوگیری کند(!)
- در مقابل، دکتر محمد مصدق استدلال می‌کرد که ما تنها از بابت تأسیسات ایجاد شده توسط انگلیس در ایران غرامت می‌پردازیم و پرداخت «خسارت عدم‌النفع» را دقیقاً همان «باج» می‌دانست که نافی استقلال ایران و اهداف ملی شدن صنعت نفت بود. دکتر محمد مصدق استدلال می‌کرد که شرکت نفت انگلیس به اندازه کافی و «من غیر حق» از منابع نفتی ایران بهره‌مند شده است و برای سالها منافع نفتی ایران را غارت کرده و اکنون نمی‌تواند مدعی نفعی شود که در آینده نیز به وی تعلق می‌گرفته و از بابت ملی شدن منابع نفتی ایران خسارت سودی را که در آتیه به دست می‌آورده، طلب کند.
- استدلال حقوقی و منطقی دکتر محمد مصدق پایه‌ای شد که در دعاوی ملی شدن در عرصه حقوق بین‌الملل اکثر کشورهای جهان سوم (همانند الجزایر و لیبی) که خواستار حاکمیت بر منابع نفتی خود بودند به آن استناد کرده و به این ترتیب از حقوق خود دفاع می‌کردند. به عبارت دیگر، این استدلال حقوقی و منطقی، تأسیس جدیدی در حقوق بین‌الملل در زمینه ملی شدن به نفع کشورهای جهان سوم بوجود آورد.

برخی اسناد آرشیو ملی آمریکا

اینک، در چارچوب این گفتار، پاره‌ای از اسناد آرشیو آمریکا را از آغاز سال ۱۳۳۲، که سازمان «سیا» و دولت آمریکا به طور جدی و فعال تدارک عملیات براندازی حکومت دکتر مصدق را بدست گرفتند، به نظر خوانندگان محترم و علاقه‌مندان و پژوهشگران جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران می‌رسانم.

در آغاز، با ملاحظه این امر که مدارک مربوط به مکاتبات سفارت آمریکا با وزارت خارجه آن کشور در باره کودتای مرداد ۳۲، ارتباط چندان مستقیمی با نقد بر خاطرات کیانوری ندارد، در انتشار آن‌ها تردید داشتم. اما دوستانی که در ترجمه این اسناد محبت کرده‌اند و برخی دیگر که در جریان آن قرار گرفته‌اند، مرا به انتشار لااقل بخشی از آنها با انگیزه آگاه کردن مردم ایران که سرنوشت دیروز و امروز آن‌ها ریشه در کودتای شوم ۲۵-۲۸ مرداد دارد، تشویق نمودند. زیرا این مدارک به طور مستندی نشان می‌دهند چگونه هیأت حاکمه و شاه ایران در توطئه‌های پشت پرده و تبانی با سفارت آمریکا و تشویق آن دولت به اقدام در جهت براندازی حکومت ملی مصدق مشارکت کرده و نقش داشته‌اند. این اسناد طی دهه‌ها در آرشیوهای سری از دید مردم ایران که علاقه‌مندان مستقیم آن بودند، پنهان نگه داشته شده بود.

البته خوانندگان پس از مطالعه مجموعه این اسناد ملاحظه خواهند کرد که چندان نیز بی‌ارتباط با مطالب خاطرات نورالدین کیانوری نیست. زیرا متوجه برخی داوری‌های نادرست و سطحی‌نگری‌ها و ساده‌کردن‌های حیرت‌آوری خواهند شد که کیانوری در توضیح رویدادهای بسیار پیچیده و چند سویه‌ی آن دوران، مرتکب گردیده است. تأکید این نکته را ضروری می‌شمرم که سنجش مطالب مندرج در هر کدام از اسناد، بدون قرار دادن در بطن مجموعه آن، می‌تواند خواننده را تا حدی به گمراهی و استنتاجات نادرستی بکشاند. به ویژه در سنجش مواضع محمدرضا شاه که نقش او در این ماجرا کلیدی و موضوع اصلی مفاد این اسناد است.

لذا بدو، توجه خواننده را به نکات زیر جلب می‌کنم:

۱- محمدرضا شاه جز به محارم خود که برای رساندن پیام‌ها و نظریات او، با سفارت آمریکا پنهانی تماس می‌گرفتند به کسی اعتماد نداشت. حتی حسین علا، وزیر دربار، که او را صادق و وفادار می‌شمرد، مورد اطمینان کامل او نبود. نسبت به ابوالقاسم امینی که بعد از حسین علا، مدتی کفالت وزارت دربار را بر عهده داشت، اساساً بدگمان بود. به نحوی که در پنهانی، محرم خود را به نزد سفیر آمریکا می‌فرستد تا به او بفهماند که پیامی را که امینی حامل آن است، نظر واقعی او نیست! آن‌گاه موضع حقیقی خود را که کاملاً مغایر پیامی بود که وزیر دربار او منتقل می‌کرد، از طریق فرستاده محرم خود به اطلاع سفیر می‌رساند. به حسین علا نیز از زاویه دیگری بی‌اعتماد بود. فرستاده محرم شاه در ملاقات با هندرسن بتاريخ ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، از قول شاه می‌گوید: علا صادق و وفادار است، «اما آدم ابلهی بیش نیست!» زیرا «شاه گاه با او درد دل می‌کرد، ولی بعد متوجه شد که علا حرف‌های محرمانه‌اش را از سر سادگی با مصدق در میان می‌گذارد». و در باره ابوالقاسم امینی که تازه جانشین علا شده بود می‌گوید: «شاه هیچ‌گونه اعتمادی به امینی ندارد و آنچه را که نمی‌خواست مصدق بشنود به او نمی‌گفت و به این ترتیب لو نمی‌رفت». لذا آنچه علا و به ویژه امینی به عنوان نظرات شاه به سفیر آمریکا منتقل می‌کردند، گفته‌های از صافی گذشته و حساب شده و هدفمند شاه‌اند و گاه نیز به قصد انحراف و اغفال گفته شده‌اند! شاه با این پیشداوری، با علا و امینی صحبت می‌کند که حرف‌های او ممکن است به گوش مصدق نیز برسد. با این قید، گاه مطالبی می‌گوید که مصدق را گمراه کند، تا او به نیت واقعی شاه پی نبرد. مثلاً وقتی حسین علا نسبت به گزارش هیأت هشت نفره مجلس که در واقع

حدود اختیارات شاه را به حداقل تقلیل می‌داد، به شاه هشدار می‌دهد، شاه با وجود مخالفت باطنی، مکارانه پاسخ می‌دهد: «گزارش را خوانده است و خطری متوجه او نیست. حتی به نظر او این گزارش با روح قانون اساسی توافق دارد!!»

۲- محمدرضا شاه، همین بی‌اعتمادی را نسبت به قاطبه نمایندگان مجلس هوادار خود دارد. در باره آن‌ها می‌گوید: «او نمی‌خواهد آلت دست سیاسیون جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی بشود. نمایندگان مجلس از يك در پیش می‌آیند و داستانی می‌بافند و از در دیگر راست می‌روند نزد مصدق و دروغ دیگری می‌پردازند». شاه در خانه خود نیز به اطرافیان‌ش مشکوک است. وقتی سفیر آمریکا را می‌پذیرد، برای این که صحبت‌های آن‌ها محرمانه بماند، در باغ کاخ با او به گفتگو می‌نشیند. در ملاقات با ژنرال شوارتسکف نیز عیناً به همین ترتیب عمل می‌کند.

۳- شاه که هوای سلطان خودکامه در سر دارد، از دکتر مصدق، محبوب مردم و مشروطه‌خواه که شاه در نظر او يك نماد است و بر اصل: شاه سلطنت می‌کند نه حکومت پای می‌فشرد، بسیار بیمناک و از او متنفر است. اما جرأت رودروئی ندارد و پشت پرده محتاطانه عمل می‌کند و حيله به کار می‌برد.

فرستاده محرم او در ملاقات با سفیر آمریکا می‌گوید: «سیاست اعلیحضرت در قبال مصدق» عبارت از این است که «به فشارهای او آرام آرام تن دردهد، ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط، مواضع از دست رفته را باز بیابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود، مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود. مانند درختی که در برابر طوفان راست بایستد و از بیخ کنده شود!»

۴- هم و غم شاه، حفظ تاج و تخت و استقرار رژیم خودکامه سلطنتی است. از این دیدگاه، براندازی دکتر مصدق از نخست‌وزیری وسوسه دائمی ذهن اوست. انگیزه او در کارشکنی برای یافتن راه‌حلی برای معضل نفت، بیشتر از بغض او به مصدق است تا حفظ منافع کارتل بین‌المللی نفت. و این از آن جنبه‌های ماجراست که کیانوری متوجه آن نیست. درست در همان روزهایی که دکتر مصدق راه‌حل بسیار معقول و عملی برای خروج از بن‌بست پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس، به سفیر آمریکا پیشنهاد می‌کند؛ و از او می‌خواهد با انگلیس در میان بگذارد؛ فرستاده محرم شاه به سفیر آمریکا توصیه می‌کند که: «هر وقت سفیر ملاقات رسمی با دکتر مصدق دارد وی را از بحث درباره مسأله نفت و

راه‌های احتمالی حل آن بازدارد و دلسرد کند! مسأله مربوط به نفت و از آن جمله مسأله پرداخت غرامت تنها با يك دولتی غیر از دولت مصدق امکان‌پذیر خواهد بود! شگفت‌آورتر از همه این است که پادشاه يك مملکت با سفیر يك کشور خارجی تیبانی می‌کند که اگر نخست‌وزیر یا وزیر دربار، در باره محتوای گفتگوی بین آنها پرسش کردند، چه جواب‌های گمراه‌کننده و معکوسی را تحویل دهد! اظهارنظرهای شاه را باید در درون چنین روانشناسی پیچیده و حیل‌گری‌های درباری داوری نمود.

۵- اظهارنظرهای علا به سفیر آمریکا صرفاً شخصی و یا فقط انتقال‌کننده گفته‌های شاه نمی‌باشد. علا، واسطه و منتقل‌کننده مواضع مخالفان دکتور مصدق در مجلس شورای ملی و در خارج آنست. علا، دوست و شخص مورد اعتماد هندرسون سفیر آمریکا نیز هست. با این ملاحظات، اظهارات او و کوشش‌هایش در توطئه براندازی حکومت مصدق بسیار مهم است.

با توجه به حجم نسبتاً زیاد این اسناد، ناچار از انتخاب و تلخیص آن‌ها هستم.

الف: چکیده‌ای از گزارش‌های هندرسون سفیر آمریکا از دیدارهای متعددش با حسین علا وزیر دربار.

الف. ۱- سند شماره ۳۷۷۱ بیستم مارس ۱۹۵۳ (۲۹ اسفندماه ۱۳۳۱). (شماره

بایگانی 788.00/3-2053)

از: تهران به: وزیر خارجه [آمریکا]

۲- علا اظهار می‌کند که او و دوستان دیگر شاه، دائم سعی می‌کنند شاه را متقاعد کنند که باید شیوه برخورد مثبت‌تر و قاطعی در برابر مصدق اتخاذ کند و می‌خواهند که شاه به مصدق بفهماند که اگر او از تهدیدات علنی خود نسبت به شاه و دربار دست بردارد شاه خواهد جنگید. آنچه علا و دوستانش می‌خواهند این است که شاه جنگ خود را با مصدق با درخواست استعفای او شروع کند و سپس رئیس ستاد ارتش دخواه خودش را به مسند بنشانند و در صورت لزوم با اعمال زور مصدق را وادار به کناره‌گیری کند.

.....

.....

علا می‌گوید که شاه (با وجود همه توصیه‌ها) همچنان خط ایستادگی منفعلانه را دارد و علا تردید دارد که بتوان شاه را به کاربرد اقدام فعال بر ضد مصدق رهنمون شد، حتی اگر

مصدق علناً شاه را بر کرسی اتهام بنشانند.

۳- از علا پرسیدم که آیا او و رایزنان دیگر او پیشنهاداتی به شاه در باره جانشین احتمالی مصدق داده‌اند یا خیر؟ علا اقرار کرد که این مسئله هنوز لاینحل مانده است. موقتاً مکی یا اللهیار صالح در مد نظر هستند. اگر اللهیار صالح منصوب شود ممکن است کاظمی موقتاً پشت میز نخست‌وزیری تا بازگشت صالح اعمال وظیفه کند.

۴- من از اینکه مکی را پیشنهاد کرده بودند اظهار شگفتی کردم. علا گفت مکی اکنون سر عقل آمده است و به عقیده علا، مکی حاضر است با غرب کنار بیاید و اظهار وفاداری به شاه می‌کند و ضمناً از حمایت کاشانی و اعضاء سابق جبهه ملی برخوردار است. حتی افکار عمومی هم به طور گسترده‌ای به جانب اوست.

۵- در عرض دو هفته گذشته مکی کوشیده است که با سفارت [آمریکا] تماس برقرار کند و از راه‌های مختلف برای ما پیام دوستی با آمریکا فرستاده است.

۶- بنظر ما بعید می‌نماید که شاه تقاضای استعفای مصدق را بکند. با گفته‌های علا در این باره باید با احتیاط برخورد کرد.
(بکلی سرّی)

هندرسون

الف. ۲- سند شماره ۳۹۹۴، ۱۱ آوریل ۱۹۵۳ [۲۳ فروردین ۱۳۳۲].

(شماره بایگانی 788.00/4-1153)

بکلی سرّی.

از: تهران به: وزیر خارجه

.....

.....

علا گفت وقتی از دهان شاه شنیدم که حاضر است مکی را به عنوان وزیر دربار بپذیرد، میل طبیعی او این بود که جابه‌جا استعفا کند. اما با خود اندیشیده بود که نمی‌تواند شاه را رها کند و ایران را به شاه ضعیف بسپارد. باید مبارزه کند تا زمانی که شاه علناً عذر او را بخواهد و مرخص اش کند.

۲- علا گفت که پس از کلنجار بسیار بود که توانسته بود از شاه رخصت بگیرد که درباره انتقادات مصدق از شاه در مطبوعات بیانیه‌ای تهیه کند. افزون بر این شاه با رؤیت بیانیه اصرار کرده بود که قسمت‌های تند آن حذف شود و در حقیقت از صلابت آن کاسته بود. شاه

تا حد مرگ از مصدق هراسان بود و نمی‌خواست کاری بکند که نخست‌وزیر رنجیده شود. شاه ظاهراً داشت مانور می‌کرد که اگر در آینده کار بجای باریک بکشد بتواند ادعا کند که این اطرافیان و مشاورین وی بودند که باعث عدم تفاهم و شکراب بین او و مصدق شده بودند.

۳- علا گفت که هرچند او مرتب به شاه توصیه می‌کند که با قدرت در برابر مصدق بایستد ولی تردید دارد که شاه شخص دیگری را بجای مصدق منصوب کند. یا حتی تمایل به شخص دیگری را، پیش از اینکه مجلس رأساً رأی تمایل به آن شخص داده باشد، ابراز کند. در شرایط فعلی تقریباً غیرممکن بنظر می‌رسد که بتوان رأی تمایل یا رأی اعتماد مجلس را به هر جانشین دیگر مصدق عملی پنداشت.

.....

.....

۴- علا گفت که سعی کرده بود به شاه بقبولاند که زاهدی را بحضور بپذیرد ولی شاه ظاهراً از ترس اینکه مصدق آگاه شود و واکنش نشان دهد، مرتب بهانه می‌آورد که اینکار را بعقب بیاندازد.

علا در پاسخ من گفت با اینکه شاه در بین صحبت گفته بود که از زاهدی بدش نمی‌آید و حتی اقرار کرده بود که در شرایط فعلی زاهدی تنها نامزد واجد شرایط برای جانشینی مصدق بنظر می‌رسد، ولی با وجود این نمی‌خواست به علا اجازه دهد به زاهدی بگوید که شاه مؤکداً موافق با اوست. بعد از مکالمات اخیر با شاه علا به این باور رسیده بود که شاه بطور قطعی تصمیم گرفته است از زاهدی پشتیبانی کند. اما شاه پس از مذاکراتی که بعداً با طرفداران مصدق کرده بود یا با سیاسیون دیگری نظیر مکی که مرتب پیش شاه می‌آمدند، با تظاهر به اینکه «دوستداران واقعی شاه و دربار» هستند، شاه دوباره به حالت معمولی بی‌تصمیمی خودش عودت کرده بود.

هر زمان که فشار از جانب طرفداران مصدق یا مخالفین او بر روی شاه شدت می‌یافت و از او خواسته می‌شد که جریان را یکسره کند، شاه مطابق معمول تهدید می‌کرد که ول خواهد کرد و به خارجه خواهد رفت.

.....

.....

۶- علا گفت تلگرافی از صالح سفیر ما در واشنگتن رسیده است که به شاه تصریح

کرده است که به خاطر منافع ایران و مردم ایران به رهبری مصدق اطمینان کند و مخالفت خود را نسبت به گزارش کمیته هشت نفره پس بگیرد. علا بکلی گیج و ویج شده بود که برای چه صالح این تلگراف را برای شاه فرستاده است.

امضاء هندرسون

الف. ۳. سند شماره ۴۰۲۷

وزارت خارجه. تلگراف دریافتی [از سفیر آمریکا در تهران]. (شماره بایگانی

788.00/4-1553)

تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ (۲۶ فروردین ۱۳۳۲)

به وزارت خارجه به شماره ۴۰۲۷ - به لندن ۱۳۲۷ - فقط به رؤیت سفیر و فقط به

رؤیت جانشین وزیر خارجه آمریکا برسد.

علا وزیر دربار امروز صبح زود به دیدار من آمد، وی گفت که دیروز طی يك مذاکره طولانی با شاه سعی کرده بود شاه را وادار کند که نسبت به جریان‌های درونی کشور اقدامات مثبتی انجام دهد. شاه در پاسخ گفته بود که او موضع خود را قطعی کرده است: تا زمانیکه مجلس رأی عدم اعتماد به مصدق ندهد و تمایلی به جانشین وی نشان ندهد شاه پیشگام نخواهد شد. شاه دو بهانه کلی برای اتخاذ چنین موضعی پیش کشیده است:

الف - شاه گفت که وی به انگلیسها مظنون است و معتقد است که آنها مسئول نفاق و شکراب فعلی بین دولت و دربار هستند و دارند سعی می‌کنند که يك حالت جنگ داخلی راه بیاندازند و به آن بهانه ایران را بین خودشان و روسها قسمت کنند.

.....

.....

ب - او نمی‌خواهد آلت دست سیاسیون جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی بشود. نمایندگان مجلس از يك در پیش او می‌آیند و داستانی می‌یافتند و از در دیگر راست می‌روند نزد مصدق و دروغ دیگر می‌پردازند.

برای او مسلم شده است که این نمایندگان مجلس که می‌آیند و اصرار می‌کنند شاه باید دخالت کند، اینکار را بخاطر وفاداری به شاه نمی‌کنند بلکه می‌خواهند از او به عنوان آلتی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود بهره بگیرند.

اگر این نمایندگان مجلس صمیمانه مایل به پشتیبانی از دربار در برابر مصدق و

همراهان او هستند چرا در صحن خود مجلس بر نمی‌خیزند و حرف خودشان را نمی‌زنند و در عوض از او می‌خواهند که پیشگام شود.

افزون بر این شاه اصلاً خاطر جمع نیست که همین نمایندگان که زیر پای او می‌نشینند که مصدق را معزول کند، اگر این عمل با مقاومت جدی عده‌ای روبرو شود، از شاه حمایت کنند. بنابراین بنظر او بهتر است که او در پشت صحنه بماند و بگذارد خود سیاست‌بازان تا پایان کار بچنگند.

.....

.....

امضاء هندرسون

الف. ۴- سند شماره ۴۰۹۳

از تهران - به وزیر خارجه. تاریخ ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) (شماره بایگانی

1953-4/788.00)

بکلی سرّی

به لندن زیر شماره ۱۳۵۰ (فقط برای رؤیت سفیر) فرستاده شد.

فقط برای رؤیت وزیر و بایرود (Byroade)

۱- علا وزیر دربار امروز صبح به دیدار من آمد. وی گفت با وجود همه کوششهای خودش و دوستان دیگر شاه، اعلیحضرت نسبت به رویدادهای درون کشور همچنان در يك حالت انفعالی و تقریباً وازده مانده است، ترس علا این است که مبادا آن دسته از نمایندگان مجلس که سعی در حفظ اختیارات قانونی شاه داشته‌اند در برابر تاخت و تاز مصدق از طرفی و سستی شاه از طرف دیگر سرخورده شده و تسلیم شوند.

۲- علا گفت که شاه هر روز دیدار با زاهدی را به عقب می‌اندازد. علا خودش خیال نمی‌کند که شاه آنطوریکه شایع است نسبت به زاهدی بی‌تفاوت و سرد است. ولی فعلاً برای برگزیدن زاهدی به نخست‌وزیری حرارتی نشان نمی‌دهد.

.....

.....

۳- علا گفت که شاه از مراجع مختلف با رایزنی‌های متضاد روبرو است. و در چنین

وضعی بجای تصمیم‌گیری ترجیح می‌دهد که دست روی دست بگذارد و کاری نکند.

این عدم تحرک شاه باعث سرخوردگی و نگرانی دوستان اوست که بدون رهبری و دستورالعمل شاه برای حفظ تعادل و نظم در کشور در تلاش اند.

.....

.....

امضاء هندرسون

الف. ۵- سند شماره ۴۱۹۲ - ۲۵ آوریل ۱۹۵۳ [پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲]. شماره بایگانی 788.00/4-2553 بکلی سری

از سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه

فقط به دید سفیر در لندن (۱۳۸۸) برسد، فقط به رؤیت وزیر خارجه و بیروود برسد. دیروز بعدازظهر با علا وزیر دربار که اینک بازنشسته شده است، به صرف چای نشستیم بودیم.

.....

.....

علا گفت: شاه مانند همیشه در برابر مصدق متزلزل است. مصدق و مشاوران او، مخصوصاً دکتر فاطمی و اعضای حزب ایران از این عدم قاطعیت شاه آگاهند و شاه را زیر منگنه گذاشته اند که به هرچه مصدق می خواهد تن دردهد.

.....

.....

علا مرتب به شاه توصیه می کرد که در برابر مصدق قاطعیت بخرج دهد و ضمناً شروع به اقداماتی بکند که منجر به تغییر دولت شود. هر چند علا چندان زاهدی را نمی پسندد، با این همه عقیده مند است که در شرایط فعلی زاهدی تنها شخصی است که می تواند جای مصدق را بگیرد. در عرض این پنج شش هفته گذشته علا دائم تلاش کرده بود شاه را متقاعد کند که گامهایی برای اینکه دوستی خود را به زاهدی نشان داده باشد، بردارد. شاه چنین می نمود که از این نصیحت ها دلخور شده است. متدرجاً در برابر توصیه های مصرانه و نصیحت های علا کم حوصله شده بود و تمایل خودش این بود که پایبند یا تسلیم شود [در مقابل خواستهای مصدق].

.....

.....

علا بسختی کوشیده بود شاه را وادار کند که به او اجازه دهد که بعنوان وزیر دربار به اتهامات مصدق نسبت به شاه و دربار پاسخ دهد. شاه بر روی قسمت‌های حیاتی متن قلم کشیده بود و بعد به علا گفته بود که دیگر مسئول پاسخ دادن به مصدق نباشد. وقتی مصدق و اطرافیانش فهمیدند که ستون اصلی مقاومت شاه، خود علا است نیروهای خود را برای کوبیدن او بسیج کردند.

.....

.....

اوج فشار آوردن [بر شاه] زمانی بود که در روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) دکتر فاطمی وزیر خارجه به دیدار شاه آمد. این دیدار بدون روادید علا و بدون اطلاع وی انجام گرفت و دو ساعت طول کشید. فاطمی در این دیدار با مداهنه از شاه، به او گفته بود که رایزنی‌های علا به ضرر شاه است و اگر او از سر کار برداشته شود تمام اختلافات شاه و مصدق قابل حل خواهد بود. بعد از شرفیابی فاطمی، شاه در قبال علا ناراحت بود و از گفتگو با علا طفره می‌رفت.

.....

.....

۲- من معتقدم که علاوه بر حامیان مصدق دیگران هم در سرنگونی علا دست داشته‌اند. در بین خود فامیل شاه و در دربار کسانی هستند که دشمن علا می‌باشند. و فکر می‌کنند ضعف شاه در مقابل مصدق ناشی از وسوسه‌های علا بوده است. حتی بعضی معتقدند که علا جاسوس شخص مصدق در دربار بوده است. من شخصاً این اتهامات را همیشه ناروا شناختم. هرچند باید چنین انگاشت که در مقایسه با بعضی از رایزنان دیگر شاه که آتشی‌ترند توصیه علا این بوده است که شاه با مدارا با مصدق طرف شود. هواداران انگلیس و فرانسه علا را مهم‌ترین عامل نفوذی آمریکا در دربار بشمار آورده‌اند و نسبت به او دشمنی ورزیده‌اند. این عناصر از حذف قدرت علا در دربار بسیار شادمان‌اند. عناصر طرفدار قاجارها نیز، او را که به پهلوی‌ها یعنی براندازندگان سلسله قاجاری وفادار است، دوست ندارند.

امضاء هندرسون

ب - کوتاه شده گفتگوهای هندرسون با ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار

ب. ۱- سند شماره ۴۳۱۱. شماره بایگانی (788.00/5-453). محرمانه

۴ مه ۱۹۵۳ (۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

از تهران - به وزیر خارجه فوری

۱- من امینی را از زمانی که به جانشینی وزارت دربار منصوب شد تاکنون دوبار و مختصراً دیده‌ام. نخست بتاريخ ۳۰ آوریل در پذیرایی سفارتخانه و دیگر بار عصر روز دوم ماه مه در سفارت عراق

.....

.....

۲- [در حدود ۵ سطر از اصل سند حذف شده است]

۳- در ضمن صحبت در حضور قشقائی، امینی اظهار کرد که لازم است اختلافات بین شاه و مصدق هرچه زودتر رفع و رجوع شود. در شرایط بلا تکلیفی فعلی هم دربار ضعیف می‌شود و هم مخالفین جری می‌شوند و تنها سود آن به توده (حزب توده) می‌رسد. منتها اساس این رفع و رجوع اختلافات، تأثیرات ژرفی در آینده ایران خواهد داشت و اگر این حل و فصل قرار است به نفع ایران تمام شود الزاماً باید در هماهنگی با سیاست آمریکا باشد. [امینی گفت] غیرممکن است که ایران بی طرف بماند. ایران باید قویاً جانب غرب را بگیرد و تنها ارتباط منطقی هم برای ایران با آمریکا است.

امینی گفت پیش از آنکه بتواند به شاه توصیه‌ای در موارد و شرایط اختلافات بکند لازم است از چند چیز آگاه شود. سؤال اول - سیاست آمریکا در مورد ایران و مخصوصاً در مورد مصدق چیست؟ وی اضافه کرد به مجردی که اختلافات بین شاه و مصدق برطرف شود، او به شاه توصیه خواهد کرد که به ساحل خزر برود. بعداً هم مایل است ترتیب رفتن شاه به خارج را بدهد. و به ویژه مایل است درباره چند و چون کشورهایی که شاه می‌تواند به آنها سفر کند، مخصوصاً کشورهای سلطنتی پیشنهادهایی دریافت کند.

سؤال دوم - آیا ممکن است سفارت (سفارت آمریکا) پیشنهادهایی در این زمینه بدهد و قرار دعوتی از شاه را ترتیب دهد؟

در فرجام امینی می‌خواست بداند هرآینه تغییر رژیم در ایران به میان آید، موضع آمریکا در این باره چه خواهد بود؟ شاه در این مورد خیلی بیمناک است. امینی مخصوصاً آشکار کرد که منظورش از «تغییر رژیم» هم تغییر نوع حکومت سلطنتی است و هم تعویض محمدرضا با شاه دیگری.

۴- امینی اشاره کرد که بنظر او فقط دو راه ممکن است: یا مصدق در مسند قدرت

باقی بماند و کمک از آمریکا دریافت کند، یا به مصدق تکلیف شود که با گزینش جانشین خود از نخست‌وزیری استعفا کند و بصورت «بزرگ مرد ریش سفید ایران» در کناری بنشیند. هرگونه کودتا برای براندازی مصدق «خونین» خواهد بود و همه‌ی دست‌آوردهای نهضت ملی را بباد خواهد داد و به‌رحال غیرقابل قبول بوده و امکان پیروزی آن هم اندک است.

امینی در حالیکه قشقائی اظهار موافقت با او می‌کرد، افزود: اگر مصدق یا جانشین او اطمینان به حمایت از آمریکا پیدا کند و حمایت کامل از شاه طوری ابراز شود که مخالفین خنثی شوند، من (یعنی امینی) و دوستانم مطمئن هستیم که مصدق یا جانشین برگزیده او را می‌توانیم حاضر کنیم یا به او بقبولانیم که از حزب ایران دست بشوید و بصورت قاطعی در مقابل حزب توده بایستد. امینی افزود من ایمان دارم که همدستی مصدق با افراطیون و فراقسیون‌های رادیکال تنها و تنها عدم احساس ایمنی مصدق در روابط خود با دربار، فشار مخالفین و ترس دائم از کودتای نظامی است.

امضاء هندرسون

ب. ۲- سند شماره ۴۳۲۴. (شماره بایگانی 788.00/5-553)

تلگرافی از تهران به وزیر خارجه (آمریکا) ۵ مه ۱۹۵۳ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲)

۱- اعضاء کلیدی سفارتخانه با من موافقتند که امینی کفیل وزارت دربار هنوز خودش را قابل اطمینان نشان نداده است که ما بتوانیم پاسخ معینی در باره سؤال اول او به وی بدهیم. [در اینجا روی کلماتی خط کشیده شده تا بتوان خواند. اما با رجوع به سند قبلی می‌توان از سؤال اول امینی اطلاع حاصل کرد.] [رجوع شود به تلگراف این سفارتخانه نمره ۴۳۱۱- مورخه ۴ مه]

امینی از فامیل پرنفوذ قاجار است و به احتمال بسیار قوی حاضر به حمایت از شاه کنونی که پدرش قاجاریه را ساقط کرد، نخواهد بود. این فامیل پرجاه و فرصت‌طلب‌اند و از ائتلاف‌های موقتی با این و آن سعی می‌کنند به سود خود بهره‌گیری کنند. دوستی او با قشقائی‌ها که همانگونه فرصت‌طلب‌اند و همچنین وزیر خارجه (فاطمی)، سوءظن ما را درباره انگیزه‌های نهفته او تأیید می‌کند.

۳- اگر وزارت خارجه موافقتند من مایلیم به [نام حذف شده] مأموریت بدهم پاسخی

به‌سؤالات امینی به نحو زیر بدهد:

پاسخ به سؤال اول او باید اینطور باشد که سفیر آمریکا سیاست ثابت دولت آمریکا را مبنی بر عدم دخالت در مسائل داخلی ایران از راه حمایت سیاسی از این یا آن رهبر سیاسی یا گروه خاصی ابراز می‌کند. دولت آمریکا مایل به استقرار روابط دوستانه و تشریک مساعی صمیمانه با دولت کنونی ایران به رهبری مصدق است. همچنانکه در قبال هر رهبر سیاسی قانونی دیگری که بعداً بیاید و آشکارا متمایل به دوستی متقابل با آمریکا باشد، همین موضع را خواهد داشت. سفیر آمریکا هم‌اکنون در موقعیتی نیست که بتواند نسبت به استمرار کمک‌های مالی یا مقادیر معتدبه امداد اقتصادی آمریکا به ایران جواب مثبت بدهد. سفیر فکر می‌کند که در شرایط فعلی بعلت ماجرای نفت که اثر نامطلوبی در افکار عامه آمریکا گذاشته مشکل بتوان اینگونه کمک‌ها را براه انداخت.

امضاء هندرسون

ب. ۳- مراسله شماره ۱۰۱۴

یادداشت مذاکرات بتاريخ ۱۸ ماه مه ۱۹۵۳ (۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

شرکت کنندگان:

ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار

لوی هندرسون - سفیر آمریکا

آقای امینی کفیل وزارت دربار و همسرشان برای صرف چای در محل اقامت سفارت در تاریخ ۱۸ ماه مه حضور یافتند. آقای امینی و بنده از فرصت استفاده کرده برای مذاکرات خصوصی ضمن گردش، در باغ راه افتادیم. امینی گفت که در کوششهای خود برای ترمیم مناسبات بین شاه و نخست‌وزیر موفقیت‌هایی داشته است. ولی این کار به دلایلی مشکل بود. مصدق يك دنده و مظنون است و شاه مظنون است و طفره‌زن. با این همه امینی موفق شده بود نوعی تفاهم شکننده بین این دو نفر برقرار کند که بر پایه يك توافق مشترك قرار می‌گرفت و آن عبارت بود از تشریک مساعی هر دو برای جلوگیری از نفوذ حزب توده تحت کنترل کمونیست‌ها که از نظر تشکیلاتی قدرت زیادی پیدا کرده بود.

نخست‌وزیر در فشار آوردن بر روی شاه برای اخذ امتیازاتی که می‌خواست بگیرد، از پذیرش حمایت توده‌ای ابا نکرده بود. حالا که شاه حاضر به واگذاری زمینهای سلطنتی شده و کمتر در مسائل مربوط به ارتش دخالت می‌کند، نخست‌وزیر حاضر است به مخالفت با حزب توده برخیزد.

امینی گفت که نخست‌وزیر مصدق در باره انتشار گزارشی در کیهان خیلی از جا در رفته بود. این گزارش مبنی بر این بوده است که دادگستری اعلام کرده است که عضویت در حزب توده مغایرتی با کشوردوستی ندارد و اعضای حزب نباید صرفاً بخاطر عضویت خود در حزب بازداشت شوند. مصدق گفته بود که این تصمیم در ژانویه گذشته گرفته شده بود و دولت با وجود آن توانسته بود اعضای حزب را تحت قوانین حکومت نظامی در بازداشت نگاه دارد و متضمن تغییر موضع دولت در مقابل حزب نبوده است. و این گزارش عمداً در موقعی در کیهان انتشار یافته بود که موقعیت ایران را دقیقاً در زمانی که هندرسون می‌خواست برای مذاکره با دالس به کراچی سفر کند، متزلزل نماید. امینی می‌خواست به من اطمینان دوباره بدهد که دولت مصدق نه تنها سر آشتی با حزب را ندارد بلکه برعکس در نظر دارد که با حزب توده آشکارا رودررو قرار بگیرد.

.....

.....

امینی به مصدق پیشنهاد کرده بود که بهتر است مصدق از متقاعد کردن مجلس یا خود شاه برای اظهار یا اتخاذ تصمیم در باره تغییر اختیارات قانونی شاه در مورد ارتش در شرایط فعلی دست بردارد. او به دکتر مصدق گفته بود مطمئن است که شاه حاضر است تا زمانی که دکتر مصدق نخست‌وزیر است، او را در کنترل کامل ارتش آزاد بگذارد. با اینهمه اگر شاه مجبور شود برای همیشه از اختیارات خود در باره ارتش بگذرد، امکان خطرات جدی برای ایران پیش می‌آید. مثلاً اگر یا سلب اختیارات شاه در ارتش یحتمل يك نخست‌وزیر چپی سرکار بیاید، کشور با خطر بزرگی روبرو خواهد شد. اما گوش نخست‌وزیر بدهکار اینگونه مباحث نیست. مصدق گفته است که آینده مربوط به آینده است. اصل مطلب این است که شاه از این پس نباید سر کرده ارتش باشد. این اصل همین حالا باید پذیرفته شود.

امینی از من پرسید که آیا به عقیده من امکان دارد که آمریکا کمک‌های اقتصادی خود را به ایران در آینده نزدیک از سر بگیرد. من به امینی گفتم که تا زمانی که امکانات حل مسئله غرامت [به شرکت نفت انگلیس] حل و فصل نشده، دولت آمریکا با افکار عمومی منفی روبروست و بعید می‌نماید که بتواند کمک‌های معتنا به قابلی به ایران ارائه کند. به او گفتم که بنظر می‌رسد مذاکرات مربوط به غرامت به بن‌بست رسیده است. انگلیسها مصمم‌اند که از

گام‌هایی که در فوریه گذشته برداشته‌اند، گامی فراتر نهند و دکتر مصدق هم متقابلاً یک‌دنده اصرار می‌ورزد که بر پایه آخرین پیشنهاد انگلیسها امکان توافق موجود نیست. من به امینی متذکر شدم که اشکال اساسی گویا این است که انگلیسها به این نتیجه رسیده‌اند که معامله با مصدق وقت تلف کردن است، چون به گمان انگلیسها مصدق نیت آنرا ندارد که در صورت توافق در مسئله گرامت، عملاً ایران را موظف به پرداخت آن بداند.

امینی گفت در آن صورت شاید لازم شود که ایران نخست‌وزیر تازه‌ای داشته باشد. من گفتم که در این مورد تصمیم با خود ایرانیان است، و مناسبتی ندارد که من در این قبیل زمین‌ها اظهار نظر بکنم. امینی گفت که مشکل است بتوان کسی را یافت که بدون تأیید و موافقت دکتر مصدق بجای او مصدر کار شود. ممکن است بتوان به دکتر مصدق قبولاند که بالاخره استعفا کند. بشرط آنکه متقاعد شود که جانشین او سیاست‌هایی را اعمال نخواهد کرد که باعث شود کشور ایران تمام دست‌آوردهایی را که دکتر مصدق برای کشور اندوخته است بباد دهد. هم‌اکنون کسی در افق سیاست ایران با این خصوصیات دیده نمی‌شود.

ج - گفتگوهای سفیر و اعضاء برجسته سفارت آمریکا با محرم شاه

اسناد حاکی از آن است که گفتگوها در دو نوبت انجام شده است. بار اول در ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۲ و بار دوم در بیست و هفتم همان ماه. از زبان این فرستاده مورد اعتماد محمدرضا شاه است که می‌توان به کنه فکر و راه و روش او در قبال حکومت دکتر مصدق پی برد. و متوجه مصلحتی و اغفال‌گرانه بودن برخی گفته‌های وی شد، که از طریق حسین علا و ابوالقاسم امینی به سفیر منتقل می‌گردید. از لحاظ اهمیت این اسناد، بخش‌های مهم از آنها نقل می‌شود. همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان کردم، امیدوارم در فرصت مناسب، متن کامل آنها را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

ج. ۱ - شماره پیام ۹۵۳. (شماره بایگانی 788.00/5-1953)

فرستاده از تهران (بکلی سِرّی)

یادداشت گفتگو

۱۴ مه ۱۹۵۳ (۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

عصر روز ۱۳ مه سفیر با شخصی که بی‌نهایت به شاه نزدیک است به گفتگو پرداخت. فرمانده پولارد (Commander Pollard) وابسته دریایی و آقای ملبورن (Melbourne) [کاردار سفارت] هم حضور داشتند.

فرستاده شاه چنین گفت که شهریار مایل است که مراتب امتنان خود را در باره کوشش‌های سفیر در زمانیکه شاه تحت فشار زیاد بود که مملکت را ترک کند، ابراز کند. شاه مایل است به نظر سفیر برساند که اگر وساطت و عملیات سفیر در آن زمان در میان نبود هرآینه نهاد سلطنت در ایران برافکنده شده و کشور تکه تکه شده بود. همچنین شاه مایل است تشکرات عمیق خود را از طریق سفیر نسبت به ادامه حمایت دولت آمریکا ابراز دارد.

فرستاده مایل بود که سفیر از خطوط اصلی سیاست شاه نسبت به دکتر مصدق آگاه شود. مصدق در نتیجه يك نقشه دقیق چندین ساله و از پیش تدوین شده بالاخره قدرت را بدست گرفته بود. او احساسات مردم ایران را در سرپرده نخست‌وزیری خودش برانگیخته و از حمایت افکار عمومی و مجلس برخوردار شده بود. شاه با طیب خاطر با نخست‌وزیری مصدق موافقت نکرده بود، ولی در برابر نیروهای حامی مصدق به این انتصاب تن داده بود. اکنون هم معتقد است که تنها راه عزل نهائی مصدق از نخست‌وزیری از همان طریق رأی مجلس است که اول نیز راه را برای مصدق باز کرده بود. شاه معتقد بود که گذشت زمان مصدق را دارد بی اعتبار می کند و تهدیدات شوروی‌ها نسبت به ایران پس از مرگ استالین کاهش یافته و بنابراین برکنار کردن مصدق از يك راه قانونی در آینده نه چندان دور صورت عمل خواهد یافت. خود شاه این شیوه را ترجیح می دهد تا مثلاً يك کودتای نظامی یا دستورالعمل دلبخواه شاه مبنی بر عزل مصدق و انتصاب شخص دیگری به نخست‌وزیری یا زندانی کردن مصدق یا تبعید وی یا حتی مرگ او بدست بلوایان تهران. در هر يك از این شقوق، از مصدق يك شهید ساخته خواهد شد و سرچشمه دردسرهای جدی در آینده خواهد بود.

سیاست اعلیحضرت، در قبال مصدق این است که به فشارهای او به آهستگی تن دردهد ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط به حد اکثر ممکن، مواضع از دست رفته را باز یابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود، مانند درختی که در برابر باد طوفانی راست بایستد و از بیخ کنده شود. اینگونه مثال‌ها را فرستاده شاه برای روشن کردن مواضع سیاسی شاه در پاسخ برخی صاحب‌منصبان آمریکایی که مایلند شاه در برابر مصدق قدرتمندانه ایستادگی بکند و از رفتار او راضی نیستند، مطرح می کرد.

وقتی که از شخصیت‌های مختلف صحبت شد، فرستاده گفت که شاه اعتماد زیادی به

کفیل وزیر دربار که تازه منصوب شده یعنی آقای ابوالقاسم امینی ندارد. ولی بهرحال امینی در شرایط کنونی آدم مهمی است و شاه مایل نیست که او را از خود برنجانند. امید این است که سفیر در برخورد خود با آقای امینی منویات و برخورد اعلیحضرت را ملحوظ دارد.

وقتی برگشتیم به صحبت در باره مسئله نفت، فرستاده گفت که شاه معتقد است که منافع حقیقی ایران و جامعه دنیای آزاد در این است که هر وقت سفیر ملاقات رسمی با دکتر مصدق دارد وی را از بحث در باره مسئله نفت و راههای احتمالی حل آن باز دارد و دلسرد کند. دکتر مصدق در این مکالمات جدی نیست. مسائل مربوط به بحران نفت و از آنجمله مسئله گرامت (به شرکت نفت انگلیس) تنها با دولتی غیر از دولت مصدق امکان پذیر خواهد بود. فرستاده گفت که شاه بسیار ممنون است که سفیر در مکالمات خود با دکتر مصدق این شیوه را اتخاذ کرده است که وقتی مسئله نفت به پیش آورده می شود، به دکتر مصدق می گوید که دولت آمریکا دیگر در موقعیتی نیست که بیش از این برای حل مسئله نفت کوششی بعمل آورد و اگر دکتر مصدق در این مورد پیشنهادات یا ملاحظاتی دارد بهتر است آنها را از راههای دیگری جز آمریکا به اطلاع دولت انگلیس برساند. او چنین نتیجه گرفت که زمینه مساعدی برای دوباره گشودن مذاکرات نفت با مصدق وجود ندارد. با وجود این ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر باید بدون اتلاف وقت بین خودشان به تفاهم کامل در باره چگونگی فیصله مسئله نفت با ایران در آینده برسند. مهم این است که مسئله ایران با اتخاذ سیاستهای مخالف بین آمریکا و انگلیس در این باره، وخیم تر نشود.

ج. ۲ - صورتجلسه گفتگوها

مراسله شماره ۹۷۵ از تهران به وزارت خارجه آمریکا.

(شماره بایگانی 788.00/5-1953)

شرکت کنندگان: سفیر

منبع (فرستاده شاه)

آقای ملبورن، دبیر اول سفارت

آقای کاینک هام، دبیر سوم سفارت

فرستاده شاه هفدهم ماه مه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲)، حدود ساعت ۹ شب، با سفیر و دیگر کارکنان یاد شده در بالا دیدار کرد تا پیامی را از سوی شاه تسلیم کند. فرستاده اظهار داشت که به احتمال، فردای آن روز، آقای امینی پیام همانندی را در اختیار سفیر خواهد

گذاشت، ولی تنها او حامل اظهارنظرهای خصوصی شاه خواهد بود و نه امینی. محتوای اصل پیام به قرار زیر است:

الف - حکومت مصدق حاضر است در عین تظاهر به بیطرفی بطور نهانی از غرب حمایت کند و در صورتی که شاه با پشتیبانی از دولت وی موافق باشد، اقدام‌های شدیدی برضد کمونیست‌های ایران بعمل آورد.

ب - دولت مصدق حاضر است کمک مالی یا اقتصادی قابل توجه دولت آمریکا را بپذیرد، مشروط بر این که دولت مذکور اصرار نداشته باشد که ایران در برابر دریافت این کمک، بطور علنی از سیاست بی‌طرفی خود دست بکشد و به همگان اعلام کند که بخشی از جهان آزاد است.

ج - شاه موافقت خود را با شرط همکاری یاد شده در بند الف اعلام کرده است. اظهارنظرهای خصوصی شاه پیرامون این پیام حاکی از این بود که چنانچه مصدق سعی کند موقعیت شاه، بویژه موقعیت وی در قبال ارتش را متزلزل سازد، شاه از حمایت علنی از مصدق دست می‌کشد. در واقع اگر مصدق همچنان بر سلب مسئولیت‌های شاه در برابر ارتش پای بفشارد، شاه ایران را ترک می‌کند.

.....

.....

شاه احساس می‌کرد که آمریکا باید از برگ برنده کنونی خود که حاصل علاقه شدید مصدق به جلب حمایت آمریکا است استفاده کند تا نظر وی را نسبت به گروه‌های کمونیست داخلی تغییر دهد... شاه بر این باور بود که مصدق بقدری مستأصل شده که حاضر است این شرایط را در ازای جلب پشتیبانی آمریکا بپذیرد.

سفیر به فرستاده شاه یادآور شد که اتخاذ چنین روشی از جانب آمریکا موجب خواهد شد که موضوع حل مسئله پرداخت غرامت چندان جدی گرفته نشود. مصدق ممکن است تصور کند که با دادن امتیازهایی چند به غرب در زمینه برخورد شدیدتر با کمونیست‌های ایران، می‌تواند کمک اقتصادی قابل ملاحظه‌ای از آمریکا دریافت کند، بدون آن که ایران مجبور باشد با پرداخت غرامت بابت ملی کردن نفت به شرکت نفت ایران و انگلیس موافقت کند.

فرستاده شاه خاطرنشان ساخت که مصدق، هوادارانش و همه مردم ایران بر این عقیده‌اند که می‌توانند بدون حل مسئله نفت هم از کمک آمریکا برخوردار شوند. زیرا آمریکا

نمی‌تواند بخود اجازه دهد شاهد افزایش نفوذ کمونیست‌ها، در نتیجه خرابی هرچه بیشتر وضع اقتصادی کشور باشد. به گفته فرستاده، شاه پیشنهاد می‌کرد که آمریکا اطلاعیه‌ای رسمی صادر کند و طی آن بروشنی به ایران و جهانیان اعلام دارد که تا وقتی ایران تمایل قطعی خود را نسبت به حل مسئله نفت به ثبوت نرسانده، آمریکا هیچگونه کمکی به ایران نخواهد کرد. گفته شد که اگر چنین اطلاعیه‌ای در این لحظه صادر شود مصدق خواهد گفت که به انگلیس پیشنهاد مذاکره در باره غرامت کرده و آنها رد کرده‌اند. فرستاده پیشنهاد کرد که در این صورت باید کوشید انگلیس‌ها را مجاب کرد تا مذاکره با مصدق را شروع کنند تا در صورتی که مذاکره به شکست منتهی شد، که بی‌تردید چنین نیز خواهد شد، آمریکا بتواند اطلاعیه موردنظر را صادر کند و فرصتی هم برای پاسخگویی به مصدق ندهد. به عقیده شاه، تا وقتی مصدق نخست‌وزیر باشد، حل مسئله نفت میسر نخواهد بود. شاه اطمینان داشت که مصدق را باید از راه پارلمانی سرنگون ساخت، اما احساس می‌کرد که باید از راههای پنهانی بر مجلس فشار آورد تا در این جهت عمل کند. این راههای پنهانی بویژه کمک مادی آمریکا و حمایت آمریکا از سرلشگر فضل‌الله زاهدی و دکتر مظفر بقائی را شامل خواهد شد. شاه مطمئن بود که هر دو شخص نام برده آدم‌های درستکار، وفادار و صادقی هستند و این که بهترین فرصت برای رهایی ایران از مخمصه کنونی این است که سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر شود.

شاه اگر تاکنون به دفاع علنی از زاهدی برنخاسته، تنها به این خاطر است که چنین حرکتی فقط می‌تواند حکومت مصدق را به تشدید فشار بر زاهدی وادارد. فرستاده قبول داشت که شاه تا چند ماه پیش از آن نظر مساعدی به زاهدی نداشت اما گفت که تحولات اخیر، شاه را متقاعد ساخته بود که زاهدی تنها چاره ایران برای غلبه بر معضل کنونی است.

.....

.....

شاه احساس می‌کرد که علا اگرچه کاملاً صادق و وفادار است، اما آدم ابلهی بیش

نیست...

وقتی علا وزیر دربار بود، شاه گاه با او درد دل می‌کرد، ولی بعد متوجه شد که علا حرف‌های محرمانه‌اش را از سر سادگی با مصدق درمیان می‌گذارد. از قرار معلوم شاه هیچگونه اعتمادی نیز به آقای امینی نداشت و آنچه را که نمی‌خواست مصدق بشنود به او

نمی‌گفت و به این ترتیب لو نمی‌رفت.

.....

.....

شاه بر این باور بود که کمک‌های مالی آمریکا را می‌توان توسط اردشیر زاهدی پسر سرلشگر زاهدی، که آدم مطلقاً صادقی است، منتقل کرد و پیشنهاد می‌کرد که به کسانی که از اردشیر زاهدی پول بگیرند چنین فهماند که پول را شاه در اختیارشان گذاشته است... پیشنهاد شاه این بود که برای ساقط کردن دولت مصدق، آمریکا مصدق را وادارد تا به شرحی که در بالا آمد بر ضد حزب توده موضع بگیرد. اگر مصدق چنین کاری را انجام دهد، چاره‌ای ندارد جز آن که به دربار و مجلس روی آورد. و اگر قدرت او در مجلس بر اثر پشتیبانی نهانی نمایندگان از زاهدی و بقائی متزلزل شود و دربار هم از هرگونه حمایت از او خودداری ورزد، آنگاه کار مصدق تمام خواهد بود. شاه ترجیح می‌داد که خود هیچ ابتکاری علیه مصدق بخرج ندهد و احساس می‌کرد که مصدق چون از راه پارلمانی به قدرت رسیده باید از همان راه سرنگون شود و بهتر است هیچگونه مداخله آشکاری از طرف شاه صورت نگیرد.

.....

.....

نماینده شاه در خاتمه اظهار داشت که آقای امینی در گفتگوی ۱۸ ماه مه با سفیر ممکن است پیشنهاد کند که سفیر دکتر مصدق را ترغیب کند سرتیپ محمود امینی را بجای سرتیپ ریاحی به ریاست ستاد ارتش گمارد. وزیر دربار پیشنهاد خواهد کرد که سفیر از دکتر مصدق بخواهد برای اثبات حسن نیت خود سرتیپ ریاحی را که ارتباطش با حزب ایران او را در موضع مخالفت با آمریکا قرار می‌دهد، برکنار سازد و سرتیپ امینی را جایگزین او سازد. اما امینی در مقام ریاست ستاد ارتش به هیچوجه برای شاه قابل قبول نخواهد بود و شاه با وجود آن که ابتدا شك داشت که ریاحی آدم مناسبی باشد، ولی این آخرها اعتقاد هرچه بیشتری به او پیدا کرده است.

خلاصه‌ای از مطالب فوق تکرار شد تا نماینده شاه و سفیر مطمئن شوند که منظور یکدیگر را خوب فهمیده‌اند. دیدار سفیر با فرستاده شاه ساعت دوازده و نیم پایان گرفت.

د - پیام حاوی پیشنهادات سرلشگر زاهدی به سفیر آمریکا، در صورت رسیدن به

قدرت

از سفارت‌خانه تهران به وزارت امور خارجه، واشنگتن

سند شماره ۹۸۲. (شماره بایگانی 788.00/5-2053)

تاریخ ۲۰ ماه مه ۱۹۵۳ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲)

طرح غیررسمی برنامه پیشنهادی سرلشگر زاهدی برای ایران

مفتخرم که نسخه‌ای از مراسله‌ای را که در ۱۹ ماه مه از سوی يك مقام ایرانی دریافت کرده‌ام ارسال دارم که طی آن برنامه آزمایشی را که سرلشگر زاهدی در صورت رسیدن به مقام نخست‌وزیری اجرا خواهد کرد، پس از دیدار و گفتگو با وی و به درخواست ایشان، ارائه کرده است.

می‌توان یادآور شد که سرلشگر زاهدی پیشنهاد می‌کند که موضع تندی علیه کمونیست‌ها اتخاذ شود و نظم به کشور بازگردانده شود و آنگاه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی که از قرار نیازمند کمک مالی و اقتصادی خارجی قابل ملاحظه‌ای خواهد بود، آغاز گردد.

سرلشگر زاهدی پیشنهاد موقتی نیز برای حل مسئله نفت ارائه کرده است. او همچنین عقیده دارد که ضرورت دارد که حکومت آمریکا در امور ایران دخالت کند، چون ایرانی‌ها نمی‌توانند به تنهایی حکومت کنونی را سرنگون کنند. و بالاخره سرلشگر زاهدی اظهار علاقه می‌کند که حاضر است با هر ایرانی دیگری که بتواند در مقام نخست‌وزیری آتی برنامه پیشنهادی فوق را با موفقیت اجرا کند همکاری نماید.

لوی. و. هندرسون

سفیر

عالیجناب!

شب گذشته سرلشگر زاهدی از من خواست تا در مجلس با او ملاقات کنم. او از من خواست تا پیامی بیانگر خط‌مشی او در صورت رسیدن به قدرت را در اختیار جنابعالی بگذارم.

۱- نخستین و مهم‌ترین دستور او استقرار نظم، انضباط و امنیت خواهد بود. از همان روز اول، حزب توده و سازمان‌های کمونیستی دست‌نشانده را درهم خواهد کوبید، مطمئن است که پس از سه ماه، اثری از توده‌ای‌ها در کوچه و خیابان‌های شهرهای ایران باقی نخواهد

ماند. و چون در روستاها کمونیست‌ها حضور ندارند، وضع نابسامان کنونی پایان خواهد گرفت. بیشتر این نابسامانی‌ها از ناحیه دولت برخاسته که در حال حاضر کمونیست‌ها را تشویق می‌نماید و با آنها تبانی می‌کند.

۲- به محض برقراری نظم و سرکوب کامل کمونیست‌ها، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زیر آغاز خواهد شد:

الف - افزایش تولید کشاورزی از راه اعطای وام مختصر به دهقانان (تا ۵ هزار ریال به هر نفر)؛ افزایش قیمت خرید جو و گندم از طریق همسطح کردن آن با قیمت‌های جهانی (قیمت خرید داخلی در حال حاضر یک سوم قیمت‌های جهانی است) از راه خرید آن توسط دولت و فروش آن به کشورهایمانند پاکستان، هند و ژاپن که نیازمند این فرآورده‌ها هستند. این کار قدرت خرید دهقانان را که ۸۰ درصد جمعیت ایران هستند افزایش خواهد داد.

ب - تعدیل ثروت از طریق وضع مالیات‌های سنگین‌تر بر کالاهای تجملی و دارایی.

ج - اصلاحات ارضی و بهبود وضع اراضی بدون آب:

د - برنامه فوری و گسترده کارهای عمرانی عمومی - این امر نیازمند کمک مالی از سوی بانک جهانی، بانک صادرات و واردات و بویژه آمریکا خواهد بود.

۳- مسئله نفت از طریق تشکیل یک کمیته بین‌المللی مرکب از ۳ عضو ایرانی، ۳ عضو بریتانیایی و دو عضو بیطرف که یکی از آندو ریاست کمیته را خواهد داشت، حل خواهد شد. تصمیم این کمیته به تصویب پارلمان ایران خواهد رسید.

۴- از همان روز نخست، مبارزه وقفه‌ناپذیر بر ضد ارتشاء را از طریق انتصاب وزیران خوشنام و شریف و پاکسازی کارمندان ناسالم آغاز خواهد کرد.

در باره موضع دولت کنونی - [زاهدی] می‌گوید که نمایندگان حاضرند پیشنهاد عدم اعتماد شامل امضای نصف به اضافه یک از نمایندگان را امضاء کنند؛ این کار را هر لحظه می‌توان انجام داد. نمایندگان می‌ترسند که شاه بدون اعمال فشار کافی از سوی آمریکا و انگلیس با این پیشنهاد نمایندگان همراهی نکند؛ احساس او [زاهدی] این است که دیر یا زود آمریکا باید همراه شاه وارد عمل شود، زیرا ایرانیان نمی‌توانند خود را نجات دهند. از آنجا که وضع کنونی در نتیجه مداخله خارجی پدید آمده، برای ایرانیان غیر ممکن است که حکومت کنونی را به تنهایی ساقط کنند.

هرچه زودتر این کار صورت گیرد، اعاده نظم و بازسازی وضع اقتصادی و اجتماعی

کشور آسان تر خواهد بود. سرلشگر زاهدی می‌افزاید که چنانچه حکومت آمریکا در اجرای این برنامه به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند همکاری کند و او را مورد حمایت قرار دهد و از تلاش‌های خود برای نخست‌وزیر شدن بسود این شخص انصراف ورزد.

ه - گزارش از گفتگوی هندرسون با محمدرضا شاه

تاریخ ۳۰ ماه مه ۱۹۵۳ (۹ خرداد ماه ۱۳۳۲)

گزارش گفتگو

شرکت کنندگان: اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران

لوی هندرسون سفیر آمریکا

امروز به پیشنهاد شاه که چند روز پیش دریافت کرده بودم شرفیاب شدم. برای اینکه این دیدار محرمانه باشد وی مرا در باغ کاخ پذیرفت. مذاکرات ما حدود یکساعت و بیست دقیقه طول کشید.

پس از تبادل و تعارفات مقدماتی به شاه گفتم که استنباط من این است که او در باره نظر انگلیسها نسبت به خود مطمئن نیست. بنابراین من بخود اجازه داده‌ام که در این زمینه کاشف بعمل آورم و می‌توانم اظهار کنم که آقای چرچیل به من اجازه داده است بگویم که اگر شاه از قدرت بیفتد یا کناره‌گیری کند یا بیرون انداخته شود، انگلیسها خیلی متأسف خواهند شد. بنظر می‌رسید که با شنیدن این سخنان شاه خیلی خاطر جمع شد. شاه گفت که نگرانی او در باره موضع‌گیری انگلیسها مخصوصاً به این دلیل است که چند تن از نمایندگان مجلس که همه می‌دانند با انگلیسها تماس نزدیک دارند، در میان فعال‌ترین کسانی هستند که می‌کوشند اختیارات شاه محدود شود. در گذشته سرلشگر فریزر (Frazer) سعی کرده بود شاه را متقاعد کند که صلاح اوست که مانند یک شاه مشروطه بر طبق قانون اساسی مانند سلاطین اروپایی باشد. سفیر بولارد (Bullard) اندکی پس از جلوس شاه به تخت سلطنت همین نظر را ابراز داشته بود و سفرای انگلیس یکی پس از دیگری و حتی میدلتون (Middleton) [کاردار سفارت] در فرصت‌های مختلف پیشنهاد کرده بودند که به صلاح شاه است که خود را در «طاقچه بالا» بگذارد و از دخالت در کشمکش‌های سیاسی ایران بپرهیزد. شاه افزود که: «حالا با این پیام مستر چرچیل، بنظر می‌آید که انگلیسها نظرشان در مورد چند و چون قدرت شاه دارد تغییر می‌کند». خودش مطمئن است که در

شرایط ایران شاه مجبور است در حیات سیاسی و مخصوصاً حیات نظامی کشور نقشی ایفا کند و می گوید اگر شاه چنین نکند، سردرگمی و هرج و مرج فراگیر خواهد شد.

شاه گفت: «باید صاف و پوست کنده اعتراف کند که تاکنون نتوانسته است مطابق سوگند خود درباره حراست از قانون اساسی رفتار نماید. قانون اساسی را این حکومت در عرض یکسال گذشته بدون تعارف زیر پا گذاشته است. او متأسفانه در موقعیتی نبوده که دخالت کند».

من به شاه گفتم که مایلم نظر خود را بدون رودربایستی در باره نامزد شدن سرلشگر زاهدی به پست نخست‌وزیری بیان کند. آیا سرلشگر زاهدی برای شاه قابل قبول هست یا نه؟ شاه گفت که بنظر او سرلشگر زاهدی غول روشنفکر آتچتانی نیست. با وجود این برای شاه، زاهدی به سه شرط قابل قبول است:

۱- باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشاند شود، نه از راه کودتا.

۲- زاهدی باید با پشتیبانی گسترده سیاسی به قدرت برسد. نه مثل قوام که به هنگام نخست‌وزیری بکلی تنها و منفرد مانده بود.

۳- دولت او باید برای آمریکا و دولت بریتانیا مقبول باشد. و نیز آمریکا یا انگلیس و آمریکا با هم حاضر باشند که بلافاصله به دولت جدید زاهدی مقادیر انبوهی پول و کمک اقتصادی سرازیر کنند. اگر هیچگونه نقشه‌ای پیش از وقت برای کمک مالی اضطراری و کمک اقتصادی اساسی به دولت جدید طراحی نشده باشد که مردم کشور در آینده نه چندان دور برای زندگی بهتر امیدوار شوند، در آن صورت بهتر است حکومت تغییر نکند. رزم‌آرا سر کار آمد با ایمان به اینکه از کمک‌های دولت آمریکا برخوردار خواهد شد. این کمک‌ها صورت عمل نپذیرفت و رزم‌آرا در آستانه ترور وی، به سوی فاجعه می‌شتافت. با این احوال هر تغییر حکومت در شرایط حاضر اگر از مقدار معتناهی کمک خارجی مالی و اقتصادی بهره‌مند نشود، فقط راه را برای ویرانی و از هم گسستگی ایران هموار خواهد کرد.

در پاسخ يك استفسار به او گفتم که به تصور من، انگلیسها با سر کار آمدن يك دولت تازه به سرپرستی زاهدی موافقت خواهند کرد. همچنین مطمئن هستم که دولت آمریکا نیز کاملاً با چنین دولتی موافق است، بشرط آنکه چنین دولتی از پشتیبانی کامل و مستمر شاهنشاه برخوردار باشد. اگر آمریکا و انگلیس دست به کار حمایت از زاهدی بشوند و در دقیقه آخر بفهمند که رأی شاه عوض شده و دیگر نمی‌خواهد که زاهدی دولت تشکیل دهد،

این برای ایران مصیبت بار خواهد بود.

شاه گفت که رأیش برنخواهد گشت. ولی مهم این است که شرایطی که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده به روشنی درک شود. اگر زاهدی با يك کودتا سر کار بیاید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود، مگر اینکه مطمئن باشد پشت سر او طیف قوی از رهبران سیاسی قرار دارد و ایضاً از حمایت چشمگیر مردم برخوردار است.

شاه افزود که بهرحال فکر نمی‌کند که زاهدی بتواند از راه کودتا قدرت را بدست بگیرد. چون بسیاری از پست‌های کلیدی ارتش را بتدریج دوستان سرتیپ امینی اشغال کرده‌اند، همان سرتیپ امینی که برادرش کفیل وزارت دربار است. چند ماه پیش همین کفیل وزارت دربار فعلی سعی کرده بود که شاه را قانع کند که پشتیبانی خودش را از سرلشگر زاهدی علناً ابراز کند. ولی نظر امینی در طول مدت کفالت وزارت دربار تغییر کرده است. فکر او این نیست که سرلشگر زاهدی واجد شرایط لازم و معلومات و تجربیات کافی برای نخست‌وزیری نیست، بلکه می‌گوید شاید بهتر باشد اگر نخست‌وزیر استعفا کند کسی «يك دولت محلل» ترجیحاً ضعیف از جبهه ملی سر کار بیاید. و بعداً يك نخست‌وزیر کارای مقتدر زمام امور را در دست گیرد شاه از من پرسید که نظرم در مورد «دولت محلل» آنچنانی چیست؟ من گفتم که بنظر من مشکل می‌نماید که بتوان در عین حال سوار دو اسب شد. اگر دولت فعلی سرنگون شود مخالفین باید سعی کنند يك نامزد نخست‌وزیری حسابی بجای دکتر مصدق پیدا کنند، نه اینکه با دودلی از نامزدی حمایت کند و در عین حال که در جستجوی شخص ضعیف تر دیگری برای تشکیل «دولت محلل» باشد. شاه گفت که در ملاحظات من ریشه‌هایی از حقیقت موجود است. با این همه چون دارودسته امینی قدرتمندند ممکن است بتوانند سد راه سرلشگر زاهدی بشوند.

من به شاه گفتم که مایلیم، شاه برای خاطر من دوباره موضع خودش را در باره سرلشگر زاهدی اعلان کند. چون این را دولت آمریکا لازم دارد، زیرا به يك سلسله تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است. اعلیحضرت گفت به دولت متبوع خود آمریکا بگویم که شاه نخست‌وزیری زاهدی را خواهد پذیرفت منوط به اینکه شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده بود رعایت شود.

من گفتم که ممکن است سر کار آوردن زاهدی از راه قانونی پارلمانی خیلی مشکل باشد. مثلاً اگر معلوم شود که يك اکثریت مجلس مخالف برجا ماندن دولت فعلی (مصدق)

است، امکان دارد فراکسیون جبهه ملی مجلس را ترك گویند و آنرا از حد نصاب بیندازند. به این ترتیب ممکن است برای مدت دراز و نامعلومی نتواند رأی عدم اعتماد به دولت مصدق بدهد، یا تمایل خود را نسبت به دولت پیشنهادی سرلشگر زاهدی به رأی بگذارد. اگر در چنین شرایطی تعداد کثیری از نمایندگان امضاء کنند که خواستار انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری هستند در آن صورت اعلیحضرت چه اقدامی خواهند کرد؟ شاه گفت که به این سؤال فعلاً نمی‌تواند پاسخ دهد و باید اطمینان حاصل کند که قانون اساسی در چنین شرایطی چه قدرتی به او تفویض کرده است. حتی اگر او قانوناً دارای چنین قدرتی باشد که سرلشگر زاهدی را رأساً منصوب کند، باز هم نمی‌خواهد پیش از وقت خود را مقید به چنین وضعی کند و باید تصمیم نهایی خود را موقوف به ارزیابی موقعیت موجود در آن زمان کند.

شاه از من راجع به سفر اخیرم به کراچی برای ملاقات دالس (Dulles) سئوالاتی کرد و همچنین درباره مذاکرات اخیرم با نخست‌وزیر پرسید. شاه می‌خواست بداند که آیا واقعاً مذاکرات جدی برای رفع بحران نفت در جریان است؟ آیا آمریکا حاضر است به هر مقداری نفت از ایران بخرد؟ آیا ممکن است که با وجود حکومت دکتر مصدق دولت آمریکا دست به کمک‌های قابل توجه اقتصادی به ایران بزند؟

به شاه گفتم که دولت آمریکا دیگر بعنوان میانجی بین انگلیس و ایران عمل نمی‌کند. افزون بر این تا آن جایی که من می‌دانم، فعلاً هیچگونه کوششی برای حل دعوی نفت در کار نیست. همچنین تا زمانی که راه حلی برای مسئله غرامت به شرکت نفت انگلیس پیدا نشده است، بعید است که آمریکا بتواند مقادیر قابل توجهی از نفت ایران را خریداری کند. بنظر من برای دولت آمریکا بسیار مشکل است که در حالی که مسأله پرداخت غرامت به شرکت نفت لاینحل مانده است، بتواند کمک‌های اقتصادی یا مالی زیادی به دولت مصدق بکند.

از شاه پرسیدم به عقیده او: الف. آیا در حالی که مصدق هم‌چنان نخست‌وزیر است، باید برای جستجوی راه‌حلی در باره غرامت کوشش نمود؟ ب. در غیاب چنین راه‌حلی آیا باید به حکومت دکتر مصدق کمک اقتصادی کرد؟

شاه گفت هنوز بر این عقیده است که حل مسأله نفت با خود دکتر مصدق آسان‌تر خواهد بود تا با يك جانشین وی. او هم‌چنین فکر می‌کند که اگر حل مسأله نفت با خود مصدق صورت بگیرد، وی امتیازات بیشتری برای انگلیسی‌ها ملحوظ خواهد داشت تا

هر کس دیگری که به جای او بیاید. البته او متوجه است که معامله کردن با مصدق کار بسیار دشواری است. با این وصف، اگر راهی و مفری برای حل مشاجره نفت با مصدق پیدا شود، غنیمت خواهد بود. حتی اگر چنین کوششی برای حل مسأله نفت به ابقای دکتور مصدق و در قدرت ماندن او به مدت بیشتری منجر شود، باز می‌ارزد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود.

شاه همچنین گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز بسیار به کمک آمریکا دارد حتی با حضور دکتور مصدق بر مسند قدرت. و حتی اگر چنین کمک‌هایی از جانب آمریکا حمل بر حمایت از دولت مصدق شود.

شاه سپس از من پرسید که آیا من قبول نمی‌کنم که نفع همه در این است که دعوی نفت اگر ممکن باشد به صورتی با دکتور مصدق فیصله پذیرد؟ من گفتم که نظر من همیشه همین بوده است، ولی کم کم دارم احساس می‌کنم که این ماجرا تا زمانی که مصدق نخست‌وزیر است حل شدنی نباشد. انگلیسها دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه معامله‌ای با مصدق بی‌ثمر است. بنابراین اگر قرار است دولت مصدق بر جای بماند و در عین حال مسأله نفت هم حل بشود باید مصدق پیشگام شود و پیشنهادهاتی به انگلیسها بکند که آنها را قانع کند که او مسأله را جدی گرفته است. با تجربه دو سال گذشته مشکل است مصدق بتواند انگلیسها را اقناع کند که او واقعاً مایل است طرف آنها برای حل منصفانه و معقول مسأله نفت باشد.

شاه گفت که می‌خواهد با من و همچنین با دولت متبوع من رُک و راست باشد. ولیعهد عربستان سعودی در نظر دارد که در اوائل ماه ژوئیه به ایران سفر کند. اگر اوضاع به همین منوال بماند شاه مایل است که مدتی کوتاه پس از اتمام سفر ولیعهد ایران را ترک کند. چون برای او ماندن در ایران در شرایط فعلی، خفت بار است. شاه مخصوصاً به روابط خود با ارتش اشاره می‌کرد. و این که دیگر گزارشی از آنچه در ارتش می‌گذرد به او نمی‌دادند و افسران ارتش جرأت ملاقات با او را نداشتند. و بنابراین ترجیح می‌دهد که در چنین شرایطی در ایران نباشد. شاه گفت که امیدوار است اگر مدتی در خارج بماند، دولت آمریکا نظر (مساعد) خود را نسبت به او تغییر ندهد. نظر خود شاه این است که هم برای خود او و هم برای ایران بهتر است که به خارج برود تا در کشور بماند و به شرایطی تن دردهد که او را از اعتبار بیندازد و احترام خود را در میان ملت از دست بدهد.

من به شاه گفتم که رفتن او حمل بر ضعف و شکست او خواهد شد، ولی بهرحال اتخاذ چنین تصمیم مهمی فقط در مقام خود اوست. من مطمئن هستم که دولت آمریکا وجود وی را در ایران برای ثبات کشور لازم می‌شمرد و کشور از عدم حضور وی افسوس خواهد خورد. شاه گفت که در صورتی که تصمیم به رفتن بگیرد پیش از خروج مراتب را به اطلاع دولت آمریکا خواهیم رساند.

شاه گفت که امینی کفیل وزارت دربار مسلماً جویای مطالب این گفتگوی ما خواهد شد. هم چنین احتمال دارد مصدق هم در این مورد سؤالاتی از من [سفیر] بکند. نظر شاه این بود که به طور خیلی محرمانه به امینی خواهد گفت که او [یعنی سفیر] راجع به مسافرت خود به کراچی و دیدار دالس اطلاعاتی داد، و که سفیر به او [یعنی شاه] گفت که در شرایط فعلی برای حل و فصل مسأله پرداخت غرامت به شرکت نفت چندان امیدی نیست. شاه گفت که مضافاً به امینی خواهد گفت که به سفیر گفته است به عقیده او حل اختلاف نفت با خود دکتر مصدق به مراتب آسانتر انجام‌پذیر است تا با یک دولت بعدی. و که شاه اظهار امیدواری کرده است که حتی اگر حل و فصل غائله نفت غیرممکن باشد، علی‌رغم آن دولت آمریکا آن قدر کمک‌های مالی و اقتصادی به ایران خواهد کرد که کشور بتواند بحران اقتصادی فعلی را به نحوی از سر بگذراند». (تکیه از من است).

خواننده محترم بی‌تردید، مذاکرات هندرسون با حسین علا و نیز پیام‌ها و نظرهای شاه را که از راه فرستاده محرم خویش به سفیر آمریکا منتقل می‌نمود، به خاطر دارند. به یاد دارند که چگونه شاه بر ضرورت برکناری دکتر مصدق تأکید می‌کند. از سفیر آمریکا می‌طلبید در ملاقات با دکتر مصدق از بحث در باره حل مسأله نفت خودداری کند و او را دلسرد سازد. اصرار دارد که حل مسأله نفت «تنها با یک دولتی غیر از مصدق امکان‌پذیر خواهد بود». شاه در پیام‌های خود پیشنهاد می‌کند که «آمریکا اطلاعیه‌ای رسمی صادر کند و طی آن به روشنی به ایران و جهانیان اعلام دارد که تا وقتی ایران تمایل خود را نسبت به حل مسأله نفت به ثبوت نرساند، آمریکا هیچ‌گونه کمکی به ایران نخواهد کرد». با این سابقه و با آن که در همین گفتگو با سفیر آمریکا، موافقت خود را با برکناری دکتر مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی اعلام می‌دارد، پس چگونه است که ناگهان مطالب متناقضی بر زبان می‌آورد. و در یک جمله معترضه از رجحان مصدق بر جانشین او برای حل مسأله نفت سخن می‌گوید. و حتی خواهان کمک مالی و اقتصادی فوری به حکومت مصدق است، ولو

آنکه این کار موجب شود مصدق بر مسند قدرت بماند؟
شاه در آخرین جمله از گفتار خود با سفیر آمریکا، که آشکارا صورت تبانی دارد،
از این راز پرده برمی‌دارد. معلوم می‌شود که شاه آن مطالب را برای آن گفته است که به
سفیر سفارش کند که اگر دکتر مصدق و یا ابوالقاسم امینی وزیر دربار او از سفیر آمریکا
درباره محتوای گفتگو سؤال کردند چه مطالبی را به قصد اغفال دکتر مصدق از قول شاه
نقل نماید!

فصل بیست و یکم

مرداد ۳۲! ماه شوم و سرنوشت ساز

آن گونه که از روایت کریمیت روزولت برمی آید،^۱ وی پس از جلسه ۴ تیر ماه ۱۳۳۲ در واشنگتن، پس از یکی دو هفته درنگ برای معاینه‌های پزشکی و آماده ساختن خود برای مأموریت حساس، راهی ایران می‌شود. در تیرماه از مرز خانیقین می‌گذرد و به شتاب خود را به تهران می‌رساند. چند روز اول را به خواندن و بررسی نامه‌ها و گفتگو با همکاران خود صرف می‌کند تا وارد عمل شود.

بدین ترتیب از اوایل مرداد ماه است که برنامه کار خود را در جهت انجام تصمیم واشنگتن مبنی بر سازماندهی کودتای نظامی، به قصد سرنگونی حکومت ملی مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی، آغاز می‌کند. هنوز مرداد ماه به پایان نرسیده، به «میمنت» کودتای شوم ۲۸ مرداد، کریمیت روزولت از مخفی‌گاه خود در تهران با خشنودی، تلگرام رمز زیر را به وزارت خارجه آمریکا مخابره می‌کند: «ر.ن. زیگلر [نام مستعار زاهدی] به سلامت مستقر شد، و ک.گ. ساووی [نام رمز شاه] بزودی پیروزمندانه به تهران بازمی‌گردد».^۲

تا آنجا که من کاویدم، جز کتاب یاد شده‌ی کریمیت روزولت، سند و نوشته دیگری نیافتم که بتوان به اتکاء آن، اقدامات او را پس از استقرارش در تهران و اساساً نقش واقعی او را در کودتای ۲۵ مرداد، به ویژه در آشوب ۲۸ مرداد که به سرنگونی مصدق انجامید، به دقت

ردیابی نمود. نوشته او نیز متأسفانه به خاطر لاف‌زنی‌ها و گزافه‌گویی‌هایش، که موارد متعدد آن قابل اثبات است، اعتبار چندانی ندارد.^۳

امید است پس از انتشار اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، که دولت آمریکا مدتی است وعده آن را داده، بتوان بر برخی گوشه‌های تیره و تاریک آن، روشنی انداخت. از روایت روزولت چنین برمی‌آید که او پس از اولین روزهای استقرارش در تهران، با عوامل ایرانی «سیا» که بنام مستعار «برادران بوسکه (Boscoes)» معرفی می‌کند، تماس می‌گیرد و موضوع را با آن‌ها در میان می‌گذارد. هم‌چنین با «برادران رشیدیان»، عوامل اصلی سرویس سازمان جاسوسی انگلیس (Mi6) نیز، که همه امکانات خود را در اختیار وی قرار می‌دهند، ملاقات می‌کند، عامل ارتباطی خود با سرلشگر زاهدی را جوانکی با نام مستعار مصطفی اویسی معرفی می‌کند که به ادعای روزولت از نزدیکان زاهدی و هوادار آمریکاست.

اما مهم‌ترین مشغله فکری کریمت روزولت، باخبر کردن شاه از تصمیم دولت آمریکا در باره کودتای نظامی و جلب موافقت اوست. حمایت شاه و پیوستن او به طرح «عملیات آژاکس» (نام رمز طرح براندازی مصدق) از دو جهت نقش کلیدی داشت: اولاً - افسران کودتاجی، از جمله سرتیپ باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش بعد از کودتا، همکاری خود با کودتا را مشروط به رؤیت فرمان نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی از سوی شاه می‌کنند. سرهنگ ۲ زند کریمی، رئیس ستاد کودتاجیان در اعترافات روز ۲۷ مرداد خود، از جمله گفت: «آنها عده‌ای از افسران را هم قسم می‌کنند و اغلب آنها را نزد زاهدی برده و متعهد می‌شوند که اگر فرمان همایونی صادر شود، اقدام خواهند کرد».^۴

ثانیاً - آمریکا و انگلیس نگران دودلی و ترس شاه بودند که باید برطرف می‌شد. چنانکه قبلاً نشان دادیم، شاه و سایر مخالفان دکتر مصدق، برکناری دکتر مصدق را از راه «قانونی» و با توسل به رأی عدم اعتماد مجلس دنبال می‌نمودند. در آخرین گفتگوی شاه با سفیر آمریکا (۹ خرداد ماه)، که متن آن به اطلاع خوانندگان رسید، ملاحظه می‌گردد که شاه همچنان بر برکناری دکتر مصدق از راه پارلمانی، اصرار می‌ورزد.

از اسناد آرشیو آمریکا (در فصل بیستم)، می‌توان دودلی شاه و ترس و واهمه او از پیامد کار را به روشنی مشاهده کرد. محافل آمریکا و انگلیس از روحیه شاه خبر داشتند و نگران آن بودند. شاه می‌خواست برکناری مصدق بدست نمایندگان مجلس صورت بگیرد تا پای او در میان نباشد و اگر کار به شکست انجامید، بتواند حساب خود را جدا کند. بریان

لپینگ وضع روحی او را بخوبی ترسیم می‌کند: «شاه کم جرئت و دودل بود. به پیروزی کودتا باور نداشت. باور نمی‌کرد که دولت‌های انگلیس و آمریکا واقعاً پشتیبان او هستند. از این سوءظن داشت که هر کس دست به کودتا بزند احتمالاً قربانی اش شخص او باشد».^۵

به گمان من، شاید مهمترین بخش مأموریت روزولت و نقش اصلی او در کودتا، همین موضوع پایان دادن به دودلی شاه، تقویت روحیه متزلزل او و جلب همراهی اش با طرح کودتا بوده است. بی‌جهت نیست که روزولت، حتی قبل از ورود به تهران تلاش دارد با یاری شخص مورد اعتمادی، محمدرضا شاه را از نقشه مشترک دولت‌های آمریکا و انگلیس مطلع کند. و او را مطمئن سازد که غرب پشتیبان وی و مخالفی با او ندارد. قصد آن‌ها سرنگون ساختن حکومت مصدق و روی کار آوردن حکومت مورد قبول اوست. به این منظور، مأموران سرویس‌های امنیتی آمریکا و انگلیس در پاریس با اشرف پهلوی تماس می‌گیرند. و این خانم را در سوم مرداد ماه با پاسپورت اشرف شفیق راهی ایران می‌کنند. منتهی اشرف پهلوی بر اثر واکنش شدید دکتر مصدق، بدون موفقیت کامل در انجام مأموریت، از تهران اخراج می‌گردد. اشرف با شاه ملاقات می‌کند، ولی به روایت کریمیت روزولت، به خاطر جو حاکم نمی‌تواند کاملاً باز و بی‌پرده پیام را برساند و بناچار نومید و هراسان به اروپا برمی‌گردد. تقریباً هم زمان، به ژنرال نورمان شوارتسکف که بین سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ در ایران در رأس ژاندارمری کل ایران قرار داشت مأموریت مشابهی واگذار می‌شود. شوارتسکف در ۴ مرداد ماه، با پاسپورت دیپلماتیک وارد تهران می‌شود.

در باره کم‌وکیف این ملاقات اطلاعات مستندی در دست نیست. به نوشته کریمیت روزولت،^۶ ژنرال شوارتسکف طی اقامت کوتاه مدت خود، یک بار موفق به دیدار شاه می‌شود. شاه، نگران از اینکه در اطاق‌های کاخ وسیله ضبط صوت نصب شده باشد، مذاکره خصوصی با او را ضمن قدم زدن در باغ انجام می‌دهد. به روایت کریمیت روزولت، مارک. گازیوروسکی و دیگران، شوارتسکف موفق نمی‌شود تمایل شاه را به قبول همکاری با طرح «سیا» جلب نماید. یأس و دودلی هم‌چنان حکمفرماست و شاه از عاقبت کار و جنگ داخلی بیم دارد. ژرار دوویلپه نویسنده فرانسوی نقل می‌کند، شوارتسکف شاه را سخت افسرده و نگران یافت. شاه در عکس‌العمل به پیام دولت آمریکا و انگلیس می‌گوید: «حضور شما در این جا نشانه صمیمیت و دوستی آمریکاست، ولی برای من همه چیز تمام شده است...».^۷ به توصیه شوارتسکف، کریمیت روزولت راه چاره را در دیدار خصوصی و بی‌واسطه با شاه می‌بیند. این

ملاقات، از طریق برادران رشیدیان و بی‌گمان با پادرمیانی ارنست پرون سویسی، در نیمه شب نهم مرداد، صورت می‌گیرد.

کریمیت روزولت، گفتگوی خود با شاه را با اشاره به پخش دو عبارت رمز در لابلای سخنرانی قریب‌الوقوع رئیس جمهور آمریکا در سانفرانسیسکو و برنامه مخصوصی در بخش فارسی رادیو بی.بی.سی آغاز می‌کند. تا شاه را از دودلی و ترس برهاند، آسایش خاطر او را که از حمایت دولتین آمریکا و انگلیس برخوردار است، فراهم سازد. و به او اطمینان دهد که آنها عزم جزم کرده‌اند تا نقشه مورد نظر را عملی سازند.

اشاره به پیام رئیس جمهور آمریکا، قاعدتاً باید همان سخنرانی آیزنهاور در ۱۴ مرداد ماه باشد که طی آن به بهانه فراندی که روز ۱۲ مرداد در تهران برگزار شده بود، می‌گوید: «...آقای دکتر مصدق البته در این اقدام فائق آمد و توانست خود را از مخالفت پارلمان خلاص و آسوده سازد. آقای دکتر مصدق البته در این اقدام خود از حزب کمونیست استفاده کرد و کمک گرفت... تهدید کمونیست‌ها نسبت به کشورهای آسیا، اساساً برای آمریکا شوم و خطرناک است. آمریکا ناچار بایستی این راه را هر جا باشد مسدود کند و این کار دیر یا زود بایستی انجام بگیرد».^۸

روایت‌های کریمیت روزولت از رویدادها در موارد بسیار، آکنده از خودستایی و گزافه‌گویی است. در این جا نیز چنین می‌نمایند که صرف دیدار شخص او با شاه برای آرامش خاطر شاه و گرویدن او به طرح کودتا و تغییر روحیه‌اش کافی بوده است. بنابه روایت او، بلافاصله پس از سلام و علیک و تعارفات، شاه می‌گوید: «نام شما و حضورتان، تمام آن تضمین‌هایی است که من بدان نیاز دارم»!^۹ و پس از آنکه کریمیت روزولت موضوع علامت رمز نهفته در سخنرانی آیزنهاور و برنامه مخصوص بی.بی.سی را مطرح می‌سازد، شاه خاطر نشان می‌کند: «حالا که او را شناخته است، دیگر نیازی به چنین تأییدی ندارد».^{۱۰} امید است با دسترسی به اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، بتوان ادعاهای کریمیت روزولت را مورد سنجش قرار داد. در هر حال، سیر حوادث بعدی نشان می‌دهد که این ملاقات در تکوین کودتای ۲۵ مرداد جای مهمی داشته است. با وجود این، خطاست اگر همه چیز را، آن گونه که روزولت مدعی می‌شود به حساب دم مسیحائی او واریز کنیم. بی‌تردید جزرومدهای سیاسی درون کشور در آن روزها، که در صفحات بعد درنگ بیشتری روی آن خواهد شد، در توجهی که شاه به سخنان کریمیت روزولت می‌کند و در پیوستن او به طرح کودتای نظامی، بسیار مؤثر

بوده است. رفتار و کردار شاه در آن روزها، نشان می‌دهد که با وجود ارزیابی خوشبینانه کرمیت روزولت از اولین ملاقاتش با شاه، وی هم‌چنان در چنبر شك و تردید بوده است. شاه پس از چند سؤال از روزولت، صحبت مشخص در باره کودتا را به ملاقات بعدی موکول می‌کند. احتمالاً او بر آن بوده که موضوع را با نزدیکان خود در میان بگذارد و یا در پیرامون پیامدهای ناشی از برد و باخت آن فکر بیشتری بکند. کرمیت روزولت با طبع و فرهنگ آمریکائی خود و به خاطر سرشت ماجراجویانه‌اش، بر آن بود که تصمیم دولت متبوعه خود را که در تکوین و تدارك آن نقش فعالی داشت، هرچه زودتر به مرحله اجرا درآورد. اما شاه که سخت نگران فرجام کار و تاج و تخت است و از طرف دیگر همان‌گونه که بارها در طول پادشاهی خود نشان داد، در لحظات دشوار، هیچ اراده‌ای از خود نداشت، از تصمیم‌گیری ناتوان است. می‌خواهد از پایان کار کاملاً مطمئن باشد و بی‌گدار به آب نزنند. به ویژه آنکه تجربه سی تیر و ۹ اسفند را هم پشت سر دارد و از محبوبیت دکتر مصدق در میان مردم سخت نگران است. این حالت روحی طرفین از گفتگوهای آن‌ها در ملاقات دوم بدست می‌آید. کرمیت روزولت می‌نویسد: «موضوع حیاتی دیگر، زمانبندی بود. من مثل هر آمریکایی، طبعاً شتاب داشتم. آمریکایی‌ها بر این باورند که هرچه سریع‌تر بجنبی امن‌تری. ایرانی‌ها، از جمله شاهنشاه صبر هزاره پشت سر دارند... شاه بحق توجه می‌داد که می‌بایست تصمیم‌های متعددی گرفته شود و در باره آن‌ها میان خود به توافق برسند».^{۱۱} باری دودلی‌های شاه تا پایان ماجرا ادامه داشت.

کرمیت روزولت برای بالا بردن روحیه شاه و تشویق او به عمل، در آخرین ملاقات‌شان در نیمه شب ۱۷ و ۱۸ مرداد ماه، پیامی بنام رئیس‌جمهور آمریکا از خود جعل می‌کند، که گویا عصر همان روز تلگرافی از واشنگتن دریافت کرده است! در این پیام جعلی، آیزنهاور خطاب به شاه می‌گوید: «شما را به خدا می‌سیارم. اگر پهلوی‌ها و روزولت‌ها نتوانند با کمک هم این مسأله کوچک را حل کنند دیگر هیچ امیدی نیست، من ایمان کامل دارم به اینکه شما این کار را با موفقیت به انجام خواهید رساند»!^{۱۲} محمدرضا شاه با تمام تمهیدات، با وجود تعهدی که، بنا به نوشته روزولت، برعهده می‌گیرد که قبل از ترك تهران دو فرمان: یکی برای عزل مصدق و دیگری برای انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری، صادر نماید، اما صبح فردای این دیدار، بدون اینکه اقدامی بکند، که احتمالاً ادامه همان بیم و تردیدهاست، راهی کلاردشت می‌شود! به همین سبب، کودتاچیان سراسیمه، سرهنگ نصیری را برای دریافت فرمان‌ها به کلاردشت می‌فرستند. و او با دو کاغذ مارك دار سفید که

ذیل آن‌ها را شاه امضا کرده بود، به تهران بازمی‌گردد. هیراد، رئیس دفتر مخصوص دربار متن فرمان‌ها را به زحمت و به طرز ناشیانه‌ای در آن‌ها می‌گنجانده که دکتر مصدق در دادگاه، در استدلال خود مبنی بر عدم اصالت فرمان‌ها، بارها به آن اشاره می‌کند. سرهنگ نصیری، پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، ماجرای مأموریت خود را در بازپرسی‌هایش نقل کرده و سرگرد دکتر علمیه مفاد آن را در وصیت‌نامه خود گنجانده است.

چه عواملی در گرویدن شاه به طرح کودتای نظامی مؤثر افتاد؟

خوانندگان محترم به خاطر دارند که موضع شاه و نیز سایر سردسته‌های مخالفان مصدق، نظیر حسین علا و سرلشگر زاهدی در قبال دکتر مصدق - آن‌گونه که از اسناد آرشیو ملی آمریکا و به ویژه گفتگوهای شاه با هندرسون در ۹ خرداد ۳۲ برمی‌آید - عبارت بود از: برکناری مصدق از حکومت از راه پارلمانی و رأی عدم اعتماد مجلس.

پس چه عواملی موجب گردیدند که شاه به طرح براندازی مصدق از راه کودتای نظامی بگردد؟ به نظر من چند عامل را می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- تصمیم قاطعانه و مشترک دولتمین آمریکا و انگلیس که توسط پیام آوران گوناگون: اشرف، شوارتسکف و بالاخره کریمت روزولت به شاه ابلاغ می‌شود. پیام‌های رمز آیزنهاور و چرچیل، به نحوی که در کتاب روزولت آمده است، تجلی عزم و اراده آن دو ابرقدرت در براندازی حکومت مصدق بود. لذا مأموریت کریمت روزولت و حضور او، چونان نماد حی و حاضر این اراده مشترک در تهران و در کنار شاه، در تقویت روحیه او بسیار مؤثر می‌افتد. محمدرضا شاه، که طی حیات سیاسی خود بارها نشان داد که به خاطر ضعف و دودلی، قادر به تصمیم‌گیری در لحظات دشوار نیست، با طیب خاطر و آسودگی، به تصمیمی که مقامات قدرقدرت برایش گرفته بودند، تن درداد و به استقبال آن شتافت.

۲- عامل دیگر، اصرار و ابرام دشمنان دکتر مصدق به دخالت شاه بود. هم کودتاجیان نظامی، متشکل در «کمیته نجات» و هم سایر مخالفان سیاسی مصدق از حسین علا، دکتر بقائی، حائری‌زاده گرفته تا عمیدی نوری‌ها، میراشرفی‌ها و درباریان، همگی مایل بودند که شاه قاطعانه علیه مصدق پا به میدان گذارد. این فشار مخالفان رنگارنگ دکتر مصدق، به ویژه از آغاز سال ۱۳۳۲، با همان سرعتی که توافق عمومی بر سر نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی، همچون جانشین دکتر مصدق شکل می‌گرفت، شدت می‌یافت.

توافق بر سر نامزدی سرلشگر زاهدی به آسانی بدست نیامد. در اسناد آرشیو ملی آمریکا که قبلاً از نظر خوانندگان گذشت، مشاهده می‌گردد که تا چند ماه قبل از کودتا، هنوز توافق بر سر نخست‌وزیری زاهدی در میان نبود. سفیر آمریکا در باره نامزد جانشینی دکتر مصدق بارها از وزیر دربار استفسار می‌کند و پاسخ او تا مدت‌ها ناروشن است. گاه از اللهیار صالح و حسین مکی نام می‌برد. گاه صحبت کابینه محلل را به میان می‌کشد. خود شاه در گفتگوش با سفیر آمریکا (۹ خرداد ۳۲) نظر سفیر را در باره احتمال کابینه محلل سؤال می‌کند. سرلشگر زاهدی نیز از حمایت دولت آمریکا مطمئن نبود. لذا در پایان پیامی که به سفیر آمریکا می‌فرستد (۳۰ اردیبهشت ۳۲) و طی آن برنامه حکومت آینده احتمالی خود را اعلام می‌دارد، احساس خود را چنین بیان می‌کند: «چنانچه حکومت آمریکا در اجرای این برنامه به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند همکاری کند و او را مورد حمایت قرار دهد و از تلاش‌های خود برای نخست‌وزیر شدن، به سود این شخص، انصراف ورزد!»

بی‌تردید، بدون توافق بر سر نامزد واحد در میان مخالفان مصدق در داخل کشور و نیز میان دو ابرقدرت آمریکا و انگلیس، تحقق کودتا قابل تصور نبود.

۳- عامل مهم دیگر، تحولات سیاسی درون کشور پس از توطئه ۹ اسفند و طرح کمیسیون ۸ نفری مجلس در تدقیق و بیان روشن اختیارات شاه و مناسبات حکومت و سلطنت بر مبنای موازین قانون اساسی بود. هدف کمیسیون، احیاء گوهر مشروطیت، یعنی برقراری مردم‌سالاری در نظام مشروطه پادشاهی بود. عدم مخالفت علنی شاه در آغاز با این طرح، نه از روی اعتقاد بلکه تاکتیکی و مصلحتی بود. در یکی از اسنادی که قبلاً از نظر تان گذشت (پیام شماره ۹۵۳ بتاريخ ۲۴ اردیبهشت ماه ۳۲)، فرستاده‌ی شاه سیاست او نسبت به دکتر مصدق را برای سفیر آمریکا چنین فرمولبندی می‌کند: «سیاست اعلیحضرت در قبال مصدق این است که به فشارهای او به آرامی تن دهد، ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط، مواضع از دست رفته را تا حد ممکن، باز یابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود؛ مانند درختی که در برابر باد طوفانی راست بایستد و از بیخ کنده شود!» از همان اسناد برمی‌آید که شاه از این که نظامیان مثل گذشته در برابر او صف نمی‌کشند و از او فرمان نمی‌گیرند، رنج می‌برد و احساس حقارت می‌کند. و باز ملاحظه می‌گردد چگونه علا وزیر دربار که واسطه سایر مخالفان مصدق نیز

بود، به طور دائم شاه را به پایداری و رودررویی با دکتر مصدق تشویق می‌نماید و خطر از دست دادن همه چیز را به رخ او می‌کشد.

روند رویدادها نشان می‌دهد که طیف گسترده مخالفان نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، یعنی عاملان استعمار و جدا شدگان از جبهه ملی، که همراه با دربار، جبهه متحد مخالفان را تشکیل دادند، با وجود انگیزه‌های مختلف، نگذاشتند روند دموکراسی پیش برود و قوام بیابد. در مجلس شورای ملی، بقائنی‌ها و حائری‌زاده‌ها با به راه انداختن دعوا و جنجال، از تصویب نهایی طرح کمیسیون ۸ نفری جلوگیری کردند. با استیضاح علی زهری از دولت، به بهانه پوچ شکنجه متهمان به قتل سر تیپ افشار طوس، زنگ توطئه برکناری حکومت دکتر مصدق به صدا درآمد.

در اسناد آرشیو ملی آمریکا، آشکارا دیده می‌شود که طرح برکناری مصدق از طریق مجلس امری جدی و واقعی بود. پشت پرده، فعالیت گسترده‌ای با حمایت سفارت آمریکا و عاملان انگلیس و دربار، در نیانی با نمایندگان جدا شده از جبهه ملی، جریان داشت. در صفحات قبل، با گواهی اسناد نشان دادیم که تا چهارم تیرماه ۳۲، بنیان سیاست مخالفان مصدق عبارت بود از برکناری او از راه پارلمان. جبهه براندازی درون کشور از شاه گرفته تا ملیون جدا شده از دکتر مصدق و حتی ارتشی‌ها، فعالیت خود را بر این نکته متمرکز کرده بودند. بعضی از پژوهشگران، در انتقاد از اقدام دکتر مصدق به فراندنم، نگرانی او از خطر رأی اعتماد مجلس را بی‌پایه دانسته و به وجود اکثریت پارلمانی هوادار حکومت اشاره کرده‌اند. انتخاب دکتر معظمی به ریاست مجلس و یا استعفای پنجاه‌واندی از نمایندگان برای تسهیل انحلال مجلس هفدهم را، دلیل آورده‌اند. با چشم‌پوشی از این واقعیت که در میان همین نمایندگان مستعفی، تعدادی از سرشناس‌ترین عوامل انگلیس دیده می‌شود، نباید از نظر دور داشت که بسیاری از نمایندگان، منتظر اشاره دربار بودند. و بی‌تردید در لحظه سرنوشت‌ساز و آن‌گاه که شاه در اثر حمایت قاطعانه آمریکا و انگلیس بر دودلی‌هایش فائق می‌آمد، همان‌گونه که در سی تیر ۳۱ به احمد قوام رأی دادند، این بار که اوضاع مساعدتر نیز بود، به سرلشگر زاهدی می‌پیوستند. دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۲ به طور واقعی و مسلم، فقط می‌توانست روی ۲۷ نفر اعضای فراکسیون نهضت ملی به اضافه چند نفر دیگر حساب بکند. فراکسیون آزادی به رهبری حائری‌زاده، همراه با سایر مخالفان منفرد علنی دکتر مصدق در آن روزها، حدوداً ۱۲ نفر بودند. از سی نفر بقیه حاضر در تهران، تعداد چشمگیری گوش به فرمان دربار و استعمار

بودند. بیهوده نبود که سرلشگر زاهدی در پیام خود به سفیر آمریکا (سند شماره ۹۸۲ بتاریخ ۳۰ اردیبهشت ماه ۳۲)، تأکید دارد که «مجلسیان، شامل بیش از نیمی از نمایندگان، حاضرند پیشنهاد عدم اعتماد را امضا کنند. این کار را هر لحظه می‌توان انجام داد. نمایندگان می‌ترسند که شاه بدون اعمال فشار کافی از سوی آمریکا و انگلیس با این پیشنهاد نمایندگان همراهی نکند». لذا زاهدی اصرار می‌ورزد که دولت آمریکا پای به میدان بگذارد و شاه را وادارد که از چنین اقدامی، قاطعانه حمایت کند.

بنابراین دکتر مصدق خطر را درست تشخیص داده بود، اما رفتارندم و انحلال مجلس هفدهم راه چاره نبود. این کار، ایرادات و خطراتی داشت که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم. دکتر مصدق می‌بایست از همان اسلحه همیشگی که حمایت مردم کوچک و خیابان و سازمان‌های ملی و دموکرات بود، استفاده می‌کرد و چند ماه باقیمانده عمر مجلس هفدهم را با استفاده از لایحه اختیارات به پایان می‌رساند.

در همان روزهایی که ژنرال نورمن شوارتسکف، پیام مشترک آمریکا و انگلیس در ضرورت کودتا را زیر گوشی به شاه ابلاغ می‌کرد، دکتر مصدق به طور علنی در پیام رادیویی (۵ مرداد)، ملت ایران را برای شرکت در رفتارندم و حل قطعی اختلاف میان حکومت و اقلیت مجلس هفدهم فرا می‌خواند. آشکار بود که این همه‌پرسی، به انحلال مجلس هفدهم می‌انجامید و در مجلس آینده، حکومت مصدق به احتمال قوی از حمایت به مراتب بیشتر نمایندگان برخوردار می‌شد. و در شرایط نوین، طرح کمیسیون ۸ نفری به تصویب می‌رسید و اختیارات شاه در چارچوب قانونی در یک رژیم پادشاهی مشروطه کاهش می‌یافت. این دگرگونی که به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، او را از آینده مقامش به هراس می‌افکند و ذهن او را برای وسوسه‌های جاه‌طلبانه، آماده می‌ساخت.

بر بستر چنین رویدادهائی است که نغمه کودتا برای براندازی حکومت مصدق، که اینبار کریمیت روزولت، بنام دولت‌های آمریکا و انگلیس با صراحت و قاطعیت، در نیمه‌های شب ۱۰ و ۱۱ مرداد و شب‌های بعد برای شاه می‌سراید، به دلش می‌نشیند و خوشایند می‌نماید. وسوسه نجات دادن قدرت به خطرافتاده، ذهن او را می‌انبارد. با وجود دلهره فراوان از فرجام کودتا، سرانجام با آن همراه می‌شود.

همین که شاه یک مملکت در تاریکی شب با یک مأمور سری آمریکائی که تا لحظه ملاقات حتی از هویت او باخبر نبود، مخفیانه دیدار می‌کند و به گفتگو می‌نشیند.

گفتگوئی که سمت و سوی آن باتوجه به سابقه امر و پیام‌های چند روز پیش اشرف و شوارتسکف، قابل پیش‌بینی بود. بیانگر میل شدید او در آن لحظات برای خلاصی از «شرّ مصدق» به هر وسیله ممکن است.

درست است که تصمیم به براندازی حکومت مصدق از راه کودتائی در ۴ تیر ماه ۳۲ در واشنگتن اتخاذ می‌گردد. و کرمیت روزولت با مأموریت پیاده کردن آن روانه ایران می‌شود. با وجود این نباید به اثرات ناشی از تصمیم حکومت مصدق مبنی بر برگزاری رفراندوم و انحلال مجلس و پیامدهای آن بر روحیه شاه و لرزه‌ای که بر اندام او انداخت، کم بها داد. حمایت تمام عیار حزب توده از رفراندوم و نقشی که در تجهیز مردم و میدان‌داری در رأی‌گیری به نفع انحلال مجلس ایفا نمود. توأم با کارزار ضد دربار و سلطنت پهلوی که رهبری حزب توده با تمام زرادخانه تبلیغاتی خود راه انداخت. باتوجه به ترس و وحشتی که شاه از کمونیسم و حزب توده داشت، بی‌تردید از عوامل مؤثر، در زدودن شك و تردیدهای شاه و گرویدن او به نظریه‌ی براندازی حکومت مصدق از راه کودتای نظامی بوده است.

صبح همان شبی که کرمیت روزولت با شاه ملاقات می‌کند (۹ مرداد ماه)، جمعیت ملی مبارزه با استعمار، که بلندگوی علنی حزب توده ایران بود، در بیانیه‌ای خطاب به دکتر مصدق و نیروهای ملی می‌گوید: انحلال مجلس هفدهم کافی نیست، زیرا: «دربار، دژ اصلی جبهه مزدوران استعمار است... ممکن است به زور افکار عمومی و تظاهرات مردم ضد استعمار برای مدتی دربار و درباریان را عقب راند و وادار به سکوت کرد، ولی این‌گونه اقدامات سطحی است. تنها مجلس مؤسسان است که می‌تواند این گره را بگشاید و دربار را به عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت مترقی کشور ما برای همیشه بی‌اثر سازد».^{۱۳}

در ۱۸ مرداد ماه، روزی که شاه پس از آخرین ملاقات شب پیش با کرمیت روزولت و زد و بند برای صدور فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی، عازم شمال بود، رهبری حزب توده ایران در اعلامیه خود خطاب به دکتر مصدق، اندرز می‌دهد که: «باید با يك حمله مردانه قلعه فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروائی ملت را بر فراز آن استوار کرد».^{۱۴}

البته این حرف‌ها و شعارها و رادیکالیسم نهفته در آن، به ویژه در آن روزگار، بسیار دلچسب می‌نمود. و برای ما نسل جوان حزبی که سری پرشور و قلبی آکنده از احساسات انقلابی داشته، تشنه تحولات بنیادی بودیم؛ و طی سال‌ها فعالیت زیرزمینی و درگیری‌های خونین خیابانی، با فرهنگ قهر و خشونت بار آمده و خو گرفته بودیم. کلماتی چون «حمله

مردانه» و فتح «قلعه فرتوت دربار» بسیار دل‌نشین بود و آتش مبارزه‌جویی را در دل ما برمی‌افروخت. ما کادرهای جوان و تنه حزب هم بدنبال ما، منتظر يك اشاره رهبری بودیم تا همچون ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و دهها مورد دیگر، برای تحقق فرمان او، به خیابان‌ها بریزیم و جان‌فشانی کنیم. تنه حزب به طور کلی و به ویژه ما کادرهای جوان آن ایام، که رهبری عملی فعالیت‌ها را در دست داشتیم، متأسفانه از دانش و فرهنگ سیاسی لازم در آن شرایط پیچیده سیاسی ایران بی‌بهره بودیم. ماجراجوئی‌ها و چپ‌روی‌های خانمان‌برانداز رهبری حزب بدون زمینه مستعد و سازگار در درون حزب، نمی‌توانست به مدت دو سال و سه ماه و اندکی حکومت مصدق، دوام بیاورد. زمین‌لرزه‌ای به قدرت ۲۸ مرداد لازم بود تا کادرهای جوان و توده حزبی را به شدت تکان دهد و به عصیان بکشانند. باید صادقانه اذعان کرد که ما نیز به سهم خود بخشی از بار سنگین گناهان تاریخی رهبری حزب توده ایران را در قبال جنبش ملی آن دوران، بر دوش داریم. مشوق من - به مثابه یکی از نادر کادرهای بازمانده فعال آن ایام - در بررسی انتقادی نسبتاً همه‌جانبه سیاست حزب و بیان حقایق دردآور، به مناسبت نقد خاطرات کیانوری، از جهاتی پاسخ به ندای وجدان و پوزش ازملت ایرانست. متأسفانه نورالدین کیانوری، که رهبر ما بود، به جای اینکار، با رفع و رجوع رویدادها و تحریف حقایق، همچنان به فریب مردم ایران ادامه می‌دهد.

افسوس که حزب توده ایران فاقد رهبری آزموده و کاردان بودتا بجای شعارپراکنی‌ها و هرز دادن نیروها، احساسات پاك و صادقانه جوانان آرمان‌خواه کشور را با سیاستی خردمندانه، در خدمت دگرگونی آرام و مسالمت‌آمیزی قرار بدهد که دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران در تلاش آن بود. «حزب توده ایران»، باطرح این گونه شعارهای «رادیکال» و «انقلابی»، بدون اینکه واقعاً قادر به تغییر رژیم باشد، بی‌توجه به عدم آمادگی جامعه و به ویژه مخالفت رهبر نهضت ملی با چنین تغییراتی، تنها بی‌اعتمادی و نگرانی دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی را نسبت به انگیزه‌های حزب، دامن زد. و از سوی دیگر، شاه و ارتجاع را بیشتر به وحشت انداخت.

پانوشته‌های فصل بیست و یکم

۱. ضد کودتا، کریمت روزولت، متن انگلیسی، صفحه ۱۳۹
۲. ضد کودتا، کریمت روزولت، متن انگلیسی، صفحه ۱۹۰
۳. سرهنگ غلام‌رضا نجاتی کتاب او را يك نوشته تبلیغاتی به توصیه گردانندگان سیاست خارجی آمریکا می‌داند. که هدف آن تجلیل از سازمان «سیا» و عملیات محیرالعقول آن در برابر افکار عمومی آمریکائیان، در آغاز دهه ۸۰ بوده است. به صفحات ۳۲۱ - ۳۱۷ از کتاب او، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ هفتم مراجعه شود. مارک. گازیوروسکی در پاسخ به سؤال من که علت این همه اظهارات نادرست متناقض از جمله در مقایسه با کتاب خود او درباره کودتای ۲۸ مرداد، ناشی از چیست؟ در نامه سوم ژوئیه ۱۹۹۵ خود، علت را، اساساً ناشی از این واقعیت می‌داند که روزولت کمی قبل از نوشتن آن کتاب، دچار حمله مغزی می‌شود که خاطرات او را تار می‌کند. واقعیتی که در موقع مصاحبه‌ام با او در ۱۹۸۵، پذیرفت. کسان دیگری هم که من با آن‌ها مصاحبه کردم، آن را مورد تأیید قرار داده‌اند». نوشته روزولت، احتمالاً متوجهی هر دو عامل بالا به شیوه داستان‌های پلیسی آمریکائی است. با وجود این، در نبود داده‌های مستند، برای توضیح برخی رویدادها، چاره‌ای جز استفاده از کتاب او نیست.
۴. از «وصیت‌نامه سرگرد دکتر علمیه» به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم صفحه ۴۸۰
۵. سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، بریان لینگ، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۶۰
۶. همان منبع شماره ۱، صفحات ۱۴۷ به بعد
۷. سقوط مقاومت ناپذیر محمدرضا شاه، ژرار دو ویلیه. به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۳۴۹
۸. روزنامه اطلاعات ۱۵ مرداد ۱۳۳۲ به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف. م، جوانشیر، صفحه ۲۷۶
۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۶
۱۰. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۷
۱۱. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۹
۱۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۶۸
۱۳. روزنامه شجاعت بجای بسوی آینده، ۹ مرداد ۱۳۳۲، به نقل از کتاب گوشه‌هائی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۴۸۸
۱۴. روزنامه شجاعت، شماره ۱۰، تاریخ ۱۸/۵/۳۲، به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۶۲۷

کودتای ۲۵ مرداد واقعی بود، اما شکست خورد

کودتای ۲۵ مرداد، برخلاف فاجعه ۲۸ مرداد، عملیاتی در جهت اجرای طرح دقیقی بود که از مدت‌ها قبل مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته بود. به طوری که بازیگران اصلی آن، شکست‌ناپذیرش می‌پنداشتند. و با اطمینان از عاقبت کار، شاه را قانع ساخته از نگرانی و دودلی درآورده بودند. شاه پس از فرار از ایران در گفتگو با سفیر آمریکا (عصر روز ۲۶ مرداد) در بغداد، نکات جالبی درباره کودتا ابراز می‌دارد که آشنائی با آن خالی از فایده نیست. در گزارشی که سفیر آمریکا از اظهارات شاه به وزارت خارجه مخابره کرده از جمله چنین آمده است: شاه گفت «...هنگامی که دو هفته پیش پیشنهاد شد که او از يك کودتای نظامی حمایت کند، او این اندیشه را پذیرفته بود» (شایان توجه است که دو هفته پیش، درست مصادف با دومین ملاقات کرمیت روزولت با شاه، در نیمه‌های شب ۱۰ و ۱۱ مرداد است که طی آن مسؤول بخش خاورمیانه «سیا» برنامه کودتا را با او در میان می‌گذارد). شاه سپس می‌گوید: «...بعد از این که خاطر جمع شده بود که همه کارها و تمهیدات انجام پذیرفته است و امکان ناکامی نیست، تهران را به قصد کاخ بیلاقی مشرف به دریای خزر ترك می‌کند، تا با این ترفند مصدق را غافلگیر کند. و سه روز بعد، فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی را توسط يك سرهنگ مورد اطمینان به تهران می‌فرستد». در جای دیگر می‌گوید، «بکلی برای او

باورنکردنی است که چطور نقشه به شکست انجامید. افسران مورد اعتماد او در کاخ سلطنتی اطمینان داشتند که نقشه به موفقیت خواهد انجامید». (متن کامل این سند بعداً خواهد آمد).

کودتای ۲۵ مرداد، طبق برنامه پیش رفت و بخش‌هایی از آن نیز به موفقیت انجامید. منتهی چون در آخرین ساعات قبل از اجرای آن، دکتر مصدق به کمک تلفن فردی ناشناس، از آن باخبر شده و سریعاً به اقدامات احتیاطی و حفاظتی لازم دست زده بود، به شکست کشیده شد.

تعدادی از مهره‌های کلیدی کودتا نظیر سرهنگ نصیری، سرهنگ اخوی، سرهنگ اسکندر آزموده، سرهنگ ۲ زندکریمی، سرلشگر باتمانقلیچ و... بازداشت می‌شوند و طی روزهای ۲۵ مرداد تا ساعت دو بعدازظهر روز ۲۸ مرداد تحت بازپرسی قرار می‌گیرند. با وجود تنگ بودن زمان، از بازپرسی‌ها اطلاعات وسیعی برجای مانده که چکیده آن را سرگرد علمیه در وصیت‌نامه خود درج کرده است. علاوه بر او، افراد سرشناس و معتبر دیگری، مانند سرتیپ شایانفر (دادستان نظامی وقت)، سرهنگ ممتاز (محافظ اقامتگاه دکتر مصدق)، سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق)، سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان داوربناه، افسران محافظ خانه مصدق و... اطلاعات و گواهی‌های باارزشی بازگو نموده و از خود به یادگار گذاشته‌اند. قاطبه این اسناد به همت سرهنگ غلامرضا نجاتی جمع‌آوری شده و به صورت ضمیمه کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران» در اختیار علاقه‌مندان و پژوهشگران قرار گرفته است. البته به این مجموعه باید، بیانات تاریخی دکتر مصدق در دادگاه نظامی و نیز اظهارات سرتیپ ریاحی و همکاران دکتر مصدق نظیر دکتر صدیقی، دکتر شایگان، مهندس معظمی، مهندس رضوی، نریمان، بشیر فرهمند، سرهنگ اشرفی و سایرین را افزود. این اشخاص به عنوان شاهد در دادگاه حضور یافتند و نکاتی از رویدادهای آن چند روز سرنوشت‌ساز را روشن ساختند. جریان دادگاه مصدق به کوشش جلیل بزرگمهر در سه جلد، در نهایت امانت به چاپ رسیده است. با تکیه به این مدارک و اطلاعات، سنجش انتقادی گفته‌ها و اظهارات و بررسی رویدادها، همراه با انبوه اطلاعات دیگری که در منابع مختلف وجود دارند، می‌توان تصویر نسبتاً روشنی از تدارک کودتا و چگونگی تکوین و نحوه اجرا و علت شکست آن، ارائه داد. البته جای اسناد «سیا» در این مجموعه، هم چون حلقه مفقوده، هم چنان خالی است.

باری! پس از شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد، به ویژه فرار شاه و دستگیری تعداد چشمگیری از گردانندگان اصلی آن، رشته امور کودتاچیان بکلی از هم می‌گسلد و ترس و سراسیمگی بر آنها مستولی می‌شود.

سرهنگ حسن اخوی، که ارتشبد فردوست در خاطرات خود از او به عنوان «طراح کودتا و مغز متفکر گروه ارفع» یاد می‌کند، از شدت ترس دچار یرقان و شکم‌روش می‌شود. اخوی دست به دامان سرتیپ ریاحی شده، اظهار ندامت و طلب آمرزش می‌کند و سرهنگ ۲ زندکریمی، رئیس ستاد کودتاچیان را فرا می‌خواند تا حقایق را فاش سازد. سرهنگ اخوی روز ۲۷ مرداد، در دفتر سرتیپ ریاحی، خطاب به زندکریمی می‌گوید: «هرچه هست بگو، قضیه دیگر حاشا کردنی نیست. رئیس ستاد قول داده اگر در کشف حقایق کمک کنیم، از مجازات معاف مان‌کنند!» زندکریمی به سخن درمی‌آید.

چکیده ماجرا از زبان او و سایر بازیگران کودتا بدین قرار است: زندکریمی به اتفاق سرهنگ اخوی، سرتیپ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ عباس فرزنانگان و یک سرهنگ آمریکائی، در ۱۴ مرداد ماه (سه چهار روز بعد از ملاقات شاه و کریمیت روزولت)، در سفارت آمریکا درباره اجرای طرح کودتا به مذاکره می‌پردازند. قرار می‌شود زندکریمی با دیگر افسران تماس بگیرد و بگوید: «موضوع نفت بین آمریکا و انگلیس حل شده و چون مصدق ایستادگی می‌کند، باید با یک کودتا برکنار شود». پس از دو جلسه مذاکره در سفارت آمریکا، محل گردهمایی عوض می‌شود. ابتدا در منزل سرهنگ فرزنانگان به طرح ریزی جزئیات کودتا می‌پردازند و از آن‌جا به باغ سرتیپ باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ کرج منتقل می‌شوند. در این گردهمایی همان سرهنگ آمریکائی حضور می‌یابد و بحث و مذاکره درباره کودتا ادامه می‌یابد. خطوط عمده طرح نهائی که عملیات مطابق آن در آخرین ساعات شب روز ۲۴ مرداد آغاز گردید، از این قرار بود:

گارد سلطنتی مأموریت داشته است از جان سرلشگر زاهدی و اعضاء کابینه او محافظت کند. دکتر فاطمی و سرتیپ ریاحی را به همراه کسان دیگری که در منزل آنها باشند دستگیر نماید. این مأموریت‌ها با دو کامیون سرباز و یک ارابه جنگی برعهده سروان شقاقی بود. بدین ترتیب، دکتر فاطمی و نیز مهندس زیرک‌زاده و حق‌شناس را که در منزل ریاحی بودند دستگیر و به کاخ سعدآباد منتقل می‌کنند. سرتیپ ریاحی که کمی قبل از ساعت ده شب به قصد عزیمت به سوی خانه مصدق و ستاد ارتش از منزل خارج شده بود،

در امان می‌ماند. و همین امر، در شکست نقشه کودتا نقش مهمی داشته است. مأموریت سرهنگ نصیری ابلاغ فرمان عزل مصدق در صورت مقاومت، حمله به اقامتگاه او با کمک واحدهائی بوده است که قبلاً توسط افسران تحت فرماندهی سرهنگ اسکندر آزموده و دیگران، در همان نزدیکی استقرار یافته بودند. در یکی از اسناد آرشیو ملی آمریکا چنین تصریح شده است: «نقشه این بود که متن عزل را عصر ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) مستقیماً به مصدق رسانده او را همان‌جا موقتاً بازداشت کنند. هم‌زمان با این کار، مقرر شده بود که اهرم‌های اصلی نفوذی او در نیروهای امنیتی کشور، یعنی رئیس ستاد ارتش سرتیپ تقی ریاحی به اضافه هیأت دولت، موقتاً خنثی شوند، تا نخست‌وزیر جدید و اطرافیانش بتوانند قدرت را در برابر مخالفان تضعیف شده، بدست بگیرند».^۲

شب هنگام در روز ۲۴ مرداد، سرهنگ نصیری به اتفاق عده‌ای از افسران گارد شاه، از کاخ سعدآباد به شهر می‌آید و به باغشاه رفته و اینجا هم مثل کاخ سعدآباد برای افسران سخنرانی می‌کند. پس از پاره‌گویی درباره وضع اقتصادی کشور و شکوه از تسلط توده‌ای‌ها بر امور کشور، می‌گوید: «اعلیحضرت همایونی نظر به این مراتب، دکتر مصدق را از نخست‌وزیری عزل نموده‌اند و اکنون می‌روم حکم را به وی ابلاغ نمایم!» سرهنگ نصیری بعد از اطمینان از این که واحدهای سرهنگ خسروپناه و سرهنگ زندکریمی از پایگاه خود به سوی اقامتگاه دکتر مصدق راه افتاده‌اند، با دو کامیون سرباز و زره‌پوش و یک جیب حامل بی‌سیم و چند ماشین سواری به سوی خانه شماره ۱۰۹ در خیابان کاخ حرکت می‌کند. غافل از آن که دکتر مصدق بنا به توضیحاتی که در دادگاه نظامی می‌دهد، به وسیله تلفن شخص ناشناس، بین ساعت هفت و هشت عصر همان روز، از قطعی بودن اقدام سرهنگ نصیری باخبر می‌شود و به مقابله با آن برمی‌خیزد.

هم‌زمان با مأموریت سرهنگ نصیری، سرهنگ اسکندر آزموده تلفن‌خانه‌ی بازار را اشغال می‌کند و از کار می‌اندازد. هم‌چنین دو کامیون سرباز از باغشاه به فرماندهی سروان همایونی و سروان بلاری به کمک نصیری می‌فرستد که در نزدیکی خانه دکتر مصدق موضع می‌گیرند. (در این باره به روایت سرگرد همایونی که بعداً خواهد آمد توجه شود). سرهنگ خسروپناه نیز مأموریت داشته، یک واحد به فرماندهی سروان سپهر به جلو کاخ بفرستد و گویا قرار بوده است تانک‌هائی که جلو کلانتری یک مستقر بوده‌اند روبرو وارد عملیات شوند. این مأموریت به علت حضور سرهنگ ممتاز در آن محل خنثی می‌گردد. بقیه مأموریت‌ها نیز

یکی بعد از دیگری با شکست مواجه می‌شود. خود سرهنگ نصیری پس از رساندن فرمان شاه به دکتر مصدق و دریافت رسید آن به این مضمون: «ساعت يك بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارك به این جانب رسید»، ازسوی سرهنگ ممتاز بازداشت می‌شود. با مشاهده این وضع، چند افسری که همراه او بودند پا به فرار می‌گذارند و واحدهائی از کودتاچیان که در نزدیکی‌های اقامتگاه دکتر مصدق گوش به زنگ بودند تا وارد عملیات بشوند، به سرعت به مقرهای خود مراجعت می‌کنند.

سرتیپ باتمانقلیچ، نامزد پست ریاست ستاد ارتش ازسوی کودتاچیان، که به دستور سرلشگر زاهدی با زره‌سکن و عده‌ای برای تصرف ستاد ارتش حرکت می‌کند، همین که می‌بیند در دفتر سرتیپ ریاحی چراغ‌ها روشن و رفت و آمد در جریان است، مشعشعانه عقب‌گرد می‌کند! روایت سرتیپ عزیزالله امیر رحیمی که در ۲۸ مرداد، در زندان دژبان با او هم‌بند بود، نمونه دیگری از «دل و جرئت» رئیس ستاد ارتش کودتاچیان است. سرتیپ امیررحیمی چگونگی بیرون بردن سرتیپ باتمانقلیچ را از زندان به ستاد ارتش برای سرهنگ نجاتی چنین تعریف می‌کند: «پس از گشودن درهای زندان و آزاد شدن زندانیان، باتمانقلیچ حاضر نبود از سلول خود خارج شود. سرانجام پس از اصرار زیاد و تأکید این موضوع که شما رئیس ستاد ارتش هستید و باید پست خود را هرچه زودتر اشغال کنید، آماده لباس پوشیدن و خارج شدن از زندان گردید. اما از شدت ترس و دستپاچگی شلوارش را پشت و رو پوشیده بود!»^۳

کودتای ۲۵ مرداد بر اثر هشیاری و تدبیر شخص دکتر مصدق، خروج به موقع ریاحی از منزلش و استقرار در مسند فرماندهی و بدست گرفتن کنترل بر کارها، ابتکار عمل محافظان خانه دکتر مصدق، به ویژه سروان فشارکی، سروان داورپناه و ستوان شجاعیان و بالاخره کاردانی سرهنگ ممتاز، نقش بر آب شد. در واقع، عملیات آن شب، براساس غافل‌گیری کامل و وارد آوردن ضربه ناگهانی طراچی شده بود و می‌بایست شبانگاه، در کوتاه‌مدت به اجرا درمی‌آمد و بامداد روز ۲۵ مرداد ملت ایران را در برابر عمل انجام شده قرار می‌داد. اما چنانکه مشاهده گردید، کودتاگران خود غافلگیر شدند و در دام افتادند.

اما شگفت‌آور است که همه‌ی این اقدامات پدافندی حکومت، پیامد تلفن فرد ناشناس به دکتر مصدق بود!

با وجود آنکه از روزها پیش، اخبار و شایعات درباره کودتای احتمالی به حد اشباع

رسیده بود؛ و در روزنامه‌ها و ملاقات‌ها و هشدارهای مکرر رهبری حزب توده و در محافل مختلف از آن سخن می‌رفت؛ حیرت‌انگیز آنست که تا عصر روز ۲۴ مرداد، علی‌رغم شکوه‌های مکرر دکتر مصدق، نه از سوی ستاد ارتش و فرماندار نظامی و نه از جانب وزارت کشور، طرح و اقدام مشخصی برای پیشگیری آن اتخاذ نشده بود.

بی‌توجهی، شاید تا حدی ناشی از این بود که در بخشی از این اخبار، راست و دروغ به هم آمیخته بود و تکرار هشدارهای نابجا، خودناباوری می‌آورد. مثلاً بنگرید به این هشدارهای رهبری حزب توده ایران در ۲۲ مرداد: «مردم شرافتمند تهران، توطئه خائنه کودتا در شرف اجراست، برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید. تیپ دوم به فرماندهی سرهنگ ممتاز برای اجرای کودتا آماده می‌شود...».^۴ نورالدین کیانوری خاطر نشان می‌سازد که این خبر را روز ۲۱ مرداد از طریق تلفن به اطلاع دکتر مصدق رسانده است!^۵

سرهنگ ممتاز از یاران مورد اعتماد دکتر مصدق و از افسران بسیار وفادار به او و نهضت ملی بود و در جریان هر دو کودتا، صداقت کامل خود را نشان داد. در واقع هشدارباش رهبری حزب توده درباره کودتائی به فرماندهی سرهنگ ممتاز، از دید دکتر مصدق جز شایعه‌پراکنی نبود. به نوشته سرهنگ نجاتی، از قرار سرهنگ نصیری و کودتاچیان نیز چنین شایعاتی علیه سرهنگ ممتاز می‌پراکندهند. بعید نیست که رهبری حزب توده خود در دام این گونه شایعه‌پراکنی‌های کودتاچیان افتاده، و متأسفانه بدون تفحص در صحت و سقم آن، به تبلیغ شایعات پرداخته و به این شبّهات دامن زده است.

دکتر مصدق در گفتگویی با سرهنگ ممتاز در برابر شکوهی او از اینگونه شایعه‌پراکنی‌ها به او می‌گوید: «آقا جان! این‌ها نعل وارونه می‌زنند، دلسرد نشوید».^۶ شگفت آور است که حتی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، با وجود افسران نفوذی متعدّدش در میان کودتاچیان نظیر سرگرد خیرخواه، سرگرد همایونی، سروان فیاضی و...؛ با آنکه به ادعای خود کیانوری «در تمام واحدهای مهم عملیاتی ارتش و حتی در گارد شاهنشاهی حضور داشتند و به این ترتیب خبر همه توطئه‌ها، در همان لحظه تدارک، به ما می‌رسید. کلیه این اطلاعات را سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری، دبیران سازمان افسری، مستقیماً به شخص من می‌رسانیدند».^۷ باز رهبری حزب، در توضیح رویدادهای روزهای قبل، پای سرهنگ ممتاز را به میان می‌کشد. مقاله تحلیلی روزنامه شجاعت، بتاريخ ۲۵ مرداد ۳۲ درباره کودتا در این مورد شایان توجه است: «کودتاچیان وقتی دیدند

نقشه‌هایشان فاش شده، پریشب [منظور شب روز ۲۳ مرداد است] چند دقیقه بعد از نیمه شب با موشک سفید به تعویق افتادن کودتا را اعلام کردند. قرار بود واحدهای گارد سلطنتی به فرماندهی نصیری، واحدهائی از تیپ کوهستانی به فرماندهی سرهنگ ممتاز، و واحدهائی از تیپ زرهی پادگان جی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ به تهران حمله کنند...»^۸

برای اینکه خواننده سردرگم نشود، توضیح بدهم که بدو امر، کودتا برای نیمه شب روز ۲۳ مرداد برنامه‌ریزی شده بود. ولی سرهنگ نصیری موفق نمی‌شود افسران کودتاجی را به موقع تجهیز کند، انجام آن ۲۴ ساعت به تعویق می‌افتد. خبر بالا مربوط به این است.

کیانوری در خاطراتش می‌گوید در ۲۳ مرداد خبر کودتای قریب‌الوقوع در ارگان علنی حزب انتشار یافت. و بعد از ظهر سرهنگ مبشری به او خبر داد که «برای شب قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است و اسامی افسران گرداننده کودتا را هم آورد که در میان آن‌ها نام سرتیپ دفتری هم بود»، و باز مدعی است که: «با دکتر مصدق تماس گرفتم و نقشه را گفتم و گفتم که سرتیپ دفتری هم در جمع کودتاجیان است. مصدق تشکر کرد و گفت که من به دفتری اعتماد دارم و او به من خیانت نمی‌کند».^۹

شایان ذکر است که کیانوری همین روایت را چند سال قبل از تنظیم خاطرات خود، در جزوه «حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق» (صفحه ۴۱) با رنگ آمیزی و آب و تاب بیشتری بازگو کرده است. او پس از گزارش دیدار با سرهنگ مبشری و دریافت خبر قطعی بودن کودتا و اسامی گردانندگان آن، چنین ادامه می‌دهد: «...در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود، که خواهرزاده دکتر مصدق و مورد اعتماد او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود.

من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم: «آقای دکتر! توطئه کودتا قطعی است. کودتاجیان در کنار شما هم جا گرفته‌اند. نام کودتاگران چنین است و سرتیپ دفتری، که شما به او اعتماد دارید، با آنان ارتباط دارد. ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش، که در پست‌های فرماندهی هستند، عرضه و لیاقت هیچ اقدامی را ندارند. ما دوستان بسیار باارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پست‌های حساس فرماندهی ندارند. ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفی کنیم. از آن‌ها برای دفاع از خانه خودتان و برای پست‌های مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه می‌شود جلوی خطر را گرفت.»

می‌دانیم که انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی کل کشور، روز ۲۸ مرداد صورت می‌گیرد نه در ۲۳ مرداد ماه. آخر چطور کیانوری توانسته چنین حرفی را در آن مکالمه تلفنی ادعائی خود به زبان بیاورد و به استناد آن، به رهبر نهضت ملی ایران گستاخانه بگوید: «کودتاجیان در کنار شما هم جا گرفته‌اند!» همین تناقض گوئی‌ها و لاف‌زنی‌های کیانوری سبب شده است که بسیاری، در درستی ادعای او مبنی بر تلفن‌های مکرر به دکتر مصدق، به ویژه مضامینی که به این گفتگوها می‌دهد، تردید جدی کنند. با آن پیشینه برخورد خصمانه رهبری حزب توده با دکتر مصدق، چقدر ساده‌لوحانه است اگر انتظار رود که مصدق، پاسداری جان و خانه خود و مسؤلیت پست‌های مهم فرماندهی را بدست نظامی‌هائی بسپارد که با وجود ارزش‌های والای انسانی‌شان، بدبختانه چشم بسته، گوش به فرمان کیانوری بودند و او خود سرسپرده به اجنبی!

اگر واقعاً ادعای او درباره تلفن درست و مضمون گفتگو همان باشد که در بالا آمد، در این صورت، آنچه کیانوری در اختیار دکتر مصدق قرار می‌دهد، متأسفانه نه اطلاعات، بل ضداطلاعات است. اگر برخی از این اطلاعات نادرست را به حساب شایعه‌پراکنی‌های کودتاجیان بگذاریم که دامن رهبری حزب توده را نیز گرفته بود، در این صورت باز مطالب سرمقاله روزنامه شجاعت در فردای کودتا، درباره سرهنگ ممتاز، قابل توضیح نیست. به هرحال، کم‌ترین بازده گزارش‌خبرهای بی‌پایه و مخدوش ازسوی کیانوری و بنام رهبری حزب توده به دکتر مصدق، این بود که به ناباوری او دامن بزند. افزون بر این، به بی‌اعتمادی بیشتر دکتر مصدق به حزب توده منجر شود.

این اتفاق که سرهنگ نصیری پس از بازگشت از دیدار با شاه در کلاردشت مجبور می‌شود به علت عدم دسترسی به همه سران کودتا، عملیات را از نیمه شب روز ۲۳ مرداد به شب بعد موکول کند، باید قاعدتاً بر ناباوری دکتر مصدق به اظهارات کیانوری افزوده باشد. زیرا آنچه در ذهن دکتر مصدق باقی می‌گذارد این است که گفته کیانوری، درباره قطعی بودن کودتا در نیمه شب روز ۲۳ مرداد، با آن همه تأکیدات، درست از آب در نمی‌آید. و اظهارات او در مورد هم‌دستی سرهنگ ممتاز با کودتاجیان در نظر دکتر مصدق «نعل وارونه»، به قصد اغفال او، تلقی می‌شود. اگر تمام سیاست خصمانه رهبری حزب توده علیه دکتر مصدق را در طول حکومت او، در کنار این‌گونه خبررسانی‌های نادرست قرار دهیم، آن‌گاه بی‌پایه بودن ادعای کیانوری که می‌گوید: «مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت»، آشکار می‌گردد.

البته اگر گزافی گوئی‌ها و دروغ‌های کیانوری را کنار بگذاریم، باید منصفانه گفت که از همان روز ۱۷ مرداد ماه که نقشه کودتا آماده شد و رهبری حزب از طریق افرادی نفوذی خود در میان کودتاچیان از آن آگاه گشت، بلافاصله توطئه کودتای قریب‌الوقوع را افشا کرد و پی‌گیرانه به اطلاع مردم و حکومت رساند. مخدوش یا گمراه‌کننده بودن برخی از این اطلاعات، که نمونه آوردیم، نقش تلاش‌های رهبری حزب توده در افشای کودتا و هشدار به مقامات را نفی نمی‌کند. انتظار از حزب توده ایران، که به هر حال يك حزب مخفی و غیرقانونی بود، نباید از حد معقول تجاوز کند. سرمقاله‌های هشداردهنده روزنامه شجاعت در ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴ و ۲۵ مرداد، گواهی بر تلاش‌های پی‌درپی حزب است. بدین‌ها باید، خبررسانی از طریق تلفن به مقامات دولتی ازسوی رهبری حزب توده ایران و جمعیت ملی مبارزه با استعمار را افزود.

در تمام این جریان، نقش سازمان نظامی حزب توده ایران، برجسته و تحسین‌برانگیز است، که با ایشار و خطر کردن، آخرین اطلاعات از توطئه‌های دشمنان نهضت ملی را پی‌درنگ در اختیار رهبری حزب قرار می‌داد. پی‌تردید بخشی از این اخبار به مقامات حکومتی و شخص دکتر مصدق رسانده می‌شد. البته حزب توده ایران تنها منبع دریافت اطلاعات برای مقامات حکومتی نبود. به یقین از منابع دیگر نیز خبرهایی در زمینه کودتا به گوش رئیس دولت و سایر حکومتگران می‌رسیده است. مثلاً سرهنگ نجاتی از ملاقات خود و سرگرد علی تراب ترکی، افسران ناسیونالیست شاخه نیروی هوایی، در ۱۵ مرداد با دکتر مصدق صحبت می‌کند که به او درباره احتمال وقوع يك کودتای نظامی هشدار می‌دهند.^{۱۰} اثرات هشدارهای دیگران، در بیانات دکتر مصدق یا سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی منعکس است. به عنوان نمونه، می‌توان اظهارات دکتر مصدق در سومین جلسه دادگاه نظامی، (اول مهر ماه ۳۲) را شاهد آورد: «در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده‌ای از اشخاص که به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست...». سپس می‌افزاید: «روز پنجشنبه ۲۲ مرداد اخبار کودتا به حد اشباع رسیده بود. من از رئیس ستاد ارتش پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست». از توضیحات دکتر مصدق پیداست که هم‌چنان نگران است. از این که رئیس ستاد ارتش، طبق روال همیشگی روز جمعه ۲۳ مرداد به ملاقات نیامده به شك و تردید می‌افتد. تا اینکه سرتیپ ریاحی روز شنبه

۲۴ مرداد ساعت ۵ بعدازظهر به دیدن نخست‌وزیر می‌رود. در این ملاقات دکتر مصدق با لحنی تند به او می‌گوید: «اگر اتفاقی روی دهد، مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در کار دفاع از خانه من نکرده‌اید». حتی از ریاحی نوشته می‌گیرد که اگر اتفاقی افتاد به خاطر سهل‌انگاری او بوده است!

بررسی دقیق رویدادهای آن چند روز سرنوشت‌ساز، نشان می‌دهد که دکتر مصدق هوشیارانه متوجه خطر بود. اما بدبختانه به طرز وحشتناکی دست تنها بود. ارتشیان جسور و کارآمد کافی در اختیار نداشت که در آن روزگاران پرخطر یاور او و قادر به مقابله باحوادث اضطراری و فوق‌العاده باشند. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش، با وجود اطمینان خاطری که به دکتر مصدق می‌دهد، جز چند اقدام اداری روی کاغذ، که به آن اشاره می‌کند، عملاً کاری انجام نمی‌دهد. رفتار او در عصر و شب کودتای ۲۵ مرداد روحیه او را به خوبی برمی‌تابد. سرتیپ ریاحی در شانزدهمین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۳)، در توضیح رویدادهای روز ۲۴ مرداد چنین می‌گوید: «از روز چهارشنبه هفته قبل یعنی روزهای چهارشنبه و پنجشنبه، شایعات کودتا وجود داشت که بنده حتی آن را در روزنامه‌ها دیده بودم. همان‌طوری که در دادگاه بدوی مفصلاً عرض کردم، روز ۲۴ نیز آقای دکتر مصدق چندین مرتبه در این موضوع با بنده صحبت کردند و بنده به ایشان اطمینان می‌دادم، برای اینکه این قبیل شایعات شاید بیش از صد دفعه قبلاً تکرار شده و صورت استمرار پیدا کرده بود. ولی چون واحدهای آماده همیشه وجود داشتند بنده به هیچ وجه نگرانی از يك عمل کودتائی نداشتم. به همین جهت با راحتی خیال اوایل آن شب به منزل خود در شمیران رفتم و با راحتی خیال شام خوردم. ولی به مناسبت مذاکراتی که عصر آن روز بین آقای دکتر مصدق و این جانب شده و به تفصیل در پرونده هست، باز کمی ناراحت و در فکر بودم که آقای دکتر مصدق تلفن کردند. این امر در حوالی ده و ربع یا نه و نیم بعدازظهر بود که بنده را به شهراحضار کردند و گفتند با جریاناتی که هست چرا سر کار خود نیستی!»^{۱۱} می‌دانیم که اگر مصدق با تلفن و سرزنش او را فرا نمی‌خواند، یکی از هدف‌های اصلی کودتاگران که دستگیری او بود عملی شده بود. سرتیپ ریاحی در جای دیگر برای نشان دادن ناباوری خود به امکان کودتا توضیح می‌دهد که آن شب هیچ اقدام خاصی برای محافظت از ستاد ارتش انجام نداده بود. طبیعی است که او با تمام صداقت و وفاداری‌اش به نهضت و رهبر آن، با این خوش‌خیالی و آسوده‌دلی، هرگز نمی‌توانست برای

مقابله با کودتا دست به اقدامات جدی بزنند. در عمل نیز کاری انجام نداده بود. تدابیر دفاعی اتخاذ شده تا ساعت ده و نیم، یازده شب روز ۲۴ مرداد برای حفاظت از اقامتگاه دکتر مصدق که تصرف آن و توقیف شخص او هدف اصلی کودتاگران بود، در برابر تانک و زره‌پوشی که گارد شاهنشاهی در اختیار داشت، به بازی کودکانه‌ای شبیه است. دکتر مصدق در دادگاه نظامی کیفیت آن را در حضور سرتیپ ریاحی چنین توصیف می‌کند: «چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابان‌ها که منتهی به خانه من می‌شد، کامیون در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیتی رو به خانه من بیایند، دوچرخه‌سواران مواظب، به قوای انتظامیه اطلاع دهند، آن‌ها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند!»^{۱۲}

ملاحظه می‌گردد که با این تدابیر ابتدائی، اگر کودتا، آن گونه که در آغاز قرار بود، ۲۴ ساعت زودتر رخ می‌داد، تا دوچرخه‌سواران بجنبند و قوای انتظامیه را خبر کرده به راه بیندازند، دکتر مصدق در اقامتگاه خود و سرتیپ ریاحی و دکتر فاطمی و دیگران در منزل‌هایشان دستگیر و زندانی شده بودند و کار از کار گذشته بود.

کیانوری مدعی است که به خاطر تلفن او به دکتر مصدق در بعدازظهر روز ۲۳ مرداد «کودتاجیان که فهمیدند عملیات لو رفته است، نیم ساعت پس از نیمه شب يك موشك سفید به آسمان پرتاب کردند و به واحدهایشان اطلاع دادند که عملیات به تعویق افتاده است».^{۱۳} البته واقعیت امر چنانکه از وصیت‌نامه سرگرد دکتر علمیه و نیز نوشته‌ها و شهادت‌های متعدد دیگر بر می‌آید، غیر از این است. سرگرد علمیه در وصیت‌نامه خود با استفاده از بازپرسی‌ها و اعترافات افسران کودتاجی ماجرا را چنین بیان می‌کند: سرهنگ نصیری پس از مراجعت از پیش‌شاه در کلاردشت، چرك‌نویس فرمان‌ها را همراه با دو کاغذ مارک‌دار که به امضای شاه رسانده بود، نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص می‌برد. دستوری دهد فرمان‌ها را مبنی بر عزل دکتر مصدق و انتصاب سرلشگر زاهدی بنویسد. چون «مکان سرلشگر زاهدی را نمی‌دانسته، پس از زحمت زیاد، ساعت ۲۳ روز ۲۲ مرداد... نزد وی رفته و قرار بود کودتا در ۲۳ مرداد انجام گیرد. ولی چون فرماندهان را موفق نمی‌شوند جمع کنند، صبح شنبه ۲۴ مرداد سرهنگ نصیری تلگراف می‌کند به سرهنگ کسرائی (این تلگراف بعداً توسط رکن دوم کشف شد، روزهای اول از وجود آن اطلاع نداشتیم)، که چون موفق

نشدیم فرماندهان را جمع‌آوری کنیم، عمل ۲۴ ساعت بتأخیر افتاد و خیلی مخفیانه عمل می‌شود. روز شنبه [۲۴ مرداد] نیز از بقیه فرماندهان که سرهنگ آزموده، سرهنگ زند کریمی بود نزد سرلشگر زاهدی بوده‌اند. او به آن‌ها فرمان شاه را نشان داده و مأموریت آن‌ها را گوشزد می‌کند، تا شب وارد عمل شوند».^{۱۴}

در اسناد آرشیو ملی آمریکا، گزارشی از سفیر آمریکا در بغداد، از ملاقاتش با شاه پس از فرار او از ایران موجود است که همین روایت را تأیید می‌کند. سفیر آمریکا از قول شاه گزارش می‌دهد: «شاه فرمان را به سرلشگر زاهدی فرستاده و او را در برگزیدن زمان و شیوه آشکار کردن فرمان به مصدق مختار کرده بود. شاه انتظار داشت که به مجرد ورود سرهنگ در همان روز عملیات شروع شود ولی ظاهراً فرستاده دیر رسیده بود. روز بعد هم خبری نشد، چون روز تعطیل بود. روز سوم [شنبه ۲۴ مرداد] دکتر مصدق خبردار شده بود و به موقع اقدامات پیشگیرانه را شروع کرده بود...» (متن کامل این سند بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید). کریمت روزولت نیز به شیوه خود توضیحی در همین سمت و سو می‌دهد: رسیدن فرمان‌ها نخست او و همراهانش را شادمان می‌کند: «اما وقتی که دقیقاً صحبت کردیم و دیدیم که وضع آسانی در پیش نداریم، یگانه خوردیم. آن‌ها به ما اطمینان دادند که تا شنبه شب یعنی سه شب دیگر هیچ کاری نمی‌شود انجام داد، چون از پنجشنبه بعدازظهر تا جمعه شب تعطیلات آخر هفته ایرانی‌ها بود و آن‌ها مطمئن بودند که فرمان‌ها را نمی‌شود ابلاغ کرد و هیچ عمل مثبتی تا شنبه مقدور نیست. من و بیل از همان لحظه از این تأخیر عصبانی شدیم، چون با هر ساعت تأخیر امکان فاش شدن نقشه بیشتر می‌شد».^{۱۵}

ملاحظه می‌شود که کیانوری تنها کسی است که چنین روایتی از علت تعویق بیست و چهار ساعته کودتا را ارائه داده است. هیچ شاهد و نوشته‌ای نیست که بتواند این روایت کیانوری را به نحوی تأیید کند. با توجه به حساسیت دکتر مصدق نسبت به اخبار کودتا و واکنش در برابر آن، که گوشه‌هایی از آن را قبلاً ذکر کردیم، هیچ نکته و اشاره‌ای از او در دست نیست که بنوعی مکالمه تلفنی کذائی کیانوری یا روایت او از لو رفتن نقشه کودتا را تأیید کند. در توضیحاتی که از دکتر مصدق درباره حوادث آن روزها نقل کردیم، ملاحظه می‌شود که روز جمعه ۲۳ مرداد که رئیس ستاد ارتش به ملاقات همیشگی او «برای دادن گزارش و کسب دستور» نمی‌رود، نگرانی به او دست می‌دهد. ولی هیچ تلاشی برای تماس تلفنی با ریاحی نمی‌کند و تا شنبه عصر ساعت ۵ که ریاحی به ابتکار خود بیدار او می‌رود،

در عین دلواپسی، فقط به انتظار می‌نشیند.

اما در پی تلفن فرد ناشناس در ساعت هفت و هشت عصر روز شنبه ۲۴ مرداد، که اطلاعاتی دال بر وقوع کودتا در همان شب به دکتر مصدق می‌دهد، واکنش او چشمگیر است: بی‌درنگ به جستجوی رئیس ستاد می‌پردازد، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد، همه را تجهیز می‌کند، وسائل دفاعی مقرر اقامت خود را با تانک تقویت می‌نماید. مقایسه این تکاپوها با آن حالت انفجالی و بی‌تفاوتی که دکتر مصدق عصر و شب روز ۲۳ مرداد از خود نشان می‌دهد، در صحت ادعای کیانوری درباره تلفن عصر ۲۳ مرداد تردید جدی به وجود می‌آورد.

اگر واقعاً آن گونه که کیانوری در خاطراتش مدعی است، دکتر مصدق به او «اعتماد کامل پیدا کرده بود» و او نقشه کودتا را که قرار بود: «سرهنگ نصیری با تانک و افراد به خانه مصدق برود و حکم عزل را ابلاغ کند و او و رئیس ستاد مصدق را دستگیر کند» فاش نموده بود، چگونه امکان داشت که مصدق در برابر آن بی‌تفاوت بماند، اما در برابر تلفن فردی ناشناس، که مضموناً اطلاعات مشابهی به او می‌دهد، آن چنان جنب و جوشی راه بیندازد؟ مگر فرض را بر این بگذاریم که اگر تلفنی هم در کار بوده، باز کیانوری اخبار مخدوش و گمراه‌کننده‌ای از قبیل کودتائی به فرماندهی سرهنگ ممتاز یا با مشارکت او داده باشد که دکتر مصدق حرف او را باور نکرده و ترتیب اثری به آن نمی‌دهد.

سرگرد همایونی، از افسران توده‌ای که جزو تشکیلات ۲۵ نفر افسر کودتاچی بود، در توضیحات خود، که مشروح آن در صفحات بعد خواهد آمد، می‌نویسد: «قرار بود که شب هنگام روز ۲۳ مرداد ماه، بلافاصله پس از نیمه شب سرهنگ نصیری حکم عزل مصدق را به او ابلاغ کرده و کودتا عملی شود. اما سرهنگ آزموده در حدود ساعت ۷ - ۶ بعد از ظهر ۲۳ مرداد به فرمانداری نظامی آمد و به ما ابلاغ کرد که عملیات امشب لغو شده است. من بلافاصله سوار جیپ فرمانداری نظامی شدم و به بهانه سرکشی به نفراتم که در کلاتری‌ها انجام وظیفه می‌کردند به منزل سرگرد خلیلی رفته و از طریق او سازمان افسری را در جریان گذاشتم». باین ترتیب است که خبر به سرهنگ مبشری و سپس از طریق او به کیانوری می‌رسد. بنابراین اگر کیانوری واقعاً آن گونه که مدعی است، به دکتر مصدق تلفن کرده باشد، قاعدتاً باید موضوع تعویق کودتا را به او خبر بدهد نه قرار قطعی کودتا در نیمه‌های آن شب را! شهادت سرگرد همایونی که با روند رویدادها کاملاً مطابقت دارد، بیانگر آنست که

تمام اظهارات کیانوری درباره تلفن شبانه‌ی روز ۲۳ مرداد به دکتر مصدق ساختگی است. در جریان تنظیم این بخش از نقد بر خاطرات کیانوری بودم که یادداشت‌های یکی از افسران شریف محافظ خانه دکتر مصدق (سروان فشارکی) درباره رویدادهای روز ۲۴ مرداد ۳۲ از طریق دوست ارجمند مرتضی زریخت دریافت شد. بخشی از نامه سروان فشارکی (مهران) را که به این موضوع مربوط است، نقل می‌کنم:

«روز ۲۴ مردادماه نامه سرگشاده‌ای از کمیته مرکزی حزب توده حاکی از پیش‌بینی کودتا و هشدار خطاب به آقای دکتر مصدق بوسیله پیکی به دفتر نخست‌وزیری که در خانه ۱۰۹ خیابان کاخ منزل مسکونی جناب آقای دکتر مصدق استقرار داشت تحویل گردید. ضمناً روزنامه بسوی آینده ارگان جمعیت هواداران صلح ضمن هشدار و اطلاع و پیش‌بینی کودتا اسامی فرماندهان و افسران کودتاگر را به تفصیل درج و منتشر نمود و اینجانب با شناسائی کامل از روحیات این خائنین و پوسیدگی و واماندگی ستاد ارتش و اعتقاد به توطئه و خیانت افسران اطلاعاتی رکن ۲ که همگی جیره‌خوار دربار و از کثیف‌ترین و رذل‌ترین عناصر انتخاب شده بودند، با ایمان قطعی به قریب‌الوقوع بودن کودتا و صحت اطلاعات منتشره به حضور جناب آقای دکتر مصدق رسیده و آن نامه سرگشاده و روزنامه را تقدیم و اظهار داشتم به اعتقاد من این اطلاعیه کاملاً صحیح و وقوع کودتا قطعی است و تقاضا کردم به آن توجه و در جهت پیشگیری آن اقدام شود. آن بزرگوار بدقت مطالب مندرج در آن نامه و روزنامه را مطالعه و فرمودند: در این اطلاعیه نام سرهنگ ممتاز را هم آورده‌اند آیا شما هم باور می‌کنید. گفتم که سرهنگ ممتاز فرمانده آن تیپ می‌باشد ولی در مورد خیانت و توطئه بقیه، صددرصد اعتقاد دارم و سوگند می‌خورم.

خودشان فرمودند من از شما خواهشی دارم. بلادرنگ گفتم هر امری دارید اطاعت می‌کنم. فرمودند خواهش می‌کنم شما امشب در اینجا بمانید و به منزل نروید. گفتم از صبح امروز بنابه اوضاع و احوال تصمیم گرفته بودم که تا روشن شدن وضع و رفع بحران شبانه‌روز بمانم و باهشیاری بیشتر خدمت نمایم. ضمناً تقاضا کردم چنانچه امشب صدای تانک و توپ و مسلسل از خیابان کاخ شنیدید تعجب نکنید. مطمئن باشید که افراد محافظ بیدار و هشیار مراقب بوده هر حرکتی را سرکوب خواهند نمود و چنین هم شد که تفصیل آن با توجه به موفقیتی که حاصل گردید و کودتا در هم کوبیده شد بس شیرین و خواندنی است و عجیب سنگ محکی است برای نشان دادن چهره‌های واقعی احزاب و گروهها و ادعای بزرگ

وطن پرستی و ملت دوستی و فداکاری افراد.

خوش بود گر محك تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد»
 نامه سرگشاده‌ای که از آن سخن می‌رود، احتمالاً باید با همان مضمون اعلامیه هشدار
 باش کمیته مرکزی حزب توده ایران در روزهای ۲۳ مرداد باشد که اینک توسط پیک به دفتر
 نخست‌وزیری ارسال گردیده است. در آن اعلامیه نیز نام سرهنگ ممتاز چنانکه قبلاً نقل
 کردیم، به غلط ذکر شده بود. شایان توجه، ناباوری دکتر مصدق به هشدار باش رهبری
 حزب توده به خاطر مخدوش بودن آنست.

نقش کلیدی تلفن «فردناشناس» در شکست کودتای ۲۵ مرداد

چنانکه در بالا دیدیم با وجود انبوه اخبار و اطلاعات درباره کودتای نظامی قریب‌الوقوع
 و نگرانی‌های بجای دکتر مصدق، تا روز ۲۴ مرداد، پاسی از شب گذشته، هیچ اقدام جدی
 برای مقابله با کودتا و محافظت از جان و امنیت رهبر نهضت ملی ایران صورت نگرفته بود و
 همه در غفلت کامل بسر می‌بردند.

فقط از لحظه‌ای که «فردناشناس»، حدود ساعت هفت و هشت عصر روز
 ۲۴ مردادماه به دکتر مصدق تلفن می‌کند و با دادن آگاهی‌ها و قرینه‌های روشن به او اطمینان
 می‌دهد که کودتا به‌طور قطع همان شب انجام خواهد گرفت، دکتر مصدق بی‌درنگ دست
 به کار می‌شود. پیش از هر چیز رئیس ستاد ارتش را فرا می‌خواند و او را در جریان نقشه
 کودتاجیان قرار می‌دهد. چنانچه قبلاً به اجمال توضیح داده شد، کودتا در اثر اقدامات سریع و
 هشیاری محافظان مقرّ نخست‌وزیری، خنثی می‌گردد. برای درک جایگاه کلیدی تلفن «فرد
 ناشناس»، جریان را از زبان شخص دکتر مصدق بشنویم.

دکتر مصدق در دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر نظامی، بارها به این موضوع
 برمی‌گردد و با تفصیل کمتر یا بیشتر به چگونگی این گفتگوی تلفنی می‌پردازد. از جمله
 می‌توان به گفته‌های دکتر مصدق در جلسه چهارشنبه اول مهرماه ۱۳۳۲^{۱۶} جلسه سه‌شنبه
 ۱۹ آبان‌ماه ۳۲ (همان جا صفحه ۱۳۱)، جلسه یکشنبه ۸ آذر ماه (همان جا صفحات
 ۴۴۱-۴۴۰)، جلسه یکشنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۳۳^{۱۷} سه‌شنبه ۳۱ فروردین ماه (همان جا
 صفحه ۲۸۷)، اشاره نمود. دکتر مصدق در خاطرات خود نیز از آن یاد می‌کند.^{۱۸} با وجود
 این که بخش عمده مطالب تکراری است، اما هر کدام گوشه‌های تازه و جالبی دارد. در

زیر کوتاه شده یکی از روایت‌های او را که در ضمن حال و هوای آن روزگار را نشان می‌دهد و من در این گفتار به مناسبت‌های مختلف به بخش‌هایی از آن استناد خواهم کرد، نقل می‌کنم:

«اکنون لازم می‌دانم که عرض کنم، در حدود روزهای نوزدهم و بیستم مرداد عده‌ای از اشخاصی که به منزل من آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. من با این اظهارات کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد کودتا کند؟ من به هیچ وجه به این اظهارات ترتیب اثر نمی‌دادم.

ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را از هرگونه تعرض مصون بدارم، نه تنها در این روزها بلکه از روز ۹ اسفند که مردم می‌خواستند به خانه من بریزند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خود بودم. چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابانها که منتهی به خانه من می‌شود... روز پنجشنبه ۲۲ [مرداد] اخبار کودتا به حد اشباع رسیده بود. من از رئیس ستاد پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز به من جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به تیپهای مختلف، تانکها باز هم آنجا هست؟ ایشان گفتند تانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانکها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند، با نظریاتی که پیش‌بینی شده مؤثر نخواهد بود.

آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد. روز شنبه هم باز بر طبق معمول در اول وقت مرا ملاقات ننمودند. من نگران شدم چه علنی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دو روز، آن هم در این روزها که شایعه کودتا زیاد است از ملاقات من خودداری نموده‌اند. ولی در حدود ساعت ۵ بعدازظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند: «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم تانکها در سعدآباد هست. پس از تحقیق معلوم شد که تانکها در سعدآباد هست و خواستم از سعدآباد به شهر بیاوریم. آقای کفیل وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه ندادند.» من به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را

در دفاع از خانه من نکرده‌اید.» برای اینکه ایشان را به مسئولیتی که داشتند متوجه کنم، از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که «هرگونه اتّفاقی که رخ دهد بواسطه عدم دقّت من در کار بوده و مسؤول پیش آمد منم.» این نوشته را گرفتم و نگه داشتم.

بلافاصله تلفن کردم به آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار. فقط راجع به تانکها سؤال کردم. جواب دادند: «اعلیحضرت نظرشان این است که تانکها به يك صورتی که زنده نباشد از سعدآباد به شهر آورده شود.» من هم چون غیر از این نظری نداشتم موافقت کردم که هرطور خود اعلیحضرت صلاح می‌دانند عمل شود و ایشان رفتند.

این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای ریاحی را به حال خود بگذارم. ولی در حدود ساعت ۷ بعدازظهر، شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدّق هستم گفت: «مطالبی است که باید به شخص شما بگویم» گفتم: «بفرمایید.» گفت: «امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانکهای سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله در محلی که معلوم نیست برده‌اند.» و اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می‌کردند به من گفت. من آن اسامی را هم نوشتم.

پس از این خبر، مجدداً سرتیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم. ایشان در ستاد ارتش نبودند و شمیران رفته بودند. دستور دادم که فوراً به شهر بیایند. آمدند. اخباری که راجع به کودتا رسیده بود به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و خانه من نباشید؟» ایشان گفتند: «من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود رفتم که با او صرف شام کنم و برگردم. اکنون می‌روم وسایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم.» من به ایشان گفتم که «گذارن کامیون در اول خیابانهایی که منتهی به منزل من می‌شود کار مفیدی نیست. اگر کودتایی صورت گیرد، تا قوه امدادی به خانه من برسد عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این از آن شب‌هائی نیست که شما به خانه من تانک نفرستید. این از آن شب‌هائی نیست که اگر تانک نفرستید مردم از صدای تانک ناراضی شوند. بنابراین لازمست در جلوی خانه من به قدر کافی تانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا از من و خانه من دفاع کنند.» آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن تانکها را دادند که خود من آمدن تانکها را در منزل حس کردم. ارتباط بین من با

آقای سرتیپ ریاحی بکلی قطع نشد. سه مرتبه به ایشان تلفن کردم و در آخرین دفعه گفتند دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب‌منصبان دیده‌اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن سرتیپ ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را که در نظر داشتند شروع کردند.^{۱۹}

سرتیپ ریاحی نیز در شانزدهمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، به تفصیل شرح می‌دهد که پس از گفتگوی بالا با دکتر مصدق، رهسپار ستاد ارتش می‌شود.^{۲۰} او در آن جا، نگرانی‌های نخست‌وزیر را با سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی)، سرتیپ مدبیر (رئیس شهربانی کل) و سرتیپ کیانی (معاون ستاد ارتش) که آن‌ها را فراخوانده بود، در میان می‌گذارد و دستوراتی می‌دهد. از سرهنگ ممتاز نیز می‌خواهد دو تانک مستقر در برابر کلابتری را برای محافظت از اقامتگاه دکتر مصدق به آن جا منتقل نماید. سپس حدود ساعت یازده و ربع شب، سرتیپ کیانی را به بهانه‌ی بازرسی شبانه به باغشاه می‌فرستد. سرتیپ کیانی هنگام ورود به باغشاه به دستورسرهنگ نصیری بازداشت می‌شود. چون مراجعت سرتیپ کیانی به طول می‌انجامد، ریاحی به باغشاه تلفن می‌کند و متوجه می‌شود که خط تلفن‌ها را قطع کرده‌اند. این کار به دستور سرهنگ نصیری قبل از حرکت به سوی منزل دکتر مصدق صورت گرفته بود تا احتمالاً فرمان‌های مخالفی از سوی ستاد ارتش به پادگان نرسد. چنانکه از توضیحات دکتر مصدق در دادگاه نظامی بر می‌آید، وی در آخرین گفتگوی تلفنی با سرتیپ ریاحی، از سرنوشت سرتیپ کیانی و خبر دستگیری دکتر فاطمی از سوی گارد شاهنشاهی و در واقع، شروع عملیات کودتایی با خیر می‌گردد.

در این هنگام (یازده و نیم، دوازده شب)، محمدحسین آشتیانی (عظام‌الدوله)، که در اثر شیوع اخبار کودتا در آن روزها مانند همه علاقه‌مندان به نهضت ملی، حساسیت پیدا کرده بود، متوجه حضور و جنب و جوش مشكوك ارتشیان در برابر خانه خود می‌شود و بلافاصله جریان را از راه تلفن به اطلاع نخست‌وزیر می‌رساند. (درباره كم و کیف این تلفن به مناسبت دیگر، مكث بیشتری خواهد شد). سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان ایرج داوریانه، در مصاحبه خود با روزنامه اطلاعات شرح می‌دهند که پس از تلفن آشتیانی، دکتر مصدق، سروان داوریانه را احضار می‌کند و «در مورد مراقبت بیشتر از آن منطقه دستوراتی می‌دهد». به دنبال آن، سروان فشارکی، برای بازدید از واحدهای مستقر در خیابان‌های اطراف اقامتگاه نخست‌وزیر، با جیب حرکت می‌کند. و در ضمن گشت، متوجه تجمع گروهی از افسران

گارد می‌شود، که چون قصد دستگیری او را می‌کنند، به سرعت به منزل نخست‌وزیر برمی‌گردد و مراتب را به سرهنگ ممتاز و سایر محافظان خانه گزارش می‌دهد. مقارن این احوال، ستوان شجاعیان، از گروه محافظان خانه دکتر مصدق با بی‌سیم گزارش می‌دهد: «سرهنگ نصیری به اتفاق ۶ نفر افسر، ۴ کامیون سرباز و دو دستگاه زره‌پوش به چهار راه حشمت‌الدوله آمده و می‌گویند نامه‌ای برای نخست‌وزیر دارند. بلافاصله مراتب به استحضار دکتر مصدق رسانیده شد. نخست وزیر ماجرا را تلفنی با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در میان گذاشت. به ستوان شجاعیان دستور داده شد فقط سرهنگ نصیری و ۶ افسر همراه او که همگی مسلح به مسلسل «پ.پ.ت» بودند، به جلوی منزل نخست‌وزیر هدایت شوند و کامیون‌های سرباز و زره‌پوش‌ها در همان‌جا بمانند».^{۲۱} آنچه از مجموعه توضیحات دکتر مصدق و سرتیب ریاحی در دادگاه نظامی و از مصاحبه کتبی ریاحی با سرهنگ نجاتی و نیز خاطرات سرهنگ ممتاز با روزنامه پرخاش مورخ ۲۸ مرداد ۵۸ و مصاحبه او با سرهنگ نجاتی حاصل می‌شود، از این قرار است: سرهنگ ممتاز اطلاعاتی را که از سروان فشارکی و ستوان شجاعیان به او می‌رسد، بلافاصله با سرتیب ریاحی در میان می‌گذارد. دکتر مصدق در فاصله نیمساعتی که فرصت بود (یعنی از دریافت فرمان شاه تا دادن رسید دریافت آن به این مضمون: «ساعت يك بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ دستخط مبارك به این جانب رسید»)، با سرتیب ریاحی به مشاوره می‌پردازد. آن‌ها به توافق می‌رسند که آورنده دستخط بازداشت شود. در پی آن، سرتیب ریاحی به سرهنگ ممتاز دستور بازداشت نصیری را می‌دهد. سرهنگ ممتاز نحوه محاصره نیروهای کودتاجی و چگونگی رویارویی با سرهنگ نصیری و دستگیری او را چنین تعریف می‌کند: «یکی از طرح‌های چهارگانه ما این بود که اگر نیروئی قصد حمله به ما داشت، از خیابان‌های اصلی اطراف خیابان کاخ، نیروهای مهاجم را محاصره کنیم. این طرح شماره ۲ بود و همین طرح را هم اجرا کردیم و نیروئی که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود، محاصره کردیم. خود من نیز با جیب از کلانتری يك به طرف منزل مرحوم دکتر مصدق حرکت کردم. حدود منزل دکتر مصدق، سرهنگ نصیری را دیدم که چهار یا پنج افسر او را همراهی می‌کردند... من با سرهنگ نصیری روبرو شدم و از او سؤال کردم اینجا چه می‌کنید؟ جواب داد نامه‌ای آورده بودم. گفتم نامه آوردن با این همه اسلحه و زره‌پوش، آن هم این موقع شب؟ نصیری در پاسخ گفت: نامه را دیر وقت به من داده بودند. در مورد اسلحه و زره‌پوش نتوانست جواب بدهد. در این موقع افسران همراه او

بتدریج پراکنده شدند که فرار کنند و فرار کردند... ما نیز بلافاصله نصیری را تحت نظر گرفتیم... پس از ابلاغ بازداشت سرهنگ نصیری، او و همراهانش را خلع سلاح کردیم و خود نصیری را برای رسیدگی و بازجوئی به ستاد ارتش فرستادیم». ۲۲ بقیه ماجرای دستگیری سرهنگ نصیری را از زبان سرتیپ ریاحی بشتنوم: «...دستور دادم نصیری را تحت الحفظ به ستاد ارتش نزد من بفرستند... ساعت دو صبح، سرگرد صالح، سپهبد فعلی که آجودان من بود، اطلاع داد که نصیری آمده است... نصیری آمد تو، پای میز خبردار ایستاد. به او گفتم شما منزل دکتر مصدق چه کار داشتید؟ گفت: فرمانی از طرف اعلیحضرت به ایشان ابلاغ کردم.

گفتم: ساعت ابلاغ فرمان، يك و نیم بعد از نصف شب است؟

بی جواب ماند. به او گفتم برو فوراً خود را به دژبانی معرفی کند و به صالح هم گفتم تلفن کند که نصیری زندانی است» (همان جا).

روایت کوتاه شده و ساده بالا از چگونگی عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد، نزدیک ترین میانگین به واقعیت از روایت های مختلف است. متأسفانه باید گفت که اظهارات بازیگران اصلی ضد کودتا در مواردی نادقیق و گاه ناسخ و منسوخ اند. و گاهی نیز تفاوت در روایت ها، به ظاهر ناشی از ملاحظات و مصلحت اندیشی های لحظه است. نمونه آن بیانات سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی و اظهارات او بعد از انقلاب بهمن در همین مورد است.

فرد ناشناس کیست؟

با توجه به نقشی که «فرد ناشناس» در خنثی کردن کودتای ۲۵ مرداد ایفا می کند. شناسائی و معرفی او به مردم ایران يك وظیفه میهنی است. متأسفانه برخی از پژوهشگران بدون بررسی بایسته ای که درخور روشن کردن چنین امری است، با تکیه بر داده های سستی که اساساً با روایت دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس» هم خوانی ندارد، با قاطعیتی سهل انگارانه روی این یا آن نام انگشت گذاشته اند. اظهار نظر قطعی در این مورد، برخلاف ظاهر امر، بسیار دشوار است. مشکل اول وجود نامزدها و احتمالات متعدّد است. مشکل دوم، بی پایگی و ناسازگاری بسیاری از ادعاها با داده های راستین است. طی ۲۵ سال حکومت کودتا، نه کسی را یارای گفتن حقایق مربوط به دوران مصدق بود و نه پژوهشگری می توانست به بررسی چنین موضوعاتی بپردازد و به سراغ سردمداران برود. متأسفانه گواهان

برجسته‌ای مانند سرهنگ مبشری نیز اعدام شدند. و آن‌گاه با انقلاب بهمن و در بهار آزادی که زبان‌ها باز شد، فراموشی بار منفی خود را برجای گذاشت. روایت‌ها کدر شدند و بی‌دقتی‌ها فزونی یافت.

واقعیت این است که چندین نفر کوشیده‌اند با رساندن اطلاعات به دکتر مصدق بطور مستقیم یا غیرمستقیم، او را از خطر کودتای نظامی مصون بدارند تا نهضت ملی دوام بیابد. لذا دعوی اغلب آنها صادقانه و دربرگیرنده بخشی از حقیقت است. اما «فرد ناشناس» که شامگاه ۲۴ مرداد ماه ۳۲ تلفن می‌کند و دکتر مصدق به تفصیل چند و چون آن را در دادگاه شرح می‌دهد و با هشدار او مسیر حوادث تغییر می‌یابد، مسلماً يك نفر بیش نبوده است. پرسش این است که کدام يك از مدعیان می‌تواند براستی همان «فرد ناشناس» باشد؟ من مناسب‌ترین روش بررسی موضوع را مقایسه‌ی اظهارات هر کدام از مدعیان با روایت شخص دکتر مصدق از این گفتگو انتخاب کرده‌ام. زیرا دکتر مصدق همواره طرف گفتگو و یا یکی از جهات موضوع بوده است. از سوی دیگر، دکتر مصدق داده‌های دقیقی از لحاظ وقت و چگونگی تلفن و مضمون اطلاعات ارائه می‌دهد که محک خوبی برای سنجش صحت و سقم روایت دیگرانست. تأکید او بر «ناشناس» بودن آن فرد که هم در دادگاه و هم سال‌ها بعد، در تبعید و تنهائی بر آن اصرار می‌ورزد، بسیار مشکل‌گشاست. برای این کار، گزارش دکتر مصدق از جریان تلفن «فرد ناشناس»، در جلسه یکشنبه هشتم آذر ماه ۳۲ را پایه قرار می‌دهم که دربرگیرنده روشن‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات است. در ضمن، این تنها بار است که در طول دادگاه بدوی و تجدیدنظر، رئیس دادگاه مستقیماً دکتر مصدق را طرف سؤال قرار می‌دهد و می‌پرسد: «آیا می‌توانید اسم آن شخص را که خیر کودتا را به شما داده و مطمئناً طرف شناسائی و اطمینان شما بوده معرفی کنید؟» دکتر مصدق چنین پاسخ می‌دهد:

«من در اطاق خوابم بودم. آمدند از آن بنائی که خانم در آنجا سکونت می‌کرد گفتند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته، می‌گوئیم چه مطلبی دارید؟ می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمی‌گویم.» من دیدم يك آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده لابد يك حرف قابل توجهی دارد. گفتم: «به آن گوینده حرف بگو که پای تلفن باشد می‌آیم.» رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من دکتر مصدق هستم یا نیستم. گفتم: «شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به جای

من با شما صحبت کند.» گفت: «خوب، می‌خواهم خبری به شما بگویم و خبر من مفصل است. بنویسید.» بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفت: «امشب این اشخاص که افسران گارد شاهنشاهی بودند حرکت می‌کنند برای دستگیری شما می‌آیند. تانکهایی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت‌الدوله بروند و معلوم نیست کجاست.» من این‌ها را یادداشت کردم و گفتم: «شما کی هستید؟» گفت: «بسیار معذروم.» این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به آقای سرتیپ ریاحی تلفن کردم. ستاد ارتش نبودند. رفته بودند شمیران، آمدند به شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: «این اسامی اشخاص است.» ایشان گفتند: «این صورت را به نظر نمی‌شود تکذیب کرد. چون اسامی آن را يك شخص مطلعی نوشته.» گفتم: «در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید...»^{۲۳}

از توضیحات دکتر مصدق می‌توان به چند نکته کلیدی که برای بررسی تطبیقی ما اساسی است، پی برد:

۱- به اندرون منزل دکتر مصدق که محل سکونت همسر او بود تلفن زده می‌شود، نه دفتر نخست‌وزیری که تشکیلات جداگانه داشته و در عین حال محل کار و زندگی او نیز بوده است.

۲- تلفن‌کننده آشنائی قبلی با دکتر مصدق نداشته است. لذا او با توضیحاتش طرف را قانع می‌کند که خود مصدق پشت تلفن است.

۳- مصدق نیز آن شخص را نمی‌شناسد، لذا در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی کند و او پوزش می‌طلبد.

۴- اطلاعات به حدی دقیق و قانع‌کننده است که سرتیپ ریاحی پس از شنیدن خبر و تعمق در آن، اذعان می‌کند: نمی‌توان آن را تکذیب کرد، داده‌ها به یقین از سوی شخص مطلعی است.

۵- زنگ تلفن حدود ۷ و ۸ عصر روز ۲۴ مرداد به صدا می‌آید. دکتر مصدق در روایت‌های متعدد ساعت ۷ را قید می‌کند. یکبار نیز در «خاطرات و تألمات» می‌گوید بین ۶ و ۷ عصر. این احتمال نیز می‌رود که کمی بعد از ساعت ۸ شب بوده باشد. زیرا سرتیپ ریاحی در جریان دادگاه توضیح می‌دهد که تا ساعت ۸ شب در محل کار خود در ستاد ارتش بوده است.

۶ - در اندرون خانه نیز شخص تلفن کننده برای همسر دکتر مصدق ناشناس است. چون به دکتر مصدق می‌گویند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته، می‌گوئیم چه مطلبی دارید! می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید چیزی نمی‌گویم». نکاتی که برشمردم، معیارهای سنجش ماست. اینک به بررسی صحت و سقم اظهارات مدعیان و یا کسانی که تصور می‌رود همان «فرد ناشناس» باشند، می‌پردازیم:

۱- مورد کیانوری

هیچ کس به اندازه کیانوری اصرار ندارد و پافشاری نمی‌کند که همو «فرد ناشناس» مورد بحث ماست، کیانوری در کتاب خاطرات خود در بحث مربوط به کودتای ۲۵ مرداد چنین می‌گوید: «بهرحال من اطلاعات را به مصدق می‌رساندم. راه تماس با مصدق به همان نحو بود که قبلاً گفته‌ام. بلافاصله پس از رسیدن خبر، مریم تلفن اندرون خانه دکتر مصدق را می‌گرفت و دکتر مصدق هم، که اعتماد کامل به ما پیدا کرده بود، همیشه تشکر می‌کرد. متأسفانه دکتر مصدق در خاطرات و تألمات تنها به يك تلفن اشاره کرده و گفته است: «شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه خودم خواست و گفت عده‌ای مامور شده‌اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند...».^{۲۴} کیانوری پس از این مقدمه و نقل قول از دکتر مصدق چنین نتیجه می‌گیرد: «خوب، این «فرد ناشناس» که مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت و اطلاعاتش بیشتر از رئیس ستاد ارتش بود چه کسی است؟». کیانوری مدعی است که «فرد ناشناس» که دکتر مصدق نام او را نمی‌برد خود اوست. او می‌گوید حوالی ساعت ده شب روز ۲۴ مرداد، مبشری مرا باخبر کرد و من هم تلفنی جریان را به دکتر مصدق گفتم.^{۲۵}

قبل از وارد شدن در بحث درست یا نادرست بودن ادعای کیانوری، توضیح يك نکته را لازم می‌دانم. من هم مثل همه توده‌ای‌ها تا همین چند ماه پیش که به نقد خاطرات کیانوری دست زدم، به ادعای کیانوری در مورد تلفن‌های روزهای ۲۳ و ۲۴ مرداد باور داشتم و تردیدی به خود راه نمی‌دادم.

در حزب توده ایران، موضوع تلفن به دکتر مصدق، بدون این که ما جزئیات آن را بدانیم و یا درباره آن کنجکاو باشیم، عموماً مورد پذیرش بود. اصولاً شرایط مخفی زندگی حزبی و اصل تشکیلاتی «مرکزیت دموکراتیک» و اعتمادی که کلاً تا ۲۸ مرداد ۳۲ نسبت به رهبری وجودداشت، این امر را ایجاب می‌نمود. در بحث‌های پلنوم چهارم وسیع (تیر ماه

۱۳۳۷)، نیز تا همین حدّ مطرح گشت که با هشدارهای تلفنی رهبری حزب به دکتر مصدّق از کودتا جلوگیری می‌شود. حتّی در قطعنامه‌های پلنوم به آن اشاره‌ای نشده است. زیرا این امر چنان بدیهی به نظر می‌آمد که حساسیت کادرها را برنیانگیخت. اساساً در پلنوم چهارم بحث اصلی ما پیرامون تلفن‌های روز ۲۸ مرداد دور می‌زد، نه ۲۴ مرداد. آن‌جا هم دغدغه اصلی ما نه نفس تماس‌های تلفنی، بلکه این سؤال اساسی بود که چرا رهبری حزب به جای اقدام مستقلّ و فوری برای تجهیز مردم و مقابله با مشتّی اوباش، دست روی دست گذاشت و ساعت‌های گرانبها و سرنوشت‌ساز را به بهانه تلفن به دکتر مصدّق و کسب تکلیف از او، از دست داد.

بدیهی است که دستیابی به اطلاعات موثّق از درون کودتاجیان، با چنان جزئیات دقیقی که دکتر مصدّق و سرتیپ ریاحی را مطمئن سازد. و به اقدام فوری برای مقابله با کودتا وادارد، تنها می‌توانست از سوی کسانی صورت بگیرد که در میان کودتاجیان و یا بخشی از نیروهای ضربتی آن بودند. این واقعیت که ستاد ارتش و وزارت کشور و حکومت مصدّق تا آخرین لحظه از کودتائی که در فاصله یکی دو ساعت آینده به وقوع می‌پیوست، بی‌خبر بودند، نشان می‌دهد که نه دستی در میان کودتاجیان داشتند و نه منبعی برای خبرگیری. احیاناً اگر در برش‌هایی از حکومت، کسانی باخبر بودند، خود با کودتاجیان سر و سرّی داشتند. حال آنکه، سازمان نظامی نیرومند حزب توده ایران، افراد نفوذی متعدّدی در ارتش و حتّی در لشکر گارد شاهنشاهی داشت. از جمله می‌توان از سرگرد صمد خیرخواه، سروان مهدی همایونی، سروان اسماعیل فیاضی و ستوان ایرج ایروانی نام برد. حتّی بعضی از این افسران، نظیر سروان همایونی به خاطر نقشی که در کودتا داشت، درجه گرفت. این رفقا در نهایت فداکاری، اخبار کودتا را از هر راهی، به رهبری حزب گزارش می‌دادند. به همت آن‌ها بود که حزب توده در مطبوعات خود به طور منظمّ به افشاگری‌های مهمّی دست می‌زد. با در نظر گرفتن این که سیاست رهبری حزب، در آخرین ماه‌های حکومت مصدّق، به ویژه پس از حادثه ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ به طور کلی در جهت حمایت از حکومت دکتر مصدّق سیر می‌کرد؛ و تشکیل جبهه واحد ضدّ استعمار بر محور حزب توده - جبهه ملی، با تمام معایبی که داشت (از جمله انگیزه هژمونیستی نهفته در آن)، تاکتیک آن ایام را تشکیل می‌داد؛ و عنایت به این امر که در صورت پیروزی کودتای نظامی، حزب توده ایران بیش از هر حزب و جریان سیاسی دیگر، زیر ضربه می‌رفت و صدمه می‌دید، که چنین نیز شد،

طبیعی است که رهبری حزب به خشتی کردن کودتا علاقه جدی داشت. پس منطقاً پذیرفتنی است که حزب توده، به خاطر حفظ خود هم که شده، دکتر مصدق را در جریان توطئه‌ها قرار می‌داده است. در میان رهبران حزب توده نیز کیانوری، به خاطر خویشاوندی نزدیک همسر او (مریم فیروز) با دکتر مصدق و آشنائی با همسر مصدق، از موقعیت استثنائی برخوردار بود. لذا این امر که کیانوری، در این دوره، از امکان همسر خود استفاده کرده، يك یا چند بار با دکتر مصدق گفتگوی تلفنی داشته و اطلاعاتی در اختیار او گذاشته است، طبیعی می‌نماید. نفس چنین عملی هیچ وقت مورد تردید من نبود، هنوز هم اصولاً بر همین باورم.

البته بعضی مفسرین ایرانی و خارجی بی‌عملی حزب توده را به حساب سازش آمریکا و شوروی و رهنمودهای دولت شوروی که از حکومت ملی مصدق دل خوشی نداشت می‌گذارند. بر این اساس، با توجه به رابطه «ویژه» کیانوری با ارگان‌های امنیتی شوروی، واقعیت تماس‌های تلفنی کیانوری با دکتر مصدق و مضمونی که به آن‌ها می‌دهد، به دیده تردید می‌نگرند. به نظر من این حکم، به طور مشخص در مورد کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد صادق نیست. فعلاً برای اینکه از موضوع دور نیفتیم به همین اشاره کفایت می‌کنم و در بحث مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بر این نکته، مکث بیشتری خواهم کرد.

بنابراین؛ اگر امروز درستی ادعاهای کیانوری در مورد برخی تماس‌های تلفنی‌اش با دکتر مصدق و مضمونی که به محتوای آن‌ها می‌دهد، مورد تردید قرار می‌دهم، صرفاً و مطلقاً ناشی از تناقضاتی است که از اظهارات خود او برمی‌خیزد. و نیز، به خاطر مغایرت آشکار حرف‌ها و ادعاهای او با روایت دکتر مصدق از جریان تلفن «فرد ناشناس» می‌باشد، که قبلاً عناصر اصلی آن را گوشزد کردیم. بدو اشاره کوتاهی به تناقض‌گویی‌های او می‌کنم:

در صفحات قبل، اظهارات کیانوری در خاطراتش را نقل کردیم که در آن ادعا دارد: آن «فرد ناشناس» که بین ساعت ۶ و ۷ عصر روز ۲۴ مرداد به دکتر مصدق تلفن کرده و او را از جزئیات وقوع کودتا در نیمه‌های شب با خبر می‌کند، شخص اوست. اینک به روایت دیگر او از همین ماجرا اشاره می‌کنیم: «عملیات کودتا مجدداً در ساعت ۱۲ شب ۲۴ مرداد شروع شد و سران کودتا که خطر لو رفتن عملیات را احساس کرده بودند فقط دو ساعت قبل به افرادشان اطلاع دادند. بنابراین دیر مطلع شدیم و [سرهنگ] میسرری در حوالی ساعت

۱۰ شب مرا باخبر کرد. من هم به مصدق تلفن زدم و جریان را گفتم. من و سرهنگ مبشری در همان شب به زحمت توانستیم تلفن ریاحی، رئیس ستاد ارتش را پیدا کنیم (او به جای اینکه در محل کارش باشد به خانه‌اش در شمیران رفته بود) و به او اطلاع دهیم که به تهران بیاید.^{۲۶} چنانکه ملاحظه می‌گردد، در روایت دوم صحبت از تلفن بعد از ساعت ده شب است و زودتر از آن را غیرممکن می‌داند. پس چگونه در روایت قبلی تلفن ساعت ۶ و ۷ عصر همان روز را نیز به خود نسبت می‌دهد؟

اظهارات زیر کیانوری نیز قابل توجه است:

«صبح ۲۳ مرداد، باز هم ما در نشریات حزب خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر کردیم. بعد از ظهر این روز مبشری به خانه من آمد و خبر داد که برای شب، قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است... من باز با دکتر مصدق تماس گرفتم و نقشه را گفتم و گفتم که سرتیپ دفتری هم در جمع کودتاجیان است. مصدق تشکر کرد و گفت که من به دفتری اعتماد دارم و او به من خیانت نمی‌کند. (این همان تلفنی است که مصدق ذکر کرده است)»... (همان جا صفحه ۲۶۵). کیانوری واقعاً دچار پریشان‌گویی شده است.

حتی اگر صحت ادعای کیانوری درباره تلفن روز ۲۳ مرداد را هم بپذیریم، مسلم آنست که این نمی‌تواند همان تلفنی باشد که مصدق ذکر می‌کند. زیرا دکتر مصدق صریحاً و به کرات از تلفن فرد ناشناس، در عصر روز ۲۴ مرداد ماه، سخن می‌گوید نه عصر روز ۲۳ مرداد! شگفت‌آور است که کیانوری طی یکی دو صفحه، از يك رویداد سه روایت متفاوت ارائه می‌دهد. و عجیب‌تر آنکه، نه خود او و نه ویراستار به این تناقضات توجه نکرده‌اند! طبیعی است که این تناقض‌گویی‌ها و ناراستی‌هایی که در لابه‌لای آن پنهان است، هر پژوهنده حقیقت‌جو را در درستی ادعای او به تردید می‌اندازد.

اضافه بر آن، مقایسه اظهارات کیانوری با توضیحات دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس»، عناصر تازه‌ای بدست می‌دهد که ناباوری به ادعاهای او را دوچندان می‌کند. کیانوری در صفحه ۲۴۸ خاطرات خود، توضیح می‌دهد که: «دکتر مصدق پسر عمه مریم بود و مریم با او و خانم دکتر مصدق آشنایی نزدیک داشت. ما برای اطلاع خبرهای مهم از این راه استفاده می‌کردیم. مریم شماره تلفن اندرون - یعنی تلفن خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره بیرونی بود - می‌گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می‌کرد و به ایشان می‌گفت که شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند

می‌شد و به اندرون می‌آمد و من جریان را به ایشان می‌گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد، ما از همین راه استفاده می‌کردیم». قبلاً از کیانوری نقل کردیم که ادعا می‌کند دکتر مصدق به او اعتماد پیدا کرده بود و هر بار پس از گفتگوی تلفنی از او تشکر می‌کرد. حال، کافی است گفته‌های کیانوری را با گزارش دکتر مصدق بسنجیم تا ناهمخوانی کامل آن‌ها روشن شود.

۱- در روایت دکتر مصدق، «فرد ناشناس» او را نمی‌شناسد، لذا می‌خواهد مطمئن شود که مخاطب، شخص دکتر مصدق است. ۲- دکتر مصدق نیز «فرد ناشناس» را نمی‌شناسد، لذا در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی کند و او عذر می‌خواهد. ۳- در اندرون خانه هم طرف را نمی‌شناسند.

این نکات کلیدی، آشکارا با توضیحات کیانوری درباره رابطه مریم فیروز با خانواده دکتر مصدق و سابقه آشنائی آن‌ها و ادعای او درباره اعتماد کامل دکتر مصدق به کیانوری، نمی‌خواند. بنابراین با توجه به همه این ناخوانی‌های آشکار، به اضافه تناقض گوئی‌های کیانوری در اظهاراتش، می‌توان دریافت که آن «فرد ناشناس» که عصر روز شنبه ۲۴ مرداد ماه به دکتر مصدق تلفن کرده، منطقاً نمی‌تواند کیانوری باشد. (درباره نقش معین کیانوری و سازمان نظامی حزب توده ایران در تلفن مورد بحث آن شب، جداگانه بررسی شده و از نظر خوانندگان خواهد گذشت.)

ممکن است گفته شود که دکتر مصدق در دادگاه نظامی، با آن حساسیتی که روی حزب توده وجود داشت از افشای هویت کیانوری پرهیز کرده است. البته رعایت چنین ملاحظاتی بعید نیست. در عمل نیز دکتر مصدق با صراحت هر گونه تماس با رهبران حزب توده را انکار می‌کند، و چنین نیز بود. به استثناء سران جمعیت ملی مبارزه با استعمار که نخست وزیر بارها به حضور می‌پذیرد. آقای مگری (نام مستعار است)، عضو هیأت مدیره جمعیت از ملاقاتی صحبت می‌کند که در فردای روز سی تیر ۱۳۳۱ همراه با یحیی خدابنده، رئیس جمعیت و محمدرضا قدوه به درخواست نخست‌وزیر با او داشته‌اند. ۲۷ مگری اضافه می‌کند: «از این تاریخ به بعد، ملاقات‌های نمایندگان جمعیت با دکتر مصدق مکرر شد» (همان جا صفحه ۱۶). البته هیچ یک از نامبردگان در آن روزها، جزو رهبری حزب توده نبودند. هیچ شاهد و سندی از ملاقات رهبران حزب توده با دکتر مصدق در زمان زمامداری او در دست نیست. کیانوری نیز جز همین مذاکرات تلفنی، ادعای دیگری ندارد. با در نظر

گرفتن سلامت نفس و اخلاق دکتر مصدق و رفتار او در دادگاه نظامی، می‌توان با اطمینان اعلام کرد که اگر «فردناشناس» نورالدین کیانوری بود، بعید بنظر می‌آید که دکتر مصدق به ملاحظه پرهیز از ذکر نام او، آن همه دروغ پشت سرهم ردیف کند و به آن جزئیات پردازد و داستان بسازد. او می‌توانست با يك کلی‌گوئی از آن بگذرد. چنانکه در دادگاه هم هرگاه مایل به ذکر نام کسی نبود، بی‌نام سخن می‌گفت. وانگهی، دیگر هیچ لزومی نداشت که در «خاطرات و تألمات» هم که سال‌ها بعد در کنج احمدآباد به رشتهٔ تحریر در آورد، باز همان گزارش را درباره تلفن «فردناشناس» تکرار نماید.

۲- مورد آشتیانی

بیش از هر کس دیگر، نام محمد حسین آشتیانی (عظام الدوله) به عنوان کسی که خبر کودتا را به نخست‌وزیر می‌دهد، مطرح شده‌است. در روزنامه داد که صاحب امتیاز آن عمیدی نوری بود، در شرح «جریان کامل کودتای نظامی» تحت عنوان «چه کسی به نخست‌وزیر اطلاع داد»، می‌نویسد: «منزل آقای آشتیانی در بلوار نهر کرج آخر خیابان صیای خاکی قرار دارد.... آقای آشتیانی دیروز مشاهدات خود را به این شرح در اختیار خبرنگاران گذارد. ساعت یازده و نیم شب گذشته برای استراحت به تراس منزل که مشرف به نهر کرج است رفتیم. بیش از چند دقیقه نگذشته بود که مشاهده کردم چند عدد تانک مسلح به توپ‌های بلند و زره‌پوش با پنج جیب که عده‌ای از افسران ارتش در آن‌ها بودند از طرف غرب (باغشاه) آمدند و در مقابل منزل ما توقف کردند...»^{۲۸}. سپس او نگرانی خود را از مشاهده تجمع غیرعادی نظامی‌ها به تفصیل شرح می‌دهد. وی سرانجام تصمیم می‌گیرد به منزل نخست‌وزیر تلفن کند و مراتب را به اطلاع او برساند.

چند سال بعد، منصور علی اتابکی و احمد بنی احمد، روایت آشتیانی به نقل از روزنامه اطلاعات را، با تفصیل بیشتر نقل می‌کنند. از آن جا که بخش مربوط به نحوه تلفن و گفتگوی او، به روشن کردن بحث ما کمک می‌کند، آن را در این جا می‌آوریم: «... از پلکان عمارت پائین رفتیم و شماره خانه نخست‌وزیر را از دفتر تلفن پیدا کردم... خیلی آهسته به مستخدم نخست‌وزیر که آن طرف تلفن بود گفتم به آقای نخست‌وزیر بگویند چند عدد تانک و زره‌پوش و عده‌ای نفرات نظامی کنار نهر کرج متوقف شده‌اند. و چون وضع را غیرعادی می‌بینم و احتمال وقوع حوادثی را می‌دهم، لازم دانستم موضوع را به اطلاع ایشان برسانم. مستخدم چند بار مشخصات و نشانی مرا پرسید و وقتی اطمینان حاصل کرد، برای عرض

اطلاع به آقای نخست وزیر رفت و من هم چون خیالم راحت شد استراحت کردم». ۲۹
 سروان داورپناه و سروان فشارکی از محافظان خانه دکتر مصدق، در مصاحبه با
 اطلاعات در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به این تلفن و پیامهای آن اشاره کرده‌اند. اظهارات آن‌ها را در
 بحث مربوط به کودتا آورده‌ام و در این جا تکرار نمی‌کنم.

اما مهم‌تر از همه آنست که سرهنگ بزرگمهر در کتاب «دکتر مصدق در دادگاه
 تجدیدنظر نظامی»، آن‌جا که دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس» صحبت می‌کند، در
 زیرنویس صفحه ۲۶۷ قید می‌کند: «تلفن‌کننده مرحوم هاشم آشتیانی از کارمندان عالی‌رتبه
 وزارت دارائی بوده است». اضافه کنم، که صورت درست نام کوچک او طبق تحقیق همایون
 کاتوزیان و تصدیق سرهنگ بزرگمهر محمدحسین است.

مقایسه روایت دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس»، با اظهارات آشتیانی بسادگی
 نشان می‌دهد که مسلماً محمدحسین آشتیانی آن حلقه گمشده‌ای نیست که در جستجوی
 آنیم.

اولاً - آشتیانی با اسم و رسم خود را معرفی می‌کند، پس اساساً نمی‌تواند «فرد
 ناشناس» باشد. ثانیاً - او با شخص دکتر مصدق گفتگو نمی‌کند. ثالثاً - به دفتر نخست‌وزیری
 تلفن می‌کند نه به اندرون خانه. رابعاً - تنها مشاهدات خود را گزارش می‌دهد که نمی‌تواند
 اطلاعات دقیق و موثقی باشد که دکتر مصدق از آن یاد می‌کند. خامساً - آشتیانی بعد از
 ساعت یازده و نیم شب تلفن می‌کند، نه حدود ۷ و ۸ سرشب. در آن ساعت، کار از کار
 گذشته و کودتا آغاز شده بود و تدابیر نظامی برای دفاع منزل مصدق نیز قبل از تلفن او، اتخاذ
 گردیده بود.

متأسفانه برخی از پژوهشگران ایرانی در صحبت از تلفن «فرد ناشناس»، بدون
 تحقیقات کافی محمدحسین آشتیانی را همان کسی دانسته‌اند که با دکتر مصدق سخن گفته
 و نقشه کودتا را فاش ساخته است.

در زمان نگارش این نوشته، با واسطه دوست مشترکی، از سرهنگ بزرگمهر درباره
 منبع آگاهی او درباره آشتیانی پرسیدم. پاسخ آمد که از شخص دکتر مصدق شنیده‌اند.
 باتوجه به صداقت و امانت‌داری ستایش‌انگیز سرهنگ جلیل بزرگمهر که نمونه آن را در
 تدوین اسناد مربوط به محاکمات دکتر مصدق دیده‌ایم، تردید در صحت گفتار ایشان جایز
 نیست. در این جا این سؤال پیش می‌آید: اگر به ترتیبی که در بالا نشان داده شد،

محمدحسین آشتیانی نمی‌تواند همان «فرد ناشناس» باشد که دکتر مصدق در دادگاه نظامی چگونگی گفتگوی تلفنی خود با او را به کرات شرح می‌دهد، پس چرا به سرهنگ بزرگمهر چنین پاسخی داده است؟ از سوی دیگر اگر بفرض محمدحسین آشتیانی واقعاً همان «فرد ناشناس» باشد، چگونه می‌توان پذیرفت که باز دکتر مصدق صرفاً برای پرهیز از بردن نام او، آن همه مطالب خلاف حقیقت بگوید؟ کاری که از شخصی چون دکتر مصدق بسیار بعید می‌نماید.

حدس من اینست که دکتر مصدق با توجه به سوابق امر: اخبار و اطلاعات گسترده و نسبتاً دقیقی که در مطبوعات وابسته به حزب توده درباره کودتای قریب‌الوقوع منتشر می‌گردید؛ و با تماس‌های تلفنی که کیانوری مدعی است در روزهای قبل از کودتا با وی برقرار نموده و یا پیام‌هایی که رهبری حزب می‌فرستاد، آن شب نیز از لحن گفتار و مخفی‌کاری فرد ناشناس و اطلاعات دقیق و موثق او، حدس می‌زند که مخاطب او از توده‌ای‌هاست. ولی یقین حاصل نمی‌کند، زیرا طرف از معرفی خود اجتناب می‌ورزد.

بنابراین، با وجود حساسیتی که به رابطه دکتر مصدق با حزب توده وجود داشت، دلیلی نداشت که او پاسخی بر پایه حدسیات خود به سرهنگ بزرگمهر بدهد. لذا با اشاره به نام آشتیانی، که به هر حال تلفنی کرده بود، سر قضیه را هم می‌آورد و به نحوی طفره می‌رود. ریشه‌های طفره رفتن دکتر مصدق را شاید بتوان در برخورد و مناسبات موکل با وکیل خود یافت.

جریان دادگاه نظامی و دادگاه تجدیدنظر دکتر مصدق نشان می‌دهد که او در آغاز نسبت به سرهنگ بزرگمهر، وکیل تسخیری خود بسیار بدگمان بود. خیانت‌هایی که از همه طرف و از اعضاء نزدیک خانواده او سرزده بود، مصدق را بسیار بدبین کرده بود. با وجود این که بدگمانی دکتر مصدق در سایه صداقت و خلوص نیت سرهنگ بزرگمهر بتدریج کاهش یافت. ولی بررسی روند دادگاه و مطالعه سه جلد کتاب محاکمات و توضیحات سرهنگ بزرگمهر در متن کتاب‌ها، نشان می‌دهند که بدبینی مصدق تا پایان دادگاه تا حدی دوام داشته و فقط بعدهاست که کاملاً مرتفع می‌گردد.

۳ - مورد سرگرد علی اصغر فولادوند

سرگرد فولادوند، رئیس ستاد گارد جاویدان بود که سرهنگ نصیری، مجری اصلی کودتای ۲۵ مرداد، فرمانده آن بود. وی از جمله کسانی است که به شهادت سرگرد دکتر

علمیه و سرتیپ شایانفر که طی ماه‌های آخر حکومت مصدق، دادستان فرمانداری نظامی بود، خبر وقوع کودتا در نیمه شب ۲۵ مرداد را به اطلاع دکتر مصدق می‌رساند. بنا به شهادت آن‌ها، سرگرد فولادوند، صبح روز ۲۴ مرداد ۳۲ به عباس فریور (عباس فریور محسنی اراکی)، منشی دفتر نخست‌وزیری، که از بستگان فولادوند بوده است، اطلاع می‌دهد که سرهنگ نصیری دستور آماده‌باش داده است. همان شب «عباس فریور، یک موتورسیکلت سوار به کاخ سعدآباد، نزد سرگرد فولادوند می‌فرستد و نامه‌ای می‌نویسد که حال بچه چطور است. [فولادوند] چون می‌دانسته منظورش چه می‌باشد و در جلو افسران گارد هم نمی‌توانسته نامه بنویسد، می‌گوید ممکن است امشب خبرهایی باشد بابابزرگ را خبر کنید».^{۳۰} بنا به توضیحات سرتیپ شایانفر، پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد سرگرد فولادوند همراه با سایر افسران مسئول گارد جاویدان دستگیر و از سوی سرگرد علمیه مورد بازجویی قرار می‌گیرد. فولادوند به سرگرد علمیه می‌گوید: «من خبر کودتا را به وسیله عباس فریور به نخست‌وزیر اطلاع داده‌ام». سرتیپ شایانفر ابتدا از عباس فریور سؤال می‌کند، که او گفته فولادوند را تأیید می‌کند. سپس از شخص نخست‌وزیر می‌پرسد. دکتر مصدق می‌گوید: «درست است. آقای فریور محسنی، اظهارات سرگرد فولادوند را به من اطلاع داد...». پس از کودتای ۲۸ مرداد و دستیابی کودتاجیان به پرونده‌ها، از اقدام سرگرد فولادوند در آگاه ساختن دکتر مصدق از توطئه کودتا مطلع می‌شوند. فولادوند را به اصفهان تبعید می‌کنند. سرتیپ شایانفر می‌گوید: «چندی بعد خبر رسید که این افسر جوان مسموم شده و در بیمارستان درگذشته است».^{۳۱}

سرتیپ شایانفر در ارزیابی از اهمیت خبری که سرگرد فولادوند به نخست‌وزیر می‌دهد، بر این عقیده است که: «...دکتر مصدق با اطلاع از طرح کودتا، دستورات لازم را برای اجرای اقدامات امنیتی صادر می‌کند و کودتا، به نحوی که در کتاب [منظور کتاب سرهنگ نجاتی است] توضیح داده شده است، شکست می‌خورد» (همان جا).

خبری که سرگرد فولادوند از طریق عباس فریور به نخست‌وزیر می‌رساند، بی‌گمان در هشیار کردن دکتر مصدق و آماده‌سازی ذهنی او برای مقابله با کودتا نقش داشته است. با وجود این، با اطمینان می‌توان گفت که پیام پر رمز و راز او مبنی بر اینکه: «ممکن است شب خبرهایی باشد بابابزرگ را خبر کنید». در برابر عناصر اصلی روایت دکتر مصدق کاملاً ناهمخوان است: از جریان تلفن «فرد ناشناس» گرفته، تا مضمون گفتگو و زمان و شیوه

رساندن خبر و به ویژه ناشناس ماندن و جهات دیگر موضوع. بنابراین سرگرد فولادوند نیز نمی‌تواند شخص مورد نظر ما باشد.^{۳۲}

۴- اظهارات افسران توده‌ای

قدر مسلم آنست که خبر نزدیکی قطعی کودتا را سرشب روز ۲۴ مرداد یکی از دست‌اندرکاران کودتا که دقیقاً از کم و کیف قضایا خبر داشت، به اطلاع دکتر مصدق رسانده است. و این کس، منطقاً جز افسران نفوذی حزب توده ایران که در جمع کودتاجویان بودند، ولی دل در جای دیگر داشتند، نمی‌توانست باشد. با حرکت از این استدلال، می‌شد این نتیجه را گرفت که کیانوری پس از اخذ خبر درباره کودتای ۲۵ مرداد از طریق سازمان افسری، آن را از مسیری که توضیح می‌دهد (مریم فیروز)، به دکتر مصدق رسانده باشد. اما به دلایلی که قبلاً برشمردیم، درستی این شق، قابل تردید است پس منطقاً باید رد پای «فرد ناشناس» را در میان افسران توده‌ای که اظهارات و شهادت‌هایی در این زمینه داده‌اند، پی گرفت. در این باره، چندین روایت در دست است:

الف: روایت سرگرد خیرخواه

سرگرد خیرخواه، افسر گارد شاهنشاهی، عضو سازمان افسری حزب توده ایران روایتی دارد که در کتاب: «تجربه ۲۸ مرداد» به شرح زیر آمده است:

«روزهای قبل از ۲۵ مرداد دستور بود که از سعدآباد خارج نشویم. روز ۲۴ مرداد عدم خروج افسران و سربازان مورد تأکید قرار گرفت. نزدیک غروب نصیری جلو آسایشگاه گارد جاویدان آمد. دستور داد که در تمام شب مجهز و آماده انجام مأموریت باشند... به علت عدم امکان خروج از کاخ، خبر دادن به سازمان حزب مقدور نبود. رفقای که با من در ارتباط بودند هیچ کدام تلفن نداشتند.

اجباراً خود را به خطر انداختم و سرگرد فولادوند که طرفدار مصدق بود و با نزدیکان او ارتباط داشت خبر دادم. او مرفه بود و تلفن داشت. به علاوه به عنوان رئیس ستاد به تلفن دفتر نصیری هم دسترسی داشت... سرانجام به منزل مهندس فریور تلفن کردیم. کسی را خواستیم که با موتور آمد. یادداشتی دادیم برد.

حدود ساعت ۲۱ نصیری آمد. فرمان عزل شاه را خواند و دستور حرکت داد. مرا به ویلایی فرستادند و گفتند کسی خواهد آمد. گمان می‌کردم زاهدی است و می‌توانم دستگیرش کنم. اما کودتا شکست خورد و کسی نیامد».^{۳۳}

چنین به نظر می‌رسد که سرگرد خیرخواه کم و بیش در جریان اقدام سرگرد فولادوند، که قبلاً ذکر کردیم، قرار گرفته و با مطالبی که جسته و گریخته شنیده، اینک پس از گذشت ۲۵ سال و درگذشت سرگرد فولادوند، روایت مغلوطی از آن ساخته و ماجرا را به نوعی به خود مربوط کرده است. شاید به همین علت دچار اشتباهات لپی می‌شود. مثلاً چون نام فریور به گوشش رسیده، عباس فریور محسنی اراکی، منشی دفتر نخست‌وزیری را با مهندس فریور از رهبران حزب ایران عوضی می‌گیرد. در هر حال، چنانکه دیدیم، اظهارات سرگرد فولادوند، روایت‌کننده اصلی با مختصات «فرد ناشناس» نمی‌خواند، تا چه رسد به ادعای سرگرد خیرخواه که گویا رونوشتی از آن است.

من برای روشن شدن موضوع، از طریق دوست مشترکی به ایشان مراجعه کردم. متأسفانه با توسل به این عذر که «پر مرده چوب نمی‌زنند»، از هرگونه توضیح امتناع کرد. باید اضافه کنم که سال‌هاست سرهنگ نجاتی در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت» در نادرست بودن روایت او مطالبی نوشته است، اما سرگرد خیرخواه تا آنجا که من اطلاع دارم، هنوز توضیحی نداده است.

ب - سروان اسمعیل فیاضی

سروان فیاضی از افسران توده‌ای و جزو گارد مقیم باغشاه بود. قسمتی از اظهارات او را در صفحات قبل به مناسبت دیگری نقل کردیم. اینک بخشی را که به این بحث ما مربوط می‌شود، می‌آورم: «نصیری دستور حرکت به خانه دکتر مصدق را داد. از رفتن و بردن واحد مربوطه خودداری کردم. پس از رفتن آن‌ها، به مصدق تلفن زدم».^{۳۴}

شهادت سروان فیاضی، به خاطر مطلبی که در صفحات بعد در مورد سرهنگ مبشری خواهد آمد، می‌توانست کلیدی باشد. اما آنچه در کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» از او نقل شده، کمکی به روشن کردن موضوع نمی‌کند. تأمل در شیوه گزارش او، در پرتو سایر رویدادهای آن شب، آشکار می‌سازد که تلفن مورد ادعای سروان فیاضی به دکتر مصدق، در هر صورت نمی‌تواند تلفن سر شب آن «فرد ناشناس» باشد. به این دلیل ساده که طبق وصیت‌نامه سرگرد علمیه و شهادت‌های متعدد دیگر، آن شب حدود ساعت یازده و ربع سرتیپ ریاحی معاون خود سرتیپ کیانی را برای بازدید از وضع باغشاه به آن جا می‌فرستد. وی به دستور سرهنگ نصیری در اطاق افسر نگهبان بازداشت می‌شود. سرهنگ نصیری پس از اطمینان از اینکه نیروهای امدادی از پادگان جمشیدیه راهی اقامت‌گاه نخست‌وزیر شده‌اند، به سوی خانه مصدق حرکت می‌کند و حوالی نیمه شب به آن جا می‌رسد. از سوی دیگر سروان فیاضی

خود اعتراف دارد که: «پس از رفتن آن‌ها، به مصدق تلفن می‌کند»، که در این صورت، نوشداروی پس از مرگ سهراب بوده است. و بهرحال نمی‌تواند تلفن سر شب آن «فرد ناشناس» باشد. از این گذشته، این گفته سروان فیاضی نیز بعید به نظر می‌رسد که او از دستور فرمانده خود سرهنگ نصیری، سرپیچی نموده است. اصولاً چنین برخوردی نه با مقررات ارتش شاهنشاهی و نه با شیوه رفتار افسران توده‌ای، آن هم در جای حساسی چون گارد شاهنشاهی، جور در نمی‌آید. رفتار و منش عمومی افسران توده‌ای چنان بود که در اطرافیان و به ویژه در برابر مافوق، کوچک‌ترین شك و تردیدی در منویات اصلی آن‌ها به وجود نیاورد.

ج- روایت سرگرد مهدی همایونی

اهمیت ویژه‌ی اظهارات سرگرد همایونی در آنست که وی، جزو گروه مخفی افسران کودتاجی بود و مستقیماً با سرهنگ اسکندر آزموده، از افسران ارشد کودتای ۲۵ مرداد، ارتباط داشت. چنین موقعیتی به او امکان می‌داد که از توطئه کودتا، ساعت‌ها قبل از سایر افسران توده‌ای در گارد شاهنشاهی باخبر گردد. و در نتیجه اخبار را به شتاب به رهبری حزب برساند. باتوجه به این امر، از آن‌جا که شهادت ایشان قبلاً جائی نقل نشده است، کوتاه‌شده روایت او را از روی «یادداشت‌های شخصی سرگرد همایونی» نقل می‌کنم. این یادداشت‌ها، از طریق مرتضی زریخت در اختیار من قرار گرفته است.

سرگرد همایونی روایت می‌کند: «من جزو تشکیلات ۲۵ نفر افسر کودتاجی بودم. این تشکیلات تا آن‌جا که به خاطر دارم، افسران زیر را دربر می‌گرفت: سرهنگ صفائی، سرهنگ اردوبادی، سرگرد زند کریمی، سرگرد اکبر زند، سروان شقاقی، سروان سپهر، سروان ساعدی، سرگرد جاویدپور، سروان کاوسی، سروان بلاری، سرگرد مرعشی، سرگرد رئیسیان، سروان خسرویناه، سروان مجلسی، سروان مهدی همایونی و... رابط افسران رهبری‌کننده کودتاجیان با این شبکه، سرهنگ نعمت‌الله نصیری بود. سرشاخه کودتاجیان تا آن‌جا که بیاد دارم عبارت بودند از سرتیپ گیلان‌شاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ نصیری و سرهنگ آزموده.

سروان بلاری که رابطه خدمتی و نزدیکی با سرهنگ آزموده داشت، مرا به عنوان افسر شاهپرست و مورد اعتماد معرفی می‌کند و من در حلقه افسران کودتاجی پذیرفته می‌شوم. از روز ۱۷ مرداد که سرهنگ آزموده، مرا مأمور فرمانداری نظامی نمود، که پست حساسی بود، در جریان فعل و انفعالات کودتا قرار گرفتیم. کلیه اخبار را در اولین فرصت به

مسئولین حزبی اطلاع می‌دادم. از جمله به سرگرد محبی سرشاخه‌ام، یا سرگرد خلیلی مسئول مستقیم خودم. گاهی نیز سروان عباسی را که با او رابطه داشتم، باخبر می‌کردم. طبق دستور سرهنگ آزموده، قرار شد سروان بلاری مدیر تیر هنگ با من تشریح مساعی نماید. از جمله مأموریت‌هایی که سرهنگ آزموده بر عهده ما گذاشت، قطع خطوط تلفنی مرکز تلفن بازار و استقرار یک واحد در کوچه خورشید بین خیابان کاخ و سی‌متری جهت تقویت سربازان گارد و در صورت مقاومت محافظین منزل دکتر مصدق، پشتیبانی از آن‌ها بود.

قرار بوده است که شب‌هنگام روز ۲۳ مرداد ماه، بلافاصله پس از نیمه شب، سرهنگ نصیری حکم عزل مصدق را به او ابلاغ کرده و کودتا عملی شود. اما سرهنگ آزموده در حدود ساعت ۷-۶ بعدازظهر روز ۲۳ مرداد به فرمانداری نظامی آمد و به ما ابلاغ کرد که عملیات امشب لغو شده است. من بلافاصله سوار جیب فرمانداری نظامی شدم و به بهانه سرکشی به نفراتم که در کلاتری‌ها انجام وظیفه می‌کردند به منزل سرگرد خلیلی رفته و از طریق او سازمان افسری را در جریان گذاشتم.

روز ۲۴ مرداد، حوالی شش و نیم الی هفت بعدازظهر، سرهنگ آزموده از طریق سروان بلاری اطلاع داد که امشب به هر ترتیبی هست، عملیات اجرا می‌شود. من در محل فرمانداری نظامی در طبقه اول شهربانی بودم که دیدم سرهنگ مبصر، امجدی، اردوبادی، زندکریمی آمدند و به طبقه دوم رفتند. به بهانه‌ی دیدن سرهنگ آزموده به طبقه بالا رفتم. دیدم که حضرات گوش تا گوش نشسته‌اند! بلافاصله پائین آمدم و خبر انجام قطعی کودتا را در همان شب به مسئول حزبی خود رساندم. به احتمال زیاد، تلفن سر شب روز ۲۴ مرداد که مصدق خبر قطعی کودتا و چگونگی آن را می‌دهد، دنباله گزارش من باشد.

من با واحد خود در خیابان خورشید مستقر بودم. ساعت یک بامداد ۲۵ مرداد، وقتی خبردار شدیم که نصیری بازداشت شده، واحد خود را به پادگان منتقل نمودم. در پادگان جی بود که توسط سرهنگ پارسا فرمانده تیپ جی، دستگیر و به زندان دژبان تحویل شدم و تا روز ۲۸ مرداد به اتفاق سایر افسران کودتاجی زندانی و تحت بازجوئی قرار گرفتم. البته از این که کودتا شکست خورده بود بی‌اندازه خوشحال بودم. روز ۲۸ مرداد بدنبال موفقیت کودتای ۲۸ مرداد از زندان آزاد شده و به پادگان جی مراجعت کردم. اما مجدداً توسط سرهنگ پارسا که خواهرزاده دکتر شایگان بود توقیف و تا صبح ۲۹ مرداد بازداشت بودم. تا سرهنگ اسکندر آزموده با حکم فرماندهی پادگان جی و حکم توقیف سرهنگ پارسا از

طرف سرلشگر باتمانقلیچ، رئیس ستاد جدید وارد شد و مرا از زندان آزاد کرد و برای حفاظت فرودگاه و تدارك ورود شاه به مهرآباد اعزام نمود. شاه روز ۳۱ مرداد وارد فرودگاه شد و فی المجلس به همه افسران کودتای یک درجه داد که من هم به درجه سرگردی و نشان رستاخیز نائل گردیدم...»

روایت دست اول سرگرد همایونی از جهات متعددی حائز اهمیت است. به ویژه در رابطه با بحث فعلی ما در مورد تلفن «فرد ناشناس» یاری دهنده است. در روایت سرگرد امیر شفابخش به آن اشاره خواهد شد.

د- روایت سرگرد امیر شفابخش

سرگرد امیر شفابخش از کادرهای سازمان افسران حزب توده بود و مدت ها در دبیرخانه آن سازمان مسئولیت داشته است. او در مصاحبه اش با نشریه راه آزادی، شماره ۳۱ آبان ماه ۱۳۷۲، روایتی از چگونگی تلفن «فرد ناشناس» ارائه می دهد که از همه روایت ها به واقعیت نزدیک تر به نظر می رسد. از آن جا که متن مصاحبه سرگرد شفابخش در راه آزادی تا حدی کوتاه شده است. من به لحاظ اهمیت آن، پیاده شده کامل این بخش از نوار را نقل می کنم: «شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یکی از افسران سازمان بنام سروان اسماعیل فیاضی افسر گارد جاویدان، سرشب به سرهنگ محمدعلی مبشری دبیر سازمان ما گزارش داد که پس از ساعت ۲۲، سرهنگ نصیری فرمانده گارد با زره پوش و دسته سرباز با نامه ای از شاه به خانه دکتر مصدق نخست وزیر خواهد رفت. نمی داند شاه به او چه نوشته است، ولی زره پوش و دسته سرباز بی گمان برای این است که دکتر مصدق را دستگیر کرده و با خود ببرد. محمدعلی مبشری پس از دریافت گزارش، به نزد کیانوری رفته و جریان را به آگاهی او رسانده است و پس از گفتگو با نورالدین کیانوری، تلفنی در کنار خیابان، به خانه مصدق تلفن کرده و او را آگاه کرد که سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد با زره پوش و دسته سرباز پس از ساعت ۲۲ برای دادن نامه ای نزد او خواهد آمد و گمان می رود بازداشت او در میان است. محمدعلی مبشری در تلفن اش به دکتر مصدق افزود که این گزارش صد درصد درست و شایسته باور است. دکتر مصدق از او سپاسگزاری کرد. محمدعلی مبشری به عباسی و من گفت چندین دقیقه درازا کشید تا دکتر مصدق پای تلفن آمد. ابوالحسن عباسی و من از مبشری پرسیدیم که به چه نامی او خود را در گفتگوی تلفنی به دکتر مصدق شناسانده؟ محمدعلی مبشری گفت بنام افسری آزادیخواه از ارتش. مبشری آشفته

بود، چند بار گفت چه خوبست دکتر مصدق این پیرمرد دستگیر نشود. به محمدعلی مبشری گفتم گروه های پیشتاز باید هرچه زودتر آماده شوند. ابوالحسن عباسی پوزخند زد. محمدعلی مبشری گفت از چند ماه پیش از این، هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب از برنامه روبروئی چشم پوشیده است... ابوالحسن عباسی که بسیار آشفته بود گفت من اکنون به نزدیک خانه دکتر مصدق می روم تا ببینم چه شده، آیا بر شمار نگهبانان دکتر مصدق افزوده اند یا نه؟ او رفت و پس از آمدن گفت چیز تازه ای ندیدم. عباسی بار دیگر رفت و بازگشت. این بار گفت بر شمار نگهبانان خانه دکتر مصدق افزوده شده است. او تا نیمه شب یکبار دیگر رفت و آمد و گفت چیز تازه تری ندیده ام...».

اگر بعضی بی دقتی ها و لغزش ها در گزارش جزئیات امر در گفته های سرگرد شفافبخش، که پس از گذشت چهل سال از ماجرا طبیعی به نظر می رسد، بگذریم، روایت او از تلفن سرهنگ مبشری به دکتر مصدق به ویژگی های تلفن «فرد ناشناس» بسیار نزدیک و واقعی تر از سایر روایت هاست. با توجه به محتوای اطلاعات داده شده به دکتر مصدق این احتمال می رود که منبع اصلی همان سرگرد همایونی باشد که حدود شش و نیم، هفت بعدازظهر از قطعی بودن کودتا باخبر می گردد و چنانکه در بالا آمد، بلافاصله از طریق رابط خود جریان را گزارش می کند. زیرا چنانکه در بالا اشاره کردیم، بنا به گزارشی که از قول سروان فیاضی در بالا نقل کردیم، وی تنها پس از حرکت سرهنگ نصیری به سوی خانه دکتر مصدق، خبر را می رساند، یعنی زمانی که دیگر کار از کار گذشته بود. وانگهی، سروان فیاضی بر آن است که شخصاً موضوع را به دکتر مصدق اطلاع داده است نه به سرهنگ مبشری یا مسئول حزبی خود. امیدوارم آقای سروان فیاضی، که خوشبختانه در قید حیات هستند، با شهادت بی طرفانه ای، از کمک به روشن کردن گوشه های تاریک موضوع، دریغ ننماید.

روایت سرگرد شفافبخش، بسیاری از ناهمواری های موجود در سایر روایت ها را از

میان برمی دارد. زیرا:

اولاً - اطلاعات دست اول و قانع کننده ای از گروه کودتاچیان می دهد که در هیچ يك از گفته های دیگران نیست به همین جهت است که دکتر مصدق با دریافت آن دست به کار می شود و به سرتیپ ریاحی می گوید: «امشب از آن شب ها نیست».

ثانیاً - معضل ساعت تلفن را نیز تا حد زیادی حل می کند. زیرا دکتر مصدق در

بعضی اظهارات خود، اشاره به تلفن «فرد ناشناس» بین ساعت هفت و هشت شب دارد. قرینه‌های دیگری هست که حدود ساعت هشت شب و حتی بعد از آن را تداعی می‌کند. از جمله این که دکتر مصدق در دادگاه نظامی خاطر نشان می‌سازد که وقتی می‌خواهد بلافاصله پس از تلفن «فرد ناشناس» با سرتیپ ریاحی در ستاد ارتش تماس بگیرد، او ستاد ارتش را ترك گفته است. و بنا به اظهارات سرتیپ ریاحی در همان دادگاه و شواهد دیگر، او تا ساعت هشت شب هنوز در دفتر خود مشغول رسیدگی به کارها بوده است. اگر اظهارات دیگر سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی با حضور دکتر مصدق را مورد توجه قرار دهیم، ملاحظه می‌گردد که دکتر مصدق حدود نه و نیم، ده شب موفق به برقراری تماس تلفنی با ریاحی می‌شود. لذا می‌توان حدس زد که «فرد ناشناس» حدود ساعت هشت شب روز ۲۴ مرداد یا کمی دیرتر، به دکتر مصدق تلفن کرده است. بدین ترتیب، میان خبری که سرگرد همایونی حدود شش و نیم، هفت عصر به مسئول حزبی خود می‌رساند و اقدامات بعدی سرهنگ مبشری، به نحوی که در بالا آمد، فاصله زمانی منطقی موجود بوده است.

۳ - معضل عدم شناخت متقابل دکتر مصدق و «فرد ناشناس» نیز حل می‌گردد.

متأسفانه سرهنگ مبشری که شاهد معتبر و دست اول این ماجراست، از اولین قربانیان کودتای شوم ۲۸ مرداد شد. پس از کشف سازمان افسران حزب توده ایران مورد شکنجه‌های شدید قرار گرفت و يك بار برای رهایی از چنگ جلادان و پرهیز از رازگشائی، رگ دست خود را برید. اما دژخیمان او به موقع متوجه شدند و او را از مرگ «نجات» دادند و در ۲۷ مهر ماه ۱۳۳۳ همراه با اولین گروه رهبران سازمان افسری به جوخه مرگ سپردند. یادش گرامی باد.

از زنده‌یاد مبشری، جز شهادت سرگرد شفابخش چیزی برجای نمانده است. در «کتاب سیاه» که در دی ماه ۱۳۳۴ درباره افسران حزب توده ایران و بازجویی‌های سرهنگ مبشری منتشر شده است، کوچک‌ترین اشاره‌ای به این جریان نشده است. شاهد زنده دیگر البته نورالدین کیانوری است، که می‌توانست نکته‌ها بگوید و رازها بگشاید.

کیانوری می‌توانست توضیح بدهد که چرا آن شب سرهنگ مبشری این مأموریت را برعهده گرفت. و چند و چون واقعی سایر تلفن‌ها از چه قرار بوده است؟ کدامیک از تلفن‌های مورد ادعای او مستقیماً با شخص دکتر مصدق بود، کدامیک فقط به دفتر نخست‌وزیری و یا صرفاً از طریق نامه‌بر و به صورت نامه و پیام بوده است؟ و بالاخره کدامین

آن‌ها بکلی ساخته و پرداخته ذهن اوست؟ اما وسوسه خودبزرگ‌نمایی، جایی برای صداقت باقی نمی‌گذارد و تناقض‌گوئی‌هایش ناشی از آن است.

استنباط من این است که سرهنگ مبشری پس از کسب خبر قطعی کودتا به ملاقات کیانوری می‌رود و ماجرا را با وی در میان می‌گذارد. کیانوری به دلیلی که برای من روشن نیست، (شاید بدین سبب که مریم فیروز، واسطه دائمی تلفن با اندرون خانه مصدق، در منزل و یا در دسترس نبود. و یا احتمالاً مبشری و او قرار خیابانی داشتند، که تماس با مریم فیروز مقدور نبود)، به خاطر فوریت مسأله و زمان کوتاهی که در اختیار بود، مأموریت رساندن خبر کودتا به دکتر مصدق را برعهده سرهنگ مبشری می‌گذارد. و تلفن اندرون خانه مصدق را در اختیار او قرار می‌دهد تا بنام افسر آزادی‌خواه به او هشدار دهد. از این جاست که چون سرهنگ مبشری با صدای دکتر مصدق آشنا نبود قبل از دادن اطلاعات می‌خواهد اطمینان حاصل کند که با شخص دکتر مصدق صحبت می‌کند. و دکتر مصدق نیز چون با «فرد ناشناس» طرف بود، در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی نماید. جزئیات مهمی، که اگر طرف دکتر مصدق، کیانوری بود، پیش نمی‌آمد.

شاهد مهم دیگر، خانم مریم فیروز همسر نورالدین کیانوری است، که خوشبختانه در قید حیات و از قرار در کار نوشتن خاطرات خویش است که به صورت سؤال و جواب تدوین می‌شود.

بنا به اظهارات کیانوری، واسطه دائمی تلفن به دکتر مصدق او بوده است. بنابراین ایشان می‌تواند بخوبی از راز چگونگی تلفن سر شب روز ۲۴ مرداد ۳۲ و نیز تلفن‌های مورد ادعای کیانوری در روز ۲۸ مرداد پرده بردارد. البته بشرطی که قید و بند خانوادگی و تعصبات فرقه‌ای مانع نباشد.

بررسی من در جستجوی هویت «فرد ناشناس»، همان‌گونه که در آغاز گفتم، بدون پیشداوری و صرفاً تلاشی با انگیزه یافتن حقیقت است. امیدوارم با مشارکت صاحب‌نظران و کسانی که حتی شاهد گوشه کوچکی از ماجرا بوده‌اند، بتوان در آینده، با دقت و اطمینان بیشتری از هویت «فرد ناشناس» سخن گفت.

پانوشته‌های فصل بیست و دوم

۱. خاطرات ارتشید فردوست، جلد اول، صفحه ۱۷۶
۲. از گزارش مبسوط روی. م. ملیبورن، دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به وزیر خارجه درباره حوادث آغاز سال ۱۳۳۲ تا کودتای ۲۸ مرداد. بتاريخ ۶ مهر ماه ۱۳۳۲ شماره بایگانی در آرشیو ملی آمریکا: 788.00/10 - 2853
۳. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۴۲۳
مصطفی مقدم، از محارم سرلشگر زاهدی، در تعریف رویدادهای شب روز ۲۴ مرداد، اشاره‌ای به مأموریت سرلشگر باتمانقلیچ دارد که آن نیز حکایت از بزدلی او دارد. مقدم شرح می‌دهد: قرار شد که اینجانب با تیمسار باتمانقلیچ به ستاد ارتش برویم و حکم ریاست ستاد ارتش ایشان را به رئیس ستاد وقت [منظور سرتیپ ریاحی است] ابلاغ کنیم و خود تیمسار زاهدی در ساعت ۲۴ به ستاد بیایند. ما برای انجام این مأموریت می‌رفتیم که در چهارراه کاخ تعداد زیادی افراد نظامی و تانک را در حرکت دیدیم و مشاهده نمودیم که سرهنگ ممتاز یا قیافه بشاش ایستاده و به اتومبیل من نگاه می‌کند. باتمانقلیچ دست راست من نشسته بود و گفت مقدم وضع خراب است. مطمئناً به اسرار ما پی برده‌اند و من از قیافه خندان ممتاز که کاملاً به روحیه‌ی او آشنا هستیم اطمینان کامل دارم که به ما خیانت شده است و دیگر رفتن به ستاد هیچ مورد ندارد، حتماً ما توقیف خواهیم شد... بهتر است فوراً مراجعت کنیم! (به نقل از کتاب ۵ روز رستاخیز ملت ایران، بنی‌احمد، صفحه ۱۷۰)
۴. روزنامه شجاعت بجای بسوی آینده، ۲۲/۵/۱۳۳۲ به نقل از کتاب گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۴۹۹
۵. جزوه حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، نورالدین کیانوری، صفحات ۴۱ - ۴۰
۶. همان منبع شماره ۳، صفحه ۳۷۰
۷. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۶۴
۸. همان منبع شماره ۴، صفحات ۵۰۱-۵۰۰
۹. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۵
۱۰. همان منبع شماره ۳، صفحه ۳۷۱
۱۱. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۴۲۹
۱۲. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، جلد اول، جلسه سوم، سه شنبه ۱۹ آبان ماه، صفحه ۱۳۱
۱۳. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۵
۱۴. همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۷۲
۱۵. ضد کودتا، کریمت روزولت، صفحه ۱۷۱
۱۶. همان منبع شماره ۱۲، صفحات ۲۶-۲۵
۱۷. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۲۶۷
۱۸. خاطرات و تألمات، دکتر محمد مصدق، صفحه ۳۷۹
۱۹. همان منبع شماره ۱۲، صفحات ۱۳۳-۱۳۱
۲۰. همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۴۳۰-۴۲۹
۲۱. از مصاحبه سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان ایرج داوریته با روزنامه اطلاعات، بتاريخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، توضیحات سروان فشارکی (مهران)
۲۲. همان منبع شماره ۳، صفحات ۳۸۲-۳۷۹

۲۳. همان منبع شماره ۱۲، جلد دوم، صفحات ۴۴۱ - ۴۴۰
۲۴. همان منبع شماره ۷، صفحات ۲۶۵ - ۲۶۴
- ۲۵ و ۲۶. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۶
۲۷. خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحه ۱۳۰
۲۸. روزنامه داد، عمیدی نوری، بتاريخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۲
۲۹. پنج روز رستاخیز ملت ایران، منصورعلی اتابکی و احمد بنی احمد، صفحه ۲۶
۳۰. همان منبع شماره ۳، صفحه ۵۲۱
۳۱. همان منبع شماره ۳، صفحه ۶۰۶
۳۲. پس از پایان این نوشته و انتشار آن در روزنامه اطلاعات، اسناد تحقیق و بازجویی از متهمان کودتای ۲۵ مرداد و نیز از کسانی که در نیمه شب روز ۲۴ مرداد از سوی کودتاچیان توقیف شده بودند، بدستم رسید. این اسناد را آقای محمد ترکمان در سال ۱۳۵۹ از یکی از مراکز دولتی بدست آورده و مجموعه را در پاورقی روزنامه اطلاعات از تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۷۴ تا اواخر شهریور ماه همان سال، در اختیار علاقمندان به نهضت ملی ایران قرار داده است.
- از بازرسی‌ها و توضیحات سرگرد علی اصغر فولادوند و عباس فریور محسنی اراکی می‌توان دریافت که اطلاعاتی را که فولادوند به عباس فریور می‌رساند واقعاً خیلی کلی و از حد شک و بدگمانی تجاوز نمی‌کند. علت نیز روشن است. زیرا او واقعاً در جریان تدارک کودتا نبوده است. خود او می‌گوید: «این جانب تا حدود شب جریان اخیر و شروع به کلی بی‌اطلاع و علت این بود که سرهنگ نصیری برای کارهای عادی به بنده مراجعه و من همیشه در ستاد... واقع در سربازخانه باغشاه مشغول کار بودم. اگر فرمانده احضارم می‌نمود به سعدآباد می‌رفتم... تعجب می‌کردیم چه خبر است! همه را احضار و گفت آقایان باید خیلی مراقب باشند، واحدهای کوچکی به... ارتش احتمال دارد تجاوزی بکنند، بیشتر مراقب باشید». درباره ملاقاتش در صبح روز ۲۴ مرداد با عباس فریور می‌گوید: «...با در نظر گرفتن وضع دیشب سرهنگ نصیری که با لباس سویل بود و اصرار می‌کرد محرمانه بماند و... تجمع افسران در آن موقع به نظرم غیرطبیعی بود و بعد گفت [منظورش نصیری است] می‌خواستم بگویم که آقایان مراقبت بیشتری بکنند مرا به شک انداخته بود. به آقای فریور گفتم: داداش شاید خیری باشد؛ احتیاط ضرری ندارد. تو به عرض جناب آقای دکتر مصدق برسان و هرکس از اشخاصی که لازم می‌دانی به او بگوئید، بگو احتیاط بکنند». عباس فریور نیز در توضیحات خود می‌گوید، صحبت بین آن‌ها کلی و راجع به مسائل روز بود. در پاسخ به این پرسش که آیا «سرگرد نامبرده، در مورد مذاکرات [منظور کودتاست] صراحت به خرج داده است؟ آیا موقع آن را تعیین کرده است یا نه؟»، چنین پاسخ می‌دهد: «آنچه بنده و ایشان را متأثر کرده بود، وضع حساس مملکت و جریان شایعات روز بود. در این هنگام نحوه مذاکرات دلسوزی و اظهار تأثر برای کشور بود. نامبرده در حدودی که بیان و اظهار عقیده و اطلاعاتش مانعی نداشت با بنده صحبت می‌کرد. قبل از وقوع حادثه همه چیز صورت احتمال دارد. اگر ایشان مطلبی از این مقوله اظهار کرده باشند این جانب به صورت احتمال تلقی کرده‌ام». البته عباس فریور در همان بازرسی‌های روز ۲۶ مرداد ماه تأیید می‌کند، مطالبی در همان حدودی را که سرگرد فولادوند به او گفته بود، همراه با سایر اطلاعات و هرچه از افواه می‌شنید، به دکتر مصدق منتقل کرده است. منتهی اطلاعات سرگرد فولادوند از همان کلیاتی که خود اظهار می‌کند، بیشتر نبوده است.
- اما درباره این اظهارات سرگرد فولادوند که يك موتورسیکلت سوار حدود ساعت ده شب روز ۲۴ مرداد نامه‌ای از عباس فریور می‌آورد حاکی از آن که «از حال بچه نگرانم فوراً اطلاع دهید». و او به طور شفاهی پیام

می‌فرستند که «گفته‌ها و شایعات صحّت دارند و به همه و بابابزرگ [مصدق] اطلاع بده، احتیاط کنند»، با اظهارات عباس فریور نمی‌خوانند. زیرا او می‌گوید «بنده ساعت يك ربع به هشت بعدازظهر روز شنبه [۲۴ مرداد]، چون مهمان بودم و کار خصوصی هم داشتم از اداره خارج شدم. معمولاً شبهای دیگر ساعت نه و نیم یا ده شب محلّ خود را ترك می‌کردم. در آن ساعت که بنده خارج شدم اتفاق و حادثه‌ای در کار نبود». سپس در پاسخ به این سؤال: «در آن شب ایشان [منظور سرگرد فولادوند است] را ملاقات نکردید؟ یا قبل از آن شب ایشان با شما مذاکره‌ای نکرد؟ بخصوص در موضوع يك کودتا؟». پاسخ می‌دهد: «خیر. قبل از آن شب ایشان را ملاقات کردم و راجع به مسائل روز صحبت و گفتگو کردیم. البته در این خصوص هم که جزو این مسائل بوده، صحبت کردیم».

با این وصف، این سؤال پیش می‌آید که اگر واقعاً عباس فریور، نامه‌ای به سرگرد فولادوند نوشته و جوابی مشابه آنچه سرگرد فولادوند می‌گوید، دریافت کرده باشد، چگونه در آن لحظه که او در مظان اتهام قرار دارد و در بازداشتگاه بسر می‌برد، برای اثبات بی‌گناهی فولادوند، ذکری از آن به عمل نمی‌آورد؟ بگذریم از اینکه اساساً، در ساعت ده شب، عباس فریور در خانه دکتر مصدق نبوده است! البته نمی‌توان این احتمال را نادیده گرفت که ممکن است نامه، نه از سوی عباس فریور محسنی اراکی، بلکه یکی دیگر از کارمندان نخست‌وزیری نوشته شده باشد.

۳۳ و ۳۴. تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحات ۲۷۹ - ۲۷۸

آیا کودتای ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی شده بود؟

مقدمه

آنچه از بررسی و تعمق در اسناد و نوشته‌های موجود و اظهارات شاهدان عینی دستگیر شده، این است که برای روز ۲۸ مرداد، طرح کودتایی به قصد سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق برنامه‌ریزی نشده بود. در این نوشته می‌کوشم این نظرگاه را روشن سازم. این امر به ویژه از آن جهت نیز ضرورت دارد که عقیده برخی، خلاف آن است. معمولاً وقایعی را که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ رخ دادند، که منجر به سقوط دولت ملی دکتر مصدق شد، رویدادهایی طبق نقشه و برنامه و هدایت شده از مرکز واحد کودتاجیان می‌دانند. کریمیت روزولت مدعی است، کودتای ۲۸ مرداد را او برنامه‌ریزی کرده است. می‌نویسد: عصر دوشنبه ۲۶ مرداد به عوامل خود (برادران بوسکه)، در يك صحبت تلفنی گفتم: «۲۸ مرداد باید روز موعود باشد. جواب دادند، حاضرند!» اما به راستی، جز ادعا و گزافه‌گویی‌های شخصی روزولت، که سرچشمه اغلب گمراهی‌هاست، گواهی و سند معتبر و استواری در دست نیست که آن را تأیید نماید. حتی همان کتاب روزولت چنان سرشار از تناقضات است که تأمل در آن، درماندگی و بیچارگی او را در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد از بی‌برنامگی و بی‌خبری‌اش را نشان می‌دهد، چه رسد به سازماندهی کودتای دیگر!

ریشه‌ی عواملی را که در ۲۸ مرداد ۳۲ به پیروزی دشمنان نهضت ملی انجامید، تا حدی باید در جریان‌ات روزهای قبل از آن و به ویژه در سلسله حوادث پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره و اتفاقات خودجوش آن روز جستجو کرد. رویدادهایی که دست به دست هم دادند و از آشوب و غارتگری مشت‌ی ارادل و اوپاش در صبح آن روز، فاجعه شوم ۲۸ مرداد را آفریدند. تصور «کودتای دوم»، همچون عملیات از پیش برنامه‌ریزی شده، به مثابه طرح جانشین برای جبران شکست کودتای ۲۵ مرداد و یا نقشه‌ای که در همان یکی دو روز آشفتنگی و از هم گسیختگی اردوی کودتاچیان طرح شده باشد، نه با داده‌های معتبر می‌خواند و نه با امکانات و وضع آشفته و از هم گسیخته‌ی دشمنان نهضت ملی در آن اوضاع و احوال، جور درمی‌آید.

در برابر این سؤال نیز که: آیا کودتای ۲۸ مرداد شکست‌ناپذیر بود؟ پاسخ من منفی است. تقریباً همه کادرها و اعضای حزب، که در آن روز شوم، در خیابانهای تهران با نگرانی ناظر اوضاع بودند و برای مقابله با آشوبگران، بی‌صبرانه در انتظار دستور رهبری خون دل می‌خوردند، یقین داشتند که: کودتا شکست پذیر بود. اتفاقاً کیانوری نیز در گذشته و تا جمهوری اسلامی، مدافع همین دیدگاه بود و در نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو می‌نوشت: «با در نظر گرفتن دامنه توطئه و شرایط عینی روز ۲۸ مرداد، اگر با همان نیروهای موجود با وسایل ناچیز موجود به میدان می‌آمدیم (مقارن ظهر) احتمال پیروزی برای دشمن وجود نداشت. حرکت ما باعث می‌شد که نیروهای طرفدار مصدق از بهت و غافلگیری خارج شوند و در مقابل نیروی ناچیز حمله کننده مقاومت کنند»^۱.

کیانوری در همین نامه، سایر اعضای هیأت اجراییه را بدرستی متهم می‌کند که برای «ماستمالی کردن» مسئولیت سنگین و «تیرته‌ی خود»، در تحلیلی که از کودتا (در جزوه معروف «درباره ۲۸ مرداد») ارائه داده‌اند: «نیروهای دشمن خیلی بیش از آنچه واقعاً بود و نیروهای خودی و ضد کودتا خیلی کمتر از واقعیت به حساب آمده تا نتیجه‌گیری شود که شکست اجتناب‌ناپذیر بوده و اگر کمیته مرکزی در دوران یک سال پس از سی تیر هیچ‌گونه نقضی در کارش نبود، باز هم شکست حتمی بود».

کیانوری امروز در حال و هوای دیگری به سر می‌برد. هدف او برخلاف آن روزها، نه جلب سمیاتی کادرها و اعضای حزب در برابر رقیبان، بلکه صاف و ساده همان «ماستمالی کردن» سیاست و هنجار مجموعه رهبری است، که خود تنها بازمانده آن می‌باشد. لذا اکنون

او درست همان استدلال آن روزی مخالفان خود در هیأت اجرائیه را به کار گرفته است. شایان توجه است که کیانوری در خاطرات خود تنها يك نکته از نامه مفصل یاد شده را، «تصحیح» نموده، و آن همین نظریه امکان مقابله با کودتای ۲۸ مرداد و احتمال شکست آن است! کیانوری در توضیح خود چنین متذکر می‌شود: «در نامه فوق من چنین اظهار نظر کرده بودم که گویا اگر ما در ۲۸ مرداد نیروهای محدود حزبی را به خیابان‌ها می‌فرستادیم به احتمال زیاد کودتا پیروز نمی‌شد. این ارزیابی نادرست بود و بر این پایه بود که ما از ژرفای اقدامات سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و دامنه آمادگی نیروهای ضدانقلابی اطلاع دقیقی نداشتیم. ما از جریانات روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد شهرستانها هم اطلاع نداشتیم، مدت‌ها پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اطلاعات دقیق از دامنه آمادگی نیروهای کودتا به دست ما رسید و بر همین پایه هم در پلنوم چهارم هیچ‌یک از افراد کمیته مرکزی و کادرها و حتی خود من نیز با آن ارزیابی موافقت نداشتیم.»^۲

درباره اصل موضوع و اظهار نظرها و مواضع کیانوری و دامنه تدارک و آمادگی دشمنان نهضت ملی و نیز امکان جلوگیری از کودتا، به تفصیل صحبت خواهد شد. در این جا فقط این نکته را خاطر نشان کنم که آنچه او به شرکت کنندگان در پلنوم چهارم نسبت می‌دهد، نادرست می‌باشد. کافی است به قطعه‌نامه پلنوم در این مورد که بعداً به اطلاعاتان خواهد رسید، عنایت شود.

وضعیت کودتاچیان پس از ۲۵ مرداد

قبل از هر چیز، نظری به امکانات و وضع روحی کودتاچیان و حامیان آمریکائی - انگلیسی آنها در آن روزها بیفکنیم:

الف - محمدرضاشاه

محور اصلی اردوی کودتاچیان، بامداد روز ۲۵ مرداد پس از چند شب بی‌خوابی و هول و هراس، بی‌درنگ پس از شنیدن اعلامیه دولت از رادیو تهران، سراسیمه و وحشت‌زده از کشور فرار می‌کند. سرهنگ ستاد هوائی غلامرضا مصور رحمانی، که در آن روزها وابسته نظامی ایران در بغداد بود، می‌نویسد: «شتاب و دستپاچگی شاه در فرار به حدی بود که نتوانسته بود لباس خود را مرتب کند. او حتی جوراب به پا نداشت».^۳

در تلگرامی که آقای بری (Berry)، سفیر آمریکا در عراق به وزارت امور خارجه

کشور متبوعش درباره ملاقات خود با محمدرضا شاه در بغداد بتاريخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ مخابره می‌کند، روحیه درهم شکسته و یأس آمیز شاه به خوبی منعکس است. متن کامل این سند را بخاطر اهمیت آن در رابطه با بحث حاضر و اطلاعات جالبی که در باره کودتای ۲۵ مرداد دربر دارد، در زیر نقل می‌کنم:

سند شماره ۳۴۵ - تلگراف از سفیر آمریکا در عراق، آقای بری به وزارت امور خارجه آمریکا. (شماره بایگانی 1753 - 788.00/80)
 بکلی سرّی - فوری - بغداد ۱۷ اوت ۱۹۵۳ (۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲)
 فقط برای کفیل وزارت خارجه. منتشر نشود.

شاه ایران از طریق دولت عراق خواستار ملاقات با من شده است. برای اینکه اطلاعات دست اول و از دیدگاه خود شاه از حوادث اخیر ایران برای وزارت خارجه کسب کنم؛ و احساسات غرب‌گرانی ذاتی او را بیدار کنم، و سیاست وزارت امور خارجه را در پشتیبانی از او یادآور شوم؛ ساعت نه‌وینم دیشب، در مهمانسرای ویژه دولت عراق که شاه را در آنجا مسکن داده‌اند، مخفیانه به دیدار شاه رفتم. شاه پس از سه شب بیخوابی، خسته و شکسته می‌نمود و از چرخش حوادث حیرت‌زده بود. اما در برابر آمریکا هیچ ناخرسندی و گلایه‌ای ابراز نمی‌داشت...

شاه گفت که در هفته‌های اخیر بیش از پیش احساس می‌کرد که باید جلوی مصدق را بنحوی بگیرد، چون او در زیر پا گذاشتن قانون اساسی گستاخ‌تر شده بود. بنابراین هنگامیکه دو هفته پیش پیشنهاد شد که او از يك کودتای نظامی حمایت کند، این اندیشه را پذیرفته بود. ولی بعد که بهتر فکر کرده بود به این نتیجه رسیده بود که عمل شاه باید در محدوده اختیارات قانونی، او باشد و بنابراین کودتا موردی ندارد. از این رو... وی تصمیم می‌گیرد که حکم نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی را به جای مصدق صادر کند. شاه بعد از اینکه خاطر جمع شده بود که همه کارها و تمهیدات انجام پذیرفته و امکان ناکامی نیست، تهران را بقصد کاخ بیلاقی مشرف به دریای خزر ترك کرده بود، تا با این ترفند مصدق را غافلگیر کند. سه روز بعد فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی را توسط يك سرهنگ (نصیری) مورد اطمینان به تهران فرستاده بود. فرمان به سرلشگر زاهدی تسلیم شده و او را در برگزیدن زمان و شیوه اعلان فرمان به مصدق آزاد گذاشته بود. شاه انتظار داشت که در همان روز عملیات شروع شود ولی عملیاتی صورت نگرفت، زیرا پیام ظاهراً دیروقت روز رسیده

بود. روز بعد هم خبری نشد، چون روز تعطیل بود. روز سوم دکتر مصدق به شکلی خبردار شده و فرصت کرده بود اقدامات پیشگیرانه را با موفقیت شروع کند، و به این ترتیب هنگامیکه جناب سرهنگ به خانه مصدق می‌رود درجا دستگیر می‌شود.

صبح امروز شاه، قصر کنار دریای خود را همراه با یک خلبان، یک خدمهٔ دربار و شهبانو در یک هواپیمای بیج کرافت (Beechcroft) ترک نمود و ساعت ۱۵/۱۰ وارد بغداد شد. ملک فیصل هم ساعت ۱۱ از اردن هاشمی بازگشت. امروز بعدازظهر شاه به دیدن ملک فیصل رفت و او هم به دیدار شاه آمد و مراتب مهمان‌نوازی خود را ابراز داشت. هرچند بنظر می‌آمد ملک فیصل در فقدان عمومیش که در قاهره است از رویدادهای اخیر قدری جا خورده است.

شاه گفت که در نظر دارد بزودی و شاید همین فردا، بیانیه‌ای صادر کند. ولی لازم است که ابتدا اوضاع طهران به اطلاع او برسد. او سعی می‌کند دست نگهدارد تا راهنمایی‌هایی به او داده شود. ولی فشار برای صدور بیانیه زیاد و روزافزون است. او قصد دارد در بیانیه اعلام کند که سه روز پیش مصدق را عزل و سر لشگر زاهدی را بجای او به نخست‌وزیری منصوب کرده، بدلیل اینکه مصدق مستمراً از قانون اساسی کشور عدول می‌کرده است. از آنجا که او هنگام نشستن به تخت سلطنت سوگند خورده که نگهدار قانون اساسی باشد چاره‌ای جز این نداشته است که دولت مصدق را به علت عدول از قانون معزول کند. زمانیکه معلوم شد که فرامین او نادیده گرفته شده بناچار کشور را ترک نموده تا از خونریزی و آسیب‌های بیشتر جلوگیری شود. او آماده است که هر زمان که بتواند در خدمت مردم ایران باشد به کشور بازگردد و فعلاً برای بقا و استقلال ایران دعا می‌کند. ایرانیان واقعی هرگز نخواهند گذاشت که کشورشان زیر یوغ حزب غیرقانونی توده بیفتند.

شاه اضافه کرد که برای او بکلی باور نکردنی است که چطور نقشه به شکست انجامید. افسران مورد اعتماد او در کاخ سلطنتی اطمینان داشتند که نقشه به موفقیت خواهد انجامید. اکنون او برای گام بعدی خود، احتیاج به اطلاعات و اخبار و راهنمایی دارد. او فکر می‌کند که نباید بیش از دو سه روزی در بغداد بماند. نخست می‌خواهد به اروپا و سپس امیدوار است که احتمالاً به آمریکا برود. وی اضافه کرد که مجبور است بزودی کاری برای خود دست‌وپا کند چون عیال‌وار است و امکانات مالی او در خارج از ایران بسیار محدود و اندک است. من (یعنی سفیر) سعی کردم به او دلگرمی بدهم که امیدوارم

وی بزودی بتواند به کشور خود و به سلطنت بر مردم خود که برای آنها آنقدر زحمت کشیده بازگردد. ولی شاه نومیدانه گفت که مصدق بکلی دیوانه است و بی نهایت حسود و مانند بیری است که می خواهد بر هر جنبنده‌ای که فکر می کند قصد او دارد چنگ بیندازد. شاه معتقد است که مصدق فکر می کند می تواند با حزب توده کنار بیاید و سپس آنها را فریب داده و از میدان به در کند. اما با این کار، مصدق دکتر بنش (Dr. Benes) ایران خواهد شد». [اشاره شاه به رئیس جمهور چکسلواکی است که با کمونیست‌ها پیمان بست و بعد خودکشی کرد].

اگر در صورت شکست کودتای ۲۵ مرداد، عملیات دیگری برای براندازی حکومت مصدق پیش‌بینی و طراحی شده بود، و یا اگر اندک امیدی برای تغییر وضع وجود داشت، آیا باز هم شاه با این بی‌خبری و لحن و روحیه سخن می‌گفت؟ اگر شاه نسبت به آینده‌اش کاملاً مأیوس نبود، آیا امکان داشت به فکر مهاجرت به آمریکا و کسب و کار برای تأمین معاش خانواده باشد؟

ب - قاطبه سران کودتا

نظیر سرهنگ نصیری مجری کودتا، سرتیپ باتمانقلیچ رئیس ستاد دولت کودتا، سرهنگ اخوی، سرهنگ زند کریمی رئیس ستاد کودتاجیان، سرهنگ اسکندر آزموده، سرتیپ شیبانی و عده دیگر دستگیر و تقریباً همه گارد شاهنشاهی خلع سلاح شده بود. حال آنکه فرماندهان تیپ‌های رزمی تهران، یا به حکومت مصدق وفادار بودند و یا بی طرف ماندند. سرهنگ غلامرضا نجاتی با آگاهی از وضع ارتشیان می‌نویسد: «در مردادماه ۱۳۳۲ در تهران، پنج تیپ رزمی وجود داشت و صدها تن افسر و درجه‌دار در پادگان‌های تهران حضور داشتند. ولی کودتاجیان با همه کوششی که به عمل آوردند، نتوانستند حتی یکی از یکان‌های رزمی را با خود همراه کنند. در شب ۲۵ مرداد نیز، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، با وجود تدارکات قبلی، با سه کامیون سرباز و چند تن افسر و درجه‌دار گارد سلطنتی، به بهانه ابلاغ فرمان شاه، در صدد دستگیری نخست‌وزیر بود. در کودتای ۲۸ مرداد نیز، کودتاجیان امیدی به همکاری واحدهای نظامی پادگان تهران نداشتند. به همین دلیل بود که در جلب همکاری سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه و سرتیپ دولو، فرمانده لشکر اصفهان برآمدند».^۴

با انحلال نهائی مجلس هفدهم در صبح روز ۲۵ مرداد، یکی از مراکز تحریک دائمی

علیه حکومت مصدق از میان برداشته شد. در يك کلام، تناسب نیروها به طور چشمگیری به نفع هواداران نهضت ملی تغییر یافته و ضربه روحی شدیدی به کودتاچیان وارد آمده بود. حلقه محاصره علیه سرلشگر زاهدی تنگ‌تر می‌شد و بی‌تردید اگر حکومت مصدق کمی دوام می‌یافت، باقیمانده کودتاچیان نیز دستگیر می‌شدند و امیدی برای اقدام از پایتخت نبود. لذا زاهدی از همان عصر روز ۲۵ مرداد، به فکر نقل مکان به یکی از شهرستانها می‌افتد تا عملیات علیه حکومت مصدق را از خارج تهران سازماندهی کند.

جریان امر را فواد روحانی به نقل از یکی از افسران کودتا چنین شرح می‌دهد: عصر روز ۲۵ مرداد، سرلشگر زاهدی به محلی در خیابان بهار منتقل می‌شود. «نزدیکان و مشاورانش نیز آن‌جا رفتند و يك بحث و گفتگوی طولانی صورت گرفت». در این جلسه تصمیم گرفته می‌شود که فرمان شاه مبنی بر عزل دکتر مصدق به طور وسیعی در شهر پخش شود. و «اعلامیه‌ای به امضای سرلشگر زاهدی در مقام نخست‌وزیر به آن اضافه شود... ضمناً زاهدی اظهار کرد که به نظر او مصلحت در آن است که او به شهر مناسب دیگری رفته و آن‌جا حکومتی به نام «ایران آزاد» برقرار کند تا از آنجا اقدامات لازم برای برانداختن حکومت غاصب به عمل آید... در تعقیب این بحث قرار بر این شد که چه از نظر بررسی امکانات عملی نمودن نظر سرلشگر و چه برای تقاضای فرستادن قوای کمکی به مرکز، دو مأمور یکی به اصفهان [اردشیر زاهدی] و دیگری به کرمانشاه [سرهنگ فرزندگان] برای اخذ تماس با فرماندهان لشگر اعزام شوند. این دو نفر یکی در ساعات آخر شب ۲۵ مرداد و دیگری در ساعات اول صبح ۲۶ مرداد حرکت کردند». ^۶ این روایت با کم و بیش اختلاف در خاطرات اردشیر زاهدی و سرتیپ گیلانشاه در کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» صفحات ۱۷۹ - ۱۷۷ درج شده است.

اطلاعاتی که رهبری حزب توده از راه افراد نفوذی خود در میان کودتاچیان بدست آورده بود، در تأیید این برنامه است. کیانوری در خاطرات خود پس از تأکید بر این که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد کودتاچیان مخفی‌کاری را به حد اعلی رسانده بودند، می‌گوید: «تنها خبری که از محافل کودتا بدست ما رسید در شب ۲۷ مرداد بود که سرهنگ مبشری به من اطلاع داد که کودتاچیان پس از شکست و فرار شاه تصمیم گرفته‌اند که نقشه جانشین کودتا را اجرا کنند. یعنی دولت زاهدی را در جنوب تشکیل دهند و با پشتیبانی لشگرهای اصفهان، شیراز، خوزستان و تپ کرمانشاه، به تهران حمله کنند». ^۶

اما چنانکه خواهیم دید، مأموریت فرستادگان سرلشگر زاهدی، که تمام استراتژی بعدی او بر آن استوار بود، چندان موفقیت آمیز نبود. کریمیت روزولت می نویسد: مأموریت اردشیر زاهدی نومید کننده بود. سرتیپ دولو [فرمانده لشگر]: «صاف و ساده بسیار محتاط بود. فرمان شاه مورد قبول او بود. منتهی در اثربرداری آن تردید داشت. وی از روی احتیاط توضیح داده بود که نه مخالف شاه است و نه هوادار مصدق! همین قدر، در حال حاضر مایل به جانبداری از هیچ طرف نیست».^۷ احتمالاً روزولت این جریان را مستقیماً از اردشیر زاهدی نشنیده است. زیرا او مدعی است که قصدش از مسافرت به اصفهان فقط ملاقات با سرهنگ زاهدی و سرهنگ ضرغام، معاون فرمانده لشگر بود. با وجود این، اظهارات روزولت، فضای آن روز اصفهان را منعکس می کند. زیرا می دانیم که رادیو اصفهان تا دیروقت روز ۲۸ مرداد برنامه هایی در دفاع از حکومت دکتر مصدق پخش می کرد و کشاورز صدر، فرماندار اصفهان، از هواداران پروپاقرص حکومت بود. در یادداشتی که کابل (Cabel) جانشین رئیس سازمان «سیا» همان روز ۲۸ مرداد از وقایع روز به رئیس جمهور گزارش داده و در آن، خبر پنهان شدن دکتر مصدق و سقوط حکومت او را اعلام داشته، از جمله قید شده است: «ولی رادیو اصفهان در یک پخش صدا که ضبط شده، خود را هم چنان وفادار به مصدق اعلام کرده است». در گزارشی که سفیر آمریکا روز ۲۹ مرداد، از وقایع روز ۲۸ مرداد در تهران و شهرستانها به وزیر خارجه آمریکا مخابره نموده، در مورد اصفهان چنین قید شده است: «گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده است». این اخبار می رساند که فرمانده لشگر اصفهان دست کم موضع بی طرفانه گرفته بود. ناگفته نماند که بنا به توضیحات اردشیر زاهدی^۸ سرهنگ ضرغام (معاون فرمانده لشگر) و سرهنگ زاهدی، آمادگی خود را برای همکاری با سرلشگر زاهدی اعلام می دارند.

در باره نقش تیپ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ تیمور بختیار، در همه روایتها زیاد غلو شده است. آنچه سرهنگ فرزندگان، که مأموریت ملاقات با تیمور بختیار را عهده داشت، در این باره می گوید، در چند کلمه عبارت از آمادگی او برای همکاری با کودتاجیان است. تصمیمی که مشترکاً می گیرند، این است که «اگر فرمانده جدیدی به کرمانشاه اعزام شود دستگیر و بازداشت گردد و منتظر نظریات ستاد مخفی سرلشگر زاهدی باشند تا هر تصمیمی اتخاذ شود بلافاصله شروع به عمل نماید».^۹ اما کریمیت روزولت که درگرافه گویی استاد است، از زبان همان سرهنگ فرزندگان نقل می کند: «سرهنگ [بختیار]، بامداد فردا

[روز ۲۸ مرداد] با تانک و زره‌پوش راه می‌افتد. و اگر لازم شد خواهد جنگید». ^{۱۰} مارک گازیوروسکی که احتمالاً از او برداشت نموده، می‌نویسد: «سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه در رأس يك ستون رزمی عازم تهران شد». ^{۱۱} متأسفانه برخی از پژوهشگران ایرانی نیز روایت روزولت را حقیقت پنداشته و در بررسی خود عیناً نقل کرده‌اند.

بی‌تردید، تیمور بختیار که جاه‌پرست و فرصت‌طلب بود، به فرستاده زاهدی به طور شفاهی قول همکاری می‌دهد، ولی از جای خود تکان نمی‌خورد. خود این دلیل مهمی است که برای روز چهارشنبه ۲۸ مرداد، برنامه‌ای در تهران پیش‌بینی و طراحی نشده بود. او هم‌زمان، با سرتیپ ریاحی نیز ارتباط دائمی داشت. خلاصه با مراکز قدرت سرگرم مغازله بود. داریوش فروهر در گفتگویی، یادآور شد که «تیمور بختیار حتی تا صبح ۳۰ مرداد مرتب پیش عبدالحسین اردلان که استاندار کرمانشاه بود می‌آمد و می‌گفت: «جناب آقای استاندار امری ندارید؟! سرهنگ بختیار فقط پس از آن که خبر سقوط حکومت دکتر مصدق از رادیو اعلام می‌شود و سرلشگر زاهدی بر مسند قدرت می‌نشیند، عصر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد نیروهای خود را راهی تهران می‌کند، که روز ۲۹ مرداد ماه وارد تهران شدند. اما خود او همچنان در کرمانشاه می‌ماند. مطلب شگفت‌آوری که شاید کمتر کسی از آن باخبر است، این است که فرمانده گردان زرهی تیپ کرمانشاه که در رأس نیروی اعزامی به تهران قرار داشت، سرگرد پیاده عبدالعزیز رستمی گوران، از اعضای غیرتمند و شجاع سازمان افسران توده‌ای بود. برای آشنایی با واقعیت نقش سرهنگ تیمور بختیار در کودتای ۲۸ مرداد، نامه تکان‌دهنده و عبرت‌انگیز سرگرد عبدالعزیز رستمی گوران را از نظر خوانندگان می‌گذرانم. این نامه در پاسخ به سؤال‌های متعددی نوشته شده است که من از طریق فریدون آذر نور، دوست نزدیک و هم‌رزم او، مطرح ساخته بودم:

«نامه‌ات را عصر امروز ۱۹/۵/۹۴ دریافت نمودم. از من خواسته‌ای تا به پرسشهای مطرحه در آن پاسخ دهم. حال اگر بگویم یادآوری خاطرات گذشته و از دست رفتن صدها فرصت طلایی بنوبه خود شکنجه‌ایست که بار اعصاب را زیاد می‌کند. معهذا در امتثال امر آن رفیق مهربان به يك يك سؤالات جواب می‌دهم و به حقیقت و راستی آنها ایمان دارم ابتدا از بیوگرافی مرحوم تیمور بختیار شروع می‌کنم.

۱- بختیار انسانی فرصت‌طلب به تمام معنی و به حد افراط مقام‌پرست و مانند اکثر سران ایل بختیاری از خاندان پهلوی متنفر بود. معهذا تظاهر به شاه‌دوستی می‌کرد. از

شجاعت و سایر خصوصیات ایلی و عشایری بی بهره نبود. اما این ویژگیها را با بی رحمی و خشونت توأم کرده بود. وقتی در ستاد لشکر گارد به فرماندهی آریانا خدمت می کرد، توسط سرهنگ حسینعلی اشرفی با او آشنا شدم. آن زمان فقط يك سرهنگ معمولی، حتی اطلاعات نظامی درستی هم نداشت. ولی بعدها در جریان داستان یاغیگری ابوالقاسم خان بختیاری و سپس فرماندهی تیپ کرمانشاه به قول معروف سری تو سرها آورد و روی همین اصل، کودتاگران روی او حساب کرده بودند. نمی دانم در من چه نقطه ضعف وجود داشت که تیمور بختیار با من خیلی مهربان و خصوصی رفتار می کرد و حسن ظن او در محاکمات و بازپرسی ام بدرد خورد.

۲- با کاراکتر و صفاتی که برای تیمور بختیار اشعار داشتم، قطع دارم که به کودتاجیان جواب مثبت داده است، و در عین حال به مقام منیع نخست وزیر (آقای دکتر مصدق) هم اظهار عبودیت نموده است. از سران رده بالای ایل بختیاری نبود که با انگلیسی ها رابطه مستقیم داشته باشد، ولی در عوض تشنه این وابستگی بود که در مقام ریاست سازمان امنیت به آن دست یافت. اما من از تاریخ دقیق تماسش با کودتاگران بی اطلاعم.

۳- در نیمه های مرداد ۳۲ به من ابلاغ شد که گردان را در آمادگی رزمی درجه يك نگاهدارم. حتی خواربار يك هفته افراد هم آماده شده بود که به کامیونها بار شود. آن موقع نمی دانستم چه مأموریتی به من محول می شود. بیشتر فکر می کردم مناطق عشایری و اورامانات می روم و به احتمال زیاد گفتگوی کودتا و توافق بختیار از همان زمان آغاز شده است.

۴- پس از فرار محمدرضا در بیست و پنجم مرداد، جو شهر کرمانشاه و روحیه عموم مردم بسیار عالی بود. حتی تا عصر روز ۲۷ مرداد، کسی از توطئه کودتا آنهم با دخالت بیگانگان اطلاع نداشت. حتی وقتی به بختیار مراجعه شد که آیا در سر شامگاه برای سلامتی شاه دعا شود یا خیر؟! ولی ایشان در سر دوراهی منتظر برنده بازی بود تا جذب قدرت شود. به هیچ وجه جواب نداده بود و خود را در دفتر کارش پنهان کرده بود.

۵- روز ۲۸ مرداد بخصوص صبح کسی از جریان کودتا با خبر نبود. ولی مقارن ظهر، با اعلام رادیو همه اطلاع پیدا کردند و طبق معمول عده های وازده و فرصت طلب با کوس و کرنا به خیابانها آمدند. درست در عصر ۲۸ مرداد دستور رسید که ستون به کامیونهای واحد موتوری که سریع آماده شده بودند، سوار شود و در دوراهی طاق بستان در

انتظار دستور کتبی فرمانده تیپ بماند. درست سر ساعت شش بعدازظهر پاکت مهور فرمانده تیپ را باز کردم، به این مضمون: «ستون را به سمت تهران هدایت نموده سعی نمائید هرچه زودتر خود را به ستاد ارتش معرفی کنید و در راه هم وسیله رادیو بی سیم با ستاد کل در تماس باشید. سرهنگ تیمور بختیار».

۶ - ترکیب ستون يك گردان کامل با یکدسته زرهی تقویتی. در ضمن شایعه همراهی داوطلبان غیرنظامی با ستون بکلی بی اساس و دروغ است.

۷ - در راه، در همدان مردم به خیابانها ریخته و علیه کودتا و محمدرضا شاه شعار می دادند و ستون را با سنگ پرانی استقبال کردند، به نحوی که دو نفر سرباز و يك گروهبان را کمی زخمی نمودند و گروهبان قصد تیراندازی داشت ولی ممانعت کردم و فحش و ناسزای دموستراسیون را بجان خریدم.

۸ - موقع حرکت [از کرمانشاه]، به ستوان توپخانه محسنی گفته بودم که به حزب اطلاع دهد که قبل از رسیدنم به تهران مرا ملاقات کنند تا دستورات و نیات حزب و سازمان نظامی اش را اجرا کنم. متأسفانه با اینکه در نزدیک قزوین ستون را متوقف نمودم، به هیچ وجه از رفقا خبری نرسید و ملاقاتی دست نداد و همین تأخیر یکی از موارد اتهام من شد که چرا چند ساعت ستون را نگاهداشته‌ام.

۹ - روز ۲۸ مرداد تیمور در کرمانشاه بود. حالا حسین فردوست روی چه مطلبی حضور تیمور بختیار را در شب ۲۸ مرداد اطلاع داده است بی خبرم. شاید با قالیچه حضرت سلیمان شبانه به تهران رفته و همان شب به مرکز فرماندهی خویش یعنی تیپ کرمانشاه با وضع ناآرام شهر و عشایر منطقه برگشته است. به اضافه تیمور همانطور که عرض کردم آدم خوددار و محتاطی بود و قول قرارش همگی شفاهی و هیچگاه مدرک بدست نمی داد. فقط خشن و بی رحم بود و الا سیاستمدار و متفکر هم نبود. دلیل بارزش توقف در عراق و ملعبه دست حکومت بعثی شدن می باشد که بالاخره جانش را باخت.

۱۰ - روز ۲۹ مرداد صبح (ساعت ۱۰) با تشریفات خاصی که ستاد ارتش معین کرده بود وارد تهران شدم. چراغ کامیونها روشن والبته اسم رمز در دروازه گفته شد و خود ستاد ساعت ورود ستون را به مأمورین انتظامی اطلاع داده بود. در پادگان عشرت آباد مستقر و غروب آن روز واحدها را در نقاط حساس شهر که برای ستون کرمانشاه در نظر گرفته شده بود (کارخانه برق شهر در خیابان ژاله - ایستگاه راه آهن - کلاتری تجریش - بی سیم نجف آباد

خارج شهر - و چند کلاتری دیگر) مستقر نمودم. البته پنج گردان از شیراز - اصفهان - مشهد - رشت - کرمانشاه برای تقویت کودتا اعزام شده بودند که روی افراد لشگر و ستون کرمانشاه حساب بیشتری می کردند. خود من در اختیار فرمانداری نظامی (محل شهر یانی مرکز - تهران) قرار گرفتم.

۱۱ - تیمسار فرهاد میرزا دادستان فرماندار نظامی بود. فرهاد میرزا مرد ملایم و بانزاکتی بود. آن خشونت و بی رحمی بختیار را نداشت که با افراد سیاسی با شقاوت رفتار کند و روی همین اصل او را برداشتند. تیمسار دادستان وابسته به دربار بود ولی مجری نیات غیر انسانی دستگاه نمی شد. کما اینکه بعد از زندان و سالها پس از کودتا، شبی در کرمانشاه در منزل یکی از دوستان نزدیکم مهمان بود، راجع به مأموریتش در فرمانداری سؤال شد. ایشان گفتند «من قصاب و آدم کش نبودم». راست می گفت چون پسر برادر خودش ستوان هوایی کامبیز دادستان عضو سازمان نظامی حزب بود. از تاریخ دقیق تعویض او خبر ندارم ولی بهر حال در نیمه دوم شهریور ۳۲ بود.

۱۲ - در روزهای آخر شهریور و شاید اوایل مهر ۳۲ که در پادگان عشرت آباد بودم فرمانده پادگان سرهنگ اردوخانی مرا احضار کرد و گفت شما را خیلی خیلی فوری از ستاد ارتش خواسته اند. پرسیدم برای چه کاری؟ گفت نمی دانم شاید بخواهند دکتر مصدق را تا کرمان اسکورت کنی، چون قرار است او را تبعید کنند. وقتی به رکن دوم ستاد ارتش رفتم، سرگردی بنام تاج بخش (توپخانه) پس از یکساعت و تهیه وسائل دستگیری اعلام کرد که خبر بدی برایت دارم شما زندانی هستید! مرا خلع سلاح کردند و به زندان دژبان بردند و در مدخل زندان سرگرد جنایتکار بلوچ غرائی قاتل رئیس شهر یانی مصدق تا توانست به من توهین کرد. دو یا سه روز در آنجا زندانی بودم که شبانه مرا به اقدسیه بردند. در آنجا اکبر چلیپا، بهزاد، جودی و تعدادی درجه دار هوایی را دیدم که تیمسار نصیری ما را شبانه سوار کامیون کردند و به قلعه فلك الافلاك اعزام داشتند، که خود شما از کماکان آن باخبرید. بار دوم سال ۱۳۳۳ با کشف سازمان افسری دستگیر و روز چهارم آبان ۱۳۳۷ از زندان قصر آزاد شدم.

شبهای هجر را گذراندم و زنده ایم

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.

نه! تصور نفرمایید مصیبت ما به پایان رسیده است، نه! امروز در انتهای عمر، بی هویتی، بی وطنی، دست تکدی بسوی دولتی بیگانه دراز کردن و دهها درد دیگر شرنگ

تلخی است که مدام به کام من و امثال من می‌چکد». عزیز رستمی ملاحظه می‌شود که اگر حزب توده ایران از رهبری آزموده و باکفایتی برخوردار بود، هم در ۲۸ مرداد و حتی پس از پیروزی کودتا می‌توانست از چنین امکاناتی، به نفع نهضت ملی بهره‌جوئی کند. متأسفانه، کیانوری در خاطرات خود، با وجود آگاهی از موقعیت سرگرد رستمی و دیگر امکانات مهم سازمان افسری حزب، برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت رهبری حزب، ضعف نیروهای خودی را بهانه می‌آورد. با این انگیزه، از اهمیت سازمان افسری که ستون فقرات جنبش توده‌ای بود، سخت می‌کاهد و قدرت آن را «افسانه‌سازی» می‌داند! بی‌سبب نیست که کیانوری در خاطرات خود با وجود مکث نسبتاً طولانی بر روایت سرهنگ فرزندگان و اردشیر زاهدی و قرار مدار با تیمور بختیار، در باره ماجرای سرگرد رستمی، رندانه سکوت می‌کند.

ج - وضعیت ستاد مرکزی کودتاجیان

نکته مهم دیگر وضع ستاد مرکزی کودتاجیان به رهبری سرلشگر زاهدی است. فواد روحانی به نقل از یکی از گردانندگان کودتا وضع را چنین توصیف می‌کند: در ساعت ۴ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد، «مأموری که به کرمانشاه فرستاده شده بود به تهران بازگشت و گزارش داد که سرهنگ تیمور بختیار به محض دریافت دستور از سرلشگر، با قوا و تجهیزات کامل به سمت تهران حرکت خواهد کرد. سرلشگر موضوع را با مشاورانش در میان گذاشت و همه عقیده داشتند که کرمانشاه از لحاظ موقعیت طبیعی و دسترسی به سوخت و خواربار و سهولت ارتباط با خارج مناسب‌تر از اصفهان است. بنابراین تصمیم گرفته شد که پس از انجام یک سلسله اقدامات تخریبی، به منظور مشغول کردن فکر دولت، سرلشگر و همراهان بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۹ یا جمعه ۳۰ مرداد به سمت کرمانشاه حرکت کنند. کمی بعد از ساعت ۱۰ شب جلسه مشورتی با همین تصمیم پایان یافت. اما همان وقت خبر رسید که در خیابان لاله‌زار زدوخورد سختی بین توده‌ای‌ها که علیه سلطنت شعار می‌داده‌اند و جمعی طرفداران سلطنت صورت گرفته و بعضی از مأموران انتظامی نیز به طرفداران شاه و مخالفان دولت پیوسته‌اند...»^{۱۲}.

سرتیپ گیلان‌شاه که از سران اصلی کودتا بود، وضع آنان را در آستانه ۲۸ مرداد بخوبی منعکس می‌سازد. پس از اشاره به شکست کودتای ۲۵ مرداد، چنین می‌گوید: «با دستگیری سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی، قوای نظامی هم در دست ما نبود

و ما در بادی امر احتیاج داشتیم که عده‌ای از قوای نظامی را برای اجرای منظور خود با خود همراه نماییم. بدین منظور روز بعد (۲۶ مرداد) تصمیم گرفتیم که مرکزی برای اجرای عملیات خود انتخاب کنیم. به اتفاق آراء تصویب شد که یکی از استان‌ها را در دست بگیریم».^{۱۳} بدینسان آشکار می‌گردد که اگر گردانندگان کودتا پس از شکست ۲۵ مرداد، برای ادامه توطئه‌گری به چاره‌جویی می‌نشینند و نقشه مجددی علیه حکومت دکتر مصدق می‌چینند، همین فائزری تشکیل «دولت آزاد» در کرمانشاه و حمله به دولت مرکزی از ایالات بوده است، نه به راه انداختن کودتائی در ۲۸ مرداد در تهران! با این وصف، چگونه می‌توان پذیرفت که کودتائی در ۲۸ مرداد در برنامه باشد، اما سرلشگر زاهدی که به ادعای روزولت در مخفی‌گاه «سیا» در چندصدمتری او بسر می‌برد و نیز سایر همدست‌های ایرانی کودتا، از آن بی‌خبر بمانند و مورد مشورت قرار نگیرند و پیش خود، برای نقل مکان به کرمانشاه و اصفهان مقدمه‌چینی کنند؟ پائین‌تر خواهیم دید که اساساً، ادعای کریمیت روزولت دال بر سازماندهی مستقل کودتای ۲۸ مرداد نیز چندان پایه محکمی ندارد.

قدرمسلم آن است که سرلشگر زاهدی و محفل نزدیک او، به مبارزه علیه دکتر مصدق عازم بودند. به ویژه آنکه باور داشتند که دولت آمریکا نیز پشتیبان آن‌هاست. چرا که نماینده آن دولت، بر این امر سرسختانه پا می‌فشرد. اما چنانکه از اسناد وزارت خارجه آمریکا و انگلیس برمی‌آید، از همان فردای شکست کودتای ۲۵ مرداد، دولت آمریکا پرونده کودتا را، لاقلاً موقتاً بسته و در جستجوی راهی برای آشتی با دکتر مصدق بود. اگر حکومت مصدق چند روزی دوام می‌یافت، سرلشگر زاهدی و محفل کودتاگر او نیز چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. زیرا اقداماتشان تنها بر حمایت بیگانگان متکی بود.

د - موضع دولت‌های آمریکا و انگلیس

از اسناد موجود چنین برمی‌آید که دولت آمریکا از شکست کودتای ۲۵ مرداد سخت یکه خورده بود. سند شماره ۳۴۶، یادداشت بدل اسمیت، جانشین وزیر خارجه آمریکا و رئیس سابق سازمان «سیا» در ۲۷ مرداد ماه خطاب به رئیس جمهور در این مورد شایان توجه است:

یادداشت جانشین وزیر خارجه اسمیت به رئیس جمهور (شماره بایگانی 1853-788.00/8)

واشنگتن ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲) بکلی سُرّی.

«پیام پیوست (۱) نیاز به توضیح ندارد و ماجرای ایران را در چند کلمه برای شما بیان می‌کند.

«عملیات» با شکست مواجه شد. دلیل آن عبارت بود از سه روز تأخیر و پایه‌پا کردن سرلشگران ایرانی که مسئول کار بودند. در این سه روز مصدق ظاهراً توانست ته‌وتوی جریان را درآورد. در حقیقت این يك «ضد کودتا» بود، چون شاه در فرمان عزل مصدق از اختیارات قانونی خود استفاده کرده بود. آن پیر «هفت خط» فرمان را نپذیرفت و پیام آور و هر کس دیگری را که در جریان دست داشت و گیرش افتاد، دستگیر کرد.

اکنون ما ناچاریم با دید دیگری به جریان ایران نگاه کنیم و اگر می‌خواهیم چیزی از مواضع خود را در آن جا حفظ کنیم، احتمالاً مجبور خواهیم شد که به هر تدبیری شده خودمان را با مصدق دمساز کنیم. این هم گره تازه‌ای در روابط ما با انگلیسیها خواهد شد.»

(۱) توضیح: منظور از پیام پیوست، همان سند شماره ۳۴۵ است که سفیر آمریکا از بغداد مخابره می‌کند. این سند قبلاً آمده است. (صفحه ۵۳۸ مراجعه شود).

در تأیید این سند، تلگرام سفیر انگلیس در واشنگتن به وزیر امور خارجه دولت متبوعه خود در ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) حائز اهمیت است. در تلگرام آمده است: «امروز وزارت امور خارجه آمریکا به سفیر آمریکا در رم دستور می‌دهد به شاه توصیه کند که در باره وقایع اخیر ایران اعلامیه‌ای صادر و تأکید نماید که اقدام او به عزل مصدق و انتصاب زاهدی استفاده از حقوقی بوده که قانون اساسی به او داده است و توضیح دهد که او کشور را به آن علت ترك کرد که احساس نمود دیگر به حکم او احترام گذاشته نمی‌شود و می‌خواست از خونریزی پرهیز کند. شاه باید در اظهاراتش بر این نکته تأکید کند که او به هیچ وجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتائی از جانب دکتر مصدق بوده است.

يك چنین اعلامیه، وضع را از لحاظ پرونده روشن خواهد کرد و اگر شاه بتواند به ایران مراجعت کند در تقویت وضع او مؤثر خواهد بود. بنظر وزارت امور خارجه بعید است که این موضوع بتواند تأثیر قابل توجهی در وضع کنونی ایران داشته باشد.

وزارت امور خارجه تأیید می‌کند که همانطور که بدل اسمیت دیروز به وزیر گفت، وزارت قصدش این است که به وسیله گذشت‌های جزئی، روابطش را با مصدق ترمیم دهد.

هندرسون به وزارت امور خارجه اطلاع داده است که امروز ساعت ۶ با مصدق ملاقات می‌کند. وزارت امور خارجه پس از دریافت گزارش ملاقات امروز، در باره سیاست بعدی خود مطالعه خواهد کرد.»^{۱۴}

دولت آمریکا بر پایه این سیاست جدید، در جهت ترمیم روابط و همسازی خود با دکتر مصدق، به کرمیت روزولت دستور می‌دهد که بی‌درنگ به عملیات پایان دهد و از ایران خارج شود. این دستور به علل فنی، با تأخیری ۲۴ ساعته یعنی حدود ساعت ۱۱ صبح روز ۲۸ مرداد به او می‌رسد. روزولت در کتاب خود، ضمن گزارش اخبار و شایعات «خشنود کننده‌ای» که از صبح روز ۲۸ مرداد دریافت نموده، به این موضوع اشاره می‌کند. خلاصه آن از زبان روزولت چنین است: ناگاه مسئول دستگاه رادیوی خصوصی ما که آن را در يك زیرزمین جا داده بودیم، با چشم گریان نزد من آمد و تلگرافی به من نشان داد که از بدل اسمیت معاون وزیر خارجه رسیده بود. مضمون آن چنین بود: «عملیات را رها کن و از کشور خارج شو!» روزولت توضیح می‌دهد که بعدها باخبر می‌شود که بدل اسمیت، کوشیده بود که این دستور را ۲۴ ساعت قبل مخابره بکند. ولی واسطه آن‌ها در قبرس این کار را نکرده بود. اینک برای بار دوم، خواسته بود که پیام حتماً به تهران مخابره گردد. روزولت می‌گوید اگر پیام به موقع رسیده بود واقعاً برایم ایجاد اشکال می‌شد. اما با مشاهده تغییر اوضاع، پس از کمی این دست و آن دست کردن پاسخی به شرح زیر مخابره می‌کند: «پیام ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) شما دریافت شد. خوشوقت‌م گزارش بدهم که ر.ن. زیگلر (نام رمز سرلشگر زاهدی) به سلامت بر مسند نشست و ک.گ. ساووی (نام رمز شاه) به زودی، پیروزمندانه به ایران بازمی‌گردد».^{۱۵}

کرمیت روزولت چنین پنداشته که بدل اسمیت به علت بی‌خبری از حال او و به این گمان که «حتماً اتفاق بدی افتاده است»، برای نجات او چنین پیامی ارسال داشته است. اما دستور وزارت خارجه آمریکا به روزولت پیامد سیاست جدید آن دولت و احتمالاً پس از ملاقات هندرسون با دکتر مصدق که به انتظار نتیجه آن بوده‌اند، ابلاغ گردیده است. بنا به اسناد وزارت خارجه آمریکا، که بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید، هندرسون گزارش ملاقات خود با دکتر مصدق را - که ساعت ۶ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد ماه صورت گرفته بود - ساعت ده شب به وقت تهران با تلگرام به واشنگتن مخابره می‌کند. با توجه به اختلاف وقت میان تهران و واشنگتن، گزارش تلگرافی هندرسون، اوایل صبح همان روز سه‌شنبه به وزارت خارجه آمریکا می‌رسد. لذا به احتمال قوی، بدل اسمیت پس از دریافت

گزارش هندرسون، بلافاصله به کرمیت روزولت قطع عملیات و ترك ایران را می‌دهد. اما به دلیلی که او توضیح می‌دهد، این پیام ۲۴ ساعت دیرتر بدست او می‌رسد.

عکس‌العمل انگلیسی‌ها نیز پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد شایان توجه است. وودهاوس، طراح نقشه براندازی «عملیات چکمه»، وضع را بخوبی توصیف می‌کند: «همه چیز از دست رفته به نظر می‌رسید. شاه با ملکه ثریا و چند نفر از درباریان وفادارش از کشور گریخت... در تهران پلیس مصدق برای پیدا کردن زاهدی که عملاً به وسیله سفارت آمریکا پنهان شده بود، جستجوی گسترده‌ای آغاز کرد... سرمقاله روزنامه تایمز لندن شماره ۱۷ اوت، مایوسانه نوشت که باید از ایران چشم پوشید. در آن زمان من در توکیو بودم و اخبار مختصری که به دستم می‌رسید مرا بی‌نهایت افسرده می‌ساخت. در سفارت‌تومان شنیدم که چرچیل از شنیدن این خبر به سرحد انفجار رسیده بود!»^{۱۶}

در بالا وضعیت کودتاچیان و هسته مرکزی آن به رهبری سرلشگر زاهدی، درماندگی و از هم گسیختگی آن‌ها و موضع دولت آمریکا پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد را نسبتاً به تفصیل توضیح دادیم. آشکارا می‌توان دید که هیچ طرح و برنامه‌ای برای تدارک کودتای دومی در روز ۲۸ مرداد، آن هم از پایتخت در میان نبود. با وجود این، کیانوری برای توجیه بی‌عملی و دست روی دست گذاشتن رهبری حزب در ۲۸ مرداد، مدعی است: «ما از تدارک نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و انتلیجنس سرویس و نقش مستشاران آمریکایی اطلاع زیادی نداشتیم. ظاهراً حتی رهبران ایرانی کودتا، یعنی زاهدی و دارودسته‌اش نیز خبر نداشتند که تصمیم به ترك تهران گرفته بودند!»^{۱۷} کیانوری معلوم نیست به اتکاء کدام داده‌ها از تدارک نیروی بسیار سنگین سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس سخن می‌گوید؟ «مستشاران آمریکایی» واقعاً چه نقشی در رویدادهای روز ۲۸ مرداد داشتند؟ همه این‌ها، حرف‌های توخالی و غیرمستند است.

امکانات سرویس‌های جاسوسی خارجی قبل و بعد از ۲۵ مرداد، نه تنها تغییر نکرده، که حتی از دامنه عمل آن‌ها کاسته شده بود. کافیهست نگاهی به وضعیت کرمیت روزولت و ستاد عملیاتی او و شبکه ایرانی‌اش بیفکنیم تا به بی‌مایگی داستان‌پردازی‌های او پی ببریم.

هـ - وضعیت و امکانات سازمان‌های جاسوسی خارجی

یکی از امکانات سازمان جاسوسی «سیا»، شبکه معروف به «بدمان» (Bedamn) بود، که برای اولین بار مارک گازیوروسکی آن را فاش نموده است. به گفته او، ایالات متحده

آمریکا، تقریباً همزمان با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، در کنار فعالیت‌های دیپلماتیک، تلاش‌های محرمانه‌ای سازمان داده که سرپرستی آن را به دو تن ایرانی با نام‌های رمز نرن (Nerren) و سیلی (Cilley) سپرده بود. کارکرد اصلی این شبکه در ایران، مبارزه با کمونیسم و حزب توده و مقابله با نفوذ شوروی بود. آن‌ها مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه می‌کردند و در اختیار مطبوعات قرار می‌دادند. و نیز با پخش کتاب‌ها و مطبوعات انتقادی علیه شوروی و حزب توده، جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌نمودند. از نمونه‌های آن، انتشار سرگذشت ساختگی ابوالقاسم لاهوتی، شاعر نامدار کمونیست بود که تهیه آن یک میلیون دلار هزینه برداشت. به نوشته گازیوروسکی، از دیگر فعالیت‌های این شبکه «...اعمال روشهای خشن و خلاف اصول و اخلاق پرداخت پول به برخی چهره‌های مذهبی برای متهم ساختن حزب توده به کفر و الحاد و ترتیب دادن حمله به مساجد و شخصیت‌های مملکت، بنام حزب توده» بود. (۱) بخش سیاسی عملیات شامل حمله به شوروی و حزب توده بود. اهم فعالیت‌های این بخش که «سیاه» نام داشت، عبارت بود از: «تبلیغ در جهت رویگردانی ایرانیان از حزب توده، اخلال و بهم ریختن گردهمایی توده‌ای‌ها، حمله به هواخواهان شوروی به وسیله گروه‌های مزدور خیابانی، و سرانجام، کمک‌های مالی به سازمان‌های راست‌گرای ضد کمونیست، مانند احزاب «سومکا» و «پان ایرانیسم» که پیوسته در خیابانهای تهران، با دستجات توده‌ای، در نزاع و درگیری بودند». (همان‌جا)

با وجود بودجه میلیون دلاری سالانه که برای آن زمان مبلغ هنگفتی بود، ملاحظه می‌گردد که فعالیت این شبکه از حد کارشکنی‌ها و جوسازی‌های ارزان‌قیمت ضد کمونیستی و یا تغذیه مالی و تحریک برخی از گروهک‌های افراطی ضد توده‌ای، و احیاناً تجهیز جمعیتی از اوباش مزدور برای راه‌انداختن آشوب‌های خیابانی، فراتر نمی‌رفته است. حزب توده ایران در آستانه ۲۸ مرداد، فقط در تهران لااقل ۱۵ و به روایت کیانوری، ۲۵ هزار عضو مبارز و رزم دیده داشت که اگر بدرستی هدایت می‌شدند، تنها یک پنجم آن‌ها از پس این مزدوران برمی‌آمدند.

سایر توضیحات مارك. گازیوروسکی در باره استراتژی جدید و اقدامات روزولت و همکارانش بین ۲۵ و ۲۸ مرداد، که بر پایه تحقیقات او و گفتگوهایش با بسیاری از دست‌اندرکاران کودتا تنظیم شده است، برای سنجش عیار واقعی آنچه کیانوری «تدارك نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و اتلیجنس سرویس...» می‌نامد، حائز اهمیت است.

گازبوریوسکی شرح می‌دهد: «نخستین مرحله این طرح، تلاشی بود در جهت آگاهی مردم از عزل مصدق و انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری. مأموران «سیا» روز یکشنبه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) نسخه‌هایی از فرامین شاه را تهیه و توسط نرن و سیلی و نیز دو تن خبرنگار آمریکایی، پخش کردند... دو تن روزنامه‌نگار برای ملاقات با اردشیر زاهدی به خانه یکی از مأموران «سیا» برده شدند». اردشیر زاهدی آنها را از نحوه صدور فرامین آگاه می‌کند. «کلیه این اخبار در اسرع وقت در روزنامه نیویورک تایمز و دیگر جراید آمریکا انتشار یافت». گازبوریوسکی به گزارش بقیه عملیات می‌پردازد: «پس از پخش نسخ فرمان، تلاش برای جلب حمایت نظامیان، به طرفداری از زاهدی آغاز شد. بیانیه‌ای مبنی بر دعوت نیروهای مسلح به حمایت از شاه تهیه و منتشر گردید». وی سپس به ماجرای مأموریت اردشیر زاهدی و سرهنگ فرزندگان می‌پردازد که چند و چون آن قبلاً ذکر شده است. اقدام دیگر، اجیر کردن دسته‌های متعدد از سوی نرن و سیلی در ۲۶ مرداد است که «با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرم‌هایی که در آن شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابان‌های تهران به راه‌پیمایی پرداختند!» ناگفته پیداست، که چنین ادعاهایی بسیار اغراق‌آمیز است. احتمالاً گردانندگان و بازیگران ایرانی این عملیات، که پول‌های هنگفتی از آمریکایی‌ها می‌گرفتند، گزارشهای غلوآمیزی تحویل رابط‌های آمریکایی می‌داده‌اند. در آن چند روز سرنویشت‌ساز، هزاران جوان توده‌ای، در صدها نقطه‌ی شهر، در کار برگزاری میتینگ‌های موضعی و تظاهرات خیابانی دائمی بوده، بر ضد شاه و سلطنت شعار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند. بدبختانه توده‌ای‌ها با اقدامات و عملیات چپ‌روانه و تندروی‌های خود در عمل مجریان همان نقشه شیطانی شبکه بدامن و دشمنان نهضت ملی بودند و نیاز چندانی به انگیزنده و پروکاتور نداشتند. البته بعید نیست که عوامل «سیا» و اتلیجنس سرویس، در آن آشفته‌بازار، افراد اجیر شده‌ای را اینجا و آنجا داخل این دستجات کرده‌اند که با آن‌ها هم آوازه شده، شر و شور قضیه را بیشتر کنند. آن‌گاه واسطه‌ها، مجموعه این تظاهرات را به حساب خود گذاشته، تحویل عوامل «سیا» داده‌اند، که به همان نحو در بایگانی‌ها به ثبت رسیده‌اند. در نتیجه، پژوهشگران معتبر و جدی، نظیر آقای گازبوریوسکی، وقتی برای کسب اطلاعات به مسئولان «سیا» مراجعه می‌کنند، ناچار همین گزارشهای اغراق‌آمیز را تحویل می‌گیرند. لذا در ارزیابی اینگونه داده‌ها باید محتاط بود.

مارک گازبوریوسکی در ردیف اقدامات و استراتژی جدید کریمت روزولت، به ملاقات

هندرسون سفیر آمریکا با دکتر مصدق در عصر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد اشاره می‌کند و متأسفانه روایت کاملاً نادرست و تحریف‌شده‌ای از آن را ارائه می‌دهد. روایت او قاعدتاً متأثر از پرت‌ویلاها و دروغ‌هایی است که کرمیت روزولت در کتاب خود سرهم بندی نموده است. به چندوچون واقعی این ملاقات، بعداً خواهیم پرداخت.

در شمار این اقدامات، او از جمله به برنامه اضطراری تهیه و تدارک «خروج روزولت و گروه او، هم چنین زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا، وسیله هوپیمای وابسته نظامی آمریکا» اشاره می‌کند، که نشانه یاس و درماندگی آن‌هاست. وضع روحی گردانندگان شبکه «بدامن» نیز شایان توجه است. گازیوروسکی به نقل از دست‌اندرکاران ماجرا می‌نویسد: «نرن و سلی» می‌خواستند در این مرحله، به درگیری بیشتر خود با طرح «آجاکس» پایان دهند. ولی روزولت، ضمن تهدید به مرگ، آن‌ها را به ادامه همکاری و اداری ساخت»^{۱۹}

گازیوروسکی، در توجیه استراتژی جدید کرمیت روزولت در تدارک کودتای ۲۸ مرداد به نکته‌ای اشاره می‌کند که درستی جنبه‌هایی از آن تردیدآمیز است. اما مندرجات آن در رابطه با نقش «سیا» شایان توجه می‌باشد. به نوشته او:

«با پخش فرامین شاه بین مردم و جلب حمایت نظامیان از زاهدی، گروه روزولت درصدد برآمد شورشی علیه مصدق برانگیزد. مؤثرترین وسیله برای دستیابی به چنین مقصودی می‌توانست با توسل به روحانیون سرشناس و مورد توجه مردم، مانند کاشانی میسر گردد. گروه «سیا» با کاشانی رابطه مستقیم نداشت. در اینجا، از رشیدیان‌ها خواسته شد که از طریق همدستان خود این ارتباط را برقرار کنند. رشیدیان‌ها گزارش دادند که ترتیب چنین شورشی، تا پیش از جمعه، که روز نیایش هفتگی است، میسر نمی‌باشد. روزولت نگران از اینکه مصدق طی مدت کوتاهی، عرصه را بر او تنگ کند، با رشیدیان‌ها، در مورد چگونگی برقراری ارتباط با کاشانی مشورت کرد. بدین‌منظور، روزولت به یکی از همدستان رشیدیان‌ها، بنام احمد آرامش معرفی شد.

صبح روز چهارشنبه ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مأموران «سیا» با «آرامش» ملاقات کردند و مبلغ ده هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که يك گروه ضد مصدقی، از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز مستقلاً توسط رشیدیان‌ها، نرن و سلی و همچنین از طریق

آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی‌مخ سازمان داده شدند». (۲)

از اظهارات بالا، به روشنی برمی‌آید که تنها اقدام کرمیت روزولت برای برانگیختن شورش علیه مصدق همین ابتکار بالاست. زیرا تجهیز سایر دستجات را به حساب اقدامات مستقل آیت‌الله بهبهانی و سایرین می‌گذارد. بنابراین آگاهی از چند و چون آن برای پی بردن به نقش عملی کرمیت روزولت در رویدادهای ۲۸ مرداد و صحت و سقم ادعاهای او، حائز اهمیت است.

با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد، به خاطر جنبه گیری او در برابر دکتر مصدق، که به طور مبرهن از مقطع توطئه ۹ اسفند به نمایش درآمد؛ و تیره‌تر شدن مناسبات آن‌ها در مردادماه ۱۳۳۲، به ویژه حمایت بی‌دریغ او از حکومت کودتا و شاه، بلافاصله پس از سقوط دولت ملی مصدق، کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست. مع‌هذا، داستان مارک گازیوروسکی در چگونگی برقراری تماس عوامل «سیا» با آیت‌الله کاشانی از طریق احمد آرامش که از یاران و همکاران نزدیک احمد قوام بود، با درنظر گرفتن روابط بسیار خصمانه میان کاشانی و قوام، بعید می‌نماید. وانگهی، با قبول این که عوامل «سیا»، موفق می‌شوند صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با احمد آرامش ملاقات کرده و ده‌هزار دلار در اختیار او قرار دهند و او نیز این پول را به بیت کاشانی رسانده باشد. ولی، با اتکاء به داده‌های فعلی، نمی‌توان به یقین تصدیق کرد که تجهیز گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران در صبح روز ۲۸ مرداد، پیامد آن بوده است. زیرا درست است که روز ۲۸ مرداد گروهی از اوپاش، از سبزه‌میدان بازار به سوی مرکز شهر روانه می‌شود. اما این گروه بنا به گزارش‌ها و شهادت‌های متعدد، از ساعت ۸ صبح روز ۲۸ مرداد آماده عمل و حرکت بود. بنابراین، عملاً نمی‌تواند پیامد این اقدام عوامل «سیا» باشد، که تازه در صبح روز ۲۸ مرداد، به سراخ احمد آرامش رفته‌اند. مشارکت واقعی آیت‌الله کاشانی و ایادی او و نیز آیت‌الله بهبهانی و سایرین در سازماندهی شورش اوپاش در صبح ۲۸ مرداد، منطقی‌اً از همان شامگاه روز ۲۷ مرداد تدارک دیده شده بود. چنانکه در بررسی حوادث روز ۲۷ مرداد نشان داده خواهد شد، دستجات اوپاش و طرفداران شاه، از شامگاه همان روز وارد عرصه شده و با توده‌ای‌ها در میدان تویخانه و سایر مراکز تهران درگیر شده بودند. به عبارت دیگر، تمرین عمومی عملیات اوپاش در روز ۲۸ مرداد، از شب قبل آغاز شده و از صبح زود روز ۲۸ مرداد، با تدارک بیشتری از سر گرفته می‌شود.

گازبوریوسکی در یکی از پی‌نوشت‌های کتاب خود خاطر نشان می‌کند: «هیچ يك از مقامات «سیا» که پول منظور را به «آرامش» دادند، نتوانستند این نکته را ثابت کنند که مبلغ مزبور به کاشانی رسیده است یا خیر!» با وجود این اضافه می‌کند: «ولی هر دو باور دارند که پول رسیده است!»^{۲۰}

خلاصه کلام مارک گازبوریوسکی در تشریح «استراتژی جدید روزولت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد در اقدامات زیر خلاصه می‌شود: پخش فرمان شاه، تدارک مصاحبه دو خبرنگار آمریکایی با اردشیر زاهدی، سازمان‌دهی گروه‌های معروف به «توده‌ای‌های بدلی» در روز ۲۶ مرداد، فرستادن اردشیر زاهدی به اصفهان و سرهنگ بازنشسته فرزندانگ به کرمانشاه و احتمال بسیج اوباش در روز ۲۸ مرداد!

اگر روایت گروه کودتاچیان ایرانی را مورد توجه قرار بدهیم، قسمتی از این اقدامات، از ابتکارات آن‌هاست و منطبق نیز چنین حکم می‌کند. زیرا در چارچوب فکری و برنامه کار و به ویژه در صلاحیت و امکانات آن‌هاست. مثلاً فکر فرستادن مأمور به اصفهان و کرمانشاه و مذاکره با فرماندهان لشکر و تیپ محل. حتی فکر تهیه و توزیع فرمان شاه و پخش اعلامیه سرلشگر زاهدی خاص آن‌هاست. چگونگی سازمان‌دهی آن‌ها و نیز برگزاری مصاحبه با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی را اردشیر زاهدی توضیح داده است که در پانویست‌های این فصل آمده است.^{۲۱} البته گروه روزولت، بی‌گمان در تأمین کمک‌های فنی، از قبیل تایپ و امکانات تکثیر، یا تهیه وسیله نقلیه و مخفی‌گاه نقشی برعهده داشته‌اند.

از دیگر امکانات روزولت، شبکه‌ای است به رهبری کسانی که وی آنها را «برادران بوسکه» (Boscoes) می‌نامد و در کتاب خود به مکالمه با آن‌ها به منظور تجهیز نیرو برای روز چهارشنبه ۲۸ مرداد اشاره می‌کند. اما نگاهی به سناریوی پرتناقض او در باره «صدور فرمان» کودتای ۲۸ مرداد، تردید در صحت ادعاهایش را دوچندان می‌کند.

روزولت پس از توصیف اینکه چطور روز دوشنبه ۲۶ مرداد در مخفی‌گاه خود با آگاهی از تظاهرات توده‌ای‌ها که «خیابان‌ها را به تسخیر خود درآورده»، مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضا شاه را پایین کشیدند، سخت به هراس افتاده بود، چنین می‌گوید: «ولی این زمان، من و بیل [همکار «سیا»ی او]، بار دیگر کاری نداشتیم جز اینکه انتظار بکشیم. ناخنی دیگر بر انگشت‌هایمان باقی نمانده بود که بجویم. نه برویجه‌ای در اطراف ما بود که با آن‌ها بازی کنیم، ذخیره آب لیموی ما هم ته کشیده بود. ودکا فراوان داشتیم ولی عقل حکم می‌کرد در

مصرف آن امساك كنيم. آنچه داشتيم، اما پيش تر، از آن بهره نبرده بوديم، مصاحبت بي وقفه با نوسی و کافرون [اسامی مستعار برادران رشیدیان] بود. این هم‌نشینی تا حدی از بی‌حوصلگی ما می‌کاست، هرچه دلپذیر نبود... به هر فکری بودیم که خود را سرگرم نگه داریم. چیزهای مفیدی هم بود که می‌شد انجام داد. یکی اینکه می‌توانستیم با «برادران بوسکه» تماس بگیریم. فرستادگان ما [منظور اردشیر زاهدی و سرهنگ فرزنانگان است]، چه پیروز و چه ناموفق باید تا سه‌شنبه عصر برمی‌گشتند. بنابراین ما به «برادران بوسکه» توصیه کردیم چهارشنبه ۱۹ اوت یا ۲۸ مرداد باید روز عمل باشد. در پاسخ گفتند که آماده‌اند و دست به کار خواهند شد...

مکالمات ناچار کوتاه بود، در نتیجه آن‌ها نمی‌توانستند با جزئیات توضیح بدهند که نقشه آن‌ها چیست؟ فقط بنابراین شد که ما به هر نحو که بتوانیم، از آن‌ها حمایت کنیم. بهترین چیزی که ما می‌توانستیم بدان امید ببندیم، وارد صحنه کردن گروه‌های نظامی از کرمانشاه یا اصفهان و یا هر دو جا بود. پیام دیگری با همین مضمون به آنها فرستادیم. بعد از آنکه هرچه از دستمان برمی‌آمد، انجام دادیم [!]، نشستیم به جویدن ناخن‌هایمان که دیگر چیز زیادی باقی نمانده بود، ولی بهتر از هیچ بود»^{۲۲}

اگر، حتی همین روایت پر رنگ و لعاب کرمیت روزولت را مدنظر قرار دهیم، ملاحظه شود که او و بیل در يك وضع روحی نابسامان، در حالی که از بیکاری ناخن می‌جویدند و در پی چیزی بودند که خود را با آن سرگرم کنند، ناگهان به فکر تماس با «برادران بوسکه» می‌افتند! آن‌گاه در گفتگوی تلفنی کوتاهی در عصر روز ۲۶ مردادماه، تاریخ کودتا را بی‌مقدمه برای پس‌فردای آن، یعنی چهارشنبه ۲۸ مرداد ابلاغ کنند!! برادران بوسکه نیز درجا پاسخ می‌دهند: «آماده‌اند و دست به کار خواهند شد»! از روایت روزولت این نیز بدست می‌آید که «برادران بوسکه» نقشه کودتا را هم طراحی کرده بودند، منتهی چون مکالمه تلفنی کوتاه بود، فرصت توضیح آن را نیافتند!! آیا این خزعبلات با عقل سالم جور درمی‌آید؟ برای تدارک کودتای ۲۵ مرداد، سرویس‌های کارکشته انگلیسی به رهبری وودهاوس، ماه‌ها روی طرح «عملیات چکمه» کار کرده بودند. سپس سرویس‌های جاسوسی آمریکا به رهبری کرمیت روزولت در همکاری تنگاتنگ با سازمان Mi6 انگلیس طرح براندازی «عملیات آژاکس» را بی‌ریزی می‌کنند و مجدداً در ایران، طی جلسات متعددی، آن را با تیم سرلشگر زاهدی مورد بررسی قرار می‌دهند. تازه با این همه تدارک و امکانات،

کودتای ۲۵ مرداد در برخورد با اولین دشواری نقش بر آب می‌شود. حال به شرایط بسیار نامساعد آن چند روز بنگریم: شاه و رهبر آن فرار کرده، قاطبه سران کودتاگر دستگیر و بقیه نیز به سوراخ خزیده‌اند. رشیدیان‌ها، یعنی سردسته شبکه جاسوسی انگلیس از ترس و واهمه به مخفی‌گاه روزولت پناه آورده‌اند و سرلشگر زاهدی نیز از ترس دستگیری مخفی شده و نقشه فرار آنها از کشور با هواپیمای وابسته نظامی آمریکا تنظیم شده است. دکتر مصدق در اوج محبوبیت و قدرت است. با این وصف و در چنین شرایط نامساعدی، چگونه پذیرفتنی است که بتوان با ایما و اشاره، در يك گفتگوی کوتاه تلفنی با «برادران بوسکه»، کودتای دومی را، در چنین فاصله زمانی بسیار کوتاه و اوضاع و احوال به غایت نامساعد، سفارش داد و یا پذیرفت که دو جاسوس «سیا» مستقلانه کودتا را سازمان داده باشند؟ روزولت متذکر می‌شود، تنها حمایتی که می‌توانسته از «برادران بوسکه» بکند، «به صحنه آوردن گروه‌های نظامی از کرمانشاه یا از اصفهان و یا از هر دو جا بود!» در جای خود توضیح داده‌ام که این موضوع، صرفاً وعده سرخرمن بود. وی پس از ذکر این مکالمه تلفنی، می‌افزاید: «نشستیم به جویدن باقی مانده ناخن‌هایمان که دیگر چیز زیادی باقی نمانده بود، ولی بهتر از هیچ بود!» و یا از دو جاسوس «سیا» توقع داشت مستقلانه آن را سازمان داده باشند!

نکته ناروشن در باره هویت «برادران بوسکه» این است که مارك. گازیوروسکی در کتاب «درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۰»، که تز دکترای اوست، با وجود اینکه بررسی جالب خود را با استفاده از مصاحبه‌های متعدد کتبی و شفاهی با قاطبه دست‌اندرکاران آمریکایی و ایرانی کودتا انجام داده، به این گروه و نقش آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد، کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده است. متقابلاً، کرमित روزولت نیز در کتاب «ضد کودتا به نقش «شبکه بدامن» و دو ایرانی بنام‌های رمز «ترن» و «سیلی» که گازیوروسکی در کتاب خود از آن‌ها سخن می‌گوید، هیچ اشاره‌ای ندارد! این از قلم افتادن از دو سو، سؤال برانگیز است. آیا این دو ایرانی معرف شبکه جاسوسی واحدی نیستند که دو مؤلف با نام‌های رمز مختلف از آن یاد می‌کنند؟ وگرنه این «بی‌توجهی» و تناقض را چگونه می‌توان توضیح داد؟

در مندرجات کتاب‌های این دو مؤلف نکاتی وجود دارد که این ابهام و تردید مرا بیشتر می‌کند. مثلاً، مارك گازیوروسکی در توضیح ماجرای ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و مسافرت اورل هریمن فرستاده رئیس جمهور آمریکا به تهران، در صحبت از نقش توده‌ای‌های «بدلی» در درگیری‌های آن روز، این اقدام را جزو عملیات «شبکه بدامن» برمی‌شمارد و به «ترن» و

«سیلی» نسبت می‌دهد. حال آنکه. کریمیت روزولت در کتاب خود (صفحه ۹۸)، همین عملیات را به تحریک «برادران بوسکه» می‌داند! اگر به اعتبار اظهارات گازیوروسکی که پژوهشگر جدی است، به قضاوت بنشینیم، کریمیت روزولت از وجود و فعالیت «نرن» و «سیلی»، آگاهی داشته است. زیرا در زیرنویس شماره ۴۴ کتاب خود، در ادامه توضیحات در باره عملیات ۲۳ تیر، می‌نویسد: «کریمیت روزولت معتقد است که احتمالاً این عملیات بدون اطلاع مقامات مافوق «سیا» توسط «نرن» و «سیلی» اجرا شده است (مصاحبه با روزولت)». ۲۳ امیدوارم انتشار اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، از این راز پرده بردارد.

قرینه‌های دیگر

شهادت ناصر قشقائی در باره مأموریت «گودوین» - افسر آمریکایی مأمور سیا که نقش او را در جریان کودتای ۲۵ مرداد و ملاقات‌هایش با سرهنگ فرزاتگان، سرهنگ اخوی، سرهنگ ۲ زند کریمی و... قبلاً به اطلاع خوانندگان رسانده‌ام - در افشای اظهارات دروغین کریمیت روزولت با اهمیت است. ناصر قشقائی در خاطرات و یادداشت‌های روزانه خود قید می‌کند: «کودتای اول خنثی شد و شاه به حال فرار رفت به اروپا و سرلشگر زاهدی را که دولت مصدق می‌خواست بگیرد و حبس نماید، محرمانه رفت به سفارت آمریکا. «گودوین» یک نفر آمریکایی با محمدحسین خان و خسروخان ملاقات نمود و اظهار داشت دولت آمریکا تصمیم گرفته که مصدق‌السلطنه را از کار برکنار کند. خسروخان جواب داده ملت پشتیبان است. «گودوین» جواب داده قول شرف می‌دهم تا دو ماه طول نکشد. حال شما بیائید نقداً پنج میلیون دلار بگیرید و سرلشگر زاهدی را بردارید بپرید داخل ایل قشقائی، در آنجا فرمان نخست‌وزیری که شاه به زاهدی داده اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیائید به طرف تهران. آنوقت ما همه نوع تضمین می‌کنیم، دو نفر از خودتان وزیر بشوید یک نفر هم سفیر کبیر، در هر جا که مایلید. کلیه اختیارات فارس و جنوب هم برای شما و بعد از آن هم ماهی پنج میلیون دلار می‌دهم مرتباً از آن هم سهم بگیرید. آقایان جواب داده بودند که ما با مصدق همکار بوده‌ایم و حالا نمی‌توانیم خیانت کنیم ولو اینکه شما پانصد میلیون دلار هم بدهید، غیرممکن است که ما مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین و لکه‌دار کنیم». ۲۴

ملاحظه می‌شود که در ۲۶ مرداد، کریمیت روزولت با وعده پول و مقام در فکر فرار

دادن سرلشگر زاهدی و نقشه‌های دور و دراز بوده است. آن وقت چگونه مدعی می‌شود که همان روز در يك مكالمه تلفنی کوتاه، به «برادران بوسکه» دستور می‌دهد که برای چهارشنبه ۲۸ مرداد دست به کار کودتا شوند؟ می‌توان حدس زد، آنچه روزولت در کنابش می‌گوید، سناریویی است که سال‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بر مبنای رویدادها، سرهم‌بندی کرده است.

بررسی گزارش‌های سری سفارت آمریکا در تهران در باره رویدادهای روز ۲۸ مرداد که بعداً به اطلاع خوانندگان رسانده خواهد شد، مؤید همین نظر است که کودتایی برای ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی نشده بود. و آنچه پیش آمد، همان قدر برای حکومت مصدق و حزب توده غافلگیر کننده بود که برای کودتاچیان ایرانی و آمریکایی شگفتی خوشایند! من تا حدی با تفصیل به بررسی عینی و واقعی نیروهای دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی و وضع روحی آن‌ها در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد پرداختم و گاه وارد جزئیات شدم. قصدم این بود تا توجه علاقه‌مندان نهضت ملی ایران را به نکات زیر جلب نمایم:

اولاً - در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، امکانات دشمن بسیار محدود و توانشان بیش از تجهیز و به خیابان کشاندن چند صد نفر ولگرد و اوباش، برای آشوب و ارباب فراتر نبود. که آن نیز با صرف پول هنگفت «سیا» میسر گردید. مأموریت و اقدامات اوباش در روز ۲۸ مرداد نیز از تخریب و آتش‌سوزی و عریه‌کشی به نفع شاه و علیه حزب توده و مصدق، فراتر نرفت. اینکه چگونه آشوب‌گری‌های صبح روز ۲۸ مرداد بعد دیگری یافت به سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق انجامید، بعداً به تفصیل شرح داده خواهد شد.

با اطمینان می‌توان گفت که اگر حزب توده در روزهای ۲۵ و ۲۶ و به ویژه عصر و شب روز ۲۷ مرداد، آن هم چپ‌روی و شلوغ‌کاری نمی‌کرد؛ و تندروی‌های برخی از سران ملی و سازمان‌های وابسته به نهضت ملی نبود؛ دشمنان جنبش ملی، در جو بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد، حتی جرأت به خیابان کشیدن آن چند صد نفر را نیز نمی‌داشتند. نورالدین کیانوری که بدون ذکر کوچک‌ترین دلیل قانع کننده، از «تدارک نیروی بسیار سنگین سازمان سیا و اتلیجنتس سرویس و نقش مستشاران آمریکائی» صحبت می‌کند، انگیزه‌ای جز این ندارد که گناه خطاهای نابخشودنی، بی‌عملی و بی‌کفایتی رهبری حزب توده را در آن روزهای سرنوشت‌ساز بیوشاند.

ثانیاً - خواسته‌ام زمینه بحث و تبادل نظر با کسانی فراهم گردد که از زوایای دیگری، از

جمله به خاطر باور به حرف‌ها و ادعاهای اشخاصی چون کریمیت روزولت، بر این عقیده‌اند که کودتای ۲۸ مرداد، مانند کودتای ۲۵ مرداد، طبق نقشه و برنامه و تدارکات گسترده قبلی صورت گرفته است.

ثالثاً - و بالاخره، اما نه کم‌اهمیت از دو دیگر، بر آن بوده‌ام که نشان دهم، که ریشه‌های پیروزی عملیاتی را که به ابتکار و رهبری دشمنان حکومت ملی مصدق، بدست مشتی اوباش در ۲۸ مرداد آغاز گردید و به طور شگفت‌آوری به سقوط حکومت ملی مصدق و شکست نهضت ملی منجر شد، باید قبل از همه و در درجه اول، در خطاها، چپ‌روی‌ها، ندانم‌کاری‌ها و بی‌کفایتی و خیانت برخی از خودی‌ها جست تا در توان شکست‌ناپذیر دشمن. البته این به معنای نادیده گرفتن نقش مخرب انگلیس و آمریکا در کارشکنی‌های مداوم نیست که لااقل از سی تیر ۱۳۳۱ تا سقوط حکومت مصدق در جهت تضعیف و بی‌ثباتی او و تدارک کودتای ۲۵ مرداد انجام دادند. این جنبه از موضوع در بخش‌های قبلی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه در این‌جا مورد نظر است، به طور مشخص در مورد کودتای ۲۸ مرداد و بررسی عواملی است که در پیروزی آن مؤثر افتادند.

سؤال اصلی این است که چگونه آشوبی که با ترس و لرز بدست چندصد و حداکثر یکی دوهزار اوباش غیرمسلح در صبح ۲۸ مرداد برپا شد، توانست در عرض چند ساعت به حرکتی مبدل شود که حکومت دکتر مصدق را براندازد؟

چه شد که حکومت مردمی دکتر مصدق، که يك سال پیش مردم تهران با شعار «یا مرگ یا مصدق»، با دادن ده‌ها شهید از آن حمایت نمودند و در رفتارند، صد هزار نفر در تهران با رأی خود، همدلی خود را با نهضت ملی و حکومت مصدق نشان دادند، این چنین تنها ماند؟

چه شد که رهبری حزب توده ایران با هزاران عضو متشکل در تهران، که مدام با شعار «ما کودتا را به جنگ ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد»، در میان مردم امید و توهم می‌آفرید، در بزنگاه دست روی دست گذاشت؟ هنوز آن صحنه دردناک از خاطره‌ها زدوده نشده که هزاران توده‌ای با چشمان نگران و حیران، در خیابان‌ها و میدان‌های تهران به انتظار دستور رهبری، که هرگز نرسید، خون دل خوردند و تا پایان فاجعه، عاطل و باطل و ناظر ماندند!

برای پاسخ به این سؤالات و توضیح چگونگی تکوین فاجعه ۲۸ مرداد و علل پیروزی

کودتای ۲۸ مرداد، باید در ابتدا آنچه در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد روی داد، مورد بررسی قرار گیرد، سپس جریانات روز ۲۸ مرداد را موشکافی کرد و به بررسی اتفاقات و عواملی پرداخت که چنین پیروزی ساده و کم‌خرجی را نصیب ارتجاع داخلی و استعمار خارجی نمود.

پانوشته‌های فصل بیست و سوم

۱. «نامه نورالدین کیانوری در اواخر سال ۱۳۳۲ به کمیته مرکزی مقیم مسکو. به نقل از نشریه راه آزادی. این نامه و نامه‌های سایر اعضای هیأت اجراییه تهران به کمیته مرکزی مقیم مسکو، به نقل از نشریه راه آزادی، در خاطرات کیانوری قید شده‌اند.

۲. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۳۳۵

۳. خاطرات سیاسی، سرهنگ غلام‌رضا مصور رحمانی، صفحه ۳۱

۴. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۳۶۴

۵. زندگی سیاسی مصدق، فواد روحانی، صفحات ۴۵۵-۴۵۶

۶. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۷۲

۷. کتاب ضد کودتا کریمیت روزولت، صفحه ۱۸۱

۸. ۵ روز رستاخیز ملت ایران، منصور اتابکی و احمد بنی‌احمد، صفحه ۱۷۲

۹. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۷۵

۱۰. همان منبع شماره ۷

۱۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مارک گازیوروسکی ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحه ۳۵

۱۲. همان منبع شماره ۵، صفحه ۴۵۸-۴۵۹

۱۳. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۷۹

۱۴. آرشیو دولتی انگلیس، شماره بایگانی Fo 371/104659/73 420 به نقل از منبع شماره ۵، صفحات ۴۶۲-۴۶۱

سند زیر، حاوی گزارش سفیر انگلیس در بغداد به وزارت خارجه انگلیس است. و در تأیید اسنادی است که در

توضیح موضع دولت‌های آمریکا و انگلیس به دنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد به اطلاع رساندم.

این گزارش که بتاريخ ۲۸ مرداد ۳۲ نوشته شده، گواه دیگری است به این که دولت‌های انگلیس و آمریکا

کوچک‌ترین تصویری از کودتای قریب‌الوقوع و امکان سرنگونی حکومت ملی مصدق نداشته‌اند.

این سند را آقای سرهنگ نجاتی در اختیار من گذاشتند. برای من امکان دستیابی به شماره بایگانی آن و نیز به

تلگرام‌هایی که در متن سند به آن‌ها اشاره شده است، میسر نشد.

محرمانه

گزارش سفیر انگلیس در بغداد به وزارت خارجه انگلیس در لندن

ایران

درخواست مشورت از سوی شاه

شاه منتظر پاسخ نماند و عازم رم شد ولی ما بایستی پاسخی بدهیم. طبق مفاد تلگرام شماره ۱۷۹۰ تاریخ ۱۸ اوت، سفیر ایالات متحده در رم دستور یافته به شاه (که امروز يك مصاحبه مطبوعاتی خواهد داشت) توصیه کند که روی مقام خود در قانون اساسی و غیرقانونی بودن مصدق تأکید کند. درعین حال، وزارت خارجه ایالات متحده تأیید می‌کند که آقای بدل اسمیت [معاون وزیر خارجه آمریکا] به وزیر علیاحضرت ملکه (انگلیس) اطلاع داده است (تلگرام شماره ۱۷۸۱) که آنان مایلند در قبال مصدق به «مصالحه‌های کوچکی» تن بدهند. (در این زمینه تلگرام مفصل‌تری به واشنگتن تسلیم شده است).

۲- شاید لازم باشد که توصیه خود ما نیز با توصیه آمریکائیها هماهنگ باشد. بغیر از این نکته، بنظر می‌رسد سه امکان زیرین وجود داشته باشد:

الف. فرستادن يك پاسخ «درست» که با شاه در باره گرفتاریهایش همدردی کند ولی از دادن مشاوره در باره اقداماتی که وی باید بکند خودداری کند و آنرا امر داخلی ایران بشمارد.

ب. وی را تشویق کند به اینکه تأکید ورزد که وی مطابق قانون اساسی عمل کرده، پادشاه ایران است و استعفا نخواهد کرد و عزل خلاف قانون اساسی را هم نخواهد پذیرفت.

ج. او را به راه انداختن يك مبارزه همه‌جانبه علیه مصدق تشویق کند.

۳- احتمالاً راه اخیر را بتوان به دو دلیل منتفی دانست: نخست اینکه این کار با روحیات شاه نمی‌خواند و دوم اینکه چنین اقدامی روابط او را با هر دولتی که وی بخواهد در کشورش اقامت کند، پیچیده‌تر خواهد کرد.

راه الف راهی است که ما بایستی قاعدتاً در مورد شاه‌ی که هیچ ارتباطات ویژه‌ای با او نداشته‌ایم در پیش بگیریم. لیکن علائق ویژه ما به ایران و نزدیکی روابط گذشته ما با شاه لازم می‌آورد که راه ب را مورد نظر قرار دهیم.

۴- شاید بتوان استدلال کرد که شاه، بخاطر فراری که چنین فاقد حرمت بود، لابد گوشه‌هایی را که پذیرای پیام او هستند، از دست داده است؛ یا او به هیچ توصیه‌ای که انجام شود گوش نخواهد کرد؛ و یا چون بهر حال نمی‌توان روی او در آینده برای انجام يك رهبری مؤثر حساب کرد، بیفایده است او را به مثابه يك رهبر احتمالی و يك كانون دلبستگی تلقی کنیم.

۵- از سوی دیگر، ما نباید شاه را بعنوان يك رهبر احتمالی ایوزیسیون مصدق کاملاً ندیده بگیریم. دعاوی مدام او، اگر در معرض نظر مردم نگه داشته شود، خواهند توانست محوری برای احساسات ضد کمونیستی و وطن‌پرستانه پدید آورند؛ و می‌توان تصور کرد که او روزی بتواند بعنوان يك رهبر سمبولیک در يك ایران تجزیه نشده و غیر کمونیست نقش مفیدی ایفا کند.

۶- در مجموع بنظر می‌رسد تعقیب راه آمریکا در تشویق شاه به اینکه اعمال خود را مطابق قانون اساسی دانسته و خود را پادشاه قانونی ایران بشمارد، عاری از خطر و حاوی برخی مزایاست. با وجود این ما باید او را منصرف کنیم از اینکه در میدان يك تبرد تبلیغاتی با مصدق پا بگذارد زیرا مصدق و کارگزاران او در این میدان بر او پیشی دارند.

۷- تصور می‌کنم، بویژه با توجه به اینکه ما با ایران مناسبات دیپلماتیک نداریم باید رساندن پیام را به عهده سر ویکتور مالت بگذاریم تا پس از شور با همتای آمریکایی خود در باره آن تصمیم بگیرد.

۸- بنظر من تردیدی نیست که اگر شاه بخواهد نفوذی در ایران اعمال کند باید در خاورمیانه اقامت کند و نه در اروپا. ولی فکر می‌کنم ما نمی‌توانیم در این زمینه هیچ توصیه‌ای به او بکنیم، بویژه اینکه چنین توصیه‌ای بدون تردید به مذاق او خوش نخواهد آمد. بیشترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم گفتن این نکته است که بنظر ما اگر شاه علاقه‌مند به حفظ نفوذ خود در ایران است بهتر است در نزدیکی ایران باشد تا در اروپا، ولی تصمیم در این مورد البته با خود اوست. [دست‌نویس: آقای راس در ۲۷ اوت به رم می‌آید. او شاه را شخصاً می‌شناسد. شاید

او بتواند مطلب را بطور بسیار غیررسمی به او برساند].

۱۹ اوت ۱۹۵۳ - امضاء.

می توان استدلال کرد که بهترین سیاست برای ما اینست که از شاه صرف نظر کرده و این فرض نامطبوع را بپذیریم که مصدق رهبر بلامنازع ایران است و تنها مانع راه کمونیسم بشمار می رود. ولی این فکر از نظر من خطاست. زیرا به هیچ وجه قطعی نیست که ختنی کردن کودتا و فرار شاه راه پیروزی آسان مصدق را هموار کرده باشد. این حوادث می توانند احساسات ضد مصدقی را که مدتهاست زیر سرپوش مانده اند برانگیزاند. گزارش امروز سفارت آمریکا [یادداشت آقای گاندی در ۱۹ اوت - Flag D] این نظر را تأیید می کند.

شاید ما با حمایت کردن از شاه با این خطر خفیف روبرو هستیم که روسها را به عمل تحریک کنیم. تردیدی نیست که روسها وضعیت ایران را از نزدیک زیر نظر دارند. ولی مخالفت ما با مصدق آنچنان معلوم روسهاست که حمایت از شاه در گرفتاری کنونی او، مطمئناً در مسکو شگفتی بر نخواهد انگیزد.

سرانجام، آمریکائیا آشکارا برآند که شاه را تشویق کنند به اینکه اقدامات خود را موافق با قانون اساسی بشمارد. ما نمی توانیم بدنبال آنها حرکت نکنیم. با این اقدام ما موضع خود را در مقابل آمریکائیا در این بحث تقویت خواهیم کرد که پروبال دادن به مصدق کار خطائی است. در واقع این کاملاً تناقض آمیز است که با یک دست از شاه و با دست دیگر از مصدق حمایت شود.

بنا براین من با پیشنویس تلگرام هائی که تسلیم می شود، موافقم.

من فکر می کنم ما در مورد مطلوب بودن بازگشت شاه به خاورمیانه احتیاج به اندکی تأمل داریم. اگر یک حرکت جدی هوادار شاه و ضد مصدق بوجود آید، محتملی برای تشویق او برای حرکت به نزدیکیهای ایران وجود خواهد داشت. اما اگر تصمیم گرفتیم که چنین توصیه ای را به شاه بکنیم بهتر اینست که آمریکائیها بجای ما ابتکار کار را برعهده بگیرند.

۱۹ اوت ۱۹۵۳ امضا و یکسون

۱۵. همان منبع شماره ۷، صفحات ۱۹۰-۱۸۹

۱۶. اسرار کودتای ۲۸ مرداد، وودهاوس، صفحه ۷۹

۱۷. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۶۴

۱۸. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۲۷

۱۹. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۵۸

۲۰. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۶۰

۲۱. من توسط یکی از دوستان، سئوالاتی از اردشیر زاهدی کردم. در پاسخ از جمله توضیحات زیر را در اختیار من گذاشت:

در مورد مصاحبه با خبرنگاران خارجی، آقای پرویز راتین نماینده آسوشیتدپرس از بجه گی با من در مدرسه ۱۵ بهمن خیابان ولی آباد هم مدرسه بود. صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد تلفنی با ایشان و مرحوم ترقی صاحب امتیاز روزنامه ترقی و مرحوم میراشرفی تماس گرفتیم و از منزل شاهرخشاهی پهلوی مدرسه انوشیروان دادگر به تیه های ولنجک برای مصاحبه رقتم؛ و این پس از عکس گرفتن از فرمان اعلیحضرت در عکاسی ارمنی، گویا اسمتس ساکو و در چهارراه اسلامبول زیر مطب دکتر ملکی بود.

شاهرخشاهی و پسر عمه من ابول زاهدی و نراقی از فرمان عکسبرداری کردند و مقداری برای جراید فرستاده شد. من شخصاً آقای دان سویند را که آقای امیرخسروی ذکر کرده اند نمی شناسم. ولی در آن مصاحبه دو خبرنگار خارجی بودند که احتمالاً یکی از آنها ایشان بوده است. بهر حال درست نوشته اند و مصاحبه را من کردم

نه تیمسار زاهدی.

۲۲. همان منبع شماره ۷، صفحات ۱۸۱-۱۸۰.

۲۳. همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۵۴-۵۵.

من درباره این اتهام، طی نامه‌ای، از آقای مارک ج. گازیوروسکی سؤال کردم. ایشان در نامه سوم ژوئیه ۱۹۹۵ خود، این توضیح را دادند! «دو نفری که او [منظور روزولت است] برادران بوسکه خطاب می‌کند، همان دو برادران رشیدیان است و افرادی که او نوسی و کالفرون خطاب می‌کند، همان‌هایی هستند که نام رمز «سیا»ی آن‌ها، نرن و سیلی است! روزولت در کتاب خود اغلب این دو جفت را با هم اشتباه می‌کند. بدین معنا که کاری را به یکی از دو جفت نسبت می‌دهد که منابع من آن را جفت دیگری می‌دانند». متأسفانه توضیح آقای گازیوروسکی همه تناقضات را که به این مناسبت در این دو کتاب موجود است، حل نمی‌کند و ناروشتی هم چنان پابرجاست. چون وارد شدن در آن به درازا می‌کشد و برای خوانندگان ملال‌آور است، به همین تذکر بسنده می‌کنم. به هر حال، من هم چنان بر این گمانم که «برادران بوسکه» و نرن و سیلی (شبهه بدامن)، شبکه جاسوسی واحدی است که احیاناً در بایگانی «سیا»، تحت نام‌های مختلف ثبت شده است. شاید دستیابی به اسناد «سیا» در آینده، موضوع را روشن سازد.

۲۴. «سال‌های بحران» خاطرات ناصر قشقانی به تصحیح نصرالله حدادی صفحه ۴۰۷

یادداشت‌های ویراستار

(۱) تاریخ ایران به یاد ندارد که روحانیون اصیل قدمی برخلاف مصالح مملکت و مردم برداشته باشند. اصولاً جهان‌بینی متکی بر توحید و خدایپرستی و وحی در ذات خود در تقابل با تفکرات الحادی قرار دارد. ولی همانگونه که دیده‌ایم در مبارزه با استعمار خارجی، روحانیون اصیل هیچگاه شروع کننده اختلاف با اجزایی که بنیان آنها بر نفی توحید و دین استوار بود، نبودند. تدریجی‌های عناصر مارکسیست که بدون شناخت جامعه ایران - به عنوان یک جامعه با بافت دینی - گام اول خود را با نفی دین و اعتقادات مردم آغاز می‌کردند، عامل مهمی بود که به مشکوک شدن چهره‌های مذهبی نسبت به این حرکات و رویارویی با آن‌ها می‌انجامید. البته در این میان نقش سرویس‌های جاسوسی نیز در تعمیق این تعارض و القاء ترس از حاکمیت کمونیست‌ها با هدف نفی دین و یا حاکمیت دینداران با نفی دیگران عامل مؤثر و مهم در صف‌آرایی این دو گروه اجتماعی در مقابل هم به شمار می‌رود. سالها پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، گفته شد که عوامل داخلی سرویس‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا در ایجاد دشمنی میان گروه‌های اجتماعی مردم باهدف تجزیه صفوف متحد آنان گام بر می‌داشتند؛ امری که بعد از ماجرای سی تیر ۱۳۳۶ و ایجاد شکاف در صف نهضت ملی نیز مشاهده شد. این موضوع (ایجاد تفرقه در میان مردم و صفوف متحد آنان با بهانه‌های مختلف) می‌تواند خود موضوع تحقیق مستقلی باشد که گستره آن در تاریخ معاصر حداقل از انقلاب مشروطیت تا زمان کنونی می‌باشد و البته در این میان حساب عناصر مزدور و وابسته از عناصر صادق ولی فریب‌خورده جداست.

(۲) آنچه که آقای امیرخسروی به نقل از «گازیوروسکی» آورده‌اند مبنی بر اینکه: «... چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضدمصدقی، از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز توسط رشیدیان‌ها، نرن و سیلی و همچنین از طریق آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی‌مخ سازمان داده شدند.» نمی‌تواند آنچنان «اصالت» داشته باشد که نویسنده (آقای امیرخسروی) آن را پذیرفته و اظهار دارند:

«از اظهارات بالا به روشنی برمی‌آید که تنها اقدام کریمیت روزولت برای برانگیختن شورش علیه مصدق همین ابتکار بالاست.»

و در جای دیگر آقای امیرخسروی می‌گویند:

«با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

بهر حال آقای گازیوروسکی تصریحاً و آقای امیرخسروی به استناد گفته‌های ایشان، تلویحاً ادعا می‌کنند که آیت‌الله کاشانی قبل از ۲۸ مرداد و به منظور مقدمه‌سازی برای سرنگونی دکتر محمد مصدق با «سیا» و عوامل آن ارتباط داشته‌اند. در توضیح ادعاهای بالا باید گفت:

۱) ادعاهای آقای گازیوروسکی بدون استناد به واژه‌هایی چون:

[«چنین به نظر می‌آید» (تأکید از ناشر است)... «احتمالاً»...] آغاز می‌شود.

خوانندگان محترم حق می‌دهند که این شیوه غیرعلمی در مورد یک شخصیت که در مقاطعی (ماجرای ۳۰ تیر ۱۳۳۶) اعلامیه جهاد برای حمایت از دکتر مصدق صادر می‌کند، نمی‌تواند اصالت داشته باشد؛ چرا که طرح این ادعا که آیت‌الله کاشانی با پولی که از مأمور «سیا» (احمد آرامش) بطور غیرمستقیم دریافت کرده بود، یک گروه ضد مصدقی را روز ۲۸ مرداد از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه کرد، در هیچ کتاب بی‌طرف نیامده و هیچ کس نیز تاکنون این ادعا را مطرح نکرده؛ هر چند ادعای آقای گازیوروسکی با استعمال واژه‌هایی چون «چنین به نظر می‌آید» و «احتمالاً»، فاقد هر گونه سندیت تاریخی است و خود نویسنده نیز در یکی از بی‌نوشت‌های کتاب خود می‌گوید: «هیچ یک از مقامات «سیا» که پول منظور را به آرامش دادند، نتوانستند این نکته را ثابت کنند که مبلغ مزبور به کاشانی رسیده است یا خیر!»

بنا بر این ادعای آقای گازیوروسکی ادعای غیرمنطقی و غیرعلمی است که آقای امیرخسروی نیز خط بطلان بر آن کشیده‌اند.

۲) ادعای آقای امیرخسروی که:

«با وجود اینکه مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

نمی‌تواند منطقی باشد، چرا که ایشان با طرح مسائلی در وسط جمله فوق همچون: «... جبهه‌گیری او (آیت‌الله کاشانی) در برابر دکتر مصدق که بطور مبرهن از مقطع توطئه ۱۹ اسفند به نمایش درآمد؛ و تیره‌تر شدن مناسبات آن‌ها در مرداد ۱۳۳۲، بویژه حمایت بی‌دریغ او (آیت‌الله کاشانی) از حکومت کودتا و شاه، بلافاصله پس از سقوط دولت ملی مصدق...»

نتیجه‌گیری ابتدا و انتهای جمله را می‌نمایند که: «مشارکت آیت‌الله کاشانی در کار تجهیز گروه‌های آشوبگر علیه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد... کاملاً قابل قبول و در منطق قضایاست...»

به این ترتیب این سؤال از آقای امیرخسروی بجاست که شما با کدام روش تحقیق علمی و منطقی و با کدام استناد تاریخی با طرح مسائلی در وسط جمله، نتیجه می‌گیرید که ابتدا و انتهای جمله از نظر جنابعالی صحیح و «کاملاً» قابل قبول و در منطق قضایاست؟!

قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

فصل بیست و چهارم

بررسی رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

ارزیابی درست رویدادهای آن سه روز سرنوشت‌ساز، یعنی آنچه بین دو کودتا رخ داد، بدون عنایت به جوّ سیاسی و احوال کشور بدنبال شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد، و در نظر گرفتن اولویتهای لحظه و مشی سیاسی مناسبی که می‌بایست اتخاذ می‌شد، میسر نیست.

سحرگاه ۲۵ مرداد ماه، مردم ایران با اعلامیه مسرت‌بخش دولت، مبنی بر شکست کودتای سرهنگ نصیری آشنا شدند. خیر فرار شاه و خلع گارد شاهنشاهی، دستگیری سران کودتا و انحلال مجلس هفدهم، تا ظهر در شهر پیچید و شور و شوق عموم را برانگیخت. دکتر مصدّق از آزمایش سختی پیروزتر از همیشه سربلند برون آمد و به نظر شکست‌ناپذیر می‌نمود. حکومت دوگانه مصدّق - شاه و جنگ فرسایشی که مدت دو سال و اندی دوام داشت، پایان یافته تلقی شد و امیدهای فراوانی برانگیخت. در مقابل، جبهه مخالفان نهضت ملی سرخورده از شکست، در ماتم عمیقی فرو رفتند. حتی از درون لافزنی‌های گستاخانه کرمیت روزولت، در کتابی که با انگیزه تجلیل از سازمان «سیا» و قهرمان‌سازی از خود به نگارش درآمده است، یأس و ناامیدی می‌بارد. نمونه‌هایی از آن را در بحث قبلی آوردیم. شاه در غم و اندیشه مهاجرت به آمریکا و جستجوی کسب و کار برای گذران زندگی

است. از مارک گازبوروسکی نقل کردیم که برای خروج روزولت و گروه او، هم‌چنین سرلشگر زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا، به وسیله هوایم‌ای وابسته نظامی آمریکا، برنامه اضطراری تهیه و تدارک می‌شود. خاطر نشان کردیم که دولت آمریکا در جستجوی راهی برای آشتی و کنار آمدن با دکتر مصدق بود. روز ۲۷ مرداد، معاون وزارت خارجه آمریکا در تلگرامی به کریمت روزولت دستور می‌دهد که بند و بساط خود را جمع و ایران را ترک کند.

دکتر مصدق بلافاصله پس از آگاهی از فرار شاه و نقش او در کودتا، به فکر تشکیل شورای سلطنتی می‌افتد. در قطعنامه میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد که به دعوت جبهه ملی برگزار شد، این موضوع مطرح می‌گردد. دکتر مصدق با دست‌اندرکاران و شخصیت‌های برجسته ملی از جمله دهخدا و نریمان به شور و رایزنی پرداخت و قصد داشت موضوع را به فرماندم بگذارد. بدین منظور بخشنامه‌ای نیز برای تجهیز و آمادگی فرمانداران و بخشدارها در صبح روز ۲۸ مرداد به تمام کشور ابلاغ گشت. بدین سان کشور می‌رفت تا روی آزادی و دموکراسی را ببیند و به جاده رشد و ترقی و استقلال واقعی گام بگذارد، و آرمان‌های انقلاب مشروطیت سرانجام جامه عمل پوشد. بی‌گمان، شکست کودتای ۲۵ مرداد، شرایط مساعدی برای حلّ معضل نفت در جهت اصول مندرج در قانون ملی شدن صنعت نفت به وجود آورده بود. احتمالاً پیشنهادات عملی دکتر مصدق برای حلّ بن‌بست غرامت، در رابطه با دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس، که یک بار در اواخر اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۲ مطرح گشته و از سوی دولت انگلیس رد شده بود، می‌توانست تا نیل به نتیجه قطعی از سر گرفته شود.

تأکید این نکته ضرورت دارد که با وجود مشکلات جدی اقتصادی و مالی، وضع عمومی حکومت مصدق از این بابت فاجعه‌بار و انفجاری نبود. برخلاف تبلیغات بعدی کودتاچیان، حکومت دکتر مصدق در آستانه ورشکستگی قرار نداشت. دکتر مصدق در دادگاه نظامی، علی‌رغم دشواری‌ها و عدم دسترسی به همه مدارک لازم، این امر را به اثبات رساند. صاحب‌نظران نهضت ملی به تفصیل و به طور مستند آن را نشان داده‌اند. خود محافل آمریکا نیز بدان واقف بودند و در گزارش‌های درونی به آن اشاره کرده‌اند. در اینجا فقط به ذکر جمله‌ای از گزارش ماتیسون کاردار سفارت آمریکا به وزارت خارجه آن کشور، چند روز قبل از کودتا بسنده می‌کنم. ماتیسون پس از ذکر اقدامات و تدبیرهای مختلف دکتر

مصدق، چنین نتیجه می‌گیرد: «اگر دولت بتواند از امکانات کاربرد پشتوانه طلا، افزایش صادرات و گسترش تجارت با شوروی‌ها به طور کامل استفاده کند، در آن صورت دولت خواهد توانست برای مدت نامحدودی از بحران شدید مالی جلوگیری کند».^۱

روابط ایران و شوروی با نطق مالنکوف در ۸ اوت (۱۷ مرداد) وارد دوران جدید و امیدبخشی شده بود. دولت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سرانجام حاضر شده بود بدهی‌های ارزی خود (معروف به طلاهای ایران) را بپردازد و به سایر مطالبات ایران نیز پاسخ رضایت‌بخش بدهد. خلاصه گسترش جدی مناسبات تجاری و اقتصادی بین دو کشور چشم‌انداز روشنی نشان می‌داد. با حساسیتی که دولت آمریکا به روابط ایران و شوروی داشت، بی‌تردید انگلستان را زیر فشار قرار می‌داد تا کوتاه بیاید و در جهت حل سریع معضل نفت بکوشد.

در چنین چشم‌انداز امیدبخشی، آنچه کشور بیش از هر چیز بدان نیاز داشت، آرامش و حمایت بی‌دریغ از دکتر مصدق بود. تا با دست‌های باز و فراغ خاطر، طرح‌ها و اندیشه‌هایش را عملی سازد. زیرا سرنوشت آتی جنبش و سعادت و بهروزی ملت ایران، بود و نبود آزادی و دموکراسی در گرو تحکیم موقعیت مصدق و تحقق برنامه‌های او بود. آینده چپ ایران نیز به آن گره خورده بود.

حزب توده ایران در آن ایام، بزرگ‌ترین سازمان سیاسی کشور، با انضباط آهنین و قدرت تجهیز فوق‌العاده بود. در صفوف آن کادرهای باارزش و هزاران جوان مبارز و پرشور و از خود گذشته، آماده هرگونه فداکاری بودند. نورالدین کیانوری که مدت‌ها مسوول کمیته ایالتی تهران بود، در نامه به اعضای کمیته مرکزی حزب توده مقیم مسکو، تعداد اعضاء متشکل در سازمان‌های مخفی تهران در تیر ماه ۱۳۳۱ را ۲۵ هزار نفر اعلام می‌کند.^۲ ناظران مختلف تعداد شرکت‌کنندگان در میتینگ سالگرد سی تیر ۱۳۳۲ را بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین می‌زنند. توان تجهیز حزب توده از طریق سازمان‌های بی‌شمار علنی و سندی‌کها و اتحادیه‌های صنفی مختلف، بسیار گسترده بود.

بارها به مناسبت‌های مختلف گفته‌ام که بدبختانه حزب توده ایران، رهبری مدبر و سیاست و استراتژی درستی نداشت که بتواند این نیروی سترگ بالقوه را در مسیر مصالح ملی و در جهت نیل به دموکراسی سوق دهد. درست برعکس، این نیروی عظیم در اثر چپ‌روی‌ها و وسوسه و شتابزدگی رهبری حزب برای سلطه به جنبش، به عامل منفی

مؤثری در تبدیل پیروزی ملت ایران در ۲۵ مرداد به شکست آن در ۲۸ مرداد گردید. بدنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد، توده مردم و به ویژه هواداران بی‌شمار نهضت ملی و توده‌ای‌ها، از شوق پیروزی سرمست بودند و در شور و هیجان وصف‌ناپذیری به سر می‌بردند. کشور در حال و هوای انقلابی بود. حزب توده ایران با نفوذی که در میان توده مردم داشت، می‌توانست شور و هیجان مردم را در مسیر درستی هدایت کند. اما متأسفانه به جای مهار کردن گروه‌های افراطی، از جمله در درون حزب و سازمان جوانان، و دعوت مردم به آرامش و پرهیز از تندروی و چپ‌نمائی، در آتش احساسات پر غلیان مردم دمید. رهبری حزب با طرح شعارهای تند و عوام‌پسند و اقدام به کارهای افراطی و کشاندن توده‌ای‌ها به خیابان‌ها و میدان‌های شهر، که به درگیری‌ها و تشنج‌های دائمی منجر می‌شد، جو سیاسی عمومی را به طور باورنکردنی مسموم کرد. و این چنین آب به آسیاب دشمنان نهضت ملی ایران ریخت. نقش شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس و سازمان‌های ضدتوده‌ای نظیر سومکا و پان‌ایرانیست و چاقوکشان دکتر بقائی و شمس قنات آبادی که اغلب با پول «سیا» تغذیه می‌شدند، در تشدید این جو متشنج که نتیجه‌ای جز تضعیف حکومت مصدق و هرج و مرج عمومی نداشت، در نوشته‌ها و پژوهش‌های متعدد ایرانی و خارجی، نشان داده شده است.

رهبری حزب توده ایران بس دیر و تقریباً از مقطع رویداد ۹ اسفند ۱۳۳۱، سیاست پشتیبانی از حکومت دکتر مصدق را پیشه نمود. و دیگر همچون گذشته، نوك پیکان حملات خود را علیه دکتر مصدق و جبهه ملی به عنوان عامل امپریالیسم نشانه نمی‌گرفت. اما در پیشبرد این سیاست جدید نیز، با چپ‌روی و تندروی‌های نوع تازه، اینبار بنام انقلابی‌گری و به دستاویز تعمیق انقلاب و ایفای نقش پیشاهنگ و رادیکال، از درون نهضت به آن آسیب می‌رساند.

من به مناسبت‌های دیگر گفته‌ام که به نظر من روش و هنجار رهبری حزب علیه نهضت ملی در طول حکومت دکتر مصدق که در دوره‌های مختلف به اشکال مختلف بروز کرد، به قصد خدمت آگاهانه به استعمار انگلیس نبود. اما در عمل، ثمری جز این نداشت. بهمین مناسبت، میهن‌پرست پاکبخته‌ای چون مصدق که ناظر نگران اعمال حزب بود، در قبال آن، توضیح و تصویری جز بیان سیاست حزب در فرمول: «توده‌ای نفتی - توده‌ای روسی» نداشت.

اغلب صاحب نظران و پژوهشگران و منتقدین حزب توده ایران، بی‌عملی و نظاره‌گر ماندن رهبری حزب در ۲۸ مرداد را مورد نکوهش قرار داده و آن را بزرگ‌ترین گناه او شمرده‌اند. در جریان پلنوم وسیع چهارم، ما کادرهای حزب توده ایران، در بررسی مشی و سیاست رهبری حزب در دوران ملی شدن صنعت نفت، تا حدود زیادی در همین سمت و سو رهبری حزب را به نقد کشیدیم. اما اینک در جریان نقد خاطرات کیانوری و بررسی مجموعه اسناد و مدارکی که در اختیار ماست، من به این نتیجه رسیده‌ام که خطای عمده و سرنوشت‌ساز رهبری حزب، بیشتر در سیاست و اقداماتی بود که در چند روز مقدم بر ۲۸ مرداد انجام داد. بی‌عملی او و عاطل نگاه داشتن تشکیلات حزب در جریان ۲۸ مرداد، بنوبه خود، تا حدی پیامد آن بود. به جرأت می‌توان گفت که اگر تندروی‌ها و تشنجات آن چند روز نبود، کودتای ۲۸ مرداد روی نمی‌داد. و اگر دشمنان نهضت ملی، آن روز و یا بعدها، تشبثاتی می‌کردند، در نطفه خفه می‌گردید.

باید صادقانه اذعان کرد که در بهم‌ریختگی اوضاع و تندروی‌های اجتناب‌ناپذیر، که به بالا رفتن تنش اجتماعی و تحریک احساسات قشری از مردم و نظامی‌ها منجر گردید و ضدانقلاب از آن به خوبی بهره جست، افزون بر رهبری حزب توده، رهبران جبهه ملی نیز در حدّ خود، مسوولیت جدی داشتند.

خطای اساسی رهبری حزب در آن سه روز سرنوشت‌ساز این بود که کوشید با اقدامات خود مسیر جنبش را از سیاست تحکیم دکتر مصدق، چون مظهر آزادی و استقلال ملی، به مسیر تغییر رژیم از مشروطه به جمهوری بیندازد. رهبری حزب توده با اتخاذ این سیاست، در عمل خود را در برابر دکتر مصدق و حکومت ملی قرار داد، نیروهای بینابینی و متزلزل را به وحشت انداخت و افکار عمومی را علیه خود تحریک نمود. به ویژه، به دشمنان سرکوب شده نهضت ملی فرصت داد تا سر بر آرند و میدان‌داری کنند.

مشروطه یا جمهوری دموکراتیک

به خاطر اهمیت پیامدهای این نبرد که رهبری حزب توده آن را با تمام نیرو به خیابان‌ها کشاند، مکث کوتاهی بر آن ضرورت دارد.

کیانوری در خاطرات خود می‌نویسد: «همان‌طور که در پیش‌گفتم، پس از عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، رهبری حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح کرد و به

افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها این پیروزی را به صورت مبارزه‌جویانه جشن بگیرند. تنها حزب توده ایران چنین شعاری نداد، دکتر فاطمی نیز در سخنرانی آتشین خود در روز ۲۶ مرداد [منظور کیانوری باید میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد باشد] در میتینگ عظیم بهارستان، خواستار انحلال نظام سلطنت گردید.^۳ کیانوری اذعان دارد و در جای دیگر نیز مدعی است که: «در هیأت دولت تنها دکتر فاطمی، وزیر خارجه و جدی‌ترین مخالف شاه در آن زمان، شعار جمهوری را مطرح می‌کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح می‌ساخت».^۴

اولین نکته‌ای که از گفته‌های کیانوری جلب توجه می‌کند این است که: رهبری حزب می‌دانست که در هیأت دولت جز دکتر فاطمی کسی خواستار جمهوری نیست. (درباره موضوع واقعی دکتر فاطمی جداگانه توضیح داده خواهد شد. در این جا تنها به سنجش گفته‌های کیانوری می‌پردازیم).

ب: رهبری حزب می‌خواست شعار جمهوری و انحلال رژیم سلطنتی را با راه انداختن «تظاهرات وسیع» و «به صورت مبارزه‌جویانه» به میان مردم ببرد و جشن بگیرد! یعنی همان راه انداختن میتینگ‌ها و راه‌پیمائی‌ها، با بی‌اعتنائی به اعلامیه همان روز فرمانداری نظامی و شهرداری کل کشور. دست زدن به اقدامات تحریک‌آمیز در عصر روز ۲۷ مرداد، نظیر آویختن شعار پارچه‌ای بزرگ، با شعار: «زنده باد حزب توده ایران» در میدان توپخانه، پخش علنی «نامه مردم» ارگان کمیته مرکزی حزب توده، ریختن به ادارات و مغازه‌های مردم برای پائین کشیدن عکس شاه و خانواده سلطنتی و در نتیجه برخورد با کسبه و مردم عادی، درگیری با سربازها و مأموران انتظامی.

کیانوری هنوز پس از گذشت چهل سال و این همه رویدادها و تجربه‌ها، اشکال سیاست رهبری حزب را در این پسوند بی‌مقدار «دموکراتیک» می‌بیند! می‌گوید: «البته به نظر من این کلمه «دموکراتیک» صحیح نبود، چون سوء تفاهم ایجاد می‌کرد. خوب این شعار باعث شد که عده‌ای، با وجودی که می‌دانستند حزب نیروئی ندارد که حکومت را بدست بگیرد، تصور کنند که ما می‌خواهیم يك «دموکراسی توده‌ای» - مانند اروپای شرقی - ایجاد کنیم و همین شعار وسیله‌ای شد برای تبلیغ علیه ما و رم کردن عده‌ای از ما».^۵

کیانوری ظاهراً هنوز غافل است که اگر مردم از ما رم کردند و نگران شدند که می‌آید ایران به سرنوشت بلغارستان و رومانی دچار شود، بدان سبب بوده که می‌دانستند حزب توده

ایران شعار جمهوری را - مستقل از وجود یا عدم پسوند دموکراتیک - بدون مشورت و جلب موافقت قبلی رهبر جنبش ملی و حکومت ملی، در واقع علی‌رغم او مطرح ساخته است. رهبری حزب توده، این شعار را بدون زمینه‌سازی‌های قبلی ضروری و به ویژه بی‌توجه به اولویتهای لحظه و آمادگی ذهنی مردم، به خیابان‌ها کشاند تا مردم به فرمان رهبری حزب توده «این پیروزی را جشن بگیرند!» کدام پیروزی را! واقعیت این بود که جامعه سیاسی ایران، از ملیون گرفته تا مخالفان نهضت ملی، به خاطر اعمال و کردار رهبری حزب توده، به ویژه بعد از پیشامد تقاضای امتیاز نفت شمال و ماجرای فرقه در آذربایجان و تبلیغات شدید شوروی‌پرستی در مطبوعات حزب، او را نماینده سیاسی شوروی در ایران تلقی می‌کردند. بنابراین، روی کار آمدن احتمالی او را، معادل با تبدیل ایران به یکی از اقمار شوروی و از دست رفتن استقلال کشور می‌دیدند. ترس مردم از شعارها و تندروی‌های حزب توده ایران و رمیدن آن‌ها، در آن روزهای سرنوشت‌ساز، برای نهضت ملی بسیار گران تمام شد.

علت بی‌تابی دکتر مصدق و یاران او برای تشکیل هرچه سریع‌تر شورای سلطنتی با این انگیزه بود که جلو تحریکات و ماجراجویی‌های رهبری حزب توده را بگیرند و خلأ ناشی از فرار شاه را به شیوه سنجیده‌ای پر کنند. دکتر شایگان در دادگاه نظامی مصدق در توضیح علت شتاب آن‌ها برای تشکیل شورای سلطنت، تلویحاً به آن اشاره می‌کند: «این مطلب جواب اشخاصی بود که می‌خواستند از این تشریف‌فرمائی به نتایج دیگری برسند و ما می‌خواستیم به آن‌ها بگوئیم که حداکثر اگر خدای نخواستہ هر نیتی هم اعلیحضرت همایونی داشته بوده‌اند، شورای سلطنت فوراً تشکیل خواهد شد و فرصتی برای خیالات خام دیگران نخواهد بود».^۶

خواننده این سطور، به ویژه نسل جوان که طرف اصلی صحبت من است، باید توجه داشته باشند که شرایط اجتماعی - سیاسی و فرهنگی جامعه میهن ما، نه در مرداد ۱۳۳۲ و نه در اوایل دهه چهل و پانزده خرداد، قابل قیاس با بهمن ۱۳۵۷ نبود. نه دکتر مصدق در آغاز دهه سی و نه آیت‌الله خمینی در آغاز دهه چهل، حتی در بحبوحه درگیری‌اش با شاه در ۱۵ خرداد، خواستار تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری نبودند. فهم سیاسی و آمادگی ذهنی مردم و قاطبه نیروهای سیاسی کشور در قبال سلطنت نیز در این ادوار، کاملاً متفاوت بود. استبداد محمدرضا شاه با کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و طی ۲۵ سال به حکومت مطلقه و خودکامه انجامید و وسیع‌ترین افشار جامعه را عاصی کرد و آن‌ها را علیه رژیم برانگیخت.

رژیم سلطنتی مطلقه در دهه پنجاه، رفته رفته کارآئی خود را از دست داد. در آستانه بهمن ۵۷ همه تضادهای جامعه در بودن یا نبودن شاه خودکامه خلاصه شد و سلسله پهلوی آماج اصلی حملات نیروهای سیاسی گردید. غرض این است که نه محمدرضا شاه سال ۱۳۵۷ همان محمدرضا شاه در ۱۳۳۲ بود و نه به طریق اولی، اوضاع و احوال عمومی کشور. در مرداد ۳۲، رجل برجسته آزادی خواه و ملی و مشروطه طلب بر سر حکومت بودند و شاه در سایه قرار داشت. گزارشات محرمانه سفارت آمریکا که تعدادی از آن‌ها را قبلاً به اطلاع خوانندگان رساندم، شاهد آنند تضاد اصلی نیز با استعمار انگلستان و مسأله مبرم، تحقق خواست ملی شدن صنعت نفت ایران بود. در آن روزها، موضوع مشروطه یا جمهوری به هیچ وجه مسئله ذهنی عمده مردم یا حکومتگران مصدقی به شمار نمی رفت. به ویژه آن که رهبر جنبش ملی جز اعمال واقعی رژیم مشروطه بر بنیاد اصل «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، هیچ سودائی در سر نداشت. دکتر مصدق کسی نبود که رهبری حزب توده او را نشناسد. در آن ایام مصدق نزدیک به هفتاد سال داشت. اندیشه‌های اساسی و راهنمای او چون سنگ خارا جا افتاده بود. مصدق از جوانی مشروطه خواهی معتقد و پیگیر بود. قیام دلیرانه او از همان سال ۱۳۰۴ در برابر پادشاهی رضاخان سردار سپه به هیچ وجه ناشی از گرایش او به قاجار نبود. بلکه او نگران سرنوشت مشروطه‌ای شکننده و نوپا و عروج سلطان مستبدی بود که در وجود سردار سپه شکل می گرفت. وی در نطق معروف خود در جلسه علنی مجلس شورای ملی که به عزل قاجاریه و پادشاهی پهلوی رأی داد، مقصود خود را با شجاعت بیان داشت: «هم شاه و هم رئیس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریز ریزم بکنند، به این حکومت رأی نمی دهم».^۷ همین دکتر مصدق پس از سی تیر ۱۳۳۱ برای خاطر جمع ساختن محمدرضا شاه که از تغییر رژیم هراس داشت، به این امید که شاه از توطئه و تحریک علیه حکومت ملی دست بردارد، متنی به مضمون زیر پشت قرآن نوشت و به شاه تقدیم کرد: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و هم چنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم».^۸ این مطلب همان وقت، در روزنامه‌ها منتشر شد و مطبوعات حزب توده نیز بارها از آن سخن گفتند.

بد نبود اگر کیانوری این معما را حل می کرد که باتوجه به موضع روشن دکتر مصدق

رهبر نهضت ملی، رهبری حزب چگونه و با چه شگردی می‌خواست جمهوری را در ایران پیش ببرد؟ جز در تقابل با دکتر مصدق و نهضت ملی! آیا در آن روزهای سرنوشت‌ساز، تداوم حکومت آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب دکتر مصدق، که ضامن آزادی و بیمه دموکراسی در کشور بود، صد بار بر آن جمهوری که برخلاف نیت و میل او برقرار شود، برتری نداشت؟ جز این است که استقرار جمهوری - چه با پسوند «دموکراتیک» و چه بدون آن، تنها با سرنگون کردن حکومت او میسر می‌بود؟ و حکومت جانشین او یا سلطنت مطلقه بود (که تجربه کردیم)، و یا جمهوری از قماش دیکتاتوری‌های معروف به «دموکراسی توده‌ای» در کشورهای اروپای شرقی، با رؤسای جمهور خودکامه‌ی مادام‌العمرشان.

ملاحظه می‌فرمائید که موضوع عبارت از «سوء تفاهم» بر سر پسوند «دموکراتیک» جمهوری نبود که باعث رمیدن مردم از ما شد. تشخیص مردم و ترس آنان از پیامد سیاست رهبری حزب، درست بود. منتهی این ارتجاع و دشمنان نهضت ملی بودند که در این میان از سیاست مخرب رهبری حزب بهره جستند.

بی‌تردید شکل رژیم با دموکراسی بی‌ارتباط نیست، اما تعیین‌کننده نمی‌باشد. دموکراسی در يك جامعه و وجود آزادی‌ها، صرفاً پیامد مکانیکی شکل دولت نیست. آزادی و دموکراسی در همه جوامع، فرجام يك مبارزه سیاسی طولانی و متأثر از درجه رشد فرهنگی جامعه مدنی در هر کشور است.

آزادی و دموکراسی، نه صرفاً با جمهوری از هر نوع آن، خود به خود تامين می‌شود و نه به صرف رژیم سلطنتی در هر شکل آن پامسال می‌گردد. فکر می‌کنم برای خوانندگان این نوشته نیازی به نمونه آوردن و شکافتن بیشتر موضوع نباشد.

دکتر مصدق در زمان خود این موضوع را بهتر از همه ما می‌فهمید. در اشاره به این بحث و حوادث آن سه روز، دکتر مصدق تمام چکیده درك سیاسی خود را در این جمله بیان می‌کند: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک، بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم». چون تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند، کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت. چه بسیار ممالکی که رژیم‌شان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند. برای من و کسانی مثل من، بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلكی که باشد. ولی چه می‌توان کرد که هر دسته از عمال بیگانه می‌خواهند ارباب خود را به این

مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند!»^۹

بنا بر آنچه گذشت، ملاحظه می‌گردد که وقتی کیانوری می‌گوید هیأت اجرائیه به افراد حزبی دستور داد شعار جمهوری دموکراتیک را به صورت مبارزه‌جویانه با تظاهرات وسیع خیابانی به میان مردم ببرد، عملاً به مصاف دکتر مصدق می‌رود نه شاه و ارتجاع ایران! تظاهرات خونین عصر و شب روز ۲۷ مرداد، آخرین پرده از نمایش سیاست خانمان‌براندازی است که رهبری حزب توده از آغاز روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق در اشکال مختلف دنبال می‌کرد، که ما جلوه‌های آن را به تفصیل در بخش‌های قبلی نشان داده‌ایم.

انگیزه رهبری حزب به روشنی از مضمون مندرجات صورت‌جلسه مذاکرات نشست فوق‌العاده شورای مرکزی جمعیت ملی مبارزه با استعمار در ساعت ۱۱ روز ۲۷ مرداد پیداست. توجه خواننده را به ویژه به اظهارات محمدرضا قدوه که آن روزها رابط کمیته مرکزی با جمعیت ملی مبارزه با استعمار و ناقل مقاصد آن بود، جلب می‌کنم. اینک متن سند را به نظر خوانندگان می‌رسانم:

«جلسه فوق‌العاده شورای مرکزی جمعیت به تاریخ ۲۷ مرداد در ساعت ۱۱ صبح با حضور آقایان رحیمیان، خدابنده، فرنی، غروی، مهندس ژبلا، سلامت، قدوه، نامور، انور، دکتر طباطبائی، مجید غفاری، صادق وزیری، بی‌آزار، هاشمیان، پرتو، جبللی تشکیل شد. ابتدا آقای فرنی گفتند وضع ما پس از رفتن شاه باید روشن شود و آنچه همه می‌خواهند این است که مملکت بصورت جمهوری دموکراتیک اداره شود و در این باره رأی عمومی ملت خواسته شود و برای تغییر قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل شود. اعضای شورا می‌بایست در این باره بحث کنند و اعلامیه‌هایی صادر نمایند. آقای قدوه گفت که جمعیت ما همیشه توطئه‌های امپریالیستی را تذکر داده و فاش کرده و راه‌های صحیح مبارزه را گوشزد کرده است و از رویه‌ی مماشات دولت انتقاد نموده است و کسانی از اعوان دولت شعارهای ما را تند می‌دانستند و کارشکنی می‌نمودند، حالا کار بجائی رسید که دکتر شایگان و دولت نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نظر ما را تأیید می‌کنند. حتی در روزهای فراندم نیز روزنامه‌های دولتی شعار مجلس مؤسسان ما را تخطئه می‌کردند حالا می‌فهمند که جز تشکیل مجلس مؤسسان چاره ندارند. اگر جمعیت ما نقشه کودتا را در همان شب ساعت ۱۰/۳۰ جلو روی رئیس ستاد و مصدق نگذاشته بود معلوم نیست کار بکجا می‌کشید. ما شعار جمهوریت را برای تفریح نمی‌دهیم، بلکه همیشه دربار و سلطنت، پایگاه امپریالیسم

است. بعد اشاره به اعلامیه شاه در بغداد کرد و گفت شعار ما باید اعلام جمهوری بوسیله فراندم و تشکیل مجلس مؤسسان باشد. نباید توقع داشت که دولت فوراً بپذیرد بلکه ما با مقاومت و ایستادگی باید آنرا بقبولانیم و اتفاقاً بعضی از طرفداران دولت هم از صبح امروز این شعار را داده‌اند.

بعد آقای رحیمیان گفتند من مطلبی دارم که باید عرض کنم که هیئت تشکیل شود و شکل تدارک سی‌ام تیر، جمعیتی این نظر را اعلام بدارد. آقای نامور در جواب گفتند پیشنهاد آقای رحیمیان در باره شکل قضیه است و بنظر می‌رسد آقایان اعضای شورا با اصل موضوع مخالفتی ندارند (همه تصدیق کردند). اما چون شاه در بغداد مشغول تنظیم توطئه‌هایی است باید خیلی سریع اقدام کرد.

آقای دکتر طباطبائی بیانات آقای نامور را تأیید کردند و مخصوصاً گفت ممکن است امپریالیست‌ها ایران آزاد درست کنند بعد با یک کودتا او را برگردانند و همچنین گفتند دولت تکلیف شاه را باید تعیین کند و به موازات آن مسئله جمهوری را پیش بکشد. آقای قدوه گفتند فعلاً این شورای جمعیت است که باید مقام رهبری خود را در مبارزات ملت حفظ کند و پس از آن البته در باره سایر مطالب اقدام شود. آقای هاشمیان بیانات سایرین را تأیید کردند و گفتند جلسات شورا هر روز تشکیل شود. مهندس ژبلا گفت بعلت ضیق وقت باید خیلی زود تصمیم گرفت. آقای سلامت [گفتند] پایگاههای انگلیس همچنان پابرجاست و بولتن‌های خود را مانند سابق چاپ می‌کنند و در بغداد آنها هیچوقت بیکار نیستند. رحیمیان گفتند پیشنهاد خود را بعلت ضیق وقت پس می‌گیرم و باید فوراً برای اعلام جمهوری اقدام کرد. فرنی و سلامت پیشنهاد کردند نوشتن اعلامیه بعهد هیئت مدیره گذاشته شود. به این پیشنهاد رأی گرفته شد، تصویب شد. در باره پیشنهاد هاشمیان، آقای قدوه گفتند هیئت مدیره در مواقع فوق‌العاده فوراً دعوت خواهد کرد و همچنین پیشنهاد کردند که همین پنجشنبه جلسه شورا تشکیل شود. اگر مسئله حادی پیش آمد قبل از پنجشنبه دعوت به تشکیل جلسه خواهد شد. این پیشنهاد پذیرفته شد. غفاری توضیح داد که برای این کارهای اجتماعی درست سر ساعت بیائیم (دستور جلسه آینده پیشنهاد رحیمیان و هاشمیان). شورای مرکزی به اتفاق آراء تصویب کرد که اعلامیه‌ای مبتنی بر نظر جمعیت دائر به لزوم تغییر رژیم سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری دموکراتیک براساس مراجعه به آراء عمومی و تدوین قانون اساسی جدید بوسیله تشکیل مجلس مؤسسان را اعلام دارد.^{۱۰}

من اعتبار این سند را با یکی از امضاکنندگان آن (آقای صادق وزیری) در میان گذاشتم. اصالت آن مورد تأیید قرار گرفت. ایشان تذکر داده است که صورت جلسه به خط مصطفی بی آزار و دوستر آخر و اسامی زیر سند به خط باقر موسوی است که با نام مستعار غروی از امضاکنندگان آن است. همو احتمال می دهد که دو خط آخر بعداً به سند اضافه شده باشد!

این سند گویای آن است که رهبری حزب می دانست که حکومت دکتر مصدق شعار جمهوری را نمی پذیرد. اما محمدرضا قدوه رهنمود می دهد که «با مقاومت و ایستادگی باید آن را بقبولانیم». این سمت گیری چیزی نبود مگر جبهه گیری در برابر دکتر مصدق و حکومت ملی او، آن هم در آن لحظات سرنوشت سازی که بیش از همیشه حمایت از او و حفظ آرامش عمومی ضرورت داشت. انگیزه نیز همان وسوسه سرکردگی جنبش بود که بر زبان محمدرضا قدوه جاری می شود: «فعلاً این شورای جمعیت [یعنی رهبری حزب توده] است که باید مقام رهبری خود را در مبارزات ملت حفظ کند و پس از آن البته در باره سایر مطالب اقدام شود».

شعار جمهوری و موضع دکتر حسین فاطمی

اینک قبل از پرداختن به حوادث عصر و شب روز ۲۷ مرداد، همان گونه که وعده داده بودیم، به اختصار موضع دکتر فاطمی در قبال شعار جمهوری را مورد بررسی قرار می دهیم.

این ادعای کیانوری که دکتر فاطمی «در روز ۲۶ مرداد در میتینگ عظیم میدان بهارستان خواستار انحلال نظام سلطنت گردید» و یا «در هیأت دولت تنها دکتر حسین فاطمی... شعار جمهوری را مطرح می کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح می کرد»، خلاف حقیقت است. او با به میان کشیدن پای زنده یاد دکتر فاطمی به این موضوع، می خواهد از محبوبیت و اعتبار او، محملی برای توجیه سیاست نادرست رهبری بیابد. برای روشن کردن مطلب توضیح کوتاهی ضرورت دارد:

۱. سخنرانی دکتر فاطمی در میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در بهارستان، بی تردید لحن بسیار تندى علیه رضاشاه، به ویژه علیه محمدرضا شاه داشت. اما او «انحلال نظام سلطنت» را مطرح نساخت. کیانوری برای «مستند» جلوه دادن ادعای خود می نویسد: «در کتاب خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی جریان دقیق میتینگ روز ۲۶ مرداد [منظور همان میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد است] در میدان بهارستان، که عمده ترین شعار شرکت

کنندگان «ما شاه نمی خواهیم» بود، آمده است!»! (خاطرات صفحه ۲۷۰)

واقعاً استدلال بدیعی است! اینکه جمعیتی، از درون گردهمایی بزرگ چه شعاری می داده اند، چه ربطی به مضمون سخنرانی دکتر فاطمی دارد؟ به ویژه آنکه جز او سخنرانان اصلی دیگری هم بودند! این‌ها، از شگردهای پیش‌یا افتاده کیانوری است، تا حرف خود را به هر ترفندی شده، به مخاطب القا کند. بدیهی است که اگر واقعاً دکتر فاطمی در سخنرانی میدان بهارستان «خواستار انحلال نظام سلطنت» شده بود، مسلماً کیانوری به جای اشاره به شعارهایی که از درون جمعیت داده می‌شد، اصل گفتار دکتر فاطمی را از کتاب مورد استنادش نقل می‌کرد. وانگهی سخنرانی دکتر فاطمی بارها در دادگاه دکتر مصدق از سوی سرتیپ آزموده مورد استناد قرار گرفت. آزموده که به دنبال هر مستمسکی بود، اگر ادعای کیانوری حقیقت داشت، حتماً آن را پیراهن عثمان قرار می‌داد.

۲- دکتر فاطمی، حتی در روزنامه باختر امروز که آزادی عملی بیشتری داشت، مسأله انحلال رژیم سلطنتی یا خواست جمهوری را مطرح نساخت. لحن و مضمون سرمقاله‌های باختر امروز در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مرداد به مراتب شدیدتر از سخنرانی میتینگ روز ۲۵ مرداد بود. دکتر فاطمی در سرمقاله بسیار تند و نیشداری در ۲۶ مرداد، از شاه به عنوان «جوان هوسباز» با «اندیشه خام و احمقانه» و «خائن» نام می‌برد و تقاضای محاکمه و اعدام او را دارد. با وجود این، در همان مقاله، در باره موضوع مورد بحث ما، جز این نمی‌گوید: «مردم در قطعنامه میتینگ باشکوه بی‌سابقه دیروز، خواستار شده‌اند که وظایف فراری بغداد به يك شورای موقتی واگذار شود». در همین مقاله و دنبال مطلب بالاست که با کنایه به حزب توده، می‌گوید: «وظیفه مردم از همه سنگین‌تر است. به هیچ کس، به هیچ دسته سیاسی، نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند. زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همه این امتیازات بر ضد اجنبی است و اجنبی برای ما هرکسی است که خارج از مرزهای ایران باشد».^{۱۱}

دکتر فاطمی با وجود اینکه در سرمقاله روز ۲۷ مرداد ۳۲ هم چنان شخص محمد رضا شاه و دربار او را مورد حمله شدید قرار می‌دهد و از «دربار بی‌شرم، دربار منفور و دشمن ملت...» سخن می‌راند، باز کلمه‌ای در باره انحلال رژیم سلطنتی و برقراری جمهوری بر زبان نمی‌آورد. در همان روز، دکتر فاطمی در آخرین کنفرانس مطبوعاتی خود، در پاسخ به سؤال خبرنگاران می‌گوید: «موضوع رژیم جمهوری الان مورد بحث دولت

نیست. دولت مشغول مطالعه است که تصمیمی در باره فرار شاه بگیرد». بنابر آنچه گذشت، مشاهده می‌شود که دکتر فاطمی نه در سخنرانی عصر روز ۲۵ مرداد، نه در مقاله‌هایش در باختر امروز و نه در دو کنفرانس مطبوعاتی که در آن چند روز تشکیل داد، مطلبی در باره «انحلال رژیم سلطنتی» و «برقراری جمهوری» بر زبان و قلم نراند. بدین ترتیب، کیانوری بی‌هیچ بیم و پروائی به دهان دکتر فاطمی حرف می‌گذارد، تا مواضع ناسنجیده خود و رهبری حزب را توجیه کند.

آیا دکتر فاطمی باطناً خواستار جمهوری بود؟ در تأیید آن، مدرکی در اختیار من نیست. این که دکتر فاطمی در گفته‌ها و نوشته‌های خود روی «شورای موقت» تکیه می‌کند و دکتر مصدق و سایرین تکیه‌شان بر «شورای سلطنتی» است، احتمالاً نشانه‌ی گرایش متفاوت اوست. به هر حال، نیت فاطمی هرچه بود، در آن روزها، چیزی بروز نداد. و با وسواس مواظب بود که عملی خلاف میل دکتر مصدق از او سر نزند. محمدعلی سفری از همکاران نزدیک دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز، شهادت می‌دهد که دکتر فاطمی به او می‌گوید: «هم خودت و هم رفقا حواسشان جمع باشد مطلبی در روزنامه ننویسند که باعث رنجش و احياناً شك و تردید دکتر مصدق بشود»!^{۱۲}

آن وقت چگونه ممکن است دکتر فاطمی طبق ادعای کیانوری «در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح» سازد؟ و یا در میتینگ بهارستان از آن سخن براند؟ قدر مسلم آنست که دکتر فاطمی در پی کودتای ۲۵ مرداد و به‌ویژه به خاطر رفتار خشن کودتاجیان در شامگاه روز ۲۴ مرداد که به خانه او ریختند و با همسر و طفل خردسال او و اهالی منزل بدرفتاری کردند، بسیار خشمگین بود و محمدرضا شاه را مسئول اصلی می‌دانست. دکتر مصدق وضع روحی او را، در جلسه بیستم دادگاه نظامی، سه‌شنبه ۱۰ آذر ماه ۳۲ چنین توصیف می‌کند: «در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، این سخنگوی دولت، اگر به شما عرض کنم به هیچ وجه حالت عادی نداشت، قبول بفرمائید. زیرا وزیر خارجه‌ای که شب از پهلوی زنش ببرند زندانی کنند بعد آزاد شود، اگر آقای رئیس دادگاه چنین کسی را معرفی کردند که این شخص بنشیند و دعا و ثنا به وجود آن‌هایی که او را برده‌اند توقیف کرده‌اند، بکند، عرضی ندارم. این سخنگوی دولت به قدری حالش عصبانی بود و از حال طبیعی خارج بود که کسی با او يك کلمه حرف هم نمی‌توانست بزند».^{۱۳}

دکتر مصدق، در برابر دشمنان نهضت ملی، چنین بزرگ‌منشانه به دفاع از دکتر

فاطمی و توجیه رفتار او برخاست. بی‌گمان، عکس‌العمل انسانی دکتر فاطمی قابل فهم است. اما اینک در يك بازنگری انتقادی از رویدادهای آن روز، نباید ناگفته گذاشت که لحن گفته‌ها و نوشته‌های تند و تحریک‌آمیز دکتر فاطمی با موقعیت و مسئولیت او در مقام وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت، همساز نبود. بی‌تردید نوشته‌های او در آن جو متشنج و پرهیجان، بر افکار عمومی تأثیر می‌گذاشت. افراطیون چپ در حزب توده و حتی در داخل نیروی سوم و حزب ایران را برمی‌انگیخت، تا بدون توجه به الزامات لحظه، که قبلاً به تفصیل توضیح داده‌ام، شعار جمهوری سردهند. از سوی دیگر، چنین تندرورهای، بخشی از جامعه، به ویژه از میان رده‌های پایین ارتش و نیروهای انتظامی نظیر سربازها و پاسبان‌ها و گروهبان‌ها را که يك عمر با فرهنگ شاهپرستی خو گرفته بودند، به سوی جبهه مخالفان حکومت مصدق می‌راند. ضد انقلاب نیز به خوبی از این اوضاع و احوال سود برد و به آن دامن زد. پیامدهای آن در آشوب‌های روز ۲۸ مرداد نمایان گشت.

نگاهی به رویدادهای عصر و شب روز ۲۷ مرداد

اینک بحث در باره رویدادهای روز ۲۷ مرداد را از سر می‌گیریم. «تظاهرات وسیع» و «مبارزه‌جویانه» خیابانی، عصر و شب روز ۲۷ مرداد، که به گفته کیانوری، بدستور رهبری حزب توده سازمان داده شد، به روال همیشگی به درگیری‌های شدید با پلیس و نظامی‌ها و دسته‌های مزدور انجامید. آنچه در شامگاه ۲۷ مرداد گذشت، از يك لحاظ، شبیه همان حادثه آفرینی‌های ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... بود. در بخش‌های قبلی به تفصیل شرح دادیم که این کارها حاصلی جز تضعیف حکومت ملی نداشت. منتهی، آشوب‌ها و ناآرامی‌های ۲۷ مرداد، به خاطر شعارهای تند و تحریک‌آمیز در آن شب سرنوشت‌ساز، برای نهضت ملی بسیار گران تمام شد. زیرا آنچه تا پاسی از شب در خیابانهای تهران گذشت، از جهاتی صبح روز ۲۸ مرداد و این بار با ابتکار دشمنان نهضت ملی از سر گرفته شد. با این تفاوت شگفت‌آور که میدان از نیروهای توده‌ای بکلی خالی گذاشته شد و آشوبگران ضد انقلاب یک‌ه‌تاز آن گردیدند.

عصر و شب روز ۲۷ مرداد، دستجات توده‌ای به طور غیرمجاز و بی‌اعتنا به اعلامیه‌های شهربانی کل کشور و حکومت نظامی در خیابانها و میدان‌های شهر به راه افتادند. تأکید این نکته ضرورت دارد که حکومت مصدق از هر تظاهرات خیابانی توده‌ای‌ها

جلوگیری نمی کرد. حزب توده ایران بارها، با پوشش جمعیت ملی مبارزه با استعمار، با کسب اجازه قبلی میتینگ و راهپیمایی برپا کرد. این وضع به ویژه در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق رایج تر بود. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، نمایشات و قدرت‌نمایی خیابانی توده‌ای‌ها از همان عصر روز ۲۵ مرداد برقرار بود. اظهارات دکتر صدیقی، وزیر کشور دکتر مصدق در این رابطه حائز اهمیت است. دکتر صدیقی در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد از جمله می گوید: «بعد از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، اشتباهات متعدد مهم دیگری روی داد. وقتی میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تمام شد، مردم را به حال خودشان رها کردند. بعد از آن سخنان تند، باید مردم عصبی و تحریک شده را راهنمایی می کردند. از همان پایان میتینگ افراد حزب توده در شهر پراکنده شدند و هرچه خواستند گفتند و انجام دادند. این همان چیزی بود که دشمنان ما و مجریان کودتا می خواستند».^{۱۴} وی ادامه می دهد: «از روز ۲۵ به بعد، یعنی تا روز ۲۸ مرداد، در تهران هیچ اجتماعی به وسیله احزاب و جمعیت‌های ملی صورت نگرفت. و در عوض افراد حزب توده، در دسته‌های کوچک، آزادی عمل یافتند و بهانه بدست خارجیان دادند و مردم را نگران ساختند». دکتر صدیقی بیاد می آورد که عصر روز ۲۵ مرداد، رئیس شهربانی به او در خانه دکتر مصدق تلفن می کند و می گوید: «توده‌ای‌ها از میدان بهارستان در حال شعار دادن به حرکت درآمده‌اند و معلوم نیست برنامه آن‌ها چیست و کسب تکلیف کرد». وی می افزاید: «چند ساعت بعد از فرار شاه نمی شد بگوئیم قوای انتظامی تظاهرکنندگان را با خشونت پراکنده بکنند و حادثه بیافرینند» (همان جا).

طبیعی است که این وظیفه رهبری حزب توده بود که با درایت و آگاهی، مثل سایر شرکت کنندگان در میتینگ میدان بهارستان، پس از پایان مراسم، اعضاء و هواداران خود را به حفظ آرامش و برگشت به خانه‌هایشان تشویق نماید. نه اینکه تازه پس از پایان میتینگ، میدان‌داری و یکه‌تازی کند.

افسوس که فرهنگ لنینی هژمونی (سرکردگی) طبقه کارگر در جنبش ملی حاکم بر حزب توده ایران - در بخش‌های قبلی به تفصیل در باره آن صحبت کرده‌ایم - نگذاشت که حزب پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، تمام نیرو و توان خود را در خدمت رهبر جنبش ملی و دموکراسی قرار دهد. با شکست کودتا و حذف عامل دربار از معادله نیروهای سیاسی، تمام هم و غم رهبری حزب، نشان دادن پیشتازی خود و قدرت‌نمایی بود. به همین مناسبت،

پس از پایان میتینگ جبهه ملی در میدان بهارستان، صفوف حزب توده همچون سیل خروشان، به سوی میدان توپخانه روان شد، تا میتینگ خود و سخنرانی و شعارهای خود را به نمایش بگذارد. جمعیت بسیار انبوهی، میدان توپخانه و خیابان‌های اطراف را پوشانده بود. از سوی شهرداری تهران، بالکن شهرداری در اختیار جمعیت ملی مبارزه با استعمار قرار گرفت. آن‌گاه محمدرضا قدوه پشت میکروفون رفت و با تغییراتی در شعر حافظ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد:

اگر شه‌لشگر انگیزد که خون مردمان ریزد
من و ملت بهم سازیم و بنیادش براندازیم!
این شعر، شور و هیجان عجیب و وصف‌ناپذیری به وجود آورد که قلم از شرح آن عاجز است. آهنگ حرکات روزهای بعد، با همین شعر ساز شد. حزب توده ایران بار دیگر به طور آشکار، صف خود را از صف ملیون و حکومت ملی جدا ساخت و در کمتر از ۴۸ ساعت رو در روی او قرار گرفت.

طی روز ۲۶ مرداد نیز توده‌ای‌ها با تشکیل میتینگ‌های موضعی متعدد برای تبلیغ شعار مجلس مؤسسان، یا با حمله به مجسمه‌های رضا شاه و محمدرضا شاه، که به جنگ و گریز با نظامیان و پلیس می‌انجامید، شهر را به آشوب کشیدند.

دکتر مصدق که از قصد حزب توده مبنی بر تخریب مجسمه‌ها آگاهی یافت و چه‌بسا بدین سبب اساسی که شخصاً اعتقادی به مجسمه و بت‌سازی نداشت و مهم‌تر آنکه از رضاشاه دل‌پرخونی داشت، حوالی ظهر روز ۲۶ مرداد، به سازمانهای وابسته به نهضت ملی توصیه می‌کند خود کار پایین آوردن مجسمه‌ها را بدست بگیرند. مکنونات قلبی دکتر مصدق، از لابه‌لای توضیحات شجاعانه او در دادگاه نظامی که بارها تکرار می‌کند، بیرون می‌تراود. از جمله در چهارمین جلسه دادگاه نظامی، پنجشنبه ۲ مهرماه ۳۲ چنین می‌گوید:

«صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب دست‌چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محذور خواهند کرد؛ یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها کار بگذارید.» در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها در این مملکت شاه کردند. و وقتی

هم که خواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را به وسیله دو مذاکره در رادیو از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت و وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود، پنجاه و هشت میلیون تومان پول به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابقا به جان و مال کسی نکرد و پنج هزار و شصت و سه رقبه از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آن را در جراید ببینند بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به ملکیت خود درآورد. آیا اگر میلیون مملکت، مردم وطن پرست مملکت می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً برپا می کردند، اینها در دنیا شرمنده و سرافکنده نمی شدند؟ ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه هایی که خود او در زمان سلطنتش به کار گذارده بود بروند و به کار بگذارند. چنانچه روی این نظریات، احزاب ملی و رهبران نهضت ملی از برقراری مجسمه های شاه فقید خودداری می کردند، آنها را متهم به همکاری با عناصر چپ می نمودند. این بود که من بفوریت آقای دکتر سنجابی را خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند و اگر آنها صلاح بدانند این کار را خود آنها بکنند که محذوری برای خود ما بعداً ایجاد نشود. جمعیت ملی هم رفتند و این کار را کردند».^{۱۵}

توده ای ها در این اقدامات فعالانه شرکت جستند. اما رهبری حزب به این قانع نبود که همراه و در میان نیروهای ملی باقی بماند و به همان عملیات و مراسم عمومی پائین آوردن مجسمه ها بسنده کند و با همگامی ها، جبهه متحد را در عرصه عمل، علیه ارتجاع و استعمار متحقق سازد. تمام صبح و عصر روز ۲۶ مرداد گروه های توده ای با تشکیل میتینگ های موضعی برای تبلیغ شعار تشکیل مجلس مؤسسان که همان روز از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار رسماً اعلام شده بود و حمل پلاکاردها و شعارهای خاص خود در خیابانهای تهران، جولان دادند. اگر میلیون شعار می دادند: «مصدق پیروز است»، پیروان حزب توده در مقابل فریاد می کشیدند: «ملت پیروز است!» تا با شعارهای متفاوت، تمایز خود را به رخ مردم بکشند. این در واقع تداوم همان سیاستی بود که از آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، رهبری حزب، مصرانه دنبال کرده بود. در گذشته نیز اگر جبهه ملی شعار ملی شدن در سراسر کشور را می داد، در مقابل، رهبری حزب شعار ملی شدن در جنوب را! زیرا - اضافه بر ملاحظات دیگر که در جای خود به آن پرداخته ایم - رفتن زیر

علم ملیون را کسر شأن حزب طراز نوین طبقه کارگر می دانست که داعیه پیشتازی و رهبری جنبش را داشت.

گروه‌های توده‌ای با ورود به ادارات، دفاتر و مغازه‌ها، به قصد پاره کردن عکس‌های سلطنتی و دادن شعارهای تحریک‌آمیز و تبلیغ مردم، برای کسبه و کارمندان، مزاحمت فراهم می کردند و چه بسا کار به زدوخورد و مشاجرات لفظی می کشید. اینک، پژوهشگران خارجی و دست‌اندرکاران «سیا» و «اتلیجنس سرویس» فاش کرده‌اند که این گونه تندروی‌ها و یکه‌تازی‌ها، شرایطی فراهم ساخت که در آن آشوب‌بازار، شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس، دستجات اجیر را وارد میدان کنند تا هم صدا با توده‌ای‌ها به تحریک بیشتر افکار عمومی پرداخته، جامعه‌ای را که هنوز خلأ ناشی از فرار شاه را هضم نکرده بود، دچار ترس و نگرانی از آینده کشور کنند. مارک گازیوروسکی در توضیح رویدادهای روز ۲۶ مرداد شرح می‌دهد که این «جمعیت توده‌ای «قلابی» که عصر روز قبل، مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آن‌ها وسیله یکی از مأموران «سیا» به نرن و سیلی [شبکه بدامن] پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس، از خطر به قدرت رسیدن توده‌ای‌ها، موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی‌خبر از نقش «سیا» در ایجاد این تظاهرات و هدف آن‌ها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم‌آواز شدند».^{۱۶} البته سنجش واقعی نقش خرابکارانه سازمان‌های جاسوسی در حادثه آفرینی‌های آن روزها، مقدور نیست. جنبه‌های اغراق‌آمیز اینگونه گزارش‌ها را نیز، چنانکه قبلاً تأکید کردم، نباید از نظر دور داشت. اما در هر حال، روشن است که بدون تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌های حزب توده ایران و سازمان جوانان، این دستجات قادر به این کارها نبودند.

هنوز مرکب شعار مجلس مؤسسان خشک نشده و افراد حزبی با حرارت تمام در خیابانها به تبلیغ آن سرگرم بودند، که رهبری حزب ناگهان شعار برقراری جمهوری دموکراتیک را از صبح روز ۲۷ مرداد مطرح ساخت و توده‌ای‌ها برای تبلیغ آن به خیابان‌ها شتافتند. در شرایط پس از کودتای ۲۵ مرداد و در خلأ ناشی از فرار شاه، که حکومت مصدق نیاز به آرامش عمومی داشت، تا اقتدار و تسلط خود بر امور کشور را به جهانیان نشان دهد؛ آن‌گاه که وظیفه ملی بزرگ‌ترین سازمان سیاسی ایران حمایت از او و سیاستش در برابر ارتجاع داخلی و استعمار جهانی بود، رهبری حزب با طرح شعارهایی نظیر «برچیده باد سلطنت. پیروز باد جمهوری دموکراتیک»، در واقع اعلان جنگ به حکومت مشروطه‌خواه

دکتر مصدق و جبهه ملی داد که رسماً و علناً در تدارك تشکیل شورای سلطنتی بودند. اعلامیه کمیته مرکزی بار دیگر تهمت‌ها و ترجیع‌بندهای گذشته مانند «عمال امپریالیسم»، «سازشکاران»، «عوامل استعمار»، «شیادان» را که مدتی کنار گذاشته بود، از سر گرفت و تثار حکومت مصدق کرد. بی‌اعتنا به اعلامیه‌های شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی، نیروهای حزب و سازمان جوانان برای تبلیغ شعار جمهوری و انحلال رژیم سلطنتی مشروطه، دست به همایش خیابانی زدند.

فرازهایی از اعلامیه مزبور خواننده را در متن سیاست رهبری حزب توده قرار می‌دهد: «...عمال امپریالیسم به منظور اغفال مردم و حفظ امکانات تجدید توطئه و سازشکاران برای منصرف ساختن مردم از اقدامات جدی و قاطع، می‌کوشند این‌طور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن شاه دیگر هیچ خطری متوجه نهضت ملی نیست و باید فوراً «آرامش» برقرار شود. و سعی دارند با یک سلسله اقدامات سطحی و ظاهری از قبیل انتخابات مجلس هیجدهم، هیجان مردم را بخوابانند و زمینه را برای تحکیم پایه‌های تزلزل یافته ارتجاع مهیا سازند. هموطنان عزیز مبارزین ضد استعمار! هشیار باشید و گول این شیادان را نخورید...». در جای دیگر از اعلامیه در بیان «وظایف فوری مبارزین ضد استعمار» آمده است: «کودتا شکست خورد، پسر رضاخان فرار کرد ولی سلطنت برجیده نشد و به همین علت مرکز توطئه و خطر به قوت خود باقی است... سازشکاران و عوامل استعمار می‌کوشند که با منحرف کردن افکار مردم این‌طور وانمود کنند که این شاه خائن بود، ولی: اساس سلطنت خوبست، باید آن را نگهداشت، سلطنت مظهر ملیت است!»!

«هموطنان عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برجیده نشود، این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به وجود خواهد آمد. وظیفه نهضت ضد استعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکنند و سلطنت را براندازد. برجیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک... هر کس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یا جانشین کردن شاه فراری به وسیله مزدور دیگر محفوظ نگه دارد به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد».

چه کسی در فکر تشکیل شورای سلطنت بود؟ چه کسی مردم را به آرامش فرامی‌خواند؟ چه کسی با اعلام انحلال مجلس هفدهم در تدارك تشکیل مجلس هیجدهم و معتقد به رژیم سلطنتی مشروطه بود؟ جز دکتر مصدق و حکومت او؟ این اعلامیه، که روز

پیش از کودتای ۲۸ مرداد نشر یافت، عدم صداقت رهبری حزب توده را در تظاهر به حمایت از حکومت ملی و رهبر نهضت ملی نشان می‌دهد و جنبه تاکتیکی و مصلحت‌آمیز بودن آن را آشکار می‌کند. رهبری حزب پس از این همه دشنام و ناسزاگویی، در پایان اعلامیه برای دستیابی به شعارها و پیشنهادات خود، خواستار تشکیل جبهه واحد از همه نیروهای ملی و ضد امپریالیستی است! و «می‌آموزد» که «برای تشکیل جبهه ملی علیه استعمار، ضروری نیست که افراد و دسته‌ها عقاید خود را ترك کنند. تشکیل جبهه، تنها براساس حفظ عقاید سیاسی و همکاری روی نقاط مشترك است!»

واقعاً این حرف‌ها، به شوخی بیشتر می‌ماند تا جدی. آخر میان جریانی که شعار اصلی آن برجیدن سلطنت و برقراری جمهوری دموکراتیک است با جریانی که تشکیل شورای سلطنتی و برقراری مشروطه واقعی است، چه وجه مشترکی وجود دارد تا بتوان براساس آن، ائتلاف سیاسی جبهه‌ای کرد؟ تشکیل جبهه واحد برای جمهوری، عملاً دعوت مردم به جنگ علنی با دکتور مصدق، حکومت ملی و احزاب وابسته به جبهه ملی بود. کیانوری می‌گوید، حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح ساخت و به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها به صورت مبارزه‌جویانه این شعار را به میان مردم برده، جشن بگیرند! ولی رهبری حزب و کیانوری بطور ویژه، با آشنایی به سوانح امر و روحیه تند و تیز جوانان حزب و چپ‌روی‌ها و ماجراآفرینی‌های گذشته سازمان جوانان، به خوبی می‌دانستند که وقتی این توده پرشور و هیجان را برای «جشن گرفتن» به «صورت مبارزه‌جویانه‌ی» شعار جمهوری دموکراتیک به خیابان‌ها می‌کشاند و به حال خود رها می‌کند، چه حوادثی در پیش است.

مسئله همه اقدامات و عملیات توده‌ای‌ها و به‌ویژه سازمان جوانان (که بیش از حد «خودمختار» بود)، در کوچه و خیابان، در گوشه و کنار شهر را نباید به حساب رهبری گذاشت. این عملیات با جزئیات آن از سوی رهبری برنامه‌ریزی نمی‌شد و در کنترل او نبود. رهبران اصلی در مخفی‌گاه خود و به دور از واقعیتی به سر می‌بردند که در شهر می‌گذشت. چه بسا نوجوانان، برای نشان دادن شور انقلابی و خودنمایی در آن جو انقلابی، با توسل به ابتکارات گوناگون کار را بی‌نهایت به افراط می‌کشاندند. گناه اصلی رهبری حزب به نظر من، سرود یاد مستان دادن، یعنی در همان طرح شعارهای چپ روانه و تحریک‌آمیز، تشویق حزبی‌ها و سازمان جوانان به نمایشات خیابانی غیرمجاز و رها کردن

این انرژی لایزال و کنترل ناپذیر جوانان در فضای آزاد بود.

پرس و جوی من از برخی مسئولان کمیته ایالتی تهران حاکی از آن است که کمیته ایالتی به طور مشخص برای عصر روز ۲۷ مرداد تظاهرات ویژه‌ای را سازمان نداده بود. لذا این اظهارات کیانوری که رهبری حزب پس از مطرح ساختن شعار جمهوری دموکراتیک «به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها این پیروزی را جشن بگیرند»، نباید به این معنا گرفت که مثلاً از سوی جمعیت مبارزه با استعمار برای برگزاری میتینگ و تظاهرات، فراخوانی داده شده و یا کمیته ایالتی تهران به طور ویژه‌ای شبکه حزبی را به این قصد تجهیز کرده باشد. به نظر می‌رسد کیانوری این جا نیز از خود حرف ساخته و باز گرافه گفته است.

واقعیت امر این بوده است که آن روزها، تظاهرات خیابانی به ویژه در مناطق مرکزی آن روز تهران، نظیر میدان توپخانه، خیابان‌های لاله‌زار و استانبول و... دائمی بود. دسته‌های کوچک و بزرگ از حزبی‌ها و سازمان جوانانی‌ها برای تبلیغ شعارهای حزب و نمایش حضور علنی حزب در صحنه، از طریق فروش علنی نامه مردم، تشکیل میتینگ‌های موضعی، دادن شعارها، در گشت دائمی بودند. پان‌ایرانیست‌ها، سومکائی‌ها و سایر گروه‌های ضد حزب توده نیز با برگزاری تظاهرات متقابل و اغلب مجهز به چوب و چماق وارد میدان می‌شدند و درگیری‌ها صورت می‌گرفت. معمولاً این درگیری‌ها و یا میتینگ‌های موضعی حزب، منجر به دخالت پلیس و نیروهای انتظامی می‌شد. احتمالاً حوادث عصر روز ۲۷ مرداد نیز بر چنین زمینه‌هایی صورت می‌گیرد. منتهی با اعلامیه کمیته مرکزی در باره تغییر رژیم و طرح شعار جمهوری دموکراتیک، آتش هیجانات آن چند روز جوانان توده‌ای زبانه می‌کشید و عملیات از دو سو شدت می‌یابد. مخالفان نهضت ملی نیز به بهانه طرفداری از شاه و سلطنت دستجات اوپاش مزدور را در آخرهای شب وارد میدان می‌کنند، و ماجراهایی پیش می‌آید که در صفحات بعد به تفصیل اشاره خواهد شد.

البته زندگی زیرزمینی رهبری حزب، که تا حدی رهبران درجه دوم نظیر اعضاء کمیته ایالتی تهران و ارگان‌های مرکزی دیگر را نیز دربر می‌گرفت، موجب گردید که رهبران، از آنچه به طور واقعی در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، مؤسسات، دانشگاه و مدارس می‌گذشت، بی‌خبر بمانند. فقدان یک ارتباط مستقیم و زنده میان «رهبران» و «رهبری شوندگان»، میان فرماندهان و مجریان، از عواملی بود که موجب می‌شد، رهبری حزب در

عالم تفکر انتزاعی، بدون بررسی و سنجش واقعی اوضاع و آمادگی مردم برای پذیرش خواست‌های حزب، شعار بدهد. و یا در عرض چند ساعت شعار دیگری را جایگزین آن نماید، و جو سیاسی آن‌چنان را وخیم سازد و درگیری‌های خیابانی را تشدید نماید.

آقای مکرری که به خاطر موقعیت‌اش در رهبری جمعیت ملی مبارزه با استعمار شاهد اوضاع بود، واقعیت بالا و وضع و سیاست رهبری حزب را به درستی چنین تشریح می‌کند: مکرری پس از توضیح اینکه رهبری حزب پس از طرح شعار مجلس مؤسسان در ۲۶ مرداد از طریق جمعیت ملی... بدون بررسی این که شعار «تا چه حد در بین توده‌ها جا خواهد افتاد و حتی بدون اینکه منتظر عکس‌العمل جبهه ملی و شخص دکتر مصدق و هوادارانش باشد، بار دیگر دستخوش شتابزدگی شد. و تقریباً به فاصله چند ساعت شعار تشکیل جمهوری دموکراتیک ملی را طرح و اعلام کرد. افراد حزب و هواداران می‌بایستی حول این شعار جدید در همه جا به کار تهییج و تبلیغ بپردازند».^{۷۷} او می‌نویسد: در این روزها، رهبری حزب حتی خط مشی جبهه واحد ضد امپریالیستی را نیز بدست فراموشی سپرد. زیرا «حزب تصور می‌کرد که کار رژیم سلطنتی تمام شده است و برای اینکه به اصطلاح پیش‌تازیش را اثبات کند، آن‌چنانکه گفتیم دستخوش شتابزدگی شد ولی افراد هواداران در عرصه واقعی مبارزه، یعنی در خیابانها و سینماها و کوچه‌ها، با مناظر دیگری روبرو بودند که در محاسبات رهبری اصلاً به حساب نیامده بودند: توضیح اینکه از همان روزی که جمعیت ملی مبارزه با استعمار شعار تشکیل مجلس مؤسسان را اعلام کرد، همه جا افراد جمعیت و هواداران در خیابانها با عکس‌العمل شدید قوای انتظامی اعم از افراد پلیس و نظامیان مواجه شدند، قوای انتظامی با گاز اشک‌آور و باطوم و سرنیزه میتینگهای موضعی را پراکنده می‌ساختند و افراد را به شدت مضروب و مجروح می‌کردند و تا آنجا که می‌توانستند آنان را بازداشت می‌کردند، به کیفیتی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ما امکان نداشتیم که در محل جمعیت به کار روزمره و عادی بپردازیم، چون آنقدر گلوله‌های گاز اشک‌آور در آن حوالی منفجر کرده بودند که امکان تنفس نبود...».

گزارشگر روزنامه کیهان تصویر نسبتاً جامعی از آنچه آقای مکرری اشاره‌وار از آن می‌گذرد، از حوادث عصر و شب ۲۷ مرداد را بدست می‌دهد و در خاطره‌ها زنده می‌کند. و خواننده در فضای پرتنش و ملتهب آن شبی که آستن حوادث شوم فردا بود، قرار می‌گیرد: «دسته‌های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابانهای مرکزی شهر به راه

افتاده علیه شاه و برقراری رژیم جمهوری شعار می دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچه سفید که روی آن نوشته شده بود «زنده باد حزب توده ایران» به وسط میدان آوردند.

طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیت اخطار کردند متفرق شوند...

هرچند دقیقه یک بار به جمعیت هجوم می آوردند و مردم را تا داخل خیابان‌های اطراف تعقیب می کردند و عقب ماندگان را با تفنگ و باتوم می کوبیدند و بالاخره مأمورین گاز اشک آور به کار بردند و عده‌ای از آنان را سخت مجروح کردند...

سربازان در جلو صف تظاهرکنندگان قرار گرفته و در حالی که تفنگ خود را روی دست بلند می کردند. زنده باد شاه - مرده باد خائنین، برقرار باد مشروطه، نابود باد حزب توده شعار می دادند. در این وقت مأمورین تظاهرکنندگان را تعقیب می کردند و هرکس را که علیه شاه شعار می داد می گرفتند. یک جوان که شعار ضد شاه می داد بر اثر اصابت سرنیزه نقش زمین شد و از پای درآمد. سپس به تعقیب پرداختند به هرکس که می رسیدند می زدند. در این جریان عده کثیری بازداشت شدند.

...جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علناً می فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می دادند. مأمورین انتظامی و افراد حزب پان ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده‌ای‌ها حمله می کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می کردند.

کار پاره کردن روزنامه کم کم توسعه یافت، تا جایی که سربازهای طرفدار سلطنت، کلیه روزنامه‌های عصر را هم که مقالاتی علیه شاه نوشته بودند از دست روزنامه فروش‌ها گرفته پاره می کردند.

در خیابان‌های لاله زار، اسلامبول، نادری، فردوسی، منوچهری و شاه‌آباد دسته‌های نیروی انتظامی مرتباً به دنبال تظاهرکنندگان می دویدند و فریاد می زدند:

«برقرار باد سلطنت.»

مدت سه ساعت وضع خیابانهای شهر یک پارچه جنجال شده بود و مردم این طرف و آن طرف می دویدند و طوری شده بود که هیچکس به وضع خود اطمینان نداشت و اغلب زیر دست و پا می افتادند و مصدوم می شدند.

در این وضع طرفداران شاه در خیابان‌ها به راه افتادند و به جمعیت‌های چپ حمله‌ور شدند. به چند مرکز توده‌ای حمله شد و اثاثیه و اموال آن‌ها را به تاراج بردند و هریک از توده‌ای‌ها را می‌دیدند می‌زدند. چند مغازه مربوط به توده‌ای‌ها را غارت کردند.^{۱۸} نیروهایی که برای مقابله با تظاهرات توده‌ای‌ها در آخرهای شب وارد عمل شدند، مخلوطی بودند از:

۱- گروه‌های مزدوری که شبکه‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس به راه انداخته بودند،
 ۲- افسران و سربازانی که با فرهنگ شاهپرستی تربیت شده و جزو مأموران انتظامی بودند و وحشیانه سرکوب می‌کردند. این گروه، دگرگونی ناگهانی اوضاع و فرار شاه و شعار سرنگونی سلطنت و برقراری جمهوری را هضم نمی‌کردند. حتی تصمیماتی نظیر حذف نام شاه در مراسم صبحگاهی و شامگاهی، پایین آوردن مجسمه‌ها و طرح شعارهای ضد سلطنتی، آن‌ها را به عکس‌العمل واداشته و به اعمال قهر و خشونت برانگیخته بود. ۳- برخی سازمان‌های سیاسی ملی‌گرای ضد توده‌ای و برخی گروه‌های مذهبی در ۲۸ مرداد نیز کم‌وبیش همین دسته‌ها وارد عمل شدند. جز اینکه، توده‌ای‌ها تماشاگر فاجعه‌ای ماندند که در برابر چشمانشان روی می‌داد.

ما پیش از این در باره نقش سازمان‌های جاسوسی آمریکا، سخن گفته‌ایم. اما درگیری میان دستجات توده‌ای و مخالفان پان ایرانیست آن‌ها، در واقع از همان صبح روز ۲۷ مرداد، با حمله پان ایرانیست‌ها به تظاهرات توده‌ای‌ها در میدان بهارستان و سپس هجوم توده‌ای‌ها به مقر حزب پان ایرانیست (در این جا، منظور حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر است)، آغاز شده شکل حاد و خشنی بخود گرفته بود. عصر و شب نیز درگیری میان آن‌ها در نقاط مختلف شهر ادامه داشت. این گونه درگیری‌ها کار دشمنان اصلی نهضت ملی را آسان می‌نمود.

در مورد نقش ارتشی‌های شاهپرست، نمونه سرگرد زند که با مأموریت برقراری نظم، باشقاوت به سرکوب توده‌ای‌ها پرداخت، بسیار گویاست. ماجرای او در کتاب «پنج روز رستاخیر ملت ایران»، بشرح زیر آمده است:

حدود ساعت هشت شب روز ۲۷ مرداد، هنگامی که سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی در مکالمه تلفنی از رئیس ستاد تیپ اردوگاه شمس آباد می‌خواهد که برای برقراری نظم، و پراکندن تظاهرات توده‌ای تعدادی سرباز بفرستد، دو گروهان از هنگ نادری که

فرماندهی آن با سرگرد زند بود مأمور خیابان استامبول شد. «وقتی سرگرد زند اطلاع پیدا کرد، خوشحال شد و بهترین سربازان و درجه‌داران و افسران شاهدوست خود را انتخاب و از هنگ خارج شدند. در خارج از محوطه سربازخانه سرگرد زند دو گروهان سرباز را دور خود جمع کرد و به آنها گفت سربازان عزیز می‌خواهند شاه را از سلطنت خلع کنند و حکومت بدست کمونیستها بیفتد، هر کدام از شما که طرفدار شاهنشاه هستید با من بیایید و هر کس مخالف است به سربازخانه برگردد. تمام افسران و درجه‌داران و سربازان دستهای خود را به عنوان موافق بالا بردند و پس از بوسیدن قنداقهای تفنگشان هم قسم شدند که ولو به قیمت جانشان تمام شود بنفع شاهنشاه تظاهر و اقدام جدی معمول دارند. این دو گروهان وقتی به خیابان‌های شهر رسیدند، توده‌ای‌ها را که مشغول تظاهرات بودند به شدت متواری ساخته و همان شب قریب ۷۰ نفر را دستگیر کردند و دو نفر هم در اثر زخمهای مهلکی که برداشته بودند کشته شدند. يك دسته از سربازان در همان شب داخل یکی از سینماها شده دستور دادند چراغ‌ها را روشن و فیلم را قطع نمایند و سلام شاهنشاهی بنوازند. دستورات سربازان فوراً به مورد اجرا گذاشته شد و موقعی که سلام شاهنشاهی نواخته می‌شد عده‌ای از جا برخاستند ولی همانجا آنها را توقیف و با خود به کلاتری بردند. این دو گروهان با دو گروهان دیگری که از ساعت ۵ بعدازظهر روز سه‌شنبه مأمور حفظ خیابان‌های استامبول و نادری بودند متفقاً در شهر گردش کرده بر له شاه و علیه مصدق تظاهرات کردند. فرمانداری نظامی پس از اطلاع از جریان امر چهار گروهان تیپ خودش را که تمرد کرده بودند به فرمانداری نظامی احضار و دسته‌های دیگری از سربازان را به خیابان‌ها فرستاد. فرمانداری نظامی برای اینکه تماس این دسته از سربازان را با سایر سربازان قطع نماید آن‌ها را تا صبح در نقاط مختلف محل فرمانداری در حال توقیف نگاهداشت...»^{۱۹}

مشاهده می‌شود که تندروی‌های حزب توده، تا چه حد در گسستخ شدن نظامی‌های شاه‌پرست و دل و جرأت یافتن گروه‌های طرفدار شاه و سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس برای تجهیز اوپاش، مؤثر بوده است. رهبری حزب توده با طرح بی‌موقع و غیرضروری شعار انحلال سلطنت و برقراری جمهوری دموکراتیک، عملاً هم حکومت ملی و هم کودتاچیان را در برابر خود قرار داد. نتیجه آن شد که عوامل کودتا و ارتجاع، این بار بنام حکومت و زیر پوشش برقراری نظم عمومی و به بهانه مقابله با افراط‌گری‌های حزب توده، برای سرکوب او، وارد میدان شدند. این حرف که رهبری حزب توده در

عرض سه روز، پیروزی مصدق را به شکست مبدل ساخت، پژواک يك واقعیت تلخ تاریخی است.

تذکر يك نکته را لازم می‌بینم: در این بحث، به ویژه در تصویر رویدادهای روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد، به علت کمیبود سند و اظهارنظر شاهدان معتبر و مورد اطمینان، ناچار در مواردی از مطالب کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» استفاده شده است. این کتاب، به وضوح در تجلیل کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد و بازیگران آن به رشته تحریر درآمده است. چه بسا مندرجات آن توأم با گزافه‌گویی بوده و راویان چون قصد خودبزرگ‌نمایی و کسب امتیاز داشته‌اند، شاخ و برگ زیادی به گفته‌های خود داده و دروغ نیز گفته‌اند. این وضع متأسفانه خاص این کتاب نیست و شامل دیگران، نظیر کرمیت روزولت یا خاطره‌نویسان متعدد نیز می‌گردد. لذا با توجه به نقض بالا، فقط مواردی را نقل کرده‌ام که برای بحث ما ضروری بوده و در جای دیگر نیامده و در منطق عمومی رویدادها قرار داشته و سمت و سوی آن‌ها درست به نظر می‌رسیده‌اند. با وجود این با قید احتیاط باید به این نقل قولها نگرست و غلوآمیز و یکسویه بودن آن‌ها را از نظر دور نداشت.

امیدوارم شاهدان عینی و کسانی که از بازیگران این رویدادها بوده‌اند، با شهادت خود یا انتشار اسناد و گزارش‌های معتبر و در صورت امکان با ارسال آن به راقم این نقد، در کاستن از خطاهای احتمالی، ما را یاری دهند و خوانندگان محترم را نیز به شناخت جامع‌تر رویدادها هدایت فرمایند.

کیانوری در خاطرات خود، به جای پذیرفتن خطای نابخشودنی رهبری حزب توده در تشدید جو خشونت‌آمیز و برافروختن تنش سیاسی، اینک می‌کوشد گناه درگیری‌های عصر و شب روز ۲۷ مرداد را به گردن دکتر مصدق بیندازد. که گویا پس از ملاقات با: «هندرسون، که طی آن هندرسون دکتر مصدق را تهدید کرده بود، دستور سرکوب شدید تظاهرکنندگان را صادر» می‌کند.^{۲۰}

ولی، به شهادت اسناد موجود، دستور منع همایش‌ها، میتینگ‌های غیرمجاز، از همان صبح روز ۲۷ مرداد، در منزل دکتر مصدق، با حضور مقامات مسئول کمیسیون امنیت اتخاذ شده بود. هدف نیز جلوگیری از تحریکات و آشوب در خیابان‌ها بود که از همان عصر روز ۲۵ مرداد آغاز شده، بتدریج آسایش عمومی را مختل کرده و حکومت کردن را مشکل ساخته بود. احتمال می‌رود که این تصمیم در عین حال با آگاهی از اعلامیه صبح روز

۲۷ مرداد کمیته مرکزی حزب توده در باره جمهوری دموکراتیک و دعوت به تبلیغ گسترده آن بوده باشد. تعجب آور نیست که سرمنشأ روایت‌های نادرست در باره ملاقات مصدق - هندرسون که کیانوری با اشتیاق از آن بهره‌برداری می‌کند، همان بازیگران اصلی کودتا نظیر کرمیت روزولت، و عمیدی نوری و وودهاوس‌اند. منتهی کیانوری به نقل ساده اتهامات روزولت، کفایت نمی‌کند و به دلخواه، آب و تاب بیشتری به آن می‌دهد. مثلاً اگر روزولت نوشته است به سفیر هندرسون گفتم: «شاید بهتر است به ملاقات دکتر مصدق بروید، چون حالا که این‌جا هستید نمی‌توانید از این کار پرهیز کنید». ^{۲۱} کیانوری همان جمله را چنین برمی‌گرداند: «کرمیت روزولت می‌نویسد که ما هندرسون را مأمور کردیم که با مصدق ملاقات کند و او را به شدت وحشت زده کند!» ^{۲۲} و سپس از «اولتیماتوم» هندرسون به مصدق سخن می‌گوید که گفته است: «اگر جلو مخالفت مردم با آمریکایی‌ها گرفته نشود دولت آمریکا تمام وابستگان خود را از ایران فراخواهد خواند». و برای سنگین کردن بار «اولتیماتوم» اضافه می‌کند: «البته روزولت توضیح نمی‌دهد که آیا اولتیماتوم همین بوده یا بیشتر!» آن وقت پاسخ جعلی، از قول دکتر مصدق، به روایت از شیادی همچون کرمیت روزولت، که در لاف و گزافه‌گویی دست او را از پشت بسته است، نقل می‌کند. هدف نیز چیزی جز خوار ساختن دکتر مصدق و معرفی او چونان آدمی درمانده و زبون و گوش به فرمان سفیر آمریکا، نمی‌باشد: «جنتلمن پیر که از لحن شدید لوی [هندرسون] آشکارا بکه خورده بود، دست و پای خود را گم کرد و تقریباً به التماس افتاد، که نه آقای سفیر مایل نیستم شما این کار را بکنید. اجازه بدهید رئیس پلیس را صدا کنم، خواهید دید که ترتیبی خواهد داد که هم میهنان شما مورد حمایت ویژه قرار بگیرند. مصدق قبل از اینکه هندرسون برود رئیس شهربانی را صدا می‌زند و دستورات لازم را به او می‌دهد». ^{۲۳} این یاوه‌سرایی‌ها، چنانکه بعداً خواهیم دید، تحریف گستاخانه‌ای از واقعیت گفتگوی آن‌هاست و اساساً سنجیتی با عزت نفس و فضایل اخلاقی دکتر مصدق ندارد.

بگذریم از دولت‌هایی نظیر شوروی سابق و رومانی چائوشسکو که هنوز کیانوری در خواب و خیال آن‌هاست. اما کدام دولت دموکرات، در کجای دنیا، سراغ دارید که تظاهرات غیرمجاز جمعیتی را، علی‌رغم اعلامیه‌های حکومت نظامی و شهربانی کل کشور، مبنی بر منع میتینگ و راه‌پیمایی تحمل کرده است، تا حکومت مصدق دومی باشد؟ آن هم تظاهرات جماعتی که در خیابان‌های شهر با بوق و کرنا راه افتاده تغییر رژیم مملکت را برغم نظرگاه

رهبر جنبش ملی حاکم «جشن» گرفته‌اند؟ و با عمل خود، اقتدار و موجودیت حکومت ملی را زیر سؤال برده‌اند!

متأسفانه، اغلب پژوهشگران ایرانی و خارجی که به روایت‌های کرمیت روزولت متکی بوده‌اند، در ارزیابی از نتایج گفتگوی هندرسون با دکتر مصدق دچار گمراهی شده و به ویژه در بررسی تأثیر پیامدهای آن بر حوادث روز ۲۸ مرداد و پیروزی کودتاجیان به برداشت‌های نادرستی رسیده‌اند. لذا دانستن حقیقت امر برای بحث ما حائز اهمیت است. در این جا سعی می‌کنم، حقیقت آنچه را که در این ملاقات روی داده، در پرتو اسناد موجود، به نظر خوانندگان برسانم:

براستی میان مصدق و هندرسون چه گذشت؟

روایتی که کرمیت روزولت از جریان ملاقات لوی هندرسن در ساعت ۶ عصر روز ۲۷ مرداد با دکتر مصدق در کتاب «ضد کودتا» نقل کرده، جز در بعضی جزئیات کم‌اهمیت، از آغاز تا پایان يك داستان ساختگی و گمراه کننده است. نکاتی که مورد بررسی ماست، نشان می‌دهد که گزارش نادرست و غرض‌آلودی، تا چه حد می‌تواند در مواردی، حتی جدی‌ترین پژوهشگران و صاحب‌نظران را به گمراهی بکشاند و خواننده را به درک نادرستی از حقایق تاریخی سوق دهد. آنچه به ویژه تعجب‌آور است، اظهارات برخی از پژوهشگران معتبر آمریکایی نظیر مارك گازیوروسکی، جیمز بیل و ریچارد کاتم است. زیرا اینان از مزیت دسترسی به اسناد و مدارک در ایالات متحده آمریکا برخوردار بوده و با عوامل دست‌اندرکار «سیا» در ایران گفتگو داشته‌اند. با این حال، چگونه باز پایه تحلیل و تفسیر آن‌ها از وقایع، همان روایت روزولت می‌باشد! تنها توضیح ممکن این است که آنها گزارش مشروح هندرسن به وزارت خارجه آمریکا را از آنها نیز پنهان کرده‌اند. تعجب‌آورتر آنکه، حتی در میان پژوهشگران طرفدار نهضت ملی ایران، کسی تکذیب و توضیحات مختصر و مفید دکتر مصدق در دادگاه نظامی و سپس اشاره‌های او در کتاب «خاطرات و تألمات» را مورد توجه قرار نداده و احتمالاً به حساب دفاع از خود مصدق گذاشته و نادیده گرفته است!

آنچه در این بحث برای ما مهم است، قبل از هرچیز دانستن چند و چون گفتگوست. زیرا در پرتو این شناخت است که می‌توان به نادرستی گزارش کرمیت روزولت و اظهارات کسانی نظیر کیانوری، وودهاوس، گازیوروسکی و دیگران که یاه‌سرنای‌های روزولت را تکرار

کرده و بر پایه آن به تفسیر رویدادها پرداخته‌اند، پی برد.

نخست فرازهایی از روایت روزولت را که به بحث ما مربوط می‌شود نقل می‌کنم: روزولت پس از ذکر این که دکتر مصدق بر سر هندرسون فریاد کشید که چرا از فرد مستبد و مرد یاغی که از ترس فرار کرده پشتیبانی می‌کنید، درجا پاسخ گستاخانه‌ای به دهان هندرسون می‌گذارد: هندرسن فرار شاه را با هجرت پیغمبر اسلام مقایسه کرده می‌گوید: «درباره این که شما می‌گوئید شاهنشاه فرار کرد، من به عنوان يك فرد مسیحی می‌خواهم يك سنت اسلامی را که پیغمبر شما پایه گذاشته، به یادتان بیاورم، و آن سنت هجرت است که او در سال ۶۲۲ مسیحی مکه را ترك کرد... نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم این است که اگر پیغمبر فرار کرد از ترس نبود، بلکه برای گسترش و تبلیغ رسالت‌اش بود. همان‌طور که هجرت پیغمبر سرآغاز طلوع اسلام به عنوان يك نیروی جهانی بود، هجرت شاهنشاه هم می‌تواند نشانه شکوفایی سلطنت او باشد!»! کریمیت روزولت به ترهات خود چنین ادامه می‌دهد: هندرسن با کنار گذاشتن زبان دیپلماتیک رایج به مصدق می‌گوید: «هم‌میهنان من بحق آشفته‌اند از اینکه می‌بینند مردی که آن‌ها او را رئیس دولت يك کشور دوست شناخته‌اند، به دلایلی که نه آنها و نه شخصاً درك نمی‌کنیم، از کشورش آواره شده است». هندرسن در پایان با لحنی شدید، از مزاحمت‌هایی که نسبت به اتباع آمریکایی صورت می‌گیرد با ارائه نمونه‌هایی شکایت کرده می‌گوید: «جناب آقای نخست‌وزیر اگر اینگونه آزاررسانی‌ها متوقف نشود، از دولت متبوع خود خواهم خواست که بخاطر منافع ملی کشورم تمام کسانی را که اینجا کار می‌کنند و نیز اشخاصی که حضورشان در اینجا ضرورت ندارد، فراخوانده شوند». بدنبال این حرف است که از زبان دکتر مصدق پاسخ بزدلانه‌ای جعل می‌کند: «جنتلمن پیر که آشکارا از لحن شدید لوی سراسیمه شده بود...» بقیه مطالب همانست که قبلاً نقل کرده‌ام و تکرار آن زائد است.

شکوهی هندرسون در باره آزار و اذیت اتباع آمریکایی، تقریباً تنها مطلبی است که ردپای آن را می‌توان در گفتگوی مفصل آن‌ها پی گرفت، که آن نیز برخلاف گزارش روزولت با لحن آرام و مؤدبانه و تفاهم‌آمیز بیان گشته است. اما پاسخی که وی به دکتر مصدق نسبت می‌دهد کاملاً ساختگی و نادرست است. دکتر مصدق نه تنها خود را نمی‌بازد، بلکه با متانت و استواری قابل تحسینی به سفیر می‌گوید: «این حمله‌ها کم و بیش اجتناب‌ناپذیر است. مردم ایران فکر می‌کنند که آمریکائیان مخالف آنان هستند و از همین رو به آنها حمله

می‌کنند». سفیر آمریکا در گزارش خود به وزارت امور خارجه می‌نویسد: «گفتم مخالفت نباید باعث حمله شود. پاسخ داد که ایران درگیرودار انقلاب است و در کشاکش انقلاب سه برابر نیروی معمول لازم است تا بتوان حفاظت کامل شهروندان آمریکایی را تأمین نمود. باید یادآور شوم که در زمان انقلاب آمریکا و هنگامی که آمریکائیان خواستار بیرون راندن بریتانیایی‌ها بودند، بسیاری از بریتانیایی‌ها در ایالات متحده مورد حمله قرار می‌گرفتند». از همین مختصر ملاحظه می‌گردد که روایت کریمت روزولت که کیانوری «استدلال» خود را برای تحقیر مصدق، بر پایه آن قرار می‌دهد، تا چه حد سست و نالاستوار است.

یکی دیگر از منابع دروغ‌پراکنی در باره چندوچون این گفتگو، عمیدی نوری یکی از هم‌دستان کودتاجیان است که با احراز پست معاونت نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، اجر خود را گرفت. او در خاطرات خود، مندرج در اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ می‌گوید که پس از شنیدن خبر ملاقات هندرسن و مصدق به سفارت آمریکا تلفن نموده و توسط علی‌پاشا صالح (مترجم هندرسن و مصدق) از سفیر توضیح خواسته است. به گزارش عمیدی نوری، سفیر پیام می‌فرستد: «این ملاقات از آن ملاقات‌ها نبود، بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسم می‌بیند، زیرا کشورش در اختیار توده‌ای‌هاست، دیگر رابطه‌ای با شما نخواهد داشت. دکتر مصدق جواب داد، من الان دستور می‌دهم جلوی تظاهرات توده‌ای‌ها را بگیرند. خیال می‌کنم این استنباط شما صحیح نباشد». آنگاه می‌افزاید: «غروب بود که یکی از دوستان تلفن نمود، الان در چهارراه مخبرالدوله پاسبان‌ها را دیدم اجتماع توده‌ای‌ها را که در آنجا علیه شاه نطق می‌کردند و تقاضای تغییر رژیم را داشتند، متفرق نمودند». ^{۲۴} می‌توان حدس زد که این داستان را عمیدی نوری با الهام از ضد اطلاعات تبلیغاتی سازمان «سیا» سرهمبندی کرده است.

تلگرام سری معاون وزیر خارجه آمریکا به سفیر در تهران در ۲۷ مرداد ماه، مؤید ساختگی بودن این موضوع و روشن‌گر نکات ظریف دیگری در رابطه با بحث ماست: ارسالی به سفارت تهران. فوری. شماره ۵۸۶ شماره آرشیو (788.00/8-2253) اطلاعات به لندن تلگرافی تحت شماره ۹۲۰ تکرار شد.

«خبرگزاری یونایتدپرس از مقامات خبری تهران نقل کرده است که سفیر هندرسن در مصاحبه خود با مصدق در تاریخ ۱۷ اوت به وی اعلان کرده است که دولت آمریکا دیگر دولت مصدق را به رسمیت نمی‌شناسد. چون شاه با اختیارات قانونی خود مصدق را عزل

کرده است. این عمل نیروهای مصدقی را شدیداً دستپاچه کرده است. نماینده یونایتد پرس در اینجا این اخبار را تکذیب کرده و گفته است که (در این مصاحبه) مسئله شناسایی هرگز مطرح نشد. با این همه این شایعه بر سر زبان‌ها افتاده است.

اگر پرسیدند بگوئید وزارت خارجه (آمریکا) این داستان را بکلی تکذیب می‌کند. شما لابد مایلید سرچشمه این گزارش را تحقیق کنید.

وزارت خارجه فعلاً در نظر ندارد بیانیهای در این مورد انتشار دهد.»

امضاء: بدل اسمیت [معاون وزیر خارجه آمریکا]

با وجود این، سازمان «سیا» موفق می‌شود با ارائه روایت کاملاً مجعولی از جریان گفتگوهای دکتر مصدق با هندرسون، به مدت چهل سال به دشمنان نهضت ملی ایران آذوقه تبلیغاتی برساند و پژوهشگران حقیقت‌جو را نیز تا حدی به گمراهه بکشاند.

جلوگیری از تظاهرات عصر روز ۲۷ مرداد به درخواست هندرسون بود؟

چه رازی در میان است که در اغلب روایت‌ها، دستور جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها در عصر و شامگاه روز ۲۷ مرداد به ملاقات هندرسون و مصدق ربط داده می‌شود؟ اساساً چرا این چنین گستاخانه واقعیت آنچه در میان دکتر مصدق و هندرسون گذشته، تحریف شده و وارونه جلوه‌گر گردیده و از مصدق، آدمی زبون و گوش به فرمان سفیر آمریکا، تحویل افکار عمومی داده‌اند؟

گمان می‌رود هدف اصلی، به گمراهه کشاندن ایرانیان، در داوری نسبت به سلامت نفس و پاکدامنی سیاسی مردی است که در تاریخ معاصر ایران، نماد جنبش ملی ایرانیان برای آزادی و استقلال بوده است. متأسفانه پژوهشگران جدی نظیر مارک گازیوروسکی که ظاهراً از چنین منابعی الهام گرفته‌اند، شاخ و برگ‌هایی نیز به آن افزوده‌اند. به این اظهارات گازیوروسکی توجه فرمائید: «...هندرسون سفیر آمریکا درخواست کرد نیروهای پلیس که در قرارگاه‌های خود ناظر اوضاع بودند، برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان وارد عمل شوند. در این موقع مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت‌ساز بود. این تصمیم موافقت با درخواست آمریکا در پراکنده ساختن تظاهر کنندگان بود. سران حزب توده نیز اعضای خود را از خیابان‌های تهران فراخواندند. روز چهارشنبه [۲۸ مرداد]، بسیاری از افراد پلیس به صف مخالفان پیوستند. توده‌ای‌ها نیز افراد خود را از معرکه دور نگاه داشته و

خیابان‌ها را تخلیه کردند. بدین ترتیب نیرویی برای مقابله با طرفداران زاهدی که آن روز در خیابان‌ها بودند، وجود نداشت»^{۲۵} ملاحظه می‌شود با چه بی‌انصافی، حتی گناه بی‌عملی رهبری حزب توده نیز به گردن دکتر مصدق انداخته می‌شود.

نمونه دیگر از این افسانه سرائی‌ها گزارش ژرار دو ویلیه نویسنده فرانسوی از این دیدار است: «هندرسُن به مصدق نشان داد که چه دامی برایش تهیه کرده‌اند و چگونه در آن خواهد افتاد. از او می‌پرسد، آیا واقعاً میل دارد ببیند که تانک‌های روسی بر کشورش حکومت و فرماندهی کنند! گفته می‌شود که هندرسُن توانست مصدق را از راهی که می‌رفت بازگرداند و نگذارد زیر تسلط حزب توده قرار گیرد... مصدق می‌پذیرد که برای مقابله با کودتائی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد...». وی سپس اضافه می‌کند: «...هندرسُن نزد کیم روزولت می‌رود و همه چیز را نقل می‌کند. دو

مرد آمریکایی اوضاع را بررسی می‌کنند. پس اکنون می‌توان کار را آغاز کرد».^{۲۶} در پیدایش این قبیل گزارش‌های بی‌پایه، هم سوءنیت افراد مؤثر بوده و هم «ضد اطلاعات» هدفمند سازمان «سیا». هدف نیز تحریف تاریخ و توجیه کودتای همایونی است که گوئی ایران را از افتادن به زیر تانک‌های روسی، آن هم با تمکین و نوعی تبنانی با مصدق، نجات داده است. گستاخانه‌ترین روایت در این سمت و سوی فکری، از ارتشبد حسین فردوست است. بدیهی است که چنین برداشت‌های یک‌جانبه‌ای، سخت به دل کیانوری می‌نشیند، که انگیزه و هم و غم‌اش توجیه سیاست نادرست رهبری حزب توده و چرکین کردن سیمای دکتر مصدق است. بیهوده نیست که چنین اراجیفی را به عنوان «مطالب بسیار جالب» زینت‌بخش خاطرات خود می‌کند. «تاریخ‌نگاری» به راه و روش کیانوری به چنین خزعبلاتی هم نیاز دارد. کیانوری پس از این صغری و کبری چیدن، چنین حکم می‌دهد: «پس از ملاقات دکتر مصدق با لوی هندرسُن، که طی آن هندرسُن دکتر مصدق را تهدید کرده بود، او دستور سرکوب شدید نظاهرکنندگان را صادر کرده بود. وود هاوز [لابد منظوروش مارک گازپوروسکی است] این تصمیم دکتر مصدق را یک «تصمیم سرنوشت‌ساز» و بزرگ‌ترین اشتباه دکتر مصدق می‌داند که در اثر آن میدان را از هوادارانش خالی کرد و برای دشمنانش آماده نمود».^{۲۷}

اما روایت سراپا ساختگی حسین فردوست آشکارا یک پرووکاسیون است. فردوست مدعی است، اقدامات حزب توده پس از فرار شاه موجب می‌شود که «مصدق با طیب خاطر کناره‌گیری خود و بازگشت محمدرضاشاه را بپذیرد و تسلیم شود». او در تأیید «نظریه»ی

خود، روایت شگفت‌انگیز زیر را جعل می‌کند: «...مصدق وقتی دید خیابان‌ها در تصرف توده‌ای‌هاست، وضع را نگران‌کننده دانست و با سفیر آمریکا ملاقات نمود و عجز خود را در مقابل حزب توده اعلام داشت. سفارت آمریکا بلافاصله با مقامات آمریکا تماس گرفت که منجر به ملاقات سفیر آمریکا در ایتالیا با محمدرضا شد. سفیر وضع تهران را به اطلاع محمدرضا رساند و در روز ۲۶ مرداد مقاماتی از آمریکا به ملاقات محمدرضا آمدند. در تهران هم مصدق با تمام طرح آمریکا، که از طریق سفیر به او اطلاع داده شد، موافقت کامل نمود!»^{۲۸} تمام عناصر این روایت کذب محض است. فردوست یا هرکس دیگری که این داستان را ساخته، مسلماً بوئی از اخلاق نبرده است.

البته روایت‌های رنگارنگ و همواره خلاف حقیقت به این موارد محدود نیست. من این نمونه‌ها را آوردم تا خوانندگان این نقد را با برداشت‌های بی‌پایه و غرض‌آلودی آشنا کنم که در باره این ملاقات، در ده‌ها مقاله و کتاب و پژوهش، درج شده است.

واقعیت از این قرار است که لوی هندرسن سفیر آمریکا به هنگام کودتای ۲۵ مرداد در بیروت بسر می‌برد. پس از شکست غیرمنتظره کودتا در اثر اصرار ماتیسون کاردار سفارت، به شتاب وارد تهران می‌شود (عصر روز ۲۶ مرداد). در میان اسناد وزارت خارجه آمریکا تلگراف‌های زیر جلب توجه می‌کند:

۱- سند شماره ۳۴۸، ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) ساعت ۸ بعدازظهر ۱۹۵۳

به وزارت خارجه تحت شماره ۳۴۸ - تکرار اطلاعات CT ۸۱۰۱۹ لندن ۷۲ -

بیروت ۳۳، (شماره آرشیو 788.00/8-1653)

بیروت به سفیر هندرسن

فرار شاه و عدم اطمینان به عملیات زاهدی - احتمالاً مصدق را برنده این کشمکش طولانی ایرانی‌وار برای یک نیروی سیاسی در کشور می‌کند.

به نظر سفارت کاملاً محتمل است که مصدق یک شورای سلطنتی تعیین کند که نیازهای میان‌زمانی را برآورد، تا وقتی که احتمالاً جمهوری ایران را اعلام کند.

ما معتقدیم که در اوضاع فعلی و تا زمان تصمیم‌گیری توسط وزارت خارجه [آمریکا] در باره مسائل مختلف سیاسی که متأثر از رویدادهای تازه است، بازگشت فوری سفیر ضروری است. ولی چون جریان هنوز متغیر و نامعلوم است پیشنهاد ما این است که در صورت بازگشت مجبور نشود برای مصاحبه رسمی حاضر شود.

برخورد و اظهارات و عملیات دولت مصدق در چند روز آینده هم چنین می تواند وزارت خارجه ما را برای برگزیدن خطوط اساسی که باید دنبال نمود، کمک کند.

امضاء - ماتیسون

۲- سند شماره: ۳۵۵ - ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) ساعت ۸ صبح (شماره آرشیو 788.00/8-1753)

از: تهران به بیروت برای سفیر هندرسن تحت شماره ۳۷. رونوشت به وزارت خارجه شماره ۳۵۷

حکومت (مصدق) امروز صبح آشکارا بر اوضاع مسلط است. پیشنهاد می کنم شما بلافاصله حرکت کنید. بسیار خوشوقت خواهم شد اگر زودتر تاریخ دقیق ورودتان را اطلاع دهید. زیرا نخست وزیر به کرات جوایای تاریخ قطعی ورود شما شده است.

امضاء - ماتیسون

برای درک بهتر جو ملاقات و گفتگو میان هندرسن و دکتر مصدق و پی بردن به بزرگی دروغ پردازی های کریمیت روزولت و دیگران در باره لحن گفتار هندرسن و اظهارات او، توجه به نکته زیر اهمیت دارد:

دولت آمریکا پس از شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد سخت به تکاپو می افتد تا با تغییر رفتار و دادن گذشت هایی، با دکتر مصدق کنار بیاید. بازگشت سریع سفیر هندرسن و تقاضای ملاقات فوری با دکتر مصدق و چند و چون این گفتگو، باید در بستر چنین سیاست و انگیزه هایی مورد ارزیابی قرار گیرد. لذا لحن او نمی توانسته است حالت عتاب و خطاب و یا آن گونه که کیانوری شاخ و برگ می دهد، شکل «اولتیماتوم» بخود بگیرد و یا بخواهد مصدق را «به شدت وحشت زده کند».

در اسنادی که قبلاً در فصل بیست و سوم در بخش مربوط به «موضع دولت های آمریکا و انگلیس» به اطلاع خوانندگان رساندم، به ویژه سند شماره ۳۴۶ و پیام سری سفیر انگلیس در آمریکا به دولت متبوعه اش در عصر روز سه شنبه ۲۷ مرداد ماه، ملاحظه می شود که دولت آمریکا به دنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد، در اندیشه ی اتخاذ تدبیری برای دمساز کردن خود با دکتر مصدق است تا بتواند «چیزی از مواضع خود را در ایران حفظ کند».

گزارش همه جانبه ای که شخص هندرسن ساعت ده همان شب، پس از ملاقات با دکتر مصدق به وزارت خارجه آمریکا ارسال داشته، سند باارزشی است که همه تفسیرهای

خودسرانه و برداشت‌های بی‌پایه را رسوا می‌سازد. در اینجا متن کامل این گزارش را با وجود طولانی بودن، بی‌کم‌وکاست به آگاهی خوانندگان می‌رسانم تا تصور نشود چیز مهمی از قلم افتاده است. این کار را به خاطر پاسداری از حیثیت سیاسی رهبر نهضت ملی ایران، که این‌چنین ناجوانمردانه مورد تجاوز قلمی قرار گرفته است، ضروری می‌دانم. با مطالعه این سند مهم تاریخی، ملاحظه خواهد شد که رهبر نهضت ملی در آن شرایط دشوار با چه استواری و صلابت با سفیر آمریکا روبرو می‌شود. این عبارت دکتر مصدق که به هندرسن می‌گوید: «جبهه ملی مصمم است که قدرت را در ایران حفظ کند و تا آخرین نفس به تلاش خود در این راه ادامه خواهد داد، حتی اگر همه اعضای آن نیز زیر تانک‌های بریتانیایی و آمریکایی له شوند»، هر ایرانی میهن‌دوست را بر آن می‌دارد که با احساس غرور ملی، در برابر عظمت روحی این مرد، سر فرود آورد. اینک متن کامل گزارش هندرسن، سفیر ایالات متحده در ایران به وزارت امور خارجه، از گفتگوی خود با مصدق.

تهران، ۱۸ اوت ۱۹۵۳ (۲۷ مرداد ۱۳۳۲) ساعت ده شب

«این تلگرام در سه بخش مخابره شد و یک کپی از آن نیز به لندن ارسال گردید.

سفیر هندرسن روز پیش از مخابره تلگرام به تهران بازگشته بود.

۱- گفتگوی من با مصدق امشب یک ساعت طول کشید. او مرا با لباس رسمی (و نه با لباس خواب) و آنچنان که در مراسم تشریفاتی معمول است، به حضور پذیرفت. طبق معمول مؤدب بود، اما در رفتار او شراره‌های پنهان آزرده‌گی را احساس می‌کردم. پس از خوشامدگوئی‌های معمول، بابت رویدادهای پیاپی دو ماه گذشته که در آنجا حضور نداشتم ابراز تأسف کردم و افزودم که متأسفم از اینکه اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران را وخیم‌تر از دو ماه پیش می‌بینم. اظهارات مرا با لبخندی کنایه‌آمیز تأیید کرد و سپس سکوت برقرار شد.

۲- تأکید کردم که بویژه افزایش تعداد حملات به شهروندان آمریکایی مورد نظر من است. او پس از حوادث شیراز و رهنمودهایی برای نیروهای انتظامی صادر کرده بود و آنان تدابیر حفاظت از آمریکاییان را شدت بخشیده بودند. متأسفانه چنین بنظر می‌رسد نیروهای انتظامی که دوباره اهمال کار شده‌اند هر ساعت گزارش حمله تازه‌ای به شهروندان آمریکایی، نه تنها در تهران، بلکه در سایر جاها نیز، بدست من می‌رسد.

۳- مصدق گفت که این حمله‌ها کم‌ویش اجتناب‌ناپذیر است. مردم ایران فکر

می کنند که آمریکاییان مخالف آنان هستند و از همین رو به آمریکاییها حمله می کنند. گفتم مخالفت که نباید باعث حمله شود. پاسخ داد که ایران درگیرودار انقلاب است و در کشاکش انقلاب سه برابر نیروی معمول لازم است تا بتوان حفاظت کامل شهروندان آمریکایی را تامین نمود. باید به یاد بیاورم که در زمان انقلاب آمریکا و هنگامی که آمریکاییان خواستار بیرون راندن بریتانیاییها بودند، بسیاری از بریتانیاییها در ایالات متحده مورد حمله قرار گرفتند. گفتم اگر ایرانیان خواستار بیرون راندن آمریکائیان هستند، نیازی به حمله به افراد نیست. ما خودمان همگی می رویم. او گفت که دولت ایران نیست که این را می خواهد آمریکاییان کشور را ترک کنند، بلکه برخی از افراد مردم هستند که این را می خواهند و علت حمله آنان همین است. تکرار کردم که سران هیئت نظامی آمریکا، هیئت ژاندارمری آمریکا، و ت.س.ی. (T.C.I) امروز به من گزارش داده اند که مقامات ایرانی که در ارتباط با آنان کار می کنند، اطمینان داده اند که مایلند این هیئتها کار خود را در ایران ادامه دهند و از حداکثر همکاری مقامات ایرانی برخوردار خواهند بود. این سران همچنین گفتند که تاکنون هرگز تا به این درجه همکاری تمام و کمال و مؤثر از جانب مقامات ایرانی مشاهده نکرده اند. من از گزارش وضع حاضر به واشنگتن خودداری کرده بودم تا بتوانم ابتدا با خود مصدق گفتگو کنم. می خواستم در باره این هیئتهای یاری دهنده آمریکایی و نیز در باره حفظ امنیت افراد این هیئتها نظر او را جویا شوم. در شرایطی که افراد هیئتهای آمریکایی پیوسته مورد توهین و آزار مشتکی او باش قرار می گیرند، پافشاری برخی از مقامات ایرانی برای نگاهداشتن این هیئتها دردی را دوا نمی کند.

۴- نخست وزیر گفت اطمینان دارد که نیروهای انتظامی برای حفظ امنیت آنان از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند. عدم موافقت خود را ابراز داشته و بخشهایی از گزارشهایی را که در طول روز از اعضاء هیئتهای یاری رسانی آمریکایی بدستم رسیده بود، برایش خواندم. در برخی از آنها گفته می شد که پلیس در دفاع از آنان منفعل بوده است. او گفت آرزومند است به من اطمینان دهد که خواستار ماندن هیئتهای یاری رسانی است و افزود که معتقد است که آنان خدمات ارزنده ای انجام می دهند و به موضوع امنیت آنان رسیدگی خواهد کرد.

۵- پس از سکوتی دیگر گفتم سپاسگزار خواهم بود اگر بطور محرمانه و برای اطلاع کشورم بگوید که در چند روز اخیر دقیقاً چه چیزی رخ داده است و افزودم که دولت ایالات

متحده هم به جریان حوادث و هم به بازتاب رسمی اوضاع علاقمند است. او صحبت‌های مرا چنین تعبیر کرد که گویا به نامه رئیس جمهوری خطاب به او در ماه ژوئیه گذشته اشاره می‌کنم و یادآور شد که توافق شده بود که این نامه‌ها محرمانه بمانند و تا زمانی که آمریکا پاسخ مساعد نداده است متن آنها انتشار نیابد. معتقد بود که مقامات آمریکایی در واشنگتن یا تهران بطور مستقیم یا غیرمستقیم و به عمد اطلاعات مربوط به نامه‌ها را به مطبوعات ایرانی طرفدار بریتانیا درز داده‌اند و ایالات متحده برخلاف تمایل او اصرار در انتشار نامه‌ها داشته است. او گفت که در واقع هرگز راضی به انتشار آنها نبوده و مبهوت شده است از اینکه نامه‌ای از سفارت ما دریافت کرده که در آن از او قدردانی کرده‌اند که نسبت به انتشار نامه‌ها ابراز تمایل کرده است. هنگامی که دولت ایالات متحده را مصمم به انتشار آنها دیده، عاقبت او نیز پافشاری کرده است که در این صورت یادداشت‌های مبادله شده در ژانویه گذشته میان او و رئیس‌جمهور تازه منتخب نیز منتشر شوند. گفتم که به تصور من درز اطلاعات از دفتر خود او بوده است و شکل مخدوش شده‌ای از نامه رئیس جمهوری انتشار یافته که برای ایالات متحده نامطلوب بوده و پس از آن بوده است که دولت ایالات متحده در مورد انتشار نامه‌ها پافشاری کرده است. او خشمگینانه درز اطلاعات از جانب ایرانیان را رد کرد و گفت که جز خود او و اللهیار [صالح] و منشی ایرانی سفارت آمریکا و مترجم، هیچکس دیگری از وجود این نامه‌ها اطلاع نداشته است. نامه‌ها را در میان کاغذهای شخصی خود و نه در پرونده‌های دفترش نگهداری کرده است. به اشاره فهماندم که اطمینانی نیست که کاغذهای شخصی او بدرستی و دور از دسترس مأموران زبردست نگهداری می‌شوند. همچنین خاطر نشان کردم که برخی دستگاه‌های مدرن استراق سمع وجود دارند که می‌توانند باعث شوند که این قبیل اطلاعات بدست مأموران طرفهای متخاصم با ایران و ایالات متحده بیفتند. او همچنان پافشاری می‌کرد که برخی آمریکاییان عمد داشته‌اند که با درز دادن و شایع کردن محتوای نامه رئیس جمهوری، دولت را تضعیف کنند. گفتم اطلاع دارم که نامه‌ها هم در ایالات متحده و هم در تهران در دست کارمندان مورد اعتماد و بسیار محفوظ نگاهداری شده‌اند و اطمینان دارم که هیچ چیزی از جانب ایالات متحده درز نکرده است.

۶ - سپس مصدق رئوس حوادثی را که به انحلال مجلس انجامیده بود، برشمرد.

روایت او بطور کلی منطبق بر اطلاعاتی بود که پیشتر از جانب سفارت به وزارت امور خارجه داده شده است. بعلاوه اظهار داشت که ۳۰ نفر از نمایندگان مجلس آشکارا توسط بریتانیا

خریداری شده‌اند. تنها ۴۰ رأی خرید نشده باقی مانده است. ده رأی از این ۴۰ رأی نیز می‌توانستند بسادگی به قیمت ۱۰۰۰۰۰ تومان خریداری شوند و هنگامی که او شنیده است که مذاکراتی در جهت خریداری آنها در جریان است، بر این قرار آمده است که مجلس دست‌نشانده بریتانیا در جهت منافع مردم ایران نیست و باید برچیده شود. آنگاه نظر مرا درباره اقدام خود در انحلال مجلس پرسید.

۷ - یادآور شدم که از من می‌خواهد درباره امور داخلی ایران اظهار نظر کنم. می‌دانستم که اینگونه اظهار نظرها از جانب دیپلمات‌های خارجی معمول نیست. با این حال او به یاد داشت که در خلال برخی از گفتگوهای پیشین من توانسته بودم بر این تردید خود چیره شوم. گفتم تنها نظری که در این خصوص مایلم ابراز کنم این است که این امر برای ایران اسف‌انگیز است و برای مردم ایران افتخاری ندارد که دولت ایران آشکارا نمی‌تواند متکی بر یک پارلمان باشد. ایران در خطرناک‌ترین موضع بین‌المللی واقع شده است و فکر می‌کنم که اگر همه ارگانه‌های مندرج در قانون اساسی ایران می‌توانستند لااقل با کمترین هماهنگی ممکن کار کنند، امن‌تر می‌بود.

۸ - گفتم که به حوادث روزهای اخیر علاقه ویژه‌ای دارم و مایلم درباره تلاشهایی که برای نشان دادن سرلشگر زاهدی بجای او بعمل آمد بیشتر مطلع شوم. او گفت که در شامگاه پانزدهم اوت (۲۴ مرداد - م.م.) سرهنگ نصیری بسوی خانه او آمده بود و بظاهر قصد بازداشت او را داشت. اما خود سرهنگ نصیری را دستگیر کردند و عده دیگری نیز دستگیر شدند. او سوگند خورده بود که شاه را خلع نکند و اگر شاه دست به ماجراجویی‌هایی از این قبیل زده بود، او می‌توانست همچنان به عهد خود وفادار بماند. اما روشن بود که نصیری را شاه برای دستگیری او فرستاده بود و شاه را نیز بریتانیایی‌ها تحریک کرده بودند.

۹ - از مصدق پرسیدم که آیا او دلیلی دارد که بیندازد که شاه فرمان عزل او از مقام نخست‌وزیری و نشان دادن زاهدی بجای او را صادر کرده است؟ مصدق گفت که خود هرگز چنین فرمانی را ندیده است و فرقی هم نمی‌کرد اگر می‌دید. موضع او از چندی پیش این بوده است که شاه تنها مقامی تشریفاتی است، و نیز در حوزه اختیارات شاه نیست که فرمان تغییر دولت را صادر کند. گفتم که بویژه به این نکته علاقمندم و می‌خواهم که گزارش دقیق برای دولت ایالات متحده ارسال کنم. پرسیدم که آیا درست فهمیده‌ام که: الف -

او اطلاع رسمی ندارد که آیا شاه فرمان عزل او را از نخست‌وزیری صادر کرده است یا نه؛ و ب - حتی اگر او اطلاع می‌یافت که شاه چنین فرمانی صادر کرده است، در شرایط حاضر این فرمان را بی اعتبار تلقی می‌کرد؟ او گفت «دقیقاً».

۱۰ - پیش از عزیمت از آنجا، به مصدق گفتم که در طول ۲۴ ساعت پس از بازگشتم به تهران، اعضای خانواده‌های کارمندان آمریکائی مقیم اینجا اشارات و کنایاتی از برخی از مقامات ایرانی شنیده‌اند که این تصور را در من ایجاد کرده است که مقامات ایرانی گمان می‌کنند که سفارت ما به پناه‌جویان سیاسی ایران پناه می‌دهد و من باید به او بگویم که این موضوع بکلی بی‌پایه است. موضع من در این خصوص بشرح زیر است: الف - اگر پناه‌جویان سیاسی بکوشند که وارد محوطه سفارت شوند، از ورود آنان جلوگیری خواهد شد؛ ب - اگر موفق شوند که خود را به محوطه سفارت برسانند، تلاش خواهیم کرد آنان را قانع کنیم که به میل خود سفارت را ترک کنند؛ پ - اگر نخواهند با میل خود بیرون بروند، قصد دارم به اطلاع مقامات ایرانی برسانم که عده‌ای در سفارت ما پناه جستند و آنگاه با تلگراف از دولت خود کسب تکلیف خواهیم کرد.

۱۱ - مصدق از اظهارات من تشکر کرد و گفت که می‌خواهد او نیز نکته‌ای بر آن بیافزاید و آن اینکه اگر کسانی از فراریان سیاسی ایرانی در سفارت پناه جستند، او مایل است که سفارت آنان را همانجا نگاهدارد. پرسیدم که در این صورت آیا دولت ایران پیش‌بینی پرداخت هزینه‌های نگهداری و خورد و خوراک این افراد را کرده است، یا آنکه او انتظار دارد که این هزینه‌ها از محل ذخایر اصل ۴ پرداخت شوند؟ او گفت که دولت ایران با وجود بودجه محدود، با گشاده‌رویی هزینه‌های این پناه‌جویان را خواهد پرداخت.

۱۲ - هنگام ترک آنجا بنظرم رسید که روحیه مصدق بهتر شده است. با این حال با توجه به خویشتن‌داری غیرعادی او احساس می‌کردم که نسبت به دولت ایالات متحده، یا لاقلاً نسبت به مقامات ایالات متحده بدگمان است که در کوشش برای عزل او دخالت دارند، یا آنکه پیشاپیش و جانبدارانه از این تلاشها آگاهند. در گفتار او اینجا و آنجا طعنه‌هایی وجود داشت که اگرچه بظاهر جنبه شوخی داشت، اما نیشدار بود. این طعنه‌ها بطور کلی می‌رسانید که گویا ایالات متحده در کوشش برای برکناری او از نخست‌وزیری با بریتانیا تبانی کرده است. برای نمونه در يك جا تاکید کرد که جبهه ملی مصمم است که قدرت را در ایران حفظ کند و تا آخرین نفس به تلاش خود در این راه ادامه خواهد داد،

حتی اگر همه اعضاء آن زیر تانک‌های بریتانیایی و آمریکایی له شوند. هنگامی که من ابروهای خود را با تعجب بالا بردم، او از ته دل خندید.

۱۳ - امیدوارم اقدامات ویژه‌ای برای جلوگیری از درز مطالب این پیام بعمل آورید».

امضاء - هندرسون

الحق مقامات دولتی آمریکا توصیه سفیر هندرسون را در اتخاذ اقدامات ویژه برای مخفی نگه داشتن این گزارش به بهترین نحو رعایت کردند و چهل سال حقیقت را از انظار جهانیان و به ویژه مردم ایران پنهان نگه داشتند. تا فرومایگانی نظیر کریمت روزولت، فرصت یابند شخصیت رهبر نهضت ملی ایران را لگه‌دار کنند. دردآور آن که دبیر اول حزب توده ایران نیز با دستاویز قرار دادن و حتی شاخ و برگ دادن به همان یاوه‌سرائی‌ها، هدف مشابهی را دنبال می‌کند.

مقایسه آنچه دکتر مصدق در پاسخ به سفیر آمریکا درباره حمله به شهروندان آمریکایی بیان داشته با روایت ساختگی کریمت روزولت که می‌گوید: «جنتلمن پیر که... دست و پای خود را گم کرد و به التماس افتاد...»، نهایت بی‌اخلاقی و سبک‌سری او را می‌رساند. گزارش تفصیلی سفیر آمریکا که بلافاصله پس از مذاکرات مخابره شده، در عین حال تکذیب قاطع ادعای کیانوری و دیگر کسانی است که متفرق ساختن تظاهرکنندگان عصر روز ۲۷ مرداد را به این گفتگو و «دستور» و «اولتیماتوم» هندرسن ربط می‌دهند.

توضیح نکته دیگری نیز ضرورت دارد: وقتی سفیر می‌پرسد، آیا او دلیلی دارد که بپندارد شاه فرمان عزل او را از مقام نخست‌وزیری و نشاندن زاهدی به جای او را صادر کرده است، جواب دکتر مصدق منفی است. می‌گوید: «هرگز چنین فرمانی را ندیده است و فرقی هم نمی‌کرد اگر می‌دید». دکتر مصدق در این پاسخ در واقع مطلبی را حاشا نکرده است. زیرا از آغاز در اصالت «فرمان» تردید داشت. در محکمه نظامی نیز می‌گوید: «به محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصالت آن تردید است، به آقای سر تیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک چنین دستخط را که اصالت ندارد و با این صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید».^{۲۹} اولین عکس‌العمل او در بامداد روز ۲۵ مرداد این است که از وزیر دربار بخواهد درباره صحت این فرمان از شاه استفسار بکند و آن‌گاه متوجه فرار شاه می‌شود. دکتر مصدق در دادگاه نظامی، چندین بار به تفصیل، دلایل تردید خود را در اصالت فرمان توضیح می‌دهد. بخاطر همین تردید در اصالت فرمان است که دکتر مصدق حتی به همکاران

نزدیک و اعضای هیئت دولت نیز چیزی نمی‌گویند. دکتر صدیقی وزیر کشور، که در سحرگاه روز ۲۵ مرداد به خانه دکتر مصدق می‌شتابد، در حضور دکتر فاطمی، ماجرای شب گذشته را از او می‌پرسد. دکتر مصدق در پاسخ می‌گوید: «کودتائی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به عمل آمد». دکتر صدیقی باز می‌پرسد: «موضوع نامه یا فرمان چه بود؟ مصدق می‌گوید: «چیزی نبود». وزرای دیگر دکتر مصدق که به عنوان شاهد در دادگاه صحبت می‌کنند گواهی مشابهی می‌دهند. بنابراین اگر دکتر مصدق به خاطر تردید جدی در اصالت فرمان شاه سخنی درباره آن به وزرا و نزدیکان خود نمی‌گوید، چه دلیلی داشت که با سفیر آمریکا خودمانی‌تر صحبت کند. دکتر مصدق در دادگاه نیز با شجاعت گفت: «اگر این دستخط اصالت هم می‌داشت، نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه، پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند».^{۳۰}

آنچه به ویژه از مطالعه گزارش سفیر آمریکا دستگیر خواننده می‌شود، بی‌پایه بودن سایر داستان‌سرائی‌هاست. نظیر مقایسه فرار شاه با هجرت پیغمبر اسلام، ساخت و پاخت مصدق با سفیر آمریکا در تمکین به کودتا، «اولتیماتوم» سفیر به دکتر مصدق و دروغ‌های شاخدار دیگری که نمونه آن قبلاً خاطر نشان شد.

دکتر مصدق در کنج تبعیدگاه احمدآباد، در پاسخ به مندرجات روزنامه اتحاد ملی مورخ دی ماه ۱۳۳۴ که پس از اشاره به ملاقات هندرسن با دکتر مصدق به روال دیگران نوشته بود: «متعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ای‌ها داده شد».^{۳۱} به این توضیح کوتاه اکتفا می‌کند که بگوید: «مندرجات روزنامه مزبور خلاف حقیقت است. چون آقای سفیر کبیر آمریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده‌ای هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعدازظهر بود، صادر شده بود». اینک با مطالعه گزارش مشروح هندرسن، مشاهده می‌گردد که اظهارات او عین حقیقت است.

بررسی جریانات روز ۲۷ مرداد نشان می‌دهد که حکومت مصدق بخاطر نگرانی از زیاده‌روی‌های روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد، موضوع منع نمایش‌های خیابانی و به ویژه جلوگیری از تشنج‌آفرینی‌های حزب توده و سازمان‌هایی نظیر پان‌ایرانیست‌ها و سومکا، که مرتب در خیابان‌ها به درگیری و زدوخورد با توده‌ای‌ها مشغول بودند مطرح می‌سازد. دکتر صدیقی در دادگاه نظامی مصدق شرح می‌دهد که صبح روز ۲۷ مرداد، طبق معمول برای شرکت در جلسه کمیسیون امنیت به منزل نخست‌وزیر می‌رود. سرتیب ریاحی رئیس ستاد ارتش،

سرتیپ مدبر رئیس شهربانی کل کشور، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران نیز حضور داشته‌اند. سرتیپ ریاحی موضوع را بازتر می‌کند: «صبح روز ۲۷ مرداد با حضور فرماندار نظامی موضوع اقدامات توده‌ای‌ها و اهانت‌هایی که به افسران می‌کردند خدمت آقای دکتر مصدق مطرح شد. در آن‌جا تصمیم کلی، نشان دادن شدت عمل علیه توده‌ای‌ها با اجازه ایشان گرفته شد».^{۳۲} برپایه همین مذاکرات بود که همان روز اعلامیه شهربانی کل کشور درباره منع تظاهرات خیابانی صادر می‌شود و فرماندار نظامی هرگونه اجتماع غیرمجاز را در اطلاعیه جداگانه‌ای ممنوع اعلام می‌کند. این اعلامیه‌ها هم در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد و هم از رادیو پخش می‌شود. منتهی رهبری حزب به تصمیم دولت و اعلامیه‌های مقامات انتظامی حکومت ملی، بی‌اعتنا می‌ماند و جوانان را با بار کردن شعار هیجان‌انگیز و تحریک‌آمیز «جمهوری دموکراتیک» به خیابان‌ها می‌فرستد.

چپ‌روی‌ها و تشنج‌آفرینی‌های آن چند روز سرنوشت‌ساز، چه بدست حزب توده و چه از سوی برخی از رهبران و سازمان‌های جبهه ملی، بجای تعمیق و تقویت جنبش ملی، به کودتاجیان یاری رساند، تا زمینه آشوب ۲۸ مرداد را فراهم سازند و فاتحه نهضت ملی را بخوانند.

ایرادی اگر به حکومت دکتر مصدق در این مورد وارد است، این نیست که چرا در آن روزها جلو تظاهرات حزب توده برای جمهوری دموکراتیک را گرفت. ایراد در آنست که این کار را با قاطعیت لازم صورت نداد. زیرا آنچه حکومت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق و ملت ایران نیاز داشت، آرامش بود. تا بتواند به طور عقلانی و با درایت، خلاء ناشی از فرار شاه از کشور را پر نماید. حزب توده ایران با وجود این که یک نیروی چپ و مترقی بود، در آن مقطع تاریخی، عملاً کارش خصومت با نهضت ملی و کارشکنی و ناخواسته، جاده صاف کن ارتجاع و دشمنان حکومت ملی مصدق بود. لذا می‌بایست از همان صبح ۲۵ مرداد، با اعلام حالت اضطراری و اشغال نظامی شهر تهران، با قاطعیت از هرگونه تظاهرات خیابانی و میتینگ، له و علیه، جلوگیری نماید. در عین حال، دکتر مصدق می‌بایست از طریق رادیو با مردم به صحبت بنشیند و علت و لزوم حفظ آرامش و اجتناب از تنش سیاسی را توضیح دهد و با رهبری حزب توده ایران نیز گفتگو می‌کرد و آنان را بر سر عقل می‌آورد. (۱)

پانوشته‌های فصل بیست و چهارم

۱. از کتاب روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، جلد دهم، سند شماره ۳۴۱، شماره بایگانی 1253-8/8-788. بتاريخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۲
 ۲. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۳۳۲
 ۳. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۰
 - ۴ و ۵. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۶۷
 ۶. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، جلد دوم، صفحه ۶۹۰
 ۷. خاطرات و تألمات، دکتر مصدق، صفحه ۲۲۷
 ۸. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۰
 ۹. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۷۳
 ۱۰. به نقل از کتاب ۵ روز رستاخیر ملت ایران، احمد بنی احمد، صفحات ۱۸۲ - ۱۸۰
 ۱۱. به نقل از کتاب قلم و سیاست، محمدعلی سفری، صفحه ۸۴۱
 ۱۲. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۸۵۹
 ۱۳. همان منبع شماره ۶، صفحات ۴۷۷ - ۴۷۶
- درباره سخنرانی دکتر فاطمی در عصر روز ۲۵ مرداد، در میدان بهارستان و نیز سرمقاله‌های تند و تحریک آمیز او در باختر امروز در فاصله ۲۵ تا ۲۷ مرداد، ذکر مطلب زیر حائز اهمیت است. هنگامی که دکتر فاطمی در زندان لشگر ۲ زرهی بود، مدتی نزدیک سلول آیت الله زنجانی، از مجاهدان بزرگ نهضت ملی ایران بسر می برد. آیت الله زنجانی موفق می شود باب مکاتبه را با دکتر فاطمی باز کند. او در یکی از نامه‌های خود اشاره مهمی به رویدادهای آن چند روز می کند. دکتر فاطمی می نویسد: «... اکنون که بازرسی‌های من تمام شده، به حضرت عالی عرض کنم که از جریان میتینگ [منظور میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد است]، دکتر [مصدق] کاملاً مطلع بود حتی مقالات روزنامه [باختر امروز] را هم که تا آن وقت هرگز من به دکتر نشان نمی دادم، در آن سه روز جمله به جمله مقالات را برای او خواندم. در چند مورد هم که نظریات اصلاحی داشتند، در حضور خودشان اصلاح کردم و برای چاپ فرستادم. ولی به طوری که می دانید، يك كلمه در این باب به احدی نگفته و نخواهم گفت. حضرت عالی می توانید به وسیله‌ای، صحت این عریض را از او جویا شوید». (به نقل از «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»، سرهنگ نجاتی. صفحات ۵۷۸ - ۵۷۷.
- احتمال می رود دکتر فاطمی این تأکیدات را به خاطر اظهارات دکتر مصدق در جلسه هفدهم (بتاریخ ۷ آبان ماه ۱۳۳۲)، گفته باشد. شاید هم عکس العمل دکتر فاطمی در برابر ایرادها و بدگویی‌هایی باشد که برخی از هم‌زمان او در جبهه ملی درباره رفتار و نوشته‌های او در فاصله‌ی دو کودتا بیان می‌داشتند.
۱۴. به نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ نجاتی، صفحه ۵۳۵
 ۱۵. همان منبع شماره ۶، جلد اول، صفحات ۳۹ - ۳۸
 ۱۶. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مارك. گازیوروسکی، ترجمه نجاتی، صفحات ۳۶ - ۳۵
 ۱۷. خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحات ۲۴ - ۲۳
 ۱۸. روزنامه کیهان ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر (فرج الله میزانی)، صفحات ۳۰۰ - ۲۹۹
 ۱۹. همان منبع شماره ۱۰، صفحات ۱۹۴ - ۱۹۳

۲۰. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۱
۲۱. ضد کودتا، کریمت روزولت، صفحه ۱۸۳
- ۲۲ و ۲۳. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۴
۲۴. روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ۳۲، به نقل از تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحه ۲۹۷
۲۵. همان منبع شماره ۱۶، صفحه ۳۶
۲۶. به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، جوانشیر، صفحه ۲۹۶
۲۷. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۷۱
۲۸. خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست، جلد اول، صفحه ۱۷۹
۲۹. همان منبع شماره ۶، صفحه ۴۴۷
۳۰. همان منبع شماره ۶، صفحه ۵۹۷
۳۱. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۹۰
۳۲. همان منبع شماره ۶، صفحه ۴۹۵

پانویس ویراستار

- (۱) گفتگوی دکتر محمد مصدق با حزب توده که به عنوان زائده‌ای از سیاست خارجی مسکو در قبال ایران عمل می‌کرد، نه تنها فایده‌ای نداشت، بلکه تجربه سال‌های قبل از آن نشان داده بود که دو طرف در يك تعارض اساسی با یکدیگر بسر می‌برند. آقای امیرخسروی نوشته‌اند که «دکتر مصدق باید با رهبری حزب توده گفتگو می‌کرد و آنان را بر سر عقل می‌آورد.» (!)
- گفتگوی دو جریان سیاسی که یکی در اندیشه نیل به استقلال کامل کشور است و دیگری در دنباله‌روی از سیاست مسکو تا آنجا پیش می‌رود که منافع ملی میهن خود را نیز قربانی اهداف شوروی (سابق) می‌کند، نه تنها هیچ سودی نداشت بلکه در شرایط زمانی آن روزگار می‌توانست برای مخالفان خارجی مصدق (همچون آمریکا و انگلیس) و ایادی داخلی آنها بهانه لازم را برای رویارویی با دولت ملی دکتر مصدق فراهم آورد. از آقای امیرخسروی با مطالبی که تاکنون درباره وابستگی حزب توده به مسکو نوشته‌اند بعید است که اعتقاد داشته باشند گفتگوی دکتر مصدق با رهبران حزب توده، آنان را سر عقل می‌آورد (!)